دانشگاه شهید بهشتی
۱۳۳۸
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی

فصلنامهٔ علمی، دورهٔ ۱۷، شمارهٔ ۱، پیاپی ۸۱، بهار ۱۴۰۴

نقش عواطف در تداوم تنش‌ها و منازعات خاورمیانه (۲۰۲۴-۲۰۱۱)
سید جلال دهقانی فیروزآبادی و فاطمه دمیرچی

سیاست خارجی توسعه‌گرا، چارچوبی برای تحلیل روابط نوردیک‌ها
رضا رحمتی

برایند امنیتی نزاع سنت و مدرنیسم در افغانستان
مختار رحیمی و محسن اسلامی

قرن اقتدارگرایی (تحلیل ویژگی‌ها و اشکال اقتدارگرایی در قرن ۲۱)
مسلم کرم زادی

تحلیل لایه‌ای اعتراض‌های ۱۴۰۱ برپایه الگوی مفهومی «جنبش‌های دستکاری شده»
سعید نادری اصل و سیدجواد حسینی

ارزیابی انتقادی نظریه استبداد شرقی؛ رویکردی تاریخی به جامعه ایران
احسان علینی

مبانی فرامتنی و زمینه‌ای مفهوم دشمن در اندیشه کارل اشمیت
محمد تقی قزلسفلی و محمد سالاری اول

الهیات سیاسی به مثابه سازمان توجیه در اندیشه سیاسی روشنفکری دینی
پرویز امینی و سید باقر سید نژاد

بسم الله الرحمن الرحیم

فصلنامهٔ علمی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی

دورهٔ ۱۷، شمارهٔ ۱، پیاپی ۸۱، بهار ۱۴۰۴

صاحب امتیاز: دانشگاه شهید بهشتی

مدیر مسئول: دکتر رضا خراسانی؛

استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

سردبیر: دکتر منصور میراحمدی؛

استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

اعضای هیئت تحریریه

دکتر حسین پوراحمدی میبدی؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

دکتر محمود سریع‌القلم؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

دکتر منصور میراحمدی؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

دکتر قاسم افتخاری؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

دکتر حسین سلیمی؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

دکتر حسین دهشیار؛ استاد گروه روابط بین‌الملل، دانشکده دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

دکتر عباس منوچهری؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

دکتر محمدرضا تاجیک؛ دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

دکتر امیرمحمد حاجی‌یوسفی؛ دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

دکتر محمد شیرخانی؛ دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

دکتر جهانگیر معینی علمداری؛ دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

دکتر گرگوری جان سیمون؛ دانشیار گروه علوم ارتباطات، دانشگاه توریبا، لتونی.

دکتر یاسویوکی ماتسوناگا؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده مطالعات جهانی، دانشگاه توکیو، ژاپن.

دکتر چن چی؛ استاد دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه سینگهوا، چین.

دکتر اریک لاب؛ دانشیار دانشکده علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشگاه فلوریدا.

مدیر داخلی: دکتر اسحاق سلطانی

ویراستار: دکتر علیرضا نوری

صفحه‌آرا: محمدجواد محسنی

شاپای چاپی: ۱۷۳۵-۷۳۹X شاپای الکترونیکی: ۲۶۴۵-۴۳۸۶

نشانی: تهران بزرگراه شهید چمران اوین دانشگاه شهید بهشتی
دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی
تلفن: ۰۲۱-۲۲۴۳۱۷۲۱

URL: https://piaj.sbu.ac.ir
Email: rahyaft.siasi@yahoo.com

راهنمای نویسندگان

مجله رهیافتهای سیاسی و بین المللی یک مجله علمی مبتنی بر داوری همتا (Peer-Review) دوسو ناشناس است که در گروه علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی مدیریت و منتشر می شود.

الف. شرایط و ضوابط پذیرش و انتشار مقالات

۱. مقاله های ارسال شده باید به دور از انتحال (Plagiarism) و حاصل تحقیق نویسنده / نویسندگان باشد و به افزودن دانش یا حل مسئله ای یاری رساند. مسئولیت صحت و اعتبار علمی مقالات نیز بر عهده نویسندگان است.

۲. مجله در حال حاضر صرفاً مقاله های پژوهشی را ارزیابی و منتشر می‌نماید.

۳. اعضای هیئت علمی دانشگاهها، دانش آموختگان و دانشجویان دوره دکتری به تنهایی و دانشجویان دوره کارشناسی ارشد صرفاً با مشارکت اعضای هیئت علمی می توانند مقاله های خود را برای بررسی و انتشار به مجله ارسال کنند.

٤. تنها مقاله هایی که به تارنمای مجله ارسال گردند، دریافت و ارزیابی می شوند. بنابراین، نویسندگان باید فایل مقاله خود را در تارنمای مجله بارگذاری و ثبت نمایند و تمام مراحل را از این سامانه پیگیری کنند.

۵. مقالاتی که برگرفته از رساله دکتری باشد بایستی عنوان رساله به صورت کامل در فایل حاوی مشخصات نویسندگان آورده شود.

٦. مقالات برگرفته از پایان نامه و رساله دانشجویان با نام استاد راهنما و دانشجو به صورت توأم و با مسئولیت استاد راهنما منتشر می شوند.

۷. مقاله ارسال شده نباید به هیچ وجه در نشریات داخلی و خارجی منتشر شده باشد. همچنین پس از پذیرش مقاله برای انتشار، نویسنده مجاز به انتشار آن در نشریات دیگر نیست.

۸. سردبیر و هیئت تحریریه مجله و داوران در پذیرش و اصلاح محتوا و رد مقاله ها اختیار تام دارند.

۹. مسئولیت صحت متن نقل قولها، نشانی منابع نقل قولها و مشخصات کتابشناختی منابع و آوانگاری آنها در بخش کتابنامه فقط بر عهده نویسنده مسئول مقاله است.

۱۰. نویسنده مسئول موظف است همهٔ اصلاحاتی که در مراحل داوری یا ویراستاری صورت میگیرد در مهلت اعلام شده در ارزیابی و اعمال کند. در غیر این صورت مقاله از مرحله داوری یا ویرایش و انتشار حذف خواهد شد.

ب. مشخصات نویسندگان

۱. نام و نام خانوادگی همه نویسندگان باید به فارسی و انگلیسی درج شود.

۲. در سامانه، قسمت وابستگی‌های سازمانی مربوط به نویسندگان باید اطلاعات نویسندگان دقیقاً به شکل

زیـر درج شـود. عـدم درج ایـن مـوارد موجـب بازگشـت مقالـه بـرای تکمیـل مشـخصات و در نتیجـه طولانـی شـدن رونـد داوری میشـود. لطفـا مـوارد زیـر را بـه دقـت بـرای تمـام نویسـندگان بـه زبـان فارسـی و انگلیسـی وارد نماییـد:

۱. گـروه آموزشـی، ۲. دانشـکده، ۳. دانشـگاه (مؤسسـه آموزشـی)، ۴. شـهر، ۵. کشـور. بـرای مثـال: گـروه علـوم سیاسـی، دانشـکده اقتصـاد و علـوم سیاسـی، دانشـگاه شـهید بهشـتی، تهـران، ایـران.

۳. در وارد نمـودن ترتیـب مشـخصات نویسـندگان در سـامانه مجلـه دقـت لازم مبـذول شـود. براسـاس تصمیـم هیئـت تحریریـه مجلـه بـه هیـچ وجـه در هیـچ مرحلـه ای امـکان تغییـر ترتیـب، تعـداد، مرتبـهٔ علمـی و مشـخصات نویسـندگان و نویسـنده مسـئول وجـود نـدارد.

٤. نویسنده مسئول مقاله هایی که بیشتر از یک نویسنده دارد، مشخص شود.

۵. نشـانی رایانامـهٔ همـهٔ نویسـندگان بایـد درج شـود و رایانامـه نویسـنده مسـئول بایـد رایانامـه دانشـگاهی باشـد. همچنیـن ثبـت شناسـه ارکیـد (Orcid) بـرای نویسـندگان بـه هنـگام ثبـت نـام الزامـی اسـت.

٦. همـه مشـخصات مذکـور بـه صـورت مسـتقل از فایـل مقالـه بایـد در نـرم افـزار Word ۲۰۱۰ حـروف نـگاری و بـه همـراه فایـل مقالـه در تارنمـای مجلـه بارگـذاری شـود.

ج. مشخصات شکلی مقاله

۱. متـن مقالـه بـدون مشـخصات نویسـندگان بایـد در نـرم افـزار Word ۲۰۱۰ تدویـن شـود متـن فارسـی مقالـه بـا قلـم B Mitra، در انـدازه ۱۳.۵ و متـن لاتیـن مقالـه بـا قلـم Times New Roman ، در انـدازه ۱۲ نوشـته شـود.

۲. تعـداد واژگان مقالـه بـه همـراه منابـع بیـش از ۸۰۰۰ کلمـه نباشـد. سـاختار مقالـه نیـز بایـد متشـکل از عنـوان، چکیـده مبسـوط (انگلیسـی و فارسـی)، کلیـدواژه هـا، مقدمـه (مشـتمل بـر طـرح ،مسـئله سـؤالات فرضیـه هـا و ادبیـات تحقیـق)، بدنـه اصلـی (تحلیـل هـا، تبییـن هـا، نقدهـا، یافتـه هـا و ...)، نتیجـه گیـری و کتابنامـه باشـد.

د. شیوه ارجاع دهی

۱. نویسـندگان ارجمنـد در نـگارش مقـالات خـود ضـروری اسـت بـه منابـع و پژوهشـهای معتبـر منـدرج در نمایـه هـای بیـن المللـی همچـون Scopus ، ISI و امثـال آن ارجـاع دهنـد. مقـالات فاقـد ایـن ارجاعـات در فرآینـد داوری و پذیـرش در مرتبـه ای پاییـن تـر قـرار خواهنـد گرفـت.

۲. بـه طـور کلـی اجـزای ارجـاع درون متنـی منبـع نقـل قولهـای مسـتقیم و غیـر مسـتقیم بـه ترتیـب عبـارت اسـت از: نـام خانوادگـی نویسـنده، سـال انتشـار، شـماره جلـد، شـماره صفحـه.

۳. بـه طـور کلـی، مشـخصات کتـاب شـناختی کامـل همـه منابـع در بخـش کتابنامـه بـه ترتیـب عبـارت اسـت از نام خانوادگـی نویسـنده، نـام نویسـنده، سـال انتشـار، نـام کتـاب بـه صـورت ایتالیـک، نـام مترجـم یـا مصحـح کتـاب، شـماره جلـد کتـاب یـا شـماره نشـریه، محـل انتشـار: نـام ناشـر. (تمـام منابـع بایسـتی بـه انگلیسـی برگردانـده شـوند.)

فهرست مطالب

نقش عواطف در تداوم تنش‌ها و منازعات خاورمیانه (۲۰۲٤-۲۰۱۱) ۲۲-۱
سید جلال دهقانی فیروزآبادی و فاطمه دمیرچی

سیاست خارجی توسعه‌گرا، چارچوبی برای تحلیل روابط نوردیک‌ها ۴۷-۲۳
رضا رحمتی

برایند امنیتی نزاع سنت و مدرنیسم در افغانستان ۷۱-۴۸
مختار رحیمی و محسن اسلامی

قرن اقتدارگرایی (تحلیل ویژگی‌ها و اشکال اقتدارگرایی در قرن ۲۱) ۹۲-۷۲
مسلم کرم زادی

تحلیل لایه‌ای اعتراض‌های ۱٤۰۱ بر پایه الگوی مفهومی «جنبش‌های دستکاری شده» ۱۱۹-۹۳
سعید نادری اصل و سیدجواد حسینی

ارزیابی انتقادی نظریه استبداد شرقی؛ رویکردی تاریخی به جامعه ایران ۱۴۰-۱۲۰
احسان علینی

مبانی فرامتنی و زمینه‌ای مفهوم دشمن در اندیشه کارل اشمیت ۱۵۹-۱۴۱
محمد تقی قزلسفلی و محمد سالاری اول

الهیات سیاسی به مثابه سازمان توجیه در اندیشه سیاسی روشنفکری دینی ۱۷۸-۱۶۰
پرویز امینی و سید باقر سید نژاد

Political and International Approaches

Vol 17, No 1, 2025, PP 1-22
Journal Homepage: piaj.sbu.ac.ir

P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

The Role of Emotions in the Persistence of Tensions and Conflicts in the Middle East (2011–2024)

Seyed Jalal Dehghani Firoozabadi[1] **& Fatemeh Damirchi**[2]

DOI: 10.48308/piaj.2025.237846.1617 Received: 2024/12/7 Accepted: 2025/3/8

Original Article

Extended Abstract

Introduction: In the years following the Arab Spring, the Middle East has undergone profound and complex transformations that have influenced patterns of convergence and divergence among countries in the region. However, one aspect that has received less attention in political analyses is the role of emotions in these developments. Accordingly, the main research question of this study is: How have emotions influenced the persistence of tensions and conflicts in the Middle East between 2011 and 2024? To address this question, the study proposes the hypothesis that ethnic, religious, and nationalist emotions in the Middle East after the Arab Spring have contributed to increased internal conflicts, strengthened anti-foreign sentiments, and heightened public dissatisfaction. As a result, rather than prioritizing collective cooperation, regional countries have focused on preserving their identities and engaging in regional rivalries. These emotional dynamics have significantly shaped the orientations and relationships of Middle Eastern states, leading to the persistence of tensions and divergence. This study aims to analyze the impact of emotions on the continuation of tensions and conflicts in the Middle East from 2011 to 2024.

Methods: This study employs a quantitative analysis method and an explanatory-descriptive approach to investigate the role of ethnic, religious, and nationalist emotions in sustaining tensions and conflicts in the Middle East between 2011 and 2024. Research data has been gathered from library sources and analyzed using quantitative tools to assess correlations between variables.

1. Professor of International Relations, Faculty of Law & Political Science, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran. dehghani@atu.ac.ir.
2. Phd Candidate in Regional Studies, Faculty of Law & Political Science, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran (Corresponding auther). Fatemehdamirchi1377@gmail.com.

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

Political and International Approaches
Vol 17, No 1, 2025, PP 1-22
Journal Homepage: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

Resalts and Discussion: Following the Arab Spring, Middle Eastern countries encountered numerous challenges that intensified nationalist, religious, and ethnic emotions in the region. Based on the theoretical framework of emotional realism, the fear of weakening national and religious identities has driven states and various groups to reinforce ethnic and religious boundaries. Consequently, rather than fostering cooperation, these dynamics have fueled further conflicts.

These emotions, particularly in countries affected by foreign interventions, have led to increased distrust toward external powers and even neighboring states. Instead of working toward regional cooperation, governments in the region have adopted isolationist policies and sought to strengthen their national identities. Another critical aspect in explaining the hypothesis is the role of collective emotions in Middle Eastern conflicts, particularly those based on religious and ethnic identities. Regional rivalries among Middle Eastern states have contributed to the formation of religious blocs, each seeking regional and international support. Emotional realism explains how religious and ethnic emotions can be politically instrumentalized, leading to intensified competition and conflicts instead of fostering cooperation. Furthermore, emotional realism highlights how the fear of internal instability and external threats has compelled regional states to adopt conservative and isolationist policies.

Conclusion: This study aimed to examine the impact of emotions on the persistence of tensions and conflicts in the Middle East between 2011 and 2024 using the theoretical framework of emotional realism. The findings suggest that emotions have exacerbated conflicts in the post-Arab Spring Middle East. Under these conditions, collective emotions and identities have not only played a central role in shaping domestic and foreign policies but have also emerged as significant obstacles to regional cooperation. Particularly in times of crisis and instability, emotions have reinforced ethnic and religious identities, prompting states to adopt conservative and competitive policies. Ultimately, these dynamics have intensified both internal and international conflicts in the Middle East.

keywords: Emotions, Persistence of Tensions, Conflicts, Middle East.

Citation: Dehghani Firoozabadi, Seyed Jalal & Damirchi, Fatemeh. 2025. The Role of Emotions in the Persistence of Tensions and Conflicts in the Middle East (2011–2024), Political and International Approaches, Spring, Vol 17, No 1, PP 1-22.

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

دورهٔ هفدهم، شمارهٔ اول، بهار ۱۴۰۴، ۲۲-۱
سایت مجله: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

نقش عواطف در تداوم تنش‌ها و منازعات خاورمیانه (۲۰۲۴-۲۰۱۱)

سید جلال دهقانی فیروزآبادی[۱] و فاطمه دمیرچی[۲]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۹/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۱۸ DOI: 10.48308/piaj.2025.237846.1617

مقالهٔ پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: در سال‌های پس از بهار عربی، خاورمیانه شاهد تحولات عمیق و پیچیده‌ای بوده که بر الگوهای همگرایی و واگرایی میان کشورهای این منطقه نیز تأثیر گذاشته است. با این حال، یکی از جنبه‌های کمتر مورد توجه در تحلیل‌های سیاسی، نقش عواطف در این تحولات می‌باشد. در همین راستا، سوال اصلی پژوهش این است که عواطف چه تاثیری بر تداوم تنش‌ها و منازعات در خاورمیانه طی سالهای ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۴ داشته‌اند؟ در پاسخ به سوال فوق، این فرضیه مطرح می‌شود که عواطف قومی، مذهبی و ناسیونالیستی در خاورمیانه پس از بهار عربی با افزایش درگیری‌های داخلی، تقویت احساسات ضدخارجی و نارضایتی عمومی موجب شده کشورهای منطقه به جای تمرکز بر همکاری‌های جمعی بر حفظ هویت‌های خود و رقابت‌های منطقه‌ای متمرکز شوند. در نتیجه بطور قابل توجهی جهت‌گیری‌ها و روابط کشورهای منطقه را به سمت تداوم تنش‌ها و واگرایی سوق داده‌اند. هدف تحقیق حاضر بررسی تأثیر عواطف بر تداوم تنش‌ها و منازعات کشورهای خاورمیانه در بازه زمانی ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۴ می‌باشد.

روش: این پژوهش با بهره‌گیری از روش تحلیل کمی و رویکرد توضیحی-تبیینی به بررسی نقش عواطف قومی، مذهبی و ناسیونالیستی در تداوم تنش‌ها و منازعات خاورمیانه طی سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۴ می‌پردازد. داده‌های پژوهش از منابع کتابخانه‌ای گردآوری شده و با استفاده از ابزارهای کمی، همبستگی میان متغیرها تحلیل می‌شود.

یافته‌ها: پس از وقوع بهار عربی، کشورهای خاورمیانه با چالش‌های متعددی مواجه شدند که موجب تشدید عواطف ملی‌گرایانه، مذهبی و قومی در این منطقه شده است. بر اساس چارچوب نظری واقع‌گرایی عاطفی، ترس از تضعیف هویت ملی و مذهبی، دولت‌ها و گروه‌های مختلف را به سمت تقویت مرزها و هویت‌های قومی

۱. استاد گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران. dehghani@atu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری مطالعات منطقه‌ای، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران (نویسنده مسئول). Fatemehdamirchi1377@gmail.com

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

دورهٔ هفدهم، شمارهٔ اول، بهار ۱۴۰۴، ۲۲-۱
سایت مجله: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

و مذهبی سوق داده و در نتیجه، به جای همکاری به درگیری‌های بیشتر دامن زده است. این عواطف، به‌ویژه در کشورهایی که از مداخلات خارجی رنج برده‌اند، موجب افزایش بی‌اعتمادی به قدرت‌های خارجی و حتی کشورهای همسایه شده است. در نتیجه، دولت‌های این کشورها به جای تلاش برای ایجاد همکاری‌های منطقه‌ای، به سیاست‌های انزواگرایانه و تقویت هویت‌های ملی خود روی آورده‌اند. نکته مهم دیگر در تبیین فرضیه، نقش عواطف جمعی در منازعات خاورمیانه بر اساس هویت‌های مذهبی و قومی است. رقابت‌های منطقه‌ای میان کشورهای خاورمیانه به شکل‌گیری بلوک‌های مذهبی منجر شده که هر کدام سعی در جذب حمایت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی داشته‌اند. در اینجا، واقع‌گرایی عاطفی توضیح می‌دهد که چگونه عواطف مذهبی و قومی می‌توانند به عنوان ابزارهای سیاسی مورد استفاده قرار گیرند و به جای همکاری، به تشدید رقابت‌ها و درگیری‌ها منجر شوند. از سوی دیگر، واقع‌گرایی عاطفی نشان می‌دهد که چگونه ترس از بی‌ثباتی داخلی و تهدیدات خارجی، دولت‌های منطقه را وادار به اتخاذ سیاست‌های محافظه‌کارانه و انزواگرایانه کرده است.

نتیجه‌گیری: در پژوهش حاضر تلاش شد تا به بررسی تاثیر عواطف در تداوم تنش‌ها و منازعات در خاورمیانه طی سالهای ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۴ بر اساس چارچوب نظری واقع‌گرایی عاطفی پرداخته شود. در خاورمیانه پس از بهار عربی عواطف منجر به تشدید منازعات شده است و در این شرایط، عواطف و هویت‌های جمعی نه تنها به عنوان عوامل اصلی در شکل‌دهی به سیاست‌های داخلی و خارجی عمل کرده‌اند، بلکه به عنوان موانعی جدی بر سر راه همکاری‌های منطقه‌ای نیز ظاهر شده‌اند. این عواطف، به‌ویژه در شرایط بحرانی و بی‌ثباتی، موجب تقویت هویت‌های قومی و مذهبی شده و دولت‌ها را به سمت سیاست‌های محافظه‌کارانه و رقابتی سوق داده است که در نهایت منجر به تشدید منازعات داخلی و بین‌المللی در خاورمیانه شده است.

واژگان کلیدی: عواطف، تداوم تنش، منازعات، خاورمیانه.

استناددهی: دهقانی فیروزآبادی، سید جلال و دمیرچی، فاطمه. ۱۴۰۴. نقش عواطف در تداوم تنش‌ها و منازعات خاورمیانه (۲۰۲۴-۲۰۱۱)، رهیافت‌های سیاسی و بین المللی، بهار، سال ۱۷، شماره ۱، ۲۲-۱.

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

۱. مقدمه

در سال‌های پس از بهار عربی، خاورمیانه شاهد تحولات عمیق و پیچیده‌ای بوده که نه تنها ساختارهای سیاسی و اجتماعی منطقه را متأثر ساخته است، بلکه بر الگوهای همگرایی و واگرایی میان کشورهای این منطقه نیز تأثیر گذاشته است. این تحولات، در کشورهای خاورمیانه، به‌دلیل عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی قابل توجهی به وقوع پیوسته‌اند. با این حال، یکی از جنبه‌های کمتر مورد توجه در تحلیل‌های سیاسی، نقش عواطف در این تحولات می‌باشد. عواطف، به‌عنوان یکی از ارکان اصلی رفتار انسانی در شکل‌گیری هویت‌های ملی، تداوم و تحول جنبش‌های اجتماعی و حتی در سیاست‌های خارجی کشورهای منطقه تأثیرگذار بوده اند.

جهت‌گیری‌ها و تحولات روابط میان کشورهای در خاورمیانه در سال‌های اخیر به‌دلیل ترکیبی از عوامل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و امنیتی، به یکی از مهم‌ترین موضوعات در مطالعات سیاسی و اجتماعی تبدیل شده است. در حالی که این منطقه به‌طور سنتی تحت تأثیر چالش‌های خاص خود بوده است، اما در سال‌های اخیر، تحولات جهانی و فشارهای داخلی، پویایی‌های جدیدی را در روابط بین کشورهای منطقه‌ای و نیز در ساختارهای بین‌المللی به وجود آورده است. منطقه خاورمیانه، با تنوع فرهنگی و دینی بالا و تاریخ طولانی از بحران‌ها و جنگ‌ها، بستر مناسب برای بررسی عواطف در روندهای سیاسی و اجتماعی به شمار می‌رود. عواطف همواره به‌عنوان نیروهای محرکه‌ای در رفتارهای انسانی و اجتماعی شناخته شده‌اند. این عواطف به‌عنوان ابزاری برای ابراز خشم، امید، ناامیدی و تعلق به گروه‌های مختلف اجتماعی، در تحولات سیاسی و اجتماعی نقش بسزایی دارند.

در خاورمیانه، جایی که شرایط اجتماعی و سیاسی تحت تأثیر عوامل مختلف داخلی و خارجی است، عواطف مردم به‌طور خاص به‌عنوان عوامل تعیین‌کننده در شکل‌دهی به حرکت‌های اجتماعی و تحولات سیاسی عمل کرده است. در همین راستا سوال اصلی پژوهش این است که عواطف چه تاثیری بر تداوم تنش‌ها و منازعات در خاورمیانه طی سالهای ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۴ داشته‌اند؟ در پاسخ به سوال فوق، این فرضیه مطرح می‌شود که عواطف قومی، مذهبی و ناسیونالیستی در خاورمیانه پس از بهار عربی با افزایش درگیری‌های داخلی، تقویت احساسات ضدخارجی و نارضایتی عمومی موجب شده کشورهای منطقه به جای تمرکز بر همکاری‌های جمعی، بر حفظ هویت‌های خود و رقابت‌های منطقه‌ای متمرکز شوند.

در نتیجه بطور قابل توجهی جهت گیری‌ها و روابط کشورهای منطقه را به سمت تداوم تنش‌ها و منازعات سوق داده‌اند. در این پژوهش تلاش شده تا با پذیرش مفروضه‌های روش تحلیل کمی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای نقش عواطف در تحولات روابط میان کشورهای منطقه توضیح داده شده و تاثیر آنها بر تداوم تنش‌ها و منازعات‌ای در خاورمیانه تبیین گردد. به‌طور کلی، عدم توجه به نقش عواطف در تحلیل تحولات روابط میان کشورهای منطقه می‌تواند منجر به درک نادرست و سطحی از وضعیت خاورمیانه شود. بنابراین، هدف تحقیق حاضر بررسی تأثیر عواطف بر تداوم تنش‌ها و منازعات‌ای کشورهای خاورمیانه در بازه زمانی ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۴ می‌باشد.

۲. پیشینه پژوهش

در خصوص تأثیر عواطف بر تحولات روابط میان کشورهای خاورمیانه پژوهش‌های متنوعی انجام شده است، اما در اغلب این مطالعات به طور خاص به تأثیرات عواطف قومی، مذهبی و ناسیونالیستی بر روابط کشورهای منطقه پرداخته نشده است. بسیاری از پژوهش‌ها به عوامل ساختاری مانند رقابت‌های ژئوپلیتیکی، منافع اقتصادی، و ایدئولوژی‌های سیاسی تمرکز کرده و به تأثیرات روانشناختی و عاطفی به عنوان عوامل کلیدی توجه نکرده‌اند. با این حال، مطالعاتی در حوزه‌های مختلف وجود دارند که به طور غیرمستقیم به بررسی جنبه‌هایی از این موضوع پرداخته‌اند. بصورت کلی این آثار را می‌توان در دو محور اصلی دسته‌بندی کرد:

الف. نقش عواطف در قیام‌ها و جنبش‌های اجتماعی: این دسته از پژوهش‌ها به تأثیر عواطف بر جنبش‌ها و قیام‌های اجتماعی می‌پردازد. برای مثال وندی پرلمن (۲۰۱۳) در مقاله "عواطف و مبانی خرد قیام های عربی" با اشاره به شواهدی از قیام‌های سال ۲۰۱۱ در تونس و مصر و عدم وجود قیام در الجزایر معتقد است عواطفی مانند ترس، غم و شرم، ارزیابی‌های بدبینانه و ریسک‌گریزی را تقویت می‌کند. چنین عواطف دلخراشی افراد را تشویق می‌کند تا امنیت را در اولویت قرار دهند و تسلیم شرایط سیاسی شوند، حتی اگر با ارزش‌های کرامت در تضاد باشند. در مقابل، خشم، شادی و غرور، ارزیابی‌های خوش‌بینانه، پذیرش ریسک و احساس کارآمدی شخصی را افزایش می‌دهند.

چنین عواطفی اولویت دادن به عزت را تشویق می‌کند و تمایل به مشارکت در مقاومت را افزایش می‌دهد، حتی زمانی که امنیت را به خطر می اندازد (Pearlman, 2013: 387_409). افسر رعنا کوشکون (۲۰۱۹) در مقاله «نقش عواطف در طول بهار عربی در تونس و مصر در پرتو نمایش ها» به بررسی نقش عواطف در جریان بهار عربی در تونس و مصر در زمینه عواطف سطح جمعی در بسیج پرداخته است و به دنبال پاسخ به این پرسش بوده است که چگونه عواطف بسیج علیه نظم‌های استبدادی را تسریع کرده و تلاقی عواطف سطح فردی و جمعی را در حوزه‌های عمومی تونس و مصر ایجاد و در نتیجه بر انتشار فراملی عواطف تأثیر گذاشته است (Coskun, 2019: 1198_1214).

ب. نقش عواطف در درگیری‌ها و تنش‌های هویتی: این دسته به بررسی نقش عواطف در تنش‌های هویتی و تأثیر آن‌ها بر درگیری‌های منطقه‌ای و سیاسی می‌پردازد. برای نمونه اران هالپرین (۲۰۱۱) در مقاله «موانع عاطفی صلح: عواطف و افکار عمومی یهودیان اسرائیلی درباره روند صلح در خاورمیانه» به بررسی نقش عواطف و افکار عمومی یهودیان در روند صلح در منطقه خاورمیانه پرداخته است. به اعتقاد نویسنده موانع روانی یکی از برجسته ترین عواملی است که علیه تلاش‌ها برای ترویج صلح عمل می‌کند. هدف اصلی نویسنده ترسیم نقشه‌ای جامع از تأثیر متمایز هر یک از عواطف بر جنبه‌های خاص افکار عمومی نسبت به فرآیند صلح و ایجاد درک عمیق‌تر از این بوده است که چگونه عواطف (مثلاً ترس، خشم و نفرت) معطوف به یک دشمن به عنوان مانعی برای حمایت عمومی بالقوه برای حل مسالمت‌آمیز یک درگیری عمل می‌کنند (Halperin, 2011: 22_45).

دانا گلد (۲۰۱۵) در مقاله‌ای تحت عنوان «سیاست عواطف : مطالعه موردی درگیری اسرائیل و فلسطین» در صدد است تا با مفهوم‌سازی مجدد موضوع عواطف در رابطه با مناقشه اسرائیل و فلسطین، این تناقض را اصلاح کند. او معتقد است عاطفه موضوعی بسیار ارزشمند و در عین حال توسعه نیافته برای مطالعه به ویژه در دنیای روابط بین‌الملل است. عواطف پرشور علت و همچنین پیامد نبردهای فیزیکی و ایدئولوژیک مداومی است که هر دو طرف با آن روبرو هستند و در نظر گرفتن اینکه چگونه صلح می تواند به طور قابل اجرا اجرا شود، مستلزم درک عمیق تری از عواطف و همچنین نقش آنها در طولانی شدن درگیری بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها است (Gold, 2015: 113_129).

لان نگوین هوانگ (۲۰۱۶) در مقاله سیاست‌های هویتی فرقه‌ای و قومی و درگیری‌ها در خاورمیانه تلاش کرده است تا بینشی درباره نقش سیاست‌های قومی و فرقه‌ای در درگیری‌های خاورمیانه و اهداف سیاسی پنهان پشت درگیری‌های هویتی در منطقه که به عنوان یکی از جدی‌ترین مشکلات جهانی مطرح است، ارائه دهد. به عقیده وی هویت، ویژگی خاص درگیری‌ها در خاورمیانه معاصر است و فرقه‌گرایی تحت تأثیر رقابت کشورهای منطقه به نوعی به سیاسی‌سازی اسلام سنی و شیعه دامن زده و حتی جنگ‌های نیابتی و درگیری‌های داخلی را در کشورهای کوچک‌تر منطقه مانند عراق، سوریه، یمن و بحرین شکل داده، به عنوان یکی از بحث‌برانگیزترین درگیری‌های هویتی امروز شناخته می‌شود (Hoang, 2016: 1_131).

جیمز کلارک (۲۰۰۲) در مقاله‌ای تحت عنوان ناسازگاری‌های مکرر: تنوع قومی و مذهبی و کشورهای خاورمیانه به بررسی این موضوع پرداخته که برخورد ناگزیر هویت‌ها و وفاداری‌های قومی و مذهبی در خاورمیانه، بسیاری از اوقات بین اقلیت‌ها و اکثریت‌ها نقشی مهم در شکل‌گیری تاریخ مدرن آن ایفا کرده است. اقلیت‌ها، چه قومی و چه مذهبی، همواره بخشی از جوامع خاورمیانه بوده و از ابتدای دوره مدرن نقش مهمی در شکل‌دهی این جوامع داشته‌اند. در قرن بیستم، آن‌ها به عامل مهمی در بسیاری از کشورهای منطقه تبدیل شدند، زیرا چالشی برای مفهوم کشور-ملت مبتنی بر یک هویت واحد ایجاد می‌کنند (Clark, 2002: 36_42).

به طور کلی، اگرچه برخی از جنبه‌های مرتبط با موضوع در پژوهش‌های گذشته مورد بررسی قرار گرفته‌اند، نوآوری پژوهش پیشنهادی در این است که به صورت جامع‌تری به نقش عواطف به عنوان عوامل اصلی تاثیرگذار بر جهت‌گیری‌ها و تحولات روابط کشورهای خاورمیانه می‌پردازد. برخلاف پژوهش‌های پیشین که عمدتاً به تأثیرات کوتاه‌مدت و فوری این رویدادها پرداخته‌اند، این مطالعه بازه زمانی گسترده‌تری را در نظر گرفته و تأثیرات بلندمدت عواطف در منطقه خاورمیانه را بررسی می‌کند. هم چنین این پژوهش به جای تمرکز صرف بر عوامل سنتی سیاسی و اقتصادی، به نقش عواطف مذهبی، قومی و ناسیونالیستی در شکل‌دهی به تداوم تنش‌ها و منازعات‌ای در خاورمیانه می‌پردازد.

۳. چهارچوب نظری: واقع‌گرایی عاطفی

واقع‌گرایی عاطفی به عنوان یک رویکرد تحلیلی در روابط بین‌الملل، به بررسی تأثیر عواطف بر تصمیم‌گیری‌ها، سیاست‌ها و تعاملات بین‌المللی می‌پردازد. در طول تاریخ، نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل

عمدتاً بر عوامل مادی و منطقی مانند قدرت، امنیت و اقتصاد تمرکز داشته‌اند. با این حال، در دهه‌های اخیر، پژوهشگران به نقش عواطف در شکل‌دهی به سیاست‌های بین‌المللی توجه بیشتری نشان داده‌اند. این رویکرد برخلاف دیدگاه‌های سنتی واقع‌گرایانه که تأکید بر عقلانیت و منافع ملی دارند، بر این باور است که عواطف انسانی می‌توانند نقش مهمی در شکل‌گیری سیاست‌های داخلی و خارجی ایفا کنند (Ariffin et al, 2016: 45).

برخلاف واقع‌گرایی کلاسیک که دولت‌ها به عنوان بازیگران اصلی در نظام بین‌الملل، رفتارهای خود را بر اساس منافع ملی و در جهت افزایش قدرت و امنیت خود تنظیم می‌کنند و عواطف به عنوان عواملی مزاحم و غیرعقلانی تلقی می‌شوند که باید از فرایند تصمیم‌گیری کنار گذاشته شوند؛ واقع‌گرایی عاطفی بر این باور است که عواطف نقش بنیادینی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی دارند و نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. این رویکرد، عواطف را به عنوان بخشی از فرآیند عقلانی و استراتژیک در نظر می‌گیرد. رئالیست‌هایی مانند هانس مورگنتا و راینهولد نیبور عمدتاً به عواطف انسانی و تأثیر سیاسی آن‌ها توجه داشتند. در حالی که آنها از جریان های فکری زمان خود در تلقی عواطف به عنوان انگیزه های ثابت پیروی می کردند، قدردانی عمیق این واقع گرایان از اقتضای تاریخ نیز باعث شد که عواطف را به عنوان مکانیسم های مشروط اجتماعی اقتباس کنند (Ross, 2013: 273).

یکی از محورهای اساسی واقع‌گرایی عاطفی، نقش عواطف جمعی در شکل‌دهی به هویت‌های ملی و رفتارهای سیاسی است. عواطف جمعی مانند وطن‌پرستی یا همبستگی اجتماعی می‌توانند موجب بسیج اجتماعی و تقویت انسجام ملی شوند. این عواطف، به عنوان محرک‌های قدرت سیاسی، می‌توانند نقش مهمی در شکل‌دهی به سیاست‌های داخلی و خارجی ایفا کنند (Mercer, 2013: 5). اگرچه واقع‌گرایی به طور سنتی بر مبنای عقلانیت و منافع ملی استوار است، برخی از محققان در دهه‌های اخیر به این نتیجه رسیده‌اند که چنین رویکردهایی نمی‌توانند به طور کامل رفتارهای دولتی و روابط بین‌المللی را توضیح دهند. آنان معتقدند که عواطف می‌توانند نقش مهمی در شکل‌دهی به این رفتارها ایفا کنند. برای مثال، عواطف ملی‌گرایانه می‌تواند به تشدید تنش‌ها میان کشورها و حتی بروز جنگ‌ها منجر شود (Craw-ford, 2000: 125).

عواطف در سیاست داخلی و خارجی می‌توانند به شیوه‌های مختلفی تجلی یابند. برای مثال، عواطف ملی‌گرایانه ممکن است به تشدید تنش‌ها میان کشورها منجر شود یا عواطف همدردی می‌تواند به افزایش همکاری‌های بین‌المللی بینجامد (Hall & Ross, 2015: 850). همچنین، ترس و خشم می‌توانند سیاست‌های امنیتی را شکل دهند، در حالی که عشق و احترام می‌توانند به تقویت روابط دیپلماتیک کمک کنند. در طول تاریخ، بسیاری از رویدادهای سیاسی بزرگ به واسطه عواطف انسان‌ها شکل گرفته‌اند. به عنوان مثال، جنگ جهانی اول تا حد زیادی نتیجه عواطف ملی‌گرایانه بود که در بین کشورهای اروپایی رشد کرد یا انقلاب‌های مختلف در سراسر جهان، مانند انقلاب فرانسه یا انقلاب اسلامی ایران، با تکیه بر عواطف توده‌های مردم و تحریک این عواطف توسط رهبران سیاسی به وقوع پیوستند. همچنین، روابط بین کشورها نیز گاهی تحت تأثیر عواطف قرار می‌گیرد (Crawford, 2000: 128).

واقع‌گرایی عاطفی نظریه‌ای است که تأکید می‌کند عواطف، از جمله ترس، خشم، غرور، همدردی، و عشق می‌توانند به طور مستقیم یا غیرمستقیم بر تصمیمات سیاسی و رفتارهای بین‌المللی تأثیر بگذارند. این نظریه، نقطه‌ی تقاطع میان روان‌شناسی و روابط بین‌الملل است و به این موضوع می‌پردازد که چگونه عواطف فردی و جمعی می‌توانند به عنوان عوامل تأثیرگذار در عرصه سیاست بین‌الملل ظاهر شوند. واقع‌گرایی عاطفی در حقیقت به این ایده اشاره دارد که عواطف انسانی نه تنها در سطح فردی بلکه در سطح دولتی و بین‌المللی نیز تأثیرگذار هستند. در این دیدگاه، سیاستمداران و رهبران سیاسی، حتی در تصمیمات کلان خود، ممکن است تحت تأثیر عواطف و تجربیات شخصی قرار گیرند. این نظریه در تلاش است تا فاصله بین عواطف و تصمیمات عقلانی را کم کند و نقش واقعی عواطف را در شکل‌دهی به سیاست‌ها مورد تأکید قرار دهد (Crawford, 2000: 120).

دیدگاه‌های واقع‌گرایانه سنتی، همچون نظریه‌های مبتنی بر عقلانیت، بر این باور هستند که بازیگران اصلی در سیاست و روابط بین‌الملل به دنبال حداکثر کردن منافع خود هستند و تصمیمات آنان بر اساس تحلیل‌های دقیق و استراتژیک اتخاذ می‌شود (Kertzer & Tingley, 2018: 325). این نظریه‌ها عواطف را به عنوان عوامل مخل و غیرقابل پیش‌بینی تلقی می‌کنند که می‌توانند موجب انحراف از مسیر منطق و عقلانیت شوند. اما در واقع‌گرایی عاطفی، عواطف به عنوان عواملی مهم و حتی اجتناب‌ناپذیر در فرایند تصمیم‌گیری شناخته می‌شوند (Crawford, 2000: 123). در حقیقت واقع‌گرایی عاطفی بر این نکته تأکید دارد که عواطف نه تنها در شکل‌دهی به رفتارهای سیاسی، بلکه در تعاملات قدرت و امنیت بین‌المللی نیز مؤثر هستند.

عواطف می‌توانند بر سیاست‌های امنیتی و ترتیبات قدرت تأثیر بگذارند. برای مثال، ترس از تهدیدهای خارجی می‌تواند به تقویت اتحادهای استراتژیک و اتخاذ سیاست‌های امنیتی سخت‌گیرانه‌تر منجر شود (Bleiker & Hutchison, 2008: 118). این رویکرد معتقد است که عواطف و عقلانیت به‌طور مکمل عمل می‌کنند و عواطف می‌توانند به عنوان ابزاری برای درک بهتر موقعیت‌ها و تصمیم‌گیری‌های استراتژیک به کار روند. عواطف به این ترتیب می‌توانند به تقویت فرآیندهای عقلانی کمک کنند و تصمیمات بهتری را به ارمغان بیاورند (Ross, 2013: 67).

واقع‌گرایی عاطفی، عواطف را در سطوح مختلف تحلیل سیاسی بررسی می‌کند. این سطوح شامل سطح فردی، ملی و بین‌المللی هستند. در سطح فردی، به تحلیل تأثیر عواطف رهبران سیاسی بر تصمیم‌گیری‌های کلان پرداخته می‌شود، در حالی که در سطح ملی، عواطف جمعی مانند غرور یا نارضایتی عمومی مورد بررسی قرار می‌گیرند. در سطح بین‌المللی، عواطف میان دولت‌ها و ملت‌ها می‌توانند به شکل‌دهی به تعاملات دیپلماتیک و تحولات جهانی کمک کنند. این رویکرد به چگونگی انتقال و تأثیرگذاری عواطف میان دولت‌ها و ملت‌ها می‌پردازد. عواطفی مانند خصومت یا دوستی میان کشورها می‌توانند بر روابط دیپلماتیک و همکاری‌های بین‌المللی تأثیر بگذارند و به شکل‌دهی به محیط بین‌المللی کمک کنند (Hutchison & Bleiker, 2014: 492).

در واقع‌گرایی عاطفی تأکید می‌شود که تصمیم‌گیری‌های سیاسی و رفتار دولت‌ها نه تنها بر اساس محاسبات عقلانی منافع ملی، بلکه به طور قابل‌توجهی تحت تأثیر عواطف جمعی قرار می‌گیرند. بنابراین، می‌توان گفت که واقع‌گرایی عاطفی به عنوان چارچوبی نظری، به خوبی نشان می‌دهد چگونه عواطف جمعی می‌توانند بر تداوم تنش‌ها در خاورمیانه تاثیر گذار باشند و چرا این منطقه به جای وحدت و همکاری بیشتر و حرکت به سمت منطقه گرایی به سوی تفرقه، رقابت‌های منفی و واگرایی سوق پیدا کرده است. در خاورمیانه، منطقه‌ای که هویت‌های تاریخی، مذهبی و قومی در سیاست ملی و بین‌المللی نقش پررنگی دارند، عواطف جمعی به سه مقوله اصلی قومی، مذهبی و ملی‌گرایانه تقسیم می‌شوند:

الف. عواطف قومی: عواطف قومی به احساسات و هیجاناتی گفته می‌شود که در بستر روابط میان گروه‌های قومی شکل می‌گیرند و بر تعاملات بین آن‌ها تأثیر می‌گذارند. این عواطف، مانند خشم، ترس، رنجش، تحقیر، غم، شرم، گناه، افتخار و پشیمانی، می‌توانند در نتیجه‌ی تجربیات تاریخی، نابرابری‌های اجتماعی یا درگیری‌های قومی بروز کنند. عواطف قومی ممکن است موقعیتی (وابسته به شرایط خاص) یا شخصیتی (ویژگی پایدار یک گروه) باشند و به شکل احساسات درونی یا واکنش‌های بیرونی ظاهر شوند. درگیری‌های قومی می‌توانند این احساسات را تشدید کرده و به‌عنوان عوامل تشدیدکننده و تداوم‌بخش خشونت عمل کنند، به‌طوری‌که احساسات متقابل گروه‌ها، چرخه‌ای از تنش و درگیری را ایجاد کرده و استمرار ببخشند (Fernandez, 2023: 2).

ب.عواطف مذهبی: مجموعه‌ای از احساسات و تجربیات درونی که در چارچوب باورهای دینی شکل می‌گیرند و در بسترهای اجتماعی و فرهنگی بازتعریف می‌شوند. این عواطف نه‌تنها بازتابی از تجربه‌ی فردی افراد مؤمن هستند، بلکه از طریق آموزه‌های دینی، آیین‌ها و هنجارهای اجتماعی جهت‌دهی می‌شوند. به‌عبارت‌دیگر، دین نه‌تنها احساسات را در سطح فردی تحت تأثیر قرار می‌دهد، بلکه استانداردهای عاطفی، شیوه‌های ابراز احساسات و جایگاه آن‌ها در جامعه را نیز تعیین می‌کند (Cummins & Stille. 2021: 14).

ج. عواطف ملی‌گرایانه به میزان گستردگی باورهای ملی‌گرایانه در میان جمعیت عمومی یک کشور اطلاق می‌شود. این باورها به‌طور معمول بر اهمیت و برتری منافع و هویت ملی تأکید دارند و بر تمایز میان "داخلی" (کشور خودی) و "خارجی" (کشورهای دیگر) متمرکز هستند. در این راستا، عواطف ملی‌گرایانه به عنوان یک ویژگی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در نظر گرفته می‌شوند که می‌تواند تأثیرات عمیقی بر سیاست‌های اقتصادی، رفتارهای تجاری و روابط بین‌المللی داشته باشد. این عواطف معمولاً از طریق تعاملات میان فرد و جامعه، فرهنگ سیاسی و تاریخ اجتماعی کشورها شکل می‌گیرند و ممکن است در زمینه‌های مختلف مانند تجارت، سیاست خارجی و هویت ملی بروز پیدا کنند (Dow & Cuypers, 2024: 65).

۴. نقش عواطف در تحولات خاورمیانه

در روابط پیچیده میان کشورهای خاورمیانه، عواطف نقش مهمی در شکل‌دهی به تحولاتی دارند که فراتر از محاسبات عقلانی و منافع صرف اقتصادی یا امنیتی قرار می‌گیرند. این منطقه با تنوع فراوان

فرهنگی، دینی و قومی شناخته می‌شود که هرکدام با خود بار عاطفی و عاطفی خاصی به همراه دارند. از درگیری‌های مذهبی و قومی گرفته تا حس ناسیونالیسم و هویت ملی، عواطف به‌صورت یک نیروی محرک عمل کرده و گاه به عنوان عامل اختلاف و کشمکش و گاه به عنوان نقطه‌ای برای همبستگی و اتحاد نقش ایفا می‌کنند. از این‌رو در این پژوهش، به بررسی نقش عواطف قومی، مذهبی و ناسیونالیستی در روابط بین کشورهای خاورمیانه می‌پردازیم تا نشان دهیم چگونه این عواطف می‌توانند سیاست‌ها و تصمیمات کشورها را تحت تأثیر قرار داده و حتی بر ساختارهای حکومتی و روابط دیپلماتیک نیز اثرگذار باشند.

۴-۱. عواطف قومی

عواطف قومی به مجموعه‌ای از عواطف مشترک میان اعضای یک قوم اشاره دارد که از تاریخ، فرهنگ، زبان و تجربیات مشترک آن‌ها نشأت می‌گیرد. این عواطف در زمان شروع خیزش های بهار عربی به شدت تقویت شد. اقوامی که در ساختارهای دولت-ملت‌های خاورمیانه تحت فشار بودند، پس از بهار عربی تلاش کردند تا با بهره‌گیری از ضعف دولت‌های مرکزی، به استقلال یا خودمختاری بیشتری دست یابند. این پدیده به ویژه در میان کردها در عراق و سوریه مشهود بود. کردها با استفاده از ضعف دولت‌های مرکزی، نهادهای خودگردان تشکیل دادند و با حمایت‌های بین‌المللی توانستند خودمختاری خود را در مناطق مختلف تقویت کنند. به عنوان مثال، در عراق، منطقه اقلیم کردستان به یک موجودیت سیاسی نیمه‌مستقل تبدیل شد که در سال‌های اخیر به عنوان یک بازیگر مهم در سیاست داخلی و منطقه‌ای نقش ایفا کرده است. این جنبش‌های قومی، نه تنها باعث تضعیف دولت‌های مرکزی شدند، بلکه منجر به واگرایی در روابط میان کشورهای منطقه نیز شدند، زیرا کشورهای مختلف مجبور شدند با تهدیدهای جدیدی که از سوی این گروه‌ها به وجود آمده بود، مقابله کنند (Kassab & Al-Shami, 2018: 115).

۴-۱-۲ تقویت هویت‌های قومی

پس از بهار عربی، یکی از تغییرات عمده در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، افزایش آگاهی و توجه به هویت‌های قومی بود. در کشورهایی که جمعیت‌های چندقومیتی داشتند، این تغییرات به ویژه چشمگیر بود. لبنان، به‌عنوان کشوری با ساختار چندفرقه‌ای در خاورمیانه، همواره تحت تأثیر رقابت‌های قومی و مذهبی بوده است. تحولات بهار عربی این تنش‌ها را تشدید کرد و به تقویت شکاف‌های هویتی میان گروه‌های مختلف، از جمله شیعیان، سنی‌ها و مسیحیان، انجامید. پس از این تحولات، احساسات قومی و فرقه‌ای در لبنان نه‌تنها کاهش نیافت، بلکه به‌عنوان ابزاری برای بسیج سیاسی و اجتماعی مورد استفاده قرار گرفت. در سال‌های اخیر، احزاب و جنبش‌های سیاسی لبنان بیش‌ازپیش بر هویت‌های فرقه‌ای تأکید کرده‌اند، که این امر باعث تعمیق واگرایی اجتماعی و سیاسی شده است. بی‌ثباتی مزمن سیاسی، فساد گسترده، و ناتوانی در ایجاد یک دولت مرکزی کارآمد، همگی محصول تشدید اختلافات قومی و مذهبی هستند. این روند نه‌تنها مانع شکل‌گیری یک دولت فراگیر و باثبات شده، بلکه لبنان را به سمت

نوعی تجزیه سیاسی و اجتماعی سوق داده است، جایی که انسجام ملی بیش‌ازپیش به چالش کشیده می‌شود و هر گروه به دنبال منافع خود، بدون در نظر گرفتن مصلحت کلی کشور، عمل می‌کند (Sa-fieddine, 2024: 4).

در عراق، پس از سقوط صدام حسین نیز، ساختارهای قدیمی حکومتی فروپاشیدند و زمینه برای رشد و تقویت هویت‌های قومی فراهم شد. این تغییرات به گونه‌ای بود که کردها که تحت رژیم بعثی دچار تبعیض و سرکوب شده بودند، پس از بهار عربی با فرصت جدیدی برای کسب خودمختاری مواجه شدند. تقویت هویت قومی کردها به افزایش تمایلات جدایی‌طلبانه منجر شد. این تمایلات، دولت مرکزی عراق را تضعیف کرد، زیرا دیگر نمی‌توانست به عنوان یک دولت متحد عمل کند. این افزایش هویت‌گرایی قومی به تضعیف نهادهای ملی منجر شد، زیرا دولت عراق مجبور شد به جای تمرکز بر یکپارچگی ملی، به مصالحه با گروه‌های قومی مختلف بپردازد.

در سوریه نیز وضعیت مشابهی رخ داد. جنگ داخلی که پس از بهار عربی شعله‌ور شد، به تقویت هویت‌های قومی مختلف از جمله کردها منجر شد. این گروه‌ها، با استفاده از ضعف دولت مرکزی، مناطق تحت کنترل خود را ایجاد کردند و عملاً به تجزیه کشور کمک کردند. این روند باعث شد که سوریه به جای یکپارچگی، به سمت تجزیه قومی پیش برود و این امر نهادهای ملی را به شدت تضعیف کرد (Dodge, 2014: 11-12). هم‌چنین در مصر، که یکی از کشورهای کلیدی در بهار عربی بود، سقوط حسنی مبارک علاوه بر تحولات سیاسی، به تشدید بحران‌های قومی نیز منجر شد. اقلیت‌هایی مانند کُردها و قبطی‌ها با چالش‌های فزاینده‌ای در حفظ حقوق و هویت قومی خود مواجه شدند. پس از انقلاب ۲۰۱۱، تنش‌های قومی افزایش یافت و اقلیت‌ها با تبعیض و فشارهای بیشتری روبه‌رو شدند. این شکاف‌های قومی، که ریشه در تغییرات ساختاری و تحولات سیاسی پس از انقلاب دارد، مانع از دستیابی به وفاق ملی پایدار شده و همچنان چالش‌هایی جدی برای ثبات و انسجام اجتماعی مصر ایجاد کرده است (Haider et al, 2024: 34).

۴-۱-۲ افزایش بی‌اعتمادی میان گروه‌های قومی

در جوامعی که در آنها تحولات سیاسی و اجتماعی سریع رخ می‌دهد، بی‌اعتمادی میان گروه‌های قومی نیز می‌تواند به شدت افزایش یابد. در سالهای پس از بهار عربی تقویت هویت‌های قومی باعث افزایش بی‌اعتمادی میان گروه‌های قومی مختلف نیز گردید. این بی‌اعتمادی‌ها در کشورهایی مانند عراق، سوریه و لیبی به وضوح قابل مشاهده است. در عراق، بی‌اعتمادی میان کردها و عرب‌ها به شدت افزایش یافت. کردها که پس از بهار عربی کنترل بیشتری بر اقلیم خود به دست آوردند، به دولت مرکزی اعتماد نداشتند و به دنبال استقلال بیشتری بودند (Gause, 2014: 7-8).

در لیبی نیز پس از سقوط قذافی، بی‌اعتمادی میان قبایل مختلف به شدت افزایش یافت. هر قبیله به دنبال تأمین منافع خود بود و این وضعیت باعث شد که لیبی به سمت تجزیه عملی پیش برود. این بی‌اعتمادی‌ها به حدی بود که حتی تلاش‌های بین‌المللی برای برقراری صلح و ثبات در کشور نیز با

شکست مواجه شد (Wehrey, 2017: 128-130). در سوریه نیز وضعیت مشابهی وجود داشت. کردها، که از مدت‌ها پیش به دنبال خودمختاری بودند، با آغاز جنگ داخلی، مناطق تحت کنترل خود را در شمال سوریه ایجاد کردند. این وضعیت باعث شد که سوریه عملاً به چندین منطقه تحت کنترل گروه‌های قومی مختلف تقسیم شود. این تجزیه عملی کشور، مانع از هر گونه تلاش برای بازسازی و ایجاد یک دولت مرکزی قدرتمند شد و به تداوم بحران‌های داخلی و بی‌ثباتی‌های منطقه‌ای کمک کرد (Lynch, 2016: 54-56).

علاوه بر این، تقویت هویت‌های قومی پس از بهار عربی به طور مستقیم به تداوم بحران‌ها و بی‌ثباتی‌های منطقه‌ای کمک کرد. در بسیاری از کشورها، این بحران‌ها نه تنها به دلیل درگیری‌های داخلی بلکه به دلیل تقویت تمایلات قومی و تلاش برای تأمین منافع گروه‌های قومی مختلف ادامه یافت. تقویت هویت‌های قومی و افزایش بی‌اعتمادی میان گروه‌های قومی مختلف، باعث شد که این سازمان‌های منطقه‌ای نتوانند به طور مؤثر در حل بحران‌های منطقه‌ای دخالت کنند (Lynch, 2016: 54-56).

۴-۲. عواطف مذهبی

پس از بهار عربی، بسیاری از رژیم‌های مستبد خاورمیانه که بر پایه سیاست‌های اقتدارگرایانه اداره می‌شدند، با چالش‌های جدی مواجه شدند. در بسیاری از این کشورها، این سقوط یا تضعیف رژیم‌ها به ظهور و تشدید عواطف مذهبی در میان گروه‌های مختلف منجر شد. در این کشورها، هویت‌های مذهبی به ابزاری برای بسیج گروه‌ها و مشروعیت‌بخشی به منازعات داخلی تبدیل شد. به عنوان مثال جنگ داخلی سوریه در ابتدا به عنوان یک اعتراض مردمی علیه رژیم بشار اسد آغاز شد، اما با دخالت بازیگران منطقه‌ای به یک جنگ نیابتی فرقه‌ای تبدیل شد. این وضعیت در نهایت به تضعیف دولت مرکزی سوریه و تجزیه غیررسمی این کشور به مناطق تحت کنترل گروه‌های مختلف منجر شد (Hashemi & Postel, 2017: 29).

در عراق نیز سقوط رژیم صدام حسین در سال ۲۰۰۳ و ورود نیروهای خارجی، باعث احیای تنش‌های فرقه‌ای میان شیعه و سنی شد. این وضعیت به تشکیل گروه‌های شبه‌نظامی شیعی و سنی و در نهایت ظهور داعش منجر شد، که با تکیه بر ایدئولوژی مذهبی خود توانست بخش‌های وسیعی از عراق و سوریه را تصرف کند (Gause, 2014: 22). سقوط رژیم صدام حسین و ورود نیروهای آمریکایی به عراق زمینه را برای تقویت تنش‌های مذهبی فراهم کرد، اما این تنش‌ها پس از سال ۲۰۱۱ تشدید شدند. اعتراضات اهل سنت عراق در ۲۰۱۲ علیه دولت نوری المالکی موجب شکل‌گیری یک گسل عمیق فرقه‌ای شد. سرکوب این اعتراضات، نارضایتی سنی‌ها را افزایش داد و به رشد گروه‌های افراطی مانند داعش کمک کرد. در مقابل، گروه‌های شبه‌نظامی شیعه مانند حشد الشعبی، برای مقابله با داعش بسیج شدند. این رقابت، به جنگی نیابتی در عراق تبدیل شد که علاوه بر عوامل داخلی، تحت تأثیر رقابت‌های منطقه‌ای نیز قرار گرفت. به‌طور کلی، عواطف مذهبی در عراق نه‌تنها به‌عنوان یک ابزار برای بسیج سیاسی استفاده شده،

بلکه به‌دلیل بهره‌برداری بازیگران داخلی و خارجی، به عامل اصلی درگیری‌های فرقه‌ای و بی‌ثباتی کشور تبدیل شده است (Ali, 2019: 821).

عواطف مذهبی بر روابط ایران با کشورهای منطقه نیز تأثیرات عمیقی گذاشته است. از دیدگاه مذهبی، ایران خود را حامی و پیشرو در میان جوامع شیعه منطقه معرفی کرده است. این سیاست‌ها باعث شده تا برخی کشورهای عربی، به ویژه عربستان سعودی و امارات، نگرانی‌های امنیتی خود را در برابر ایران تقویت کنند و به سمت اتحاد با اسرائیل حرکت کنند (Rabinovich, 2019). ایران بعنوان یکی از بازیگران تأثیرگذار در خاورمیانه، طی دهه گذشته نفوذ خود را در منطقه، به‌ویژه در سوریه، لبنان و عراق، گسترش داده است. همزمان با افزایش تنش‌ها، نقش ایران در تحولات منطقه‌ای و درگیری اسرائیل و فلسطین پررنگ‌تر شده است. در این راستا، تقابل میان تهران و تل‌آویو به تدریج شدت گرفت تا اینکه اسرائیل در ۱ آوریل ۲۰۲۴ به کنسولگری ایران در سوریه حمله کرد. این اقدام، که با واکنش قاطع تهران همراه شد، نقطه عطفی در روابط پرتنش دو طرف بود. در پاسخ به این حمله، ایران در ۱۳ آوریل ۲۰۲۴ به اسرائیل واکنش نشان داد و برای نخستین بار احتمال وقوع جنگی گسترده میان دو کشور به شکل جدی مطرح شد. در اوج این تنش‌ها، رئیس‌جمهور ایران، سید ابراهیم رئیسی، در حادثه سقوط هلیکوپتر به شهادت رسید. این رویداد، در شرایطی که ایران و اسرائیل درگیر بحرانی بی‌سابقه بودند، تأثیری عمیق بر تحولات سیاسی و نظامی منطقه گذاشت.

سیاست‌های منطقه‌ای ایران همواره متأثر از ارزش‌ها و باورهای ایدئولوژیک و مذهبی آن بوده است. در نتیجه، عواطف مذهبی ایران، به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اساسی سیاست خارجی این کشور، نقش مهمی در شکل‌دهی به معادلات ژئوپلیتیکی خاورمیانه ایفا کرده است (Anwar& Abbas, 2024: 19). از دیدگاه مذهبی، ایران به عنوان یک دولت شیعی احساس وظیفه می‌کند تا با حمایت از "محور مقاومت" – شامل گروه‌هایی مانند حماس، حزب‌الله و جهاد اسلامی – در برابر دشمن مشترک، یعنی اسرائیل و متحدانش، بایستد. این عواطف مذهبی به نوعی به یک وظیفه دینی و اخلاقی تبدیل شده است. برای بسیاری از مقامات و جامعه ایرانی، حمایت از فلسطینیان نماد یک وظیفه اسلامی است که ایران را به عنوان مدافع مسلمانان مظلوم و مخالف ستم در خاورمیانه معرفی می‌کند. چنین دیدگاهی باعث شده که حمایت ایران از گروه‌های مقاومت در فلسطین و لبنان، نه تنها به عنوان یک استراتژی سیاسی، بلکه به عنوان یک تعهد مذهبی دیده شود (jpost, 2024).

۴-۲-۱ فرقه گرایی

در خاورمیانه، عواطف مذهبی به‌ویژه فرقه‌گرایی (شیعه و سنی) و حس بی‌اعتمادی مذهبی، به عنوان موانعی جدی بر سر راه همکاری میان کشورها عمل کرده‌اند. رقابت بین فرقه‌های شیعه و سنی در کشورهای مختلف منطقه، به شکاف‌های عمیق سیاسی و اجتماعی منجر شده که به‌طور مستقیم بر تلاش‌های همکاری تأثیر منفی گذاشته است. برای نمونه در جنگ داخلی سوریه که از سال ۲۰۱۱ شروع شد اختلافات مذهبی و فرقه‌ای نقش اصلی را ایفا کرده‌اند و سبب شدند کشورهای منطقه‌ای به جای

همکاری برای حل بحران، به حمایت از گروه‌های مخالف با دیدگاه‌های مذهبی مختلف بپردازند (Lynch, 2016: 58-60).

جنگ داخلی یمن که از ۲۰۱۵ آغاز شد، به یکی از جنگ‌های نیابتی مهم در خاورمیانه تبدیل شد. این جنگ که بر اساس تقسیمات مذهبی شکل گرفته است، به‌شدت موجب افزایش شکاف‌های فرقه‌ای در منطقه شده و به شدت به بی‌ثباتی در خاورمیانه دامن زده است. این جنگ همچنین موجب شکل‌گیری ائتلاف‌های جدید در منطقه شده که بیش از پیش تنش‌های مذهبی و منطقه‌ای را تقویت کرده است.این امر به شدت به تضعیف همگرایی منطقه‌ای انجامیده است. این درگیری‌ها به جنگ نیابتی سعودی تبدیل شده و به جای کاهش تنش‌ها، به تشدید آن‌ها و تضعیف همکاری‌ها دامن زده است (Terrill, 2014: 22).

۴-۲-۲ احساسات ضدخارجی

احساسات ضدخارجی به‌ویژه احساسات ضدغربی و ضدآمریکایی در بسیاری از کشورهای خاورمیانه به عنوان یک عامل موثر در سیاست‌های منطقه‌ای ظاهر شده‌اند. بعنوان نمونه سیاست‌های خارجی ایران که به شدت تحت تأثیر عواطف ضدآمریکایی و ضدغربی است، به تقویت ائتلاف‌های شیعه‌محور منجر شده است. از سال ۲۰۱۱، پس از خروج نیروهای آمریکایی از عراق، عواطف ضدآمریکایی به‌شدت در عراق و دیگر کشورهای منطقه تقویت شد. مداخلات آمریکا در سوریه و افغانستان و نقش آن در سرنگونی حکومت‌های منطقه‌ای مانند رژیم صدام حسین و قذافی، به تقویت احساسات ضدغربی در میان گروه‌های مذهبی و فرقه‌ای انجامید. همچنین این احساسات ضدآمریکایی در کشورهای مختلف منطقه از جمله لبنان و سوریه به‌طور گسترده‌ای منتشر شده و باعث افزایش خصومت‌ها در روابط میان کشورهای غربی و منطقه شده است (Gerges, 2014: 160).

درگیری اسرائیل و فلسطین نیز با خشونت، خونریزی، شکست‌های پیمان‌ها و مذاکرات و همچنین تشدید عواطف همراه بوده است و نتیجه سال‌ها جنگ، این است که اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها با بارهای عاطفی سنگینی زندگی می‌کنند (Gold, 2015:126). اسرائیل برای نابود کردن حماس و دستگیری یا کشتن رهبران آن، حملات نظامی متعددی علیه غزه انجام داد، از جمله در سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۹، ۲۰۱۲ و ۲۰۱۴. اما در تاریخ ۷ اکتبر ۲۰۲۳، حماس حمله‌ای واقعی علیه اسرائیل آغاز کرد که برای نخستین بار در تاریخ درگیری اسرائیل و فلسطینی‌ها اتفاق افتاد. در این درگیری‌ها دو طرف با تکیه بر عواطف مذهبی، سعی داشته‌اند جنگ را به‌عنوان نوعی وظیفه دینی و الهی نشان دهد و حمایت افکار عمومی در جهان عرب و اسلامی را جذب کنند. درگیری‌های ۷ اکتبر ۲۰۲۳، موسوم به «طوفان الاقصی» خونین‌ترین نبرد میان دو طرف محسوب می‌شود که تا کنون ادامه داشته است. این بحران نه تنها عواطف ضداسرائیلی و همبستگی دینی با فلسطینیان را در جهان عرب و اسلام تقویت کرده، بلکه به واکنش‌های سیاسی در سطح منطقه و جهان نیز دامن زده است (Issa & Yasin, 2024:208).

۴-۲-۳ بی اعتمادی مذهبی

احساس بی‌اعتمادی مذهبی نیز یکی از عواملی است که در طول تاریخ به‌وسیله تعارضات مذهبی و فرقه‌ای شکل گرفته، مانع از ایجاد اعتماد و همکاری‌های پایدار در منطقه شده است. برای مثال اختلافات مذهبی بین کشورهای عضو، به‌ویژه بین عربستان سعودی و قطر در شورای همکاری خلیج فارس ، باعث تضعیف این سازمان منطقه‌ای شده است. بحران دیپلماتیک سال ۲۰۱۷، که در آن عربستان سعودی و متحدانش روابط خود را با قطر قطع کردند، نشان داد که بی‌اعتمادی مذهبی می‌تواند به تضعیف منطقه گرایی و ناتوانی سازمان‌های منطقه‌ای در مدیریت تعارضات منجر شود (Roberts, 2017: 92-96). در لبنان نیز حضور گروه‌های مختلف مذهبی و نفوذ قابل توجه حزب‌الله به عنوان یک گروه شیعه، منجر به بی‌اعتمادی بین دولت لبنان و کشورهای عربی سنی شده است (Salamey, 2014: 48-50).

۴-۳ عواطف ناسیونالیستی

عواطف ناسیونالیستی در خاورمیانه از دیرباز به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل در شکل‌دهی هویت‌های ملی و سیاسی نقش‌آفرینی کرده است. پس از بهار عربی ناسیونالیسم از یک سو به عنوان یک ابزار مشروعیت‌بخش برای مبارزه با رژیم‌های مستبد و نیروهای خارجی استفاده شد. از سوی دیگر، ناسیونالیسم عربی که در دهه‌های پیش از بهار عربی به عنوان یک نیروی وحدت‌بخش در منطقه عمل می‌کرد، به شدت تضعیف شد. کشورهای منطقه خاورمیانه که پیش‌تر به دنبال ایجاد وحدت منطقه‌ای بودند، درگیر مسائل داخلی و منازعات بسیاری شدند. به عنوان مثال، در یمن، جنگ داخلی منجر به فروپاشی دولت مرکزی شد و گروه‌های مختلف ناسیونالیستی وارد میدان نبرد شدند، که هر یک به دنبال اهداف خاص خود بودند (Lynch, 2016: 98).

عواطف ناسیونالیستی به عنوان محورهای مهمی در شکل‌دهی به سیاست‌های منطقه‌ای اسرائیل در تعاملات با فلسطینیان، ایران و کشورهای عربی نیز ایفای نقش کرده‌اند. ملی‌گرایی‌های یهودی و عرب نمی‌توانند یکدیگر را در مرزهای یکسان بپذیرند. این دیدگاه در میان بسیاری از اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها رایج بوده است. سرزمینی که دولت اسرائیل را دربر می‌گیرد، همراه با مناطق مجاور، به‌عنوان زادگاه سه دین اصلی توحیدی در نظر گرفته می‌شود. از این رو، بسیاری به‌دلیل تقدس پنداشته‌شدن این منطقه، پیوندهای محکمی با آن برقرار کرده‌اند. نسل‌ها مبارزه بر سر این سرزمین، زخم‌های جسمی و روانی بسیاری برجای گذاشته که به‌راحتی التیام نمی‌یابند. از این رو عواطف مذهبی و قومی به عنوان محرکی برای تقویت حمایت از فلسطینیان و تشدید اختلافات اسرائیل و کشورهای اسلامی عمل کرده است (Gold, 2015: 122).

۴-۳-۱ افزایش درگیری‌های داخلی

در مصر، ناسیونالیسم همواره یکی از ابزارهای کلیدی برای ساخت هویت ملی و مشروعیت سیاسی بوده است. پس از سقوط حسنی مبارک در سال ۲۰۱۱، ناسیونالیسم مصری بازتعریف شد و به ابزاری برای

تقویت قدرت ارتش تبدیل گردید. در دوره پس از انقلاب، رهبران نظامی به ویژه عبدالفتاح السیسی، از ناسیونالیسم به عنوان وسیله‌ای برای سرکوب مخالفان سیاسی و مشروعیت‌بخشی به اقدامات سرکوبگرانه استفاده کردند. السیسی، با بهره‌گیری از ناسیونالیسم، توانست حمایت بخش‌های وسیعی از جامعه را جلب کند و مخالفان را به عنوان «دشمنان ملت» معرفی کند. این نوع ناسیونالیسم، به جای ایجاد همکاری ، به افزایش درگیری‌های داخلی میان حکومت و مخالفان سیاسی منجر شد (Kandil, 2012: 64).

در ترکیه نیز ناسیونالیسم به ویژه پس از به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه (AKP) به رهبری رجب طیب اردوغان به یکی از ارکان اصلی سیاست داخلی و خارجی تبدیل شده است. پس از کودتای نافرجام ۲۰۱۶، ناسیونالیسم ترکی به شکلی جدید و با تأکید بیشتر بر هویت اسلامی-ترکی تقویت شد. اردوغان با تکیه بر این ناسیونالیسم، توانست قدرت خود را تحکیم کرده و مخالفان را تحت سرکوب قرار دهد. ناسیونالیسم در ترکیه همچنین به عنوان ابزاری برای توجیه سیاست‌های خارجی این کشور، به ویژه در سوریه و لیبی، مورد استفاده قرار گرفت. اردوغان با تأکید بر «امنیت ملی» و «منفعت ترکیه»، اقدامات نظامی را در کشورهای همسایه انجام داد که با حمایت وسیع افکار عمومی مواجه شد. اما این اقدامات باعث افزایش تنش‌های داخلی در داخل کشور نیز شد (Yavuz, 2020: 78).

ایران نیز از دیرباز با تکیه بر ناسیونالیسم شیعی و ضدغربی، سیاست‌های داخلی و خارجی خود را شکل داده است. در دوره ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۴، این ناسیونالیسم به ویژه در مواجهه با تحریم‌های اقتصادی و فشارهای بین‌المللی، به ابزاری برای تقویت عواطف ضدخارجی و تحکیم قدرت داخلی تبدیل شده است (Takeyh, 2011: 45). ناسیونالیسم ایرانی، به ویژه با تأکید بر حفظ استقلال و مقابله با نفوذ قدرت‌های خارجی، سیاست خارجی ایران را شکل داده است. این روند پس از خروج آمریکا از توافق هسته‌ای در سال ۲۰۱۸ و اعمال تحریم‌های جدید بیشتر نمایان شد. تأثیر این گرایش‌ها در سیاست خارجی ایران موجب تغییر در معادلات منطقه‌ای شده است. برای مثال، نقش ایران در بحران سوریه و حمایت از دولت بشار اسد نه‌تنها به تحکیم برخی ائتلاف‌ها انجامیده، بلکه بر روابط ایران با برخی کشورهای منطقه نیز تأثیر گذاشته است. (Azizi, 2024).

هم چنین برای بسیاری از ایرانیان، دشمنی با اسرائیل و حمایت از فلسطین تنها مسئله‌ای دینی نیست، بلکه بخشی از هویت ملی ایرانی به شمار می‌آید. برای مثال با شروع بحران غزه در ۲۰۲۳ و حمله حماس به اسرائیل، ایران با احساس همبستگی مذهبی و ملی‌گرایانه از این گروه‌ها پشتیبانی کرده است. در سال ۲۰۲۴، تنش‌ها بین ایران و اسرائیل به‌ویژه با بحران غزه ادامه یافته و منطقه را در وضعیت متفاوتی قرار داده است (understandingwar, 2023). در عربستان سعودی نیز پس از روی کار آمدن محمد بن سلمان، ناسیونالیسم به عنوان ابزاری برای تحکیم قدرت داخلی و مقابله با نفوذ ایران در منطقه به کار گرفته شده است. محمد بن سلمان با ارائه چشم‌انداز ۲۰۳۰، که شامل اصلاحات اقتصادی و اجتماعی گسترده‌ای است، سعی در تقویت هویت ملی سعودی داشته است. این سیاست‌ها با تأکید بر ناسیونالیسم سعودی و مقابله با نفوذ خارجی، همراه بوده است (Hegghammer, 2020: 113).

۴-۳-۲ نارضایتی عمومی و تضعیف دولت‌ها

نارضایتی عمومی از دیرباز به دلیل فساد، نابرابری و سرکوب سیاسی وجود داشته و همواره موجب تضعیف دولت‌ها و کاهش مشروعیت آن‌ها شده است. از سال ۲۰۱۱ تاکنون، این نارضایتی‌ها در بسیاری از کشورها با رشد عواطف ناسیونالیستی همراه بوده و به عاملی برای تشدید منازعات داخلی و منطقه‌ای تبدیل شده است. تونس به عنوان یکی از نخستین کشورهایی که در جریان بهار عربی تغییرات سیاسی را تجربه کرد، شاهد افزایش نقش ناسیونالیسم در دوره پس از انقلاب بوده است. پس از سقوط رژیم بن علی، ناسیونالیسم به عنوان ابزاری برای بازتعریف هویت ملی و مقابله با نفوذ خارجی مورد استفاده قرار گرفت. با این حال، این ناسیونالیسم به تدریج به ابزاری برای تقویت نارضایتی‌های عمومی و تضعیف دولت‌های پی در پی تبدیل شد.

در سال‌های پس از انقلاب، دولت‌های تونس با چالش‌های جدی اقتصادی و اجتماعی مواجه شدند. ناسیونالیسم در این دوره به جای تقویت همبستگی ملی به ابزاری برای بیان نارضایتی‌های عمومی و تضعیف دولت تبدیل شد (Chomiak, 2013: 128). در لیبی، ناسیونالیسم پس از سقوط معمر قذافی در سال ۲۰۱۱ به یکی از نیروهای اصلی در تجمیع قدرت‌های محلی و مقابله با نفوذ خارجی تبدیل شد. با این حال، برخلاف انتظار، ناسیونالیسم به جای ایجاد همبستگی ملی، به عامل تشدید درگیری‌های داخلی و رقابت برای کنترل قدرت تبدیل شده است. پس از فروپاشی دولت مرکزی، گروه‌های محلی و شبه‌نظامیان مختلف با ادعای حفظ استقلال ملی، قدرت‌طلبی خود را توجیه کرده و از ناسیونالیسم برای پیشبرد منافع خود بهره بردند. این روند نه‌تنها از تشکیل یک دولت مرکزی مقتدر جلوگیری کرد، بلکه باعث تجزیه بیشتر کشور و شکل‌گیری دولت‌های موازی شد. در نتیجه، به جای تثبیت حاکمیت ملی، ناسیونالیسم در لیبی به بستری برای رقابت‌های قبیله‌ای و نفوذ خارجی تبدیل شد (Vandewalle, 2012: 146).

به طور کلی، تجربه کشورهای مختلف از سال ۲۰۱۱ تاکنون نشان می‌دهد که ناسیونالیسم، به‌ویژه در شرایطی که دولت‌ها ضعیف و نارضایتی‌های عمومی گسترده هستند، می‌تواند به جای تقویت وحدت ملی، به عاملی برای تشدید منازعات داخلی و بی‌ثباتی سیاسی تبدیل شود. در تونس، لیبی و بسیاری دیگر از کشورها، ناسیونالیسم به جای آنکه عاملی برای تقویت مشروعیت دولت باشد، به بستری برای نارضایتی عمومی و افزایش تنش‌ها بدل شده است.

نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر تلاش شد تا به بررسی تاثیر عواطف در تداوم تنش‌ها و منازعات در خاورمیانه طی سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۴ بر اساس چارچوب نظری واقع‌گرایی عاطفی پرداخته شود. بر اساس یافته‌های پژوهش، عواطف قومی، مذهبی و ناسیونالیستی در خاورمیانه پس از بهار عربی با افزایش درگیری‌های داخلی، تقویت احساسات ضدخارجی و نارضایتی عمومی موجب شده‌اند که کشورهای منطقه به جای تمرکز بر همکاری‌های جمعی، بر حفظ هویت‌های خود و رقابت‌های منطقه‌ای متمرکز شوند و در نتیجه جهت گیری‌ها و روابط کشورهای منطقه را بطور قابل توجهی به سمت تداوم تنش‌ها و واگرایی سوق

داده‌اند. پس از وقوع بهار عربی، کشورهای خاورمیانه با چالش‌های متعددی مواجه شدند که موجب تشدید عواطف ملی‌گرایانه، مذهبی و قومی در این منطقه شد.

برای مثال، در کشورهای سوریه، لیبی و یمن، فروپاشی ساختارهای دولتی و قدرت‌های مرکزی، به تقویت هویت‌های قومی و مذهبی منجر شد که از یک سو به شکل‌گیری گروه‌های مسلح و شبه‌نظامی و از سوی دیگر به تشدید درگیری‌های داخلی انجامید. این گروه‌ها، با استفاده از عواطف ناسیونالیستی و مذهبی، نه تنها در برابر دولت‌های مرکزی بلکه در برابر دیگر گروه‌ها و کشورهای خارجی مقاومت کردند. در اینجا، نظریه واقع‌گرایی عاطفی نشان می‌دهد که چگونه ترس از تضعیف هویت ملی و مذهبی، دولت‌ها و گروه‌های مختلف را به سمت تقویت مرزها و هویت‌های قومی و مذهبی سوق داده و در نتیجه، به جای همکاری به رقابت‌های شدید و درگیری‌های بیشتر دامن زده است.

این عواطف، به‌ویژه در کشورهایی که از مداخلات خارجی رنج برده‌اند، موجب افزایش بی‌اعتمادی به قدرت‌های خارجی و حتی کشورهای همسایه شده است. در نتیجه، دولت‌های این کشورها به جای تلاش برای ایجاد همکاری‌های منطقه‌ای، به سیاست‌های انزواگرایانه و تقویت هویت‌های ملی خود روی آورده‌اند. این روند در کشورهایی مانند عراق و ایران نیز به وضوح مشاهده می‌شود؛ جایی که عواطف ضدآمریکایی و ضدغربی به سیاست‌های خارجی آن‌ها شکل داده و مانع از هرگونه همکاری جدی منطقه‌ای با کشورهایی شده است که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم با قدرت‌های خارجی مرتبط هستند. نکته مهم دیگر در تبیین فرضیه، نقش عواطف جمعی در منازعات خاورمیانه بر اساس هویت‌های مذهبی و قومی است. به عنوان مثال، رقابت‌های منطقه‌ای میان کشورهای سنی‌مذهب و شیعه‌مذهب نه تنها به دلیل اختلافات استراتژیک بلکه به دلیل عواطف مذهبی و هویت‌های دینی تشدید شده است.

این رقابت‌ها به شکل‌گیری بلوک‌های مذهبی منجر شده که هر کدام سعی در جذب حمایت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی دارند. در اینجا، واقع‌گرایی عاطفی توضیح می‌دهد که چگونه عواطف مذهبی و قومی می‌توانند به عنوان ابزارهای سیاسی مورد استفاده قرار گیرند و به جای همکاری، به تشدید رقابت‌ها و درگیری‌ها منجر شوند. از سوی دیگر، واقع‌گرایی عاطفی نشان می‌دهد که چگونه ترس از بی‌ثباتی داخلی و تهدیدات خارجی، دولت‌های منطقه را وادار به اتخاذ سیاست‌های محافظه‌کارانه و انزواگرایانه کرده است. این دولت‌ها، به دلیل نگرانی از گسترش نفوذ گروه‌های مخالف داخلی یا قدرت‌های خارجی، به دنبال تقویت مرزهای خود و حفظ هویت‌های ملی و مذهبی هستند. در نهایت، می‌توان گفت که واقع‌گرایی عاطفی به‌خوبی توضیح می‌دهد که چرا در خاورمیانه پس از بهار عربی عواطف منجر به تشدید منازعات شده است. در این شرایط، عواطف و هویت‌های جمعی نه تنها به عنوان عوامل اصلی در شکل‌دهی به سیاست‌های داخلی و خارجی عمل کرده‌اند، بلکه به عنوان موانعی جدی بر سر راه همکاری‌های منطقه‌ای نیز ظاهر شده‌اند. این عواطف، به‌ویژه در شرایط بحرانی و بی‌ثباتی، موجب تقویت هویت‌های قومی و مذهبی شده و دولت‌ها را به سمت سیاست‌های محافظه‌کارانه و رقابتی سوق داده است که در نهایت منجر به تشدید درگیری‌های داخلی و بین‌المللی در خاورمیانه شده است.

References

- Ali, M. H. (2019), The identity controversy of religious minorities in Iraq: the crystallization of the Yazidi identity after 2003. British Journal of Middle Eastern Studies, 47(5), 811–831. https://doi.org/10.1080/13530194.2019.1577129.
- Anwar, Rahat & Abbas, Tajmmal, (2024), The Israel Hamas Conflict: An Analysis on Threats and Security Implications Posed by Iran in the Middle East, South Asian Studies Vol. 39, No. 1, January – June, 2024, pp. 17_28.
- Ariffin, Y., Coicaud, J.-M., & Popovski, V. (Eds.), (2016), Emotions in International Politics: Beyond Mainstream International Relations. Cambridge: Cambridge University Press.
- Azizi, Hamidreza, (2024), Iran's Evolving Foreign Policy Structure: Implications on Foreign Relations: https://mecouncil.org/publication/irans-evolving-foreign-policy-structure-implications-on-foreign-relations.
- lanchard, C. M. (2019), "Saudi Arabia: Background and U.S. Relations". Congressional Research Service.
- Bleiker, R., & Hutchison, E. (2008), Fear No More: Emotions and World Politics. Review of International Studies, 34(S1), 115-135.
- Chomiak, L. (2013), "The Making of a Revolution in Tunisia". In L. Layachi (Ed.), Political Change in North Africa: Egypt, Libya, Tunisia and Beyond. Indiana University Press.
- Clark, J. (2002), Frequent Incompatibilities: Ethnic and Religious Diversity and the Nations of the Middle East. Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East 22(1), 36-42. https://muse.jhu.edu/article/191241
- Coskun, E. R. (2019), The role of emotions during the Arab Spring in Tunisia and Egypt in light of repertoires. Globalizations, 16(7), 1198–1214. https://doi.org/10.1080/14747731.2019.1578017.
- Crawford, N. C. (2000), The Passion of World Politics: Propositions on Emotion and Emotional Relationships. International Security, 24(4), 116-156.
- Cummins, S. and Stille, M. (2021), Religious Emotions and Emotions in Religion: The Case of Sermons. Journal of Religious History, 45: 3-24. https://doi.org/10.1111/1467-9809.12726.
- Dodge, T. (2014), Can Iraq Be Saved? Survival, 56(5), 7–20. https://doi.org/10.1080/00396338.2014.962795.
- Dow, D., Cuypers, I.R.P. (2024), The influence of societal nationalist sentiment on trade flows. J Int Bus Policy 7, 64–98. https://doi.org/10.1057/s42214-023-00168-x._-Fernandez, Ephrem. (2023). A framework for understanding emotions in violent ethnic conflicts. Aggression and Violent Behavior. 72. 101860. 10.1016/j.avb.2023.101860.
- Gause, F. Gregory. (2014), "Beyond Sectarianism: The New Middle East Cold War", Brookings Doha Center Analysis Paper.
- Gerges, F. A. (2014), The new Middle East : protest and revolution in the Arab World. Cambridge University Press.
- Gold, D. (2015), The Politics of Emotion: A Case Study of the Israeli-Palestinian Conflict. Israel Studies Review, 30(2), 113–129. http://www.jstor.org/stable/43771943.
- Haider, A., Rana, M. Z. R., & Anwaar, K. (2024), The democracy mirage in the wake of the Arab Spring: Legal perspectives of external dynamics. Pakistan Journal of Law, Analysis and Wisdom, 3(4), 20. http://pjlaw.com.pk.
- Hall, T., & Ross, A. (2015), Affective Politics after 9/11. International Organization, 69(4),

847-879.
- Halperin, E. (2011), Emotional barriers to peace: Emotions and public opinion of Jewish Israelis about the peace process In the Middle East. Peace and Conflict: Journal of Peace Psychology, 17(1), 22–45. https://doi.org/10.1080/10781919.2010.487862
- Hashemi, N., & Postel, D. (2017), Sectarianization: Mapping the New Politics of the Middle East. Oxford University Press.
- Hegghammer, T. (2020), The Caravan: Abdallah Azzam and the Rise of Global Jihad. Cambridge University Press.
- -oang, Lan Nguyen, (2016), Sectarian and Ethnic Identity Politics and Conflicts in the Middle East, Department of International Relations, Sakarya University Institute of Social Science.
- Hutchison, E., & Bleiker, R. (2014), Theorizing Emotions in World Politics. International Theory, 6(3), 491-514.
- Issa, Shahenaz & Yasin, Ayman, (2024), Religious Conflict Between Israeli and Hamas: Naming of Weapons and Battles, International Journal of Religion, 5(2), 198-212. https://doi.org/10.61707/hpzc0m56
- post, (2024), What is the Iran-backed Axis of Resistance, and what does it mean for Israel? – explainer:https://m.jpost.com/israel-hamas-war/article-822049.
- Kandil, H. (2012), Soldiers, Spies, and Statesmen: Egypt's Road to Revolt. Verso Books.
- Kertzer, J. D., & Tingley, D. (2018), Political Psychology in International Relations: Beyond the Paradigms. Annual Review of Political Science, 21, 319-339.
- Lynch, M. (2016), The New Arab Wars: Uprisings and Anarchy in the Middle East. PublicAffairs, p. 98.
- Mercer, J. (2013), Emotion and Strategy in the Korean War. International Organization, 67(2), 221–252. http://www.jstor.org/stable/43283301
- Öktem, K. (۲۰۱۱), Angry Nation: Turkey since 1989. Zed Books.
- Pearlman, W. (2013), Emotions and the Microfoundations of the Arab Uprisings. Perspectives on Politics, 11(2), 387–409. Doi:10.1017/S1537592713001072.
- Rabinovich, Itamar ,(2019), How Iran's regional ambitions have developed since 1979:https://www.brookings.edu/articles/how-irans-regional-ambitions-have-developed-since-1979.
- Roberts, D. B. (2017), Qatar: Securing the Global Ambitions of a City-State. Hurst, pp. 89-100.
- Ross, A. A. G. (2013), Realism, emotion, and dynamic allegiances in global politics. International Theory, 5(2), 273–299. Doi:10.1017/S175297191300016X.
- Safieddine, K. (2024), 13 years after the Arab uprisings: The strategic choices of Lebanon's anti-establishment movement. Arab Reform Initiative. https://www.arab-reform.net/publication/13-years-after-the-arab-uprisings-the-strategic-choices-of-lebanons-anti-establishment-movement.
- Salamey, I. (2021), The Government and Politics of Lebanon. New York, United States of America: Peter Lang Verlag. Retrieved Aug 24, 2024, from 10.3726/b16176.
- Takeyh, R. (2011), "Guardians of the Revolution: Iran and the World in the Age of the Ayatollahs". Oxford University Press.
- Terrill, W. A. (2011), the Conflicts in Yemen and u.s. National Security. Strategic Studies Institute, US Army War College:http://www.jstor.org/stable/resrep11758.
- Ulrichsen, K. C. (2016), The Gulf States in International Political Economy. Palgrave Mac-

millan.
- Understanding war, (2023), Iran Update https: //www.understandingwar.org/backgrounder/iran-update-november-6-2023.
- Vandewalle, D. (2012), A History of Modern Libya (2nd ed.). Cambridge: Cambridge University Press.
- Wehrey, Frederic, (2017), The Burning Shores: Inside the Battle for the New Libya. New York: Farrar, Straus and Giroux
- Yassin-Kassab, R., & Al-Shami, L. (2018), Burning Country: Syrians in Revolution and War (2nd ed.), Pluto Press. https://doi.org/10.2307/j.ctt21215fd.
- Yavuz, M. H. (2020), Nostalgia for the Empire: The Politics of Neo-Ottomanism, New York, Oxford University Press: https://doi.org/10.1093/oso/9780197512289.001.0001.

Political and International Approaches

Vol 17, No 1, 2025, PP 23-47
Journal Homepage: piaj.sbu.ac.ir

P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

Developmental Oriented Foreign Policy; a Framework for Analyzing Scandinavian Relations

Reza Rahmati[1]

DOI: 10.48308/piaj.2025.238218.1627 Received: 2025/1/3 Accepted: 2025/3/21

Original Article

Abstract Extended

Introduction: The establishment of a close relationship between sociology, political science, and economics began with the emergence of new institutionalist debates in the mid-1980s, particularly through the work of Douglas North. Research findings indicate that economic growth, increased foreign investment, trade partnerships (imports and exports), and similar factors are influenced significantly by domestic environments. The Scandinavian economies—Denmark, Norway, and Sweden—are among the wealthiest in the world. These countries enjoy some of the highest living standards globally due to relatively low income inequality, high employment rates, elevated taxation, and well-developed systems of education and social security. From a regional perspective, Scandinavia forms a cohesive unit that consistently outperforms the averages of both the European Union and the Organization for Economic Cooperation and Development (OECD). However, these countries also differ in key areas: Sweden has the largest overall economy, followed by Norway and then Denmark. Norway boasts the highest GDP per capita, while Denmark is the only one of the three to show a positive GDP growth rate since the 2008 financial crisis. Examining the statistics related to foreign trade, total export and import values, and general economic performance provides valuable insights for developing institutional development-oriented approaches. These approaches emphasize the embeddedness of the economy in politics, elite perception, and foreign policy aligned with national development. For instance, trade statistics from 2010 to 2020 reveal a significant increase in the total value of Scandinavian exports.

Methods: This study is developmental in its purpose, descriptive-analytical in its meth-

1. Assistant Professor of International Relations, Department of Political Science, Faculty of Economics and Social Science, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran. r.rahmati@basu.ac.ir

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

Political and International Approaches
Vol 17, No 1, 2025, PP 23-47
Journal Homepage: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

od, and based on library research for data collection. The author adopts a descriptive and analytical approach.

Results and Discussion: Classical approaches in international relations typically argue that foreign policy operates independently of domestic policy, treating states as "billiard balls" whose internal affairs are irrelevant on the international stage. In contrast, more recent perspectives assert that domestic and foreign policy are deeply intertwined. Institutionalism in political economy, as one of these modern approaches, focuses on the significance of social traditions and institutions and places greater importance on domestic factors than on external dynamics. This perspective becomes particularly relevant when applied to the Scandinavian context. The hypothesis of this research, supported by an anthology method and informed by institutional, perceptual, and development-oriented approaches, posits that foreign and domestic policies are interwoven in such a way that domestic policy—through cultural, political, economic, and social appeal—creates a fertile ground for economic dynamism. Simultaneously, foreign policy, through its strategic mobility, advances developmental goals by attracting foreign direct investment, building national branding, enhancing international coordination, increasing global communication, promoting neutrality, and de-securitizing economic relations. Institutionalism first emerged in the late 1870s as a response to the mechanical rationalism of classical and neoclassical economic schools.

Conclusion: Institutionalism gradually redefined the concept of development from a non-classical viewpoint, emphasizing the fundamental importance of cultural, social, political, and economic contexts and infrastructures. Institutions, as products of human behavior, were seen as vital components of development. In the institutionalist framework, political institutions play a crucial role due to their function in the creation, stabilization, and enforcement of both formal and informal rules. Consequently, the role of the state becomes central in institutional economics and in fostering sustainable development.

KeyWords: Scandinavia, Nordic countries, foreign policy, developmentalism, institutionalism.

Citation: Rahmati, Reza. 2025. Developmental Oriented Foreign Policy; a Framework for Analyzing Scandinavian Relations, Political and International Approaches, Spring, Vol 17, No 1, PP 23-47.

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

دورهٔ هفدهم، شمارهٔ اول، بهار ۱۴۰۴، ۴۷-۲۳
سایت مجله: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

سیاست خارجی توسعه‌گرا؛ چارچوبی برای تحلیل روابط نوردیک‌ها

رضا رحمتی[۱]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱/۱ DOI: 10.48308/piaj.2025.238218.1627

مقالهٔ پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: رشد اقتصادی، افزایش سرمایه‌گذاری خارجی، شرکای تجاری (واردات و صادرات) و ... در اسکاندیناوی با عطف توجه به محیط داخلی پیکربندی شده است. اقتصادهای اسکاندیناوی (دانمارک، نروژ و سوئد) جزو ثروتمندترین اقتصادهای جهان هستند. مردم اسکاندیناوی به‌دلیل شکاف دستمزد نسبتا کم، اشتغال بسیار بالا و مالیات هنگفت همراه با کیفیت خوب آموزش و تامین اجتماعی از بالاترین استانداردهای زندگی در جهان برخوردار هستند. با این حال، این کشورها بر اساس پارامترهای قابل توجهی متفاوت هستند: سوئد بزرگترین اقتصاد را دارد و پس از آن نروژ و دانمارک قرار دارند. از سوی دیگر نروژ دارای بیشترین سطح تولید ناخالص داخلی سرانه است، در حالی که تنها دانمارک نرخ رشد تولید ناخالص داخلی مثبت را از زمان بحران مالی سال ۲۰۰۸ نشان داده است. بر این اساس، نگاهی به آمارها و داده‌های تجارت خارجی، ارزش کل صادرات و واردات و شکرای اقتصادی این کشورها تا حد بسیاری به این موضوع کمک می‌کند که رویکردهای توسعه‌گرا بر اساس الگوهای نهادی، حک‌شدگی اقتصاد به سیاست، ادراک نخبگی و سیاست خارجی توسعه‌گرا صورت‌بندی شود. برای مثال آمارهای مربوط به صادرات و واردات کالاها و خدمات در اسکاندیناوی نشان می‌دهد که در دوره سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۲۰ شاهد رشد قابل توجه ارزش کل صادرات این کشورها هستیم.

روش: روش پژوهش حاضر به لحاظ هدف، توسعه‌ای و به لحاظ روش، توصیفی-تحلیلی و به‌لحاظ نحوه گردآوری داده‌ها کتابخانه‌ای خواهد بود. رویکرد مؤلف توصیفی و تحلیلی است.

یافته‌ها: نهادگرایی در اقتصاد سیاسی جزو رویکردهایی محسوب می‌شود که ضمن توجه به سنت‌ها و نهادهای اجتماعی، بر اهمیت مناسبات داخلی بر رویه‌ها و رویکردهای خارجی تأکید می‌شود. این موضوع هنگامی که در بستر کشورهای اسکاندیناوی مورد بررسی قرار می‌گیرد، اهمیت بیشتری به خود می‌گیرد. این پژوهش ضمن

۱. استادیار روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران.
r.rahmati@basu.ac.ir

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

دورهٔ هفدهم، شمارهٔ اول، بهار ۱۴۰۴، ۴۷-۲۳
سایت مجله: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

بهره‌گیری از روشی گلچین‌گرایانه و توسل به رویکردهای نهادی، ادراکی و توسعه‌گرا، بر آن است که سیاست خارجی و سیاست داخلی روابطی در هم تنیده و «حک‌شده» نسبت به هم دارند، به‌نحوی که سیاست داخلی با عرضه جذابیت‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی توانسته محیطی پذیرای اقتصاد پویا را ایجاد کند و سیاست خارجی با تحرک توانسته با جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، برندسازی ملی، هماهنگی بین‌المللی، بیشترین میزان ارتباطات بین‌المللی، بی‌طرفی و غیرامنیتی‌سازی مناسبات اقتصادی، اهداف توسعه‌گرایی را پیش ببرد. نهادگرایی در سال‌های پایانی دهه ۱۸۷۰ و در پاسخ به عقلانی‌پنداری مکانیکی مکتب اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک به‌وجود آمد.

نتیجه‌گیری: نهادگرایی با توجه به اهمیت عمده‌ای که به زمینه‌ها و زیرساخت‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه می‌داد، توسعه‌یافتگی را از منظری غیرکلاسیک تعریف می‌کرد. نهادها به‌عنوان محصولی از رفتار انسان پدید می‌آمدند و هم از این‌رو، اهمیت داشتند. در مدل نهادگرایی، نهادهای سیاسی، به‌دلیل اهمیتی که در شکل‌گیری و قوام و اعمال قواعد اعم از قواعد رسمی و قواعد غیررسمی دارند، از اهمیت بسیاری برخوردارند، هم از این‌رو نقش دولت در اقتصاد نهادی اهمیت پیدا می‌کند.

واژگان کلیدی: اسکاندیناوی، نوردیک، سیاست خارجی، توسعه‌گرا، نهادگرایی.

استناددهی: رحمتی، رضا. ۱۴۰۴. سیاست خارجی توسعه‌گرا؛ چارچوبی برای تحلیل روابط نوردیک‌ها، رهیافت‌های سیاسی و بین المللی، بهار، سال ۱۷، شماره ۱، ۴۷-۲۳.

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

۱. مقدمه

سیاست خارجی، هم فرآیند و هم برآیندی از کنش و اندرکنش، آمیزش و رویارویی مولفه‌ها و شرایط متنوع طبیعی، تاریخی، اجتماعی، نظام سیاسی، مقدورات و محذورات ملی و نظم و نظام بین‌المللی است. «سیاست خارجی به حوزه‌ای اطلاق می‌شود که به مهم‌ترین مرز موجود بین کشور و روابط بین‌الملل مربوط می‌شود. این مرز دقیقا همان مرزی است که تعیین‌کننده حدود عملکرد سیاسی حکومت‌ها در صحنه روابط بین‌الملل است» (والاس، ۱۳۸۴: ۱۵). از نظر کلاسیک‌ها، متغیرهای تشکیل‌دهنده ساختار سیاسی داخلی، آن‌قدری از اهمیت برخوردار نیستند و بنابراین سیاست خارجی، از آن‌جایی شروع می‌شود که سیاست داخلی به اتمام می‌رسد (Northedge, 1968: 27).

رابطه بین صحنه داخلی و سیاست خارجی، توسط متفکران سیاست خارجی مورد توجه قرار گرفته است. این موضوع کانون اصلی منازعه است که اجماع دقیقی پیرامون رابطه بین سیاست داخلی و سیاست خارجی کشورها وجود ندارد. با وجود این، دخالت خارجی در روند سیاست داخلی و آگاهی کشور از تأثیر منافع خارجی بر تصمیمات داخلی، از پدیده‌های کلاسیک سیاست ملی است. محققان سیاست خارجی، به‌تدریج در جست‌وجوی آن بوده‌اند که به ارتباط بین سیاست‌گذاری خارجی یک کشور با تأثیرات خارجی موجود بر روی روند سیاسی داخلی آن کشور پی ببرند (والاس، ۱۳۸۴: ۲۴). روی دیگر این جمله که سیاست خارجی، تداوم سیاست داخلی است، این است که نیازهای اقتصادی، توسعه داخلی و شکوفایی ظرفیت‌های ملی از جمله مهم‌ترین اولویت‌های سیاست خارجی محسوب می‌شود.

سیاست خارجی است که می‌تواند، وضعیت تجارت اقتصادی و بین المللی یک کشور در سطح بین‌المللی را تسریع کند. در این چارچوب سیاست خارجی به‌عنوان بخش گسست‌ناپذیر سیاست، بازوی بین‌المللی‌سازی مولفه‌های اقتصادی داخلی است. نگاهی به وضعیت سیاست خارجی کشورهای توسعه‌یافته، بیانگر این است که سیاست خارجی نه تنها مانعی برای توسعه‌یافتگی نیست، بلکه تسهیل‌کننده توسعه محسوب می‌شود. بنابراین می‌توان رابطه بین سیاست داخلی و سیاست خارجی را نوعی در هم‌تنیدگی یا حک‌شدگی تلقی کرد. سیاست خارجی در یک وضعیت چسبندگی نسبت به سیاست داخلی قرار می‌گیرد. نمونه کشورهای اسکاندیناوی موید درهم‌تنیدگی نیازهای اقتصادی، توسعه داخلی و شکوفایی ظرفیت‌های ملی با تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری در سیاست خارجی است.

سوالی که مطرح می‌شود این است که سیاست خارجی توسعه‌گرا، چه نقشی در توسعه اقتصادی کشورهای اسکاندیناوی داشته است؟ فرضیه پژوهش ضمن بهره‌گیری از روشی گلچین‌گرایانه و توسل به رویکردهای نهادی، ادراکی و توسعه‌گرا، بر آن استکه سیاست خارجی و سیاست داخلی روابطی در هم تنیده و «حک‌شده» نسبت به هم دارند، به‌نحوی که سیاست داخلی با عرضه جذابیت‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، توانسته محیطی پذیرای اقتصاد پویا را ایجاد کند و سیاست خارجی با تحرک توانسته با جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، برندسازی ملی، هماهنگی بین‌المللی، بیشترین میزان ارتباطات بین‌المللی، بی‌طرفی و غیرامنیتی‌سازیِ مناسبات اقتصادی، اهداف توسعه‌گرایی را پیش ببرد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد این رشد اقتصادی، افزایش سرمایه‌گذاری خارجی، شرکای تجاری (واردات

و صادرات) و ... با عطف توجه به محیط داخلی صورت گرفته است. روش پژوهش حاضر به لحاظ هدف، توسعه‌ای و به لحاظ روش، توصیفی-تحلیلی و به‌لحاظ نحوه گردآوری داده‌ها، کتابخانه‌ای خواهد بود.

۲. پیشینه تحقیق

نهادگرایی در ادبیات لاتین چند صباحی است که مورد توجه محققین قرار گرفته است، در ادبیات فارسی نیز به‌صورت ویژه‌ای مورد توجه پژوهشگران و متفکران قرار گرفته است. نویسنده در مقاله‌ای با عنوان «جایگاه نهادها در توسعه‌یافتگی نروژ» به ادبیات نظری نهادگرایی بدین ترتیب پرداخته است: «اولسن در منطق کنش جمعی (Olson, 1965)، ظهور و سقوط ملت‌ها (Olson, 1982)، قدرت و شکوفایی (Olson, 2000) منطق نگاه اقتصادی خود نسبت به سیاست را بنیان می‌نهد. نورث در آثاری همجون ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی (North, 1981)، نهادها و رشد اقتصادی: مقدمه‌ای تاریخی (North, 1989)، نهادها، تغییر نهادی و عملکرد اقتصادی (North, 1990)، مطالعات تجربی در تغییر نهادی (North, 1996) و خشونت و نظم‌های اجتماعی (North, 2009)، ادبیات مفهومی و نظری خود را به‌تدریج و از رویکردی انتقاد نسبت به نظریه نئوکلاسیک برای صورت‌بندی نظری و تبیین تغییرات نهادی و اقتصادی مورد توجه قرار داده است.

دارون عجم اوغلو و جیمز رابینسون نیز در آثار خود چرا ملت‌ها شکست می‌خوردند (Acemoglu & Robinson, 2012)، راه باریک آزادی (Acemoglu & Robinson, 2019) و ریشه‌های اقتصادی دیکتاتوری و دموکراسی (Acemoglu & Robinson, 2006)، به بررسی ریشه‌های نهادی مشکلات سیاسی کشورهای توسعه نیافته توجه می‌کند» (رحمتی، ۱۴۰۲: ۱۳۲-۱۳۳). در ایران همچنین این ادبیات، به بررسی جایگاه و نقش دولت در توسعه، برنامه های توسعه و حتی جامعه‌شناسی اقتصادی مورد استفاده قرار گرفته است (عباسی و محمودی، ۱۳۹۸: ۱۰۷-۱۳۱)، برخی آثار نیز به‌طور خاص بر روی توسعه و توسعه یافتگی در دولت‌های توسعه‌گرایی شبیه به نروژ پرداخته‌اند (رحمتی، ۱۴۰۲: ۱۳۳). با این حال در ادبیات فارسی زبان اثری به بررسی سیاست خارجی توسعه گرای منطقه نوردیک اشاره نکرده و این اثر در کوشش برای دست یابی به این مهم است.

۳. رویکرد نظری چندوجهی به سیاست خارجی توسعه‌گرا

برای تشریح وضعیت سیاست خارجی توسعه‌گرا، از نقطه نظر نهادگرایی، ضروری است که از رهیافت‌های گلچین‌گرایانه استفاده کنیم. رهیافت گلچین‌گرایانه تلاش می‌کند از نظریه‌ها و رویکردهای گوناگون استفاد کند تا گزاره‌های صرفه‌جویانه ایجاد کند تا به نتایج دقیق، کاربردی و مشخص برسد. رهیافت گلچین‌گرایانه به‌دنبال این است که از زوایای مختلف یک پدیده را با ابعاد مختلف نظری بررسی کرده و از متغیرهای گوناگون یک نظریه استفاده کند تا دچار تنگ‌نظری‌های تئوریک نشود. روی دیگر رویکرد گلچین‌گرایانه به این بر می‌گردد که نظریه‌ها به‌صورت انفرادی توان تحلیل پدیده‌های چندساحتی و چند وجهی را ندارند. گلچین‌گرایی این قابلیت را به دست می‌دهد که از هر نظریه‌ای، متغیرهای مورد استفاده در هم درآمیزند تا رهیافتی چندوجهی به‌وجود آید.

این نظریه‌ها ممکن است انسجام، مطلوبیت، صرفه‌جویی و کارآمدی نظریات غالب را نداشته باشند، اما قدرت تبیین‌کننده بیشتری به‌دست می‌دهند (Checkel, 2013: 224, And KatzensteinAndSil,2010). هم از این‌رو در این رهیافت گلچین‌گرایانه از سیاست خارجی توسعه‌گرا یک وضعیت سه ضلعی از ارتباط بین توسعه، سیاست داخلی و سیاست خارجی وجود دارد که هر یک به‌نوبه خود سبب تحرک و تقویت سیاست خارجی توسعه‌گرا می‌شود. بنابراین سیاست خارجی توسعه‌گرا سازه‌ای با سه ستون اصلی و مهم است؛ نخست بنیادهای توسعه داخلی، دوم بنیادهای سیاست داخلی و سوم سیاست خارجی. رهیافت نخست با استمساک از نهادگرایی، نسبت به توسعه اقتصادی و سیاسی عمل می‌کند، رهیافت دوم به سیاست‌گذاری و ادراک داخلی بر پایه توسعه اقتصادی تمرکز دارد و رهیافت سوم بر اصول بنیادین سیاست خارجی توسعه‌گرا متمرکز است.

۳- ۱. رهیافت نهادگرایانه

در مدل نهادگرایی، نهادهای سیاسی، به‌دلیل اهمیتی که در شکل‌گیری و قوام و اعمال قواعد اعم از قواعد رسمی و قواعد غیررسمی دارند، از اهمیت بسیاری برخوردارند، هم از این‌رو نقش دولت در اقتصاد نهادی اهمیت پیدا می‌کند. ایجاد ارتباط تنگاتنگ بین جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و اقتصاد، با شروع مباحث نهادگرایانه نوین از سال‌های میانه دهه ۱۹۸۰ و به‌طور خاص با تلاش‌های داگلاس نورث ایجاد شد. داگلاس سیسیل نورث[1] دولت را به‌عنوان حاکمی تفسیر می‌کند که سود خود را مشروط به دو قید حاکثری می‌کند، نخست، درجه رقابت سیاسی با رقبا و با سایر دولت‌ها و دوم، هزینه‌های معامله (ریشتر، ۱۳۸۷: ۶۴). اقتصاد نهادگرایانه جدید، تلاشی برای «الحاق نظریه نهادها به علم اقتصاد» است. برخلاف بسیاری از کوشش‌های گذشته که هدف آن‌ها زیر سوال بردن و جایگزین کردن نظریه نئوکلاسیک بود، نهادگرایی نوین به تعدیل، توسعه و بازسازی نظریه نئوکلاسیک پرداخت، به‌طوری که قادر باشد گستره وسیعی از موارد و مصادیقی را که ورای دیدگاه سابق آن بود، در بر گیرد. نهادگرایی نوین خواهان افزایش حضور موثر دولت جهت شکل‌دهی و حکایت از نهادهای اجتماعی و اقتصادی است (رمضانی‌باصری، ۱۳۸۴: ۱۳۱).

«نهادگرایان در سیاست‌گذاری برای توسعه در پی چینش ساختارهای حقوقی و اقتصادی خاصی نیستند، بلکه معتقدند نهادها می‌بایست طوری اصلاح یا تعدیل شوند که موانع توسعه بازار برطرف شده و شرایط عملکرد بهینه نظام اقتصادی مهیا شود» (نورث، ۱۳۷۷) به‌همین ترتیب است که برخی از نویسندگان، جامع‌ترین الگوی روشمند موجود به‌منظور تبیین توسعه را الگوی نهادگرایان می‌دانند (رمضانی‌باصری، ۱۳۸۴: ۱۲۱-۱۳۱).

نهادگرایی را به‌طور خاص باید در آثار داگلاس نورث که خود از جمله رهروان منصور اولسن (Mancur Olson)، است، پی‌گیری کرد، نورث در آثاری همچون «نهادها، تغییرات و دگرگونی‌های اقتصادی» (North, 1990) و «خشونت و نظم‌های اجتماعی» (North, 2009) مفهوم نهاد را از منظری بین‌رشته‌ای

1. Douglass Cecil *North*

مـورد بررسـی قـرار می‌دهـد و نهـاد را «چارچوبـی کـه تعـاملات انسـانی در آن رخ می‌دهـد» (وندئنبـرگ، ۱۳۸۵: ۳۰۷) تعریـف می‌کنـد. ایـن تعریـف نـورث از نهـاد، دامنـه بسـیار وسـیعی از مناسـبات هنجاریـن، اجتماعـی، سیاسـی، حقوقـی، سـازمانی و حتـی فرهنگـی را در بـر می‌گیـرد. تحلیـل از دولـت در بحـث نهادگرایانـه، تلقـی از آن به‌عنـوان نهـادِ نهادهـا یـا نهـاد ایجادکننـده و تنظیم‌کننـده نهادهـا اسـت، کـه در ذیـل آن بـازار (به‌عنـوان نهـاد مبـادلات)، بنـگاه (به‌عنـوان نهـاد تولیدکننـده)، رژیـم، حاکمیـت، احـزاب، دسـتگاه اجرایـی، و ... قـرار می‌گیـرد.

در چنیـن تحلیلـی از رابطـه دولت-نهادهـا، بـرخلاف رویکـرد نئوکلاسـیک، دولـت به‌عنـوان یـک بازیگـر از اهمیـت برخـوردار اسـت. اگرچـه ایـن بازیگـر خـود به‌مثابـه یـک نهـاد قلمـداد می‌شـود. در ایـن برداشـت توسـعه اقتصـادی، مقولـه‌ای فک‌شـده از توسـعه سیاسـی و دولـت نبـوده و نیسـت. تأکیـد نـورث بـر تقسـیم‌بندی انـواع نظم‌هـا و اهمیـت دادن بـه نظـم دسترسـی بـاز به‌جـای نظـم دسترسـی محـدود از جملـه مهم‌تریـن مولفه‌هـای نظریـه نـورث محسـوب می‌شـود. نـورث در مقالـه «دولـت طبیعـی: اقتصـاد سیاسـی توسـعه‌نیافتگی» بـر آن اسـت کـه «نظـم دسترسـی بـاز» پیرامـون سـال ۱۷۰۰ میـلادی شـروع بـه تسـری کـرد. چنیـن جوامعـی (کـه نظـم در آن‌جـا دسترسـی بـاز اسـت) بـا رقابـت سیاسـی و اقتصـادی معرفـی می‌شـوند. بازارهـا تحـت کنتـرل دولـت نیسـتند و به‌طـور کلـی رونـد دولت‌سـازی بـر اسـاس مولفه‌هـای توسـعه شـکل می‌گیـرد. بی‌نظمـی و بی‌سـامانی در چنیـن نظمـی وجـود نـدارد، نظامیـان تحـت کنتـرل سیاسـی هسـتند، نهادهـای اقتصـادی و سیاسـی از افـراد و اشـخاص طـول عمـر بیشـتری دارنـد، قانـون به‌صـورت عمومـی بـر همـه افـراد حکمرانـی می‌کنـد و هیـچ سـازمانی فراتـر از دولـت انحصـار کاربـرد زور را در اختیـار نـدارد (North, 1999).

سیاسـت خارجـی توسـعه‌گرا، بـه سیاسـت خارجـی گفتـه می‌شـود کـه هـدف آن بـه حداکثـر رسـاندن ثـروت ملـی و ریل‌گـذاری بـرای رشـد و توسـعه اقتصـادی باشـد. پارادایـم سیاسـت خارجـی توسـعه‌گرا، بـا خـود مفروضات کلیـدی، اصـول بنیادیـن و نتایـج سیاسـی بـه همـراه دارد کـه به‌ترتیـب بـه ایـن مسـائل توجـه خواهیـم کـرد.

۳- ۲. سیاست‌گذاری و ادراک نخبگی توسعه‌گرا

بـا توجـه بـه توسـعه‌محوری و اهمیـت نهادهـا در نظام‌هـای دسترسـی بـاز، جایـگاه سیاسـت داخلـی و الگوهـای تصمیم‌گیـری و سیاسـت‌گذاری توسـعه از اهمیـت برخـوردار اسـت، در چنیـن چارچوبـی سیاسـت و الگوهـای داخلـی به‌عنـوان چارچـوب تسـهیل‌کننده توسـعه مـورد توجـه قـرار می‌گیـرد. بـر همیـن اسـاس، سیاسـت‌گذاری و توانایی‌هـای داخلـی بایسـتی به‌گونـه‌ای صورت‌بنـدی شـود کـه مسـیر توسـعه‌یافتگی همـوار شـود. هـم از ایـن‌رو برخـی از مهم‌تریـن مولفه‌هـای توسـعه کـه از مسـیر سیاسـت‌گذاری داخلـی عبـور می‌کنـد، بـه شـرح زیـر هسـتند.

نظـام سیاسـت‌گذاری: نخسـتین وجـه و پیش‌شـرط سیاسـت خارجـی توسـعه‌گرا، وجـود نظـام سیاسـت‌گذاری اسـت کـه بتوانـد تضمین‌کننـده و بیشینه‌سـاز قـدرت اقتصـادی و توسـعه پایـدار باشـد. بـر ایـن اسـاس، وجـود گروه‌هـای حزبـی پارلمانـی، کمیته‌هـای دائمـی سیاسـت‌گذاری، گروه‌هـای خـارج از پارلمـان، ذی‌نفعـان اقتصـادی، احـزاب حکومتـی و قانون‌گـذاری کـه بتواننـد ضامـن سیاسـت‌گذاری هـم جهـت بـا توسـعه پایـدار باشـند، در ایـن وضعیـت ضـرورت دارد. وجـود ایـن ترتیبـات مـوازی سیاسـت‌گذاری را می‌تـوان وجـه ممیـزه کشـورهای نوردیـک قلمـداد کـرد (آرتـر، ۱۴۰۰: ۳۳۵-۳۶۵).

نظام سیاسی جاذب: وجود شرایط سیاسی داخلی که بتواند جذب‌کننده فرصت‌های بین‌المللی باشد، نسبت به تحولات اجتماعی پاسخگو باشد، حداکثر مشارکت مدنی را جذب کند و به‌طور کلی حکمرانی دموکراتیک را توسعه دهد، از جمله مهم‌ترین ویژگی‌های یک نظام سیاسی جاذب است. منظور از جاذب در این‌جا، شرایط داخلی است که بتواند شرایط بین‌المللی را درک کند و حداکثر فرصت‌های بین‌المللی را جذب کند. یک نظام سیاسی پاسخ‌گو، مسئول، مشارک‌جو و شفاف (رحمتی، ۱۳۸۸) نظامی است که سطح قابل توجهی از چنین درکی را می‌تواند تسهیل کند.

ثبات امنیتی : وجود شرایط با ثبات امنیتی، آرامش سیاسی، استقرار نظام سیاسی، وجود نظام سیاسی باز و به‌تعبیر داگلاس نورث، نظام سیاسی دسترسی باز (North, 1999) از جمله مولفه‌های امنیتی است که در وضعیتی رقابتی امکان حضور نیروهای متعدد سیاسی و اجتماعی را در ساحت زندگی سیاسی فراهم می‌کند و همین موضوع سبب ایجاد ثبات امنیتی و چشم‌انداز بلندمدت حکمرانی می‌شود.

نظام رفاهی مطمئن: از نظام حکمرانی در کشورهای نوردیک، تحت عنوان چرخه حکمرانی خوب یاد می‌شود، منظور از چرخه حکمرانی خوب، وجود وضعیتی است که در آن وضعیت از یک‌طرف نظام اجتماعی نسبت به تامین رفاه به وسیله نظام توزیع مطمئن است و نسبت به خدمات اجتماعی، رفاه عمومی، تامین اجتماعی، بازنشستگی، سلامت عمومی و ... اطمینان دارد و هم از این‌رو حجم بالای مالیات را پرداخت می‌کند.

فرهنگ اجتماعی جذاب: از دیگر پیش‌شرط‌های دولت توسعه‌گرا، جذابیت فرهنگی در بعد بین‌المللی است، فرهنگ رسالت کار، رسالت بهره‌وری از جمله مولفه‌هایی هستند که در این خصوص از اهمیت برخوردارند، این همان موضوعی است که مکس وبر در رساله اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، آن‌را به‌خوبی تشریح کرده و ارتباط بین فرهنگ و اقتصاد را مشخص کرده است (وبر، ۱۳۸۸: ۱-۲۵۲). جامعه‌ای که در آن فرهنگ فقر، در نظام اجتماعی مستحکم است، امکان ظهور دولت توسعه‌گرا را فراهم نمی‌کند. جامعه‌شناسی فقر به بررسی ریشه‌های فکری و اجتماعی فقر اشاره دارد (لابن، ۱۳۵۹: ۱-۱۷۲). علاوه بر این وجود فرهنگ اجتماعی دگرپذیر و نظام روانشناختی نخبگی سالم، از جمله پیش‌شرط‌های فرهنگی برای استقرار دولت توسعه‌گرا بوده است.

رویکرد همکارانه به سیاست: اصالت چانه‌زنی در برابر به حذف و طرد اجتماعی گروه‌های داخلی، اصالت صلح بر جنگ، اصالت همکاری بر رقابت و دشمنی در سیاست داخلی و خارجی، اصالت آشتی ملی و منافع مشترک بر منافع با حاصل جمع صفر، نگاه بین‌الملل‌گرایانه به‌جای نگاه انزواگرایانه (موسوی شفایی، ۱۳۸۸)، نگاه تشریک مساعی به‌جای برداشت خوداتکایی از جمله پیش‌شرط‌های اساسی سیاست‌گذاری و ادراک توسعه‌گرا محسوب می‌شوند که در این‌جا به اختصار از آن تحت عنوان سیاست‌گذاری همکارانه یاد می‌شود. در ادبیات توسعه‌گرایی، سیاست‌گذاری (چه داخلی و چه خارجی) نه ریلی برای ایجاد هویت خصمانه سیاسی، رهایی از تحقیر سیاسی، ایجاد اعتبار داخلی، رویکرد تهاجمی و ... ، بلکه محملی برای کسب قدرت اقتصادی یا شریانی برای تقویت بازوهای نظام اجتماعی و اقتصادی است.

اقتصاد سالم و شفاف: منظور از نظام اقتصادی سالم و شفاف، وجود خرده‌نظام‌های اقتصادی سالم و پویا است. در خرده‌نظام استخراج در پاسخ به معمای استخراج، نه دولت، بلکه بازیگران غیردولتی، عناصر تأثیرگذار برای استخراج محسوب می‌شوند، در پاسخ به معمای تولید، نه دولت، بلکه بازار مهم‌ترین بازیگر و عرصه تولید تلقی می‌شود. در خرده نظام توزیع، نه بر اساس الگوهای سنتی و دستوری توزیع، بلکه بر اساس میزان توان‌مندی تک‌تک افراد دارای عقلانیت و در یک اقتصاد کاملا باز، دستیابی به خدمات، کالا و ثروت امکان‌پذیر است.

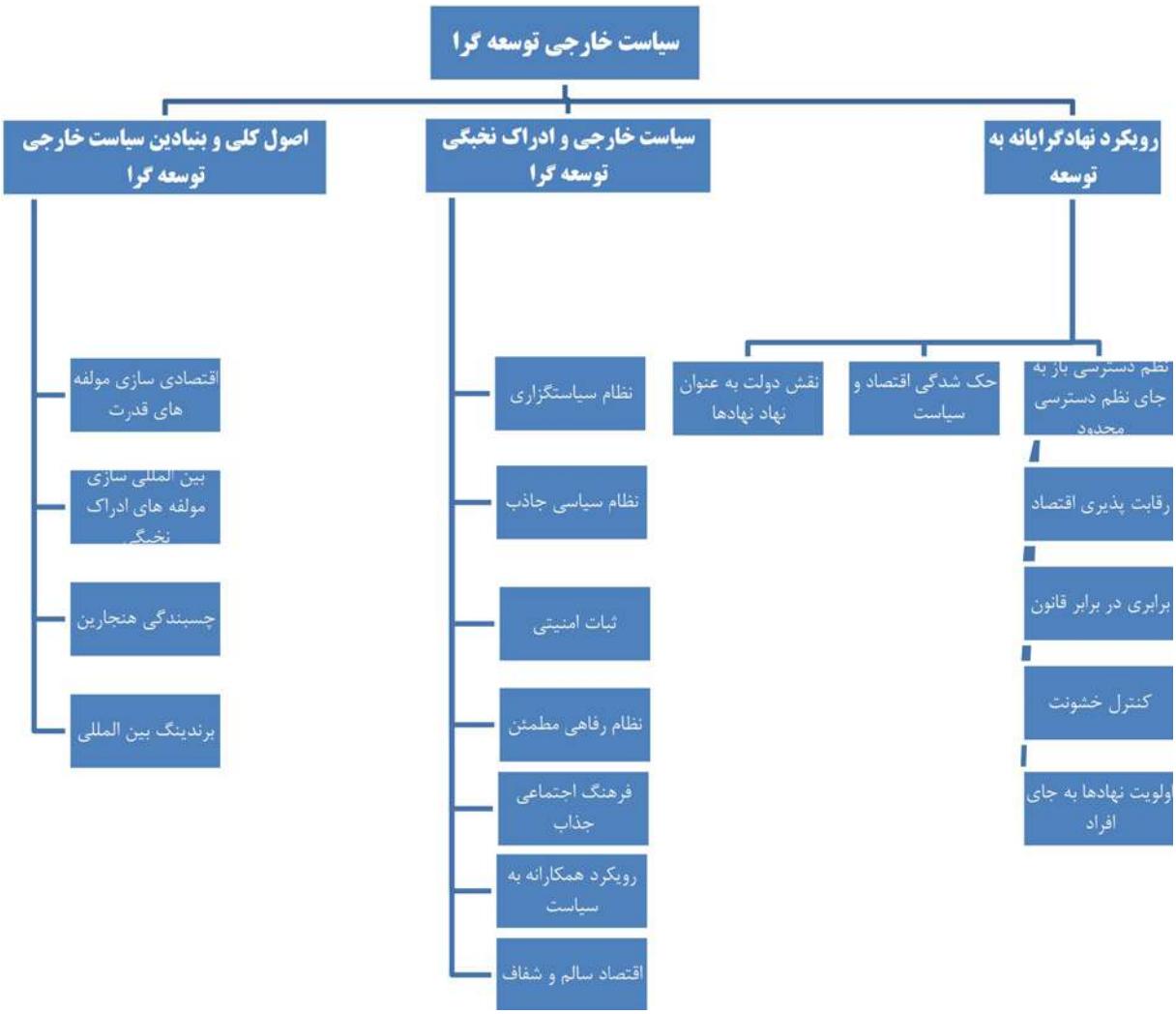
۳-۳. اصول کلی و بنیادین سیاست خارجی توسعه‌گرا

اقتصادی‌سازی مولفه‌های قدرت: یکی از مهم‌ترین اصول کلی و بنیادین سیاست خارجی توسعه‌گرا، جهت‌دهی اقتصادی به قدرت است. در چنین روایتی از سیاست خارجی، توسعه، محور رفتار سیاست خارجی محسوب می‌شود. اقتصادی‌سازی به‌عنوان مولفه قدرت‌سازی روبه‌روی امنیتی‌سازی و نظامی‌سازی قرار می‌گیرد. این البته به‌معنای تهی‌سازی قدرت ملی از ظرفیت‌های نظامی و امنیتی نیست، بلکه به‌معنای فائق بودن جهت‌گیری (اقتصادی در برابر امنیتی) است (موسوی شفایی، ۱۳۸۸). در این رویکرد، توسعه‌محوری از این جهت که می‌تواند روابط با نهادهای بین‌المللی اقتصادی را تسهیل کند، سرمایه‌گذاری را به‌دنبال خواهد داشت. این البته به‌معنای نادیده گرفتن ابعاد سخت قدرت نبوده است، بلکه بر اساس منطق جهت‌گیری، توجه بر جهت‌گیری اقتصادی سیاست خارجی است.

بین‌المللی‌سازی مولفه‌های ادراک نخبگی:مباحث مربوط به ادراک و سوءادراک در سیاست بین‌الملل با تلاش‌های رابرت جرویس وارد ادبیات رشته شده است (Jernis, ۱۹۷۷) و ورود آن با همراه با انبوهی از رویکردهای روانشناسی سیاسی بوده است.استراتژی‌های سیاست خارجی را می‌توان به «استراتژی بقا» و «استراتژی توسعه» تقسیم‌بندی کرد، استراتژی بقا بر حفظ و بقای کشور ابتنا دارد؛ بر این اساس دستور کار رئالیستی مبنی بر رویکرد خودمحورانه (خودیاری) در محیطی آنارشیک از جمله مهم‌ترین دستورکارهای سیاست خارجی مورد توجه است، در این فضا معمای اصلی، معمای موجودیت کشور است.

چسبندگی هنجارین: بین‌الملل‌گرایانه کردن شناخت، درک و آگاهی نسبت به مناسبات و رویدادهای جهانی، سبب چسبندگی حوزه‌های داخلی-بین‌المللی می‌شود و این برداشت که سیاست خارجی در یک منظومه دیگری غیر از سیاست داخلی سیر می‌کند را به حاشیه می‌راند. به‌ویژه اینکه ارتباط بین هنجارهای داخلی (یا سنت‌های اجتماعی) و هنجارهای بین‌المللی به‌گونه‌ای باشد که امکان جداسازی آن‌ها از هم وجود نداشته باشد.

برندینگ بین‌المللی:تصویری که از یک کشور در سطح بین‌المللی مخابره می‌شود، به‌عنوان پیامدی از اصول فوق و تعیین‌کننده میزان موفقیت یا شکست سیاست خارجی توسعه‌گرا محسوب می‌شود. این‌که از کشور، چه تصویری در سطح بین‌المللی مخابره شود، اهمیت بسیاری در وضعیت سیاسی و بین‌المللی نسبت به آن کشور دارد، از جمله این تصاویر می‌توان به تصویر یک دولت سبز، دولت فمینیست، دولت اخلاق‌مدار، دموکراسی اجماعی، دموکراسی مذاکره‌ای، جامعه چندفرهنگی، جامعه فضیلت‌مدار، فرهنگ حقوق بشری، برند یک ملت صلح‌محور، دولت پاسخگو، حکومت نمایندگی، روابط نزدیک با گروه‌های ذی‌نفع، (آرتر، ۱۴۰۰: ۲۴۷-۲۵۴) و ... .



نمودار شماره (۱): مدل نظری سیاست خارجی توسعه‌گرا (منبع: نویسنده)

۴. یافته‌های پژوهش

مباحث بسیاری در ادبیات اقتصاد سیاسی و توسعه در باب توسعه‌یافتگی به‌وجود آمده است، از جمله تحولاتی که توسط سازمان ملل متحد هدایت شد و توسعه را بر اساس نظریات مختلف و با رویکرد تجویزی به پیش برده است. با این حال آن‌چه مشخص است این است که نظریات کلاسیک در ارائه الگوهای توسعه برای بسیاری از کشورها درمانده بوده‌اند و ضرورت ایجاد تحولات مفهومی و نظری اجتناب‌ناپذیر بوده است. نگاه‌های خطی، توان تحلیل بسیاری از نهادهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و تاریخی موجود در کشورها را ندارد. برای مثال عمر بعضی از نهادها در کشورهای اسکاندیناوی به بیش از هزار سال می‌رسد و اهمیت این نهادها، اگر به اندازه متغیرهای اقتصادی نباشد، کمتر از آن نیست (آرتر، ۱۴۰۰: ۳۱۱-۳۳۱).

تحلیل وضعیت دولت‌های اسکاندیناوی بر اساس نظریه دولت توسعه‌گرا بدین معنی است که در مقام تبیین، با دولتی مواجه هستیم که علاوه بر متغیرهای کلان رشد اقتصادی، بر اهمیت نهادهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی اصرار ورزیده و از دولتی حمایت‌گرا در جهت تقویت نقش نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی پشتیبانی می‌کند. چنین دولتی بر اهمیت سیاست خارجی توسعه‌گرا، تأکید می‌ورزد، در چنین پارادایمی سیاست خارجی منفک از سیاست داخلی نبوده و در یک رابطه حک‌شده قرار دارد. همان‌طور که در بحث مربوط به اسکاندیناوی اشاره خواهد شد، در هم تنیدگی سیاست داخلی، سیاست خارجی و توسعه به اندازه‌ای است که برای مثال سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، در پیوند مستقیم با الگوهای حکمرانی داخلی، ثبات سیاسی و دولت رفاه قرار می‌گیرد.

۴-۱. الگوهای رفتاری کشورهای اسکاندیناوی در سیاست خارجی

در چارچوب کلی سیاست خارجی دولت‌های اسکاندیناوی، بر اساس روابط سه ضلعی دولت، جامعه و توسعه، می‌توان به شاخص‌ها و مولفه‌هایی اشاره کرد که این شاخص‌ها امکان تسهیل فهم نسبت به توسعه‌گرایی دولت در اسکاندیناوی را بیشتر می‌کند. اسکاندیناوی‌ها به‌واسطه موقعیت ژئوپلیتیکی حساس خود به‌عنوان نقطه هاب و حساس بین اروپا و روسیه همواره مورد طمع امنیتی روسیه بوده‌اند، از سوی دیگر وجود دولت‌های بی‌طرف، وجود دولت‌های توسعه‌گرا و حافظ نظم سبب اهمیت این کشورها بوده است. روابط فنلاند و روسیه در دوران جنگ سرد و خصوصا در دوره پاآسیکیوی و ککونن به قدری پیچیده بود که از این دوره تحت عنوان «فنلاندی‌سازی»، یعنی توسل نخبگان سیاسی به سیاست‌هایی که احترام به منافع روسیه، اولویت‌های سیاست داخلی و خارجی تعریف شود، در نظر گرفته می‌شد، با این حال بعد از فروپاشی شوروی این روابط نیز دگرگون شد، اگرچه فنلاند همواره اولویت‌های امنیتی روسیه را درک می‌کند، اما اقتضائات فضای دوقطبی دیگر حاکم نیست. در فضای پسا جنگ سرد، مهم‌ترین الگوهای رفتاری دولت‌های اسکاندیناوی معطوف به مناسبات درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای بوده است.

کشور	الگوی رفتاری
سوئد	بی‌طرفی[1]، همکاری نوردیک، سازمان ملل، اتحادیه اروپا
نروژ	دولت کوچک واقع‌گرا، اروپا گرا، پراگماتیست
دانمارک	بین‌الملل‌گرایی فعال، آتلانتیک‌گرایی فعال، ناتو، سازمان ملل، اتحادیه اروپا، همکاری نوردیک

جدول شماره (۱): مهم‌ترین الگوهای رفتاری کشورهای اسکاندیناوی در سیاست خارجی (منبع: نویسنده)

۱. سوئد تا ۷ مارس ۲۰۲۴ به عنوان یکی از دولت‌های بی‌طرف شناخته می‌شد. با هجوم نظامی روسیه به اوکراین، سوئد نیز از سیاست سنتی و تاریخی بی‌طرفی دست کشید و یک سال بعد از فنلاند به عضویت ناتو درآمد.

۴-۲. سیاست خارجی اسکاندیناوی‌ها

سیاست خارجی اسکاندیناوی بر پایه، اصول و مبانی اساسی حکمرانی در این کشورها صورت‌بندی می‌شود، این اصول تأثیر مستقیمی بر رفتار عملگرای این کشورها در مناسبات بین‌المللی داشته است. علاوه بر این، تسلط طولانی‌مدت دولت‌هایی با غلبه حزب سوسیال‌دموکرات، ثبات سیاسی، حکمرانی اقتصاد، غول‌های اقتصادی و ... سبب شده است اسکاندیناوی‌ها جذابیت‌های بالایی برای سرمایه‌گذاری خارجی داشته باشند.

جهت‌گیری‌های سیاست خارجی اسکاندیناوی‌ها		
دانمارک	سوئد	نروژ
هویتی به مثابه کشور مستقل در اروپا عضویت در ناتو عدم عضویت در ماستریخت حامی حفظ صلح بین‌المللی (کمک به استونی/لیتوانی و لتونی) مشارکت در طرح‌های سازمان ملل برای حفظ صلح (یوگوسلاوی و افغانستان) حمایت از سیاست خارجی حقوق بشری	حفظ امنیت ملی با رها ماندن از اتحاد در زمان صلح عدم مشارکت در اتحادهای نظامی (پیش از حمله روسیه به اوکراین) اجازه همکاری در پاسخ به تهدیدات علیه صلح حفظ استانداردهای زندگی در سوئد، هزینه‌های اجتماعی و رفاه اجتماعی توجه به فرصت‌های تجارت خارجی و همکاری اقتصادی بین‌المللی رویکرد بین‌الملل‌گرایانه	عضویت در ناتو عدم عضویت در اتحادیه اروپا عضویت در منطقه اقتصادی اروپا وزارت خارجه در خدمت دیپلماسی و اقتصاد: وزارت خارجه که هم وزیر امور خارجه دارد و هم وزیر توسعه بین‌المللی

جدول شماره (۲) جهت‌گیری‌های سیاست خارجی اسکاندیناوی‌ها (منبع: نویسنده)

۵. مولفه‌های سیاست خارجی توسعه‌گرای اسکاندیناوی‌ها

به‌منظور درک میزان عملیاتی‌شدن مولفه‌های سیاست خارجی توسعه‌گرا، ضروری است به مهم‌ترین عناصر تقویت‌کننده این تئوری‌ها توجه داشته باشیم. روابط اسکاندیناوی‌ها در سطح بالایی، آمیخته به ضرورت‌های اقتصادی و اولویت‌های تجاری بوده است. انگیزه‌های اصلی الحاق به ترتیبات بین‌المللی، انگیزه‌های اقتصادی و تجاری بوده است (Pedersen, 2000: 46) و سیاست‌مداران در کارزارهای همه‌پرسی برای الحاق به روندهای همگرایی اروپایی به‌طور کلی بر روی منافع اقتصادی الحاق به چنین ترتیباتی متمرکز بوده‌اند. بنابراین، تقویت همکاری عملگرا در صحنه اقتصادی اولویت اصلی سیاست خارجی جامعه اروپا (EC) و اتحادیه اروپا (EU) در دانمارک، سوئد و نروژ بوده است (Pedersen, 2000: 46).

به‌تعبیر بهتر تقویت تجارت آزاد و بازار همگرا، حمایت از همکاری مالی، مبارزه علیه بیکاری، تقویت سیاست‌گذاری‌های زیست‌محیطی و ... از جمله چنین مولفه‌هایی بوده است. با وجود این، نگاه‌ها نسبت به ترتیبات اروپاگرایانه این کشورها توام با بدبینی است، برای مثال همکاری دفاعی از منظر حکومت‌های سوسیال‌دموکراتیک در اسکاندیناوی موضوعی مربوط به ناتو است. جامعه اروپا (EC) و اتحادیه اروپا (EU) نیاز به سیاست‌گذاری دفاعی مستقل خود ندارند. بنابراین حوزه‌های بنیادین حساسیت‌زا در سیاست دانمارک، سوئد و نروژ، تجارت خارجی بالا/نرخ تولید ناخالص داخلی و تمرکز تجارت در بازار اروپایی است. البته بسته به مزیت نسبی حوزه‌های تمرکز نیز متفاوت است، برای مثال دانمارک با تمرکز بر کشاورزی، سوئد با تمرکز بر تکنولوژی سطح بالا، نروژ با تمرکز بر روی شیلات و نفت. بر این اساس مولفه‌های سیاست خارجی توسعه‌گرای اسکاندیناوی را می‌توان به شرح زیر بررسی کرد.

۵-۱. در هم تنیدگی اقتصاد، سیاست داخلی و سیاست خارجی

سیاست‌های اقتصادی کشورهای اسکاندیناوی، عموما در ارتباط تنگاتنگ با نقش‌های سیاسی و بین‌المللی آن‌ها بوده است. بدین معنی که به‌سبب نقش‌های حقوق بشری و سیاسی آن‌ها به‌عنوان میانجی در سطح بین‌المللی، سیاست خارجی در مسیر ایجاد تصویر و نشانی از یک اقتصاد وابسته به سیاست در نظر گرفته شده است. به‌گونه‌ای که بسیاری از پژوهشگران ترجیح داده‌اند از «مدل نوردیک» یاد کنند (Götz, and Haggrén, 2009). هم از این‌رو این دولت‌ها در منازعات بین‌المللی شرکت نکرده‌اند و الگوهای دوستی و دشمنی را بر اساس نقش خود تعریف کرده‌اند. در عین حال پراگماتیسم موجود در سیاست اقتصادی اسکاندیناوی را می‌توان موضوعی قابل توجه در این زمینه تلقی کرد.

دولت‌های نوردیک به‌عنوان مدل‌هایی برای حکمرانی خوب در برابری، آموزش، پایداری و سیاست اقتصادی با رتبه‌های بسیار بالا در کیفیت زندگی در نظر گرفته می‌شوند. درجه بسیار بالای برابری دستمزد و دولت‌های رفاه آن‌ها به عنوان دلایلی برای رونق مدام و مستمر آن‌ها تلقی می‌شود. این دولت‌ها تلاش کرده‌اند استانداردهای زندگی، رفاه و آزادی‌های مدنی را بالا نگه دارند و بر روی پیشرفت تکنولوژیک تمرکز کنند و رونق و پیشرفت اقتصادی کشورها و جوامع در ارتباط با بنیان‌های نهادی این کشورها است. نهادهایی که ریشه در سنت‌های اجتماعی و فکری این جوامع دارد. با این حال،در هم تنیدگی اقتصاد به سیاست داخلی و خارجی، و به سبب جذابیت‌های داخلی برای سرمایه‌گذاری، تجارت خارجی کشورهای اسکاندیناوی بر روی بستری از شرایط داخلی صورت گرفته است. نگاهی به تولید ناخاص داخلی (GDP) و رشد آن در یک دهه گذشته می‌تواند بیانگر معمای این در هم تنیدگی باشد.

تولید ناخالص داخلی به ارزش کنونی در سوئد از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰ به این ترتیب بوده که به‌غیر از سال ۲۰۲۰ که به‌دلیل همه‌گیری ویروس کرونا اندکی کاهش یافت، به‌طور کلی طی دهه گذشته افزایش یافته است. ارقام پائین سال ۲۰۱۰ ناشی از بحران مالی سال ۲۰۰۸ بود. این رقم تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۱۰، ۳/۵۷۳/۵۸۱ میلیارد کرون سوئد بوده است، به همین ترتیب روند افزایشی ادامه داشته است تا این‌که این عدد در سال ۲۰۱۹، به ۵/۲۰/۸۰۳ میلیارد کرون سوئد رسیده است. و در سال ۲۰۲۰ به دلیل

بحران‌های اقتصادی کووید ۱۹ به ۴/۹۵۱/۵۵۳ میلیارد کرون رسیده است (Statista, 2021c).

تولید ناخالص داخلی در نروژ از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰ رشد قابل توجهی داشته است. به‌طور جزئی، تولید ناخالص داخلی از حدود ۲۵۹۱ میلیارد کرون نروژ در سال ۲۰۱۰ به ۳۴۰۹ میلیارد کرون در سال ۲۰۲۰ افزایش یافته است. با این حال بیشترین میزان تولید ناخالص داخلی نروژ در سال ۲۰۱۹ با ثبت رقم ۳۵۶۹ میلیارد کرون نروژ بوده است (Statista, 2021e).

تولید ناخالص داخلی در دانمارک از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰ به صورت سالانه افزایش یافته است. تا سال ۲۰۱۹، حدود ۲۳۱۵ میلیارد کرون دانمارک بوده است. به‌نحوی که در سال ۲۰۰۹، این عدد ۱/۷۲۲/۱۴۳ میلیارد کرون دانمارک بوده، در حالی که در سال ۲۰۱۹ به اوج خود، یعنی ۲/۳۱۴/۵۰۸ میلیارد کرون دانمارک رسیده است (Statista, 2021f)، علاوه بر این اگرچه آمارهای مربوط به سال ۲۰۲۰ در دسترس نیست، اما آمارهای بانک مرکزی دانمارک نشان‌دهنده کاهش این رقم در این کشور بوده است.

۵-۲. افزایش تجارت خارجی

اقتصادهای اسکاندیناوی (دانمارک، نروژ و سوئد) جزو ثروتمندترین اقتصادهای جهان هستند. مردم اسکاندیناوی به‌دلیل شکاف دستمزد نسبتا کم، اشتغال بسیار بالا و مالیات هنگفت همراه با کیفیت خوب آموزش و تامین اجتماعی از بالاترین استانداردهای زندگی در جهان برخوردار هستند. از دیدگاه منطقه‌ای اسکاندیناوی یک منطقه منسجم است که عملکرد بسیار بالاتری از میانگین اتحادیه اروپا و سازمان همکاری و توسعه اقتصادی OECD دارد. با این حال، این کشورها بر اساس پارامترهای قابل توجهی متفاوت هستند: سوئد بزرگترین اقتصاد را دارد و پس از آن نروژ و دانمارک قرار دارند. از سوی دیگر نروژ دارای بیشترین سطح تولید ناخالص داخلی سرانه است، در حالی که تنها دانمارک نرخ رشد تولید ناخالص داخلی مثبت را از زمان بحران مالی سال ۲۰۰۸ نشان داده است.

بر این اساس، نگاهی به آمارها و داده‌های تجارت خارجی، ارزش کل صادرات و واردات و شکرای اقتصادی این کشورها تا حد بسیاری به این موضوع کمک می‌کند که رویکردهای توسعه‌گرا بر اساس الگوهای نهادی، حک‌شدگی اقتصاد به سیاست، ادراک نخبگی و سیاست خارجی توسعه‌گرا صورت‌بندی شود. برای مثال آمارهای مربوط به صادرات و واردات کالاها و خدمات در اسکاندیناوی نشان می‌دهد که در دوره سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۲۰ شاهد رشد قابل توجه ارزش کل صادرات این کشورها هستیم. آمارها نشان می‌دهند که ارزش کل صادرات سالانه سوئد از سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۲۰ در دوره‌هایی کاهش و در دوره‌هایی افزایش داشته است. این آمارها نشان‌دهنده این است که از سال ۲۰۰۹ که ارزش کل صادرات سوئد ۹۹۵ میلیارد کرون سوئد بوده، به ۱/۴۳ تریلیون کرون سوئد در سال ۲۰۲۰ رسیده است. همین شاخص در سال ۲۰۱۹، ۱/۵۱۸ تریلیون کرون، در سال ۲۰۱۸، ۱/۴۴ تریلیون کرون، در سال ۲۰۱۷، ۱/۳۰ تریلیون کرون، بوده است (Statista, 2021a).

علاوه بر این بررسی رابطه تجاری و شرکای تجاری این کشورها، نشان می‌دهد که عمده شرکای تجاری این کشورها بر اساس ادراک نخبگان نسبت به دولت توسعه‌گرا با مولفه‌هایی است که پیشتر اشاره

شـد، همچـون چسـبندگی هنجاریـن، برندینـگ بین‌المللـی، اقتصادی‌سـازی مولفه‌هـای قـدرت و ... مـورد بررسـی قـرار گرفتـه اسـت. بالـغ بـر سـه‌چهارم (۷۷/۳٪) از صـادرات سـوئد در سـال ۲۰۲۰ بـه ۱۵ شـریک تجـاری زیـر بـوده اسـت. اضافـه بـر ایـن سـه مـورد از مشـتریان برتـر سـوئد، مصـرف واردات سـوئدی خـود را از سـال ۲۰۱۹ تـا سـال ۲۰۲۰ افزایـش دادنـد: چیـن (۱۲٪)، دانمـارک (۶/۲٪) و ایـالات متحـده (۳/۲٪) (Statistics Sweden, 2021). جـدول زیـر شـرکای تجـاری (واردات و صـادرات) سـوئد را در سـال ۲۰۲۰ بـه تصویـر کشـیده اسـت.

صادرات			واردات		
نام شریک	صادرات	رتبه	نام شریک	واردات	رتبه
نروژ	۱۵۲/۱۸۰ میلیارد کرون سوئد	۱	آلمان	۲۴۹/۱۵۱ میلیارد مرون سوئد	۱
آلمان	۱۵۱/۷۶۰ میلیارد کرون سوئد	۲	هلند	۱۳۵/۰۲۴ میلیارد کرون	۲
ایالات متحده	۱۲۰/۶۷۰ میلیارد کرون سوئد	۳	نروژ	۱۳۲/۳۸۵ میلیارد کرون	۳
دانمارک	۱۰۸/۰۰۵ میلیارد کرون سوئد	۴	دانمارک	۹۳/۰۵۶ میلیارد کرون	۴
فنلاند	۱۰۰/۳۶۲ میلیارد کرون سوئد	۵	چین	۷۱/۵۵۶ میلیارد کرون	۵
چین	۷۸/۰۳۷ میلیارد کرون سوئد	۶	لهستان	۶۴/۷۷۱ میلیارد کرون	۶

جدول شماره (۳): شرکای تجاری (واردات و صادرات) سوئد در سال ۲۰۲۰

ایـن موضـوع در خصـوص دانمـارک نیـز بـه همیـن ترتیـب بـوده، نگاهـی بـه میـزان ارزش تجـاری دانمـارک نیـز نشـان‌دهنده رشـد قابـل توجـه صـادرات و واردات در سـال‌های منتهـی بـه سـال ۲۰۲۱ بـوده اسـت. بـه همیـن ترتیـب ارزش کالاهـای صادرشـده از دانمـارک بیـن سـال‌های ۲۰۱۰ تـا ۲۰۲۰، بـه ایـن ترتیـب بـود کـه در سـال ۲۰۲۰، ارزش کالاهـای صادرشـده دانمـارک حـدود ۶۹۹ میلیـارد کـرون دانمـارک بـود. ایـن میـزان در مقایسـه بـا سـال پیـش از آن (سـال ۲۰۱۹) کـه ارزش صـادرات بـه ۷۳۵ میلیـارد کـرون بـه اوج تاریخـی خـود رسـید، بسـیار کمتـر بـود. کاهـش صـادرات بـه دلیـل بحران‌هـای اقتصـادی کوویـد ۱۹ بـوده کـه کل اقتصـاد دانمـارک را متأثـر سـاخت. ایـن عـدد در سـال ۲۰۱۰، ۵۳۸ میلیـارد کـرون بـوده اسـت (Statista, 2021b).

در خصـوص شـرکای تجـارت خارجـی دانمـارک نیـز نشـان‌دهنده اولویـت متغیرهـای ادراک، تأثیـر چسـبندگی هنجاریـن و سـایر مولفه‌هـای الگـوی سیاسـت خارجـی توسـعه‌گرا ترسـیم شـده اسـت. هـم از ایـن جهـت در سـال ۲۰۲۰ شـرکای بـزرگ تجـاری دانمـارک در بخـش صـادرات کشـورهای آلمـان، ایـالات متحـده، سـوئد، نـروژ و انگلسـتان بوده‌انـد و در بخـش واردات کشـورهای آلمـان، سـوئد، هلنـد، چیـن و نـروژ از چنیـن امکانـی برخـوردار

بوده‌اند. جدول زیر نشان‌دهنده ارزش میزان واردات و صادرات به کشورهایی است که شرکای (واردات و صادرات) اصلی دانمارک در سال ۲۰۲۰ بوده‌اند.

واردات			صادرات		
نام شریک	صادرات	رتبه	نام شریک	واردات	رتبه
آلمان	۹۵٫۹۵۰ میلیارد کرون دانمارک	۱	آلمان	۱۳۸٫۹۳۵ میلیارد کرون دانمارک	۱
ایالات متحده	۷۷٫۶۰۱ میلیارد کرون دانمارک	۲	سوئد	۷۹٫۵۹۴ میلیارد کرون دانمارک	۲
سوئد	۶۶٫۷۹۵ میلیارد کرون دانمارک	۳	هلند	۵۴٫۰۵۱ میلیارد کرون دانمارک	۳
نروژ	۴۴٫۱۶۳ میلیارد کرون دانمارک	۴	چین	۵۱٫۶۳۴ میلیارد کرون دانمارک	۴
هلند	۴۳٫۱۹۷ میلیارد کرون دانمارک	۵	لهستان	۲۸٫۸۷۹ میلیارد کرون دانمارک	۵
چین	۴۱٫۴۴۵ میلیارد کرون دانمارک	۶	انگلستان	۲۲٫۶۷۶ میلیارد کرون دانمارک	۶

جدول شماره (۴): شرکای تجاری (واردات و صادرات) سوئد در سال ۲۰۲۰ منبع (World Integrated Trade Solution, 2020)

هنگامی که آمارها و داده‌ها در خصوص نروژ نیز تحلیل و بررسی می‌شوند، اهمیت الگوهای کلی سیاست خارجی توسعه‌گرا مشهود است. نروژ در سال ۲۰۲۰ کالاهایی به ارزش حدود ۷۷۳ میلیارد کرون روژ صادر کرد. این میزان در مقایسه با سال‌های گذشته، بسیار کمتر و از سال ۲۰۱۶، پائین‌ترین ارزش صادرات بوده که نشان دهنده تأثیر بسیار زیاد بحران‌های اقتصادی کووید ۱۹ بر صادرات بوده است. میزان صادرات نروژ در سال ۲۰۱۰، معادل ۷۸۸ میلیارد کرون نروژ بوده، در حالی که این عدد در سال ۲۰۱۸ به بالاترین میزان آن یعنی، ۱۰۰۰ میلیارد کرون رسیده و در سال ۲۰۲۰ به ۷۷۳ میلیارد کرون یعنی پائین‌ترین میزان در یک دهه گذشته رسیده است (Statista, 2021d).

پادشاهی نروژ که در قسمت غربی اسکاندیناوی شمال اروپا قرار دارد، در سال ۲۰۲۰، ۸۲ میلیارد دلار کالا به سرتاسر جهان ارسال کرد. که این عدد البته با کاهش ۷٫۵٪ نسبت به سال ۲۰۱۶ و کاهش ۱۹٫۴٪ نسبت به سال ۲۰۱۹-۲۰۲۰ همراه بوده است(workman, 2021). درست مثل سوئد و دانمارک، نگاهی به شرکای تجاری نروژ (واردات و صادرات) نشان‌دهنده ترجیحات سیاست خارجی توسعه‌گرا بوده است. جدول زیر شرکای تجاری (واردات و صادرات) اصلی نروژ را در سال ۲۰۲۰ نشان می‌دهد.

واردات			صادرات		
نام شریک	صادرات	رتبه	نام شریک	واردات	رتبه
چین	۹۲٫۰۳۴ میلیارد کرون نروژ	۱	انگلستان	۱۳۴٫۷۵۴ میلیارد کرون نروژ	۱
آلمان	۸۷٫۵۰۶ کرون	۲	آلمان	۹۰٫۱۱۰ میلیارد کرون نروژ	۲
سوئد	۸۱٫۵۵۲ کرون نروژ	۳	هلند	۷۶٫۵۰۶ میلیارد کرون نروژ	۳
ایالات متحده	۵۱٫۶۴۱ کرون نروژ	۴	سوئد	۷۶٫۴۱۳ میلیارد کرون نروژ	۴
انگلستان	۴۱٫۵۱۳ کرون سوئد	۵	چین	۶۰٫۰۲۳ میلیارد کرون نروژ	۵
دانمارک	۴۱٫۳۳۹ کرون نروژ	۶	فرانسه	۳۸٫۹۲۹ میلیارد کرون نروژ	۶

جدول شماره (۵): شرکای تجاری (واردات و صادرات) نروژ در سال ۲۰۲۰ منبع: (workman, 2021)

۵-۳. رابطه هماهنگ با استانداردها و نهادهای اقتصادی جهانی

یکی دیگر از مولفه‌های اصلی سیاست خارجی توسعه‌گرا رابطه هماهنگ با استانداردهای بین‌المللی است. اگرچه دولت‌های نوردیک و در سطح کوچک‌تر دولت‌های اسکاندیناوی، اروپاگریز (یوروسپتیک) هستند، با این حال این جوامع هماهنگی بالایی با استانداردهای بین‌المللی داشته‌اند (Ingebristen, 2002: 11-22). رویکرد بین‌الملل‌گرایانه کشورهای اسکاندیناوی در میزان تعهدات آن‌ها نسبت به نهادهای بین‌المللی، در تعامل آن‌ها به‌منظور درگیر شدن برای حل مشکلات جهانی، در تلاش برای حل مشکلات مربوط به فقر، فلاکت و ناآرامی جهانی، در حل کردن بحران‌های بین‌المللی، حمایت از اصولی شبیه به داوری در مناقشات بین‌المللی، توسعه حقوق بین‌الملل و دیپلماسی، تعهدات نسبت به سازمان‌های بین‌المللی، افزایش آگاهی جهانی در خصوص مسائلی شبیه به افزایش جمعیت و حفاظت از محیط زیست، در بالاترین نرخ سرانه کمک‌های توسعه بین‌المللی و ... تجلی یافته است. این مشارکت تا حدی است که به این کشورها «کارگزاران هنجاری» (Norm Entrepreneurs) گفته می‌شود (Brownin, 2007: 27-51).

به هر روی، خدمات بسیار زیاد کشورهای اسکاندیناوی به جامعه بین‌المللی، غیرقابل انکار است (همچون مذاکرات یمن در سال ۲۰۱۸ در استکهلم). ضرورت حفظ و حراست از قواعد بین‌الملل، از جمله موضوعات مهم در سیاست خارجی اسکاندیناوی بوده است (Jakobsen, 2018). یکی از خصوصیات اسکاندیناوی‌ها برندسازی میانجی‌های بین‌المللی است. نخستین دبیر کل سازمان ملل تریگو لای نروژی (۱۹۵۳-۱۹۴۶) بود. جانشین وی، داگ هامرشولد سوئدی (۱۹۶۱-۱۹۵۳)، بود. علاوه بر این سایر شهروندان این جوامع نیز نقش برجسته‌ای در سازمان ملل داشته‌اند.

حضور ماموران حافظ صلح سازمان ملل متحد، در بحران سوئز ۱۹۵۶، از دانمارک، نروژ و سوئد حکایت از مطابقت با این استانداردهای بین‌المللی دارد. همچنین می‌توان به سطح بسیار بالای حمایت این کشورها از نهادهای توسعه سازمان ملل متحد و کمک‌های مربوط به توسعه بین‌المللی است (Jakobsen, 2018).

۵-۴. ایجاد تصویر مثبت؛ جذب سرمایه‌گذاری

تعاریف مربوط به مزیت رقابتی معطوف به شرکت و سازمان است، نظریه مزیت رقابتی ملی برای نخستین بار توسط «پورتر» (۱۹۸۵) مطرح شد که با واقعیت‌های اقتصاد نوین و شرایط نوین تجارت بین‌الملل سازگاری زیادی دارد. در تعریفی مزیت رقابتی عبارت است از «فزونش جذابیت پیشنهادهای یک شرکت در مقایسه با رقبا از نظر مشتریان». در تعریفی دیگر مزیت رقابتی «تمایز در ویژگی‌ها یا ابعاد یک شرکت است که آن را قادر به ارائه خدمات بهتر از رقبا (ارزش بهتر) به مشتریان می کند». همین تعاریف برای یک کشور و ملت نیز قابل تعمیم است. بر این اساس مزیت رقابتی یک ملت عبارت است از ویژگی‌ها و دارایی‌های منحصر به فرد و انحصاری یک ملت نسبت به سایر ملت‌ها (ذبیحی جامخانه، ۱۳۹۷: ۴۶).

زمانی در خصوص «مدل نوردیک» (HelsinginSanomat, 11 June 2007) از وزیر خارجه سوئد، کارل بیلدت، سوال پرسیده شد، با شیطنت پاسخ داد که این ترکیبی از سیستم آموزشی فنلاند، رهبری کسب و کار جهانی سوئدی، نفت نروژ، بازار کار دانمارک و ماهی ایسلندی است! البته بیلدت به صورت شوخی بیان کرده بود و در هر صورت، طرفدار سرسخت همکاری منطقه‌ای نوردیک بوده است (آرتر، ۱۴۰۰: ۴۹۶-۴۹۷). با این حال بیلدت به دقت در خصوص برندینگ کشورهای این منطقه صحبت کرده بود. بنابراین توجه به مدل‌ها، هویت‌ها و مفاهیم مدل‌سازی نوردیک و اسکاندیناوی چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح ملی و حتی در سطح محلی-شهری، از نقاط مثبت سیاست‌گذاری مبتنی بر مزیت رقابتی در این کشورها بوده است (Browning, 2004).

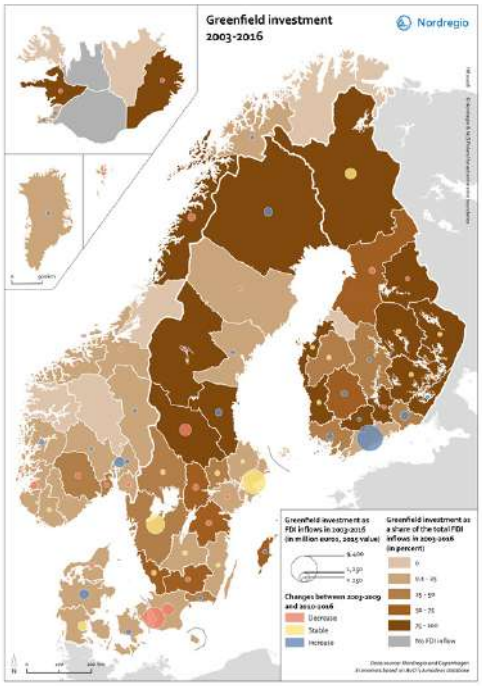
همان‌طور که کیث دینه معتقد است برند ملت، یک پدیده هیجان انگیز، پیچیده و بحث برانگیز است (Dinnie, 2008: 14). برند ملی، برند ملت توسعه‌گرا، برند ملت صلح‌محور، برند دولت سبز، برند شهرهای سبز و ... از جمله برندهایی است که اسکاندیناوی‌ها تلاش کرده‌اند تا بر روی آن‌ها تمرکز کنند. این برندسازی سبب ایجاد تصویر مثبت از این جوامع و متعاقبا پذیرش سرمایه‌گذاری خارجی در این کشورها شده است. برای مثال تمرکز بر دولت و شهر سبز سبب افزایش میزان سرمایه‌گذاری‌های سبز توسط شرکت‌ها و کشورهای خارجی در این کشورها شده است. برای مثال از جمله شهرهایی که در سطح جهانی در خصوص سبزی‌شدن، از جایگاه مهمی برخوردارند و تبدیل به برند شده‌اند، می‌توان به شهرهای استکهلم سوئد، اوسلوی نروژ و کپنهاگ دانمارک اشاره کرد. سطح بالای مشارکت اجتماعی برای سبزی کردن این شهرها سبب شده که شهر، مدیریت شهری و شهروندان در یک رابطه سه‌جانبه قرار داشته باشند و هم از این‌رو، آستانه بسیار بالای مشارکت اجتماعی سبب تسهیم امر مدیریت شهری و سیاست در شهر شده است. همین ثبات مدیریتی و شهری سبب جذب حداکثر سرمایه‌گذاری خارجی بر روی پروژه‌های سبز در این شهرها شده است.

سهم سرمایه‌گذاری حوزه سبز (Greenfield Investment) در کل جریان‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (FDI) بین صفر تا ۱۰۰٪ در مناطق نوردیک طی دوره ۲۰۰۳-۲۰۱۶ تغییر کرده است. مناطقی همچون آپلند[1] (نروژ)،

1. Oppland

آلند[1] و وستفیریر[2] (ایسلند) در طول دوره سال‌های ۲۰۰۳-۲۰۱۶ هیچ سرمایه‌گذاری سبزی را جذب نکرده‌اند. در مقابل اتلا-کاریالا[3] (با ۱۰۰٪)، ساتوکونتا[4] (با ۹۹/۶٪) و اوستربانتن[5] (با ۹۹/۲٪) اکثر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از طریق سرمایه‌گذاری‌های سبز را به خود اختصاص داده‌اند. به‌طور کلی، بیشترین سهم سرمایه‌گذاری‌های سبز در مناطق پیرامونی نوردیک متمرکز بوده است.

در دوره سال‌های ۲۰۰۳-۲۰۰۹ سرمایه‌گذاری‌های سبز به‌طور کامل بر صحنه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (با ۱۰۰٪) در برخی مناطق از جمله اوستربانتن، ساتوکونتا، اتلا ساوو[6] (فنلاند)، وستورلند و اوستورلند[7] (ایسلند) و یامتلند[8] (سوئد) مسلط بوده است (Nordregio, 2018). به همین دلیل در قسمت توصیه‌های سیاستی سند «ترسیم چندجانبه‌گرایی در گذار، مورد شورای نوردیک» که در دسامبر سال ۲۰۱۳ توسط موسسه صلح بین‌الملل (IPI) منتشر شده است، آمده است «استراتژی رشد سبز شورای وزیران نوردیک، توانسته به‌عنوان یک نقطه شروع برای عمل متداول‌تر با تأکید بر نقاط قوت و ارزش‌های مشترک نوردیک در حوزه‌های سیاست‌گذاری مهمی همچون رشد اقتصادی زیست‌محیطی، انرژی پایدار، و نظام‌های دولت رفاه پایدار که وابستگی سیاسی بسیار بالایی را انجام می‌دهد، تاکید کند(Etzold, 2013: 12). تصویر زیر میزان سرمایه‌گذاری‌های مختلف در اسکاندیناوی را نشان می‌دهد.



شکل شماره (۱): سرمایه‌گذاری‌های حوزه سبز در اسکاندیناوی منبع: (Nordregio, 2018).

1. Åland
2. Vestfirðir
3. Etelä-Karjala
4. Satakunta
5. Österbotten
6. Etelä-Savo
7. Vesturland and Austurland
8. Jämtland

نتیجه‌گیری و سیاست‌های توصیه‌ای برای ایران

بحث‌های مربوط به سیاست خارجی توسعه‌گرا، ریشه در رهیافت‌های متعددی از جمله جامعه‌شناسی اقتصادی، نهادگرایی، توسعه‌یافتگی و سیاست خارجی دارد که در این پژوهش تلاش شد با استفاده از رهیافت گلچین‌گرایانه رویکرد سیاست خارجی توسعه‌گرا مورد توجه قرار گیرد و بر اساس شاخص‌ها و مولفه‌های این سیاست خارجی، وضعیت سیاست خارجی دولت‌های اسکاندیناوی پژوهش شود. با توجه به آموزه‌های سیاست خارجی توسعه‌گرا، مولفه‌هایی چون درهم‌تنیدگی اقتصاد داخلی با سیاست خارجی و حتی با نظام بین‌المللی، چسبندگی هنجارهای داخلی با هنجارهای بین‌المللی، ادراک بین‌المللی و توسعه‌گرای نخبگان تصمیم‌ساز و سیاست‌گذار، اقتصادی‌سازی مولفه‌های قدرت و ... ، جهت‌گیری سیاست خارجی اسکاندیناوی‌ها، ضمن توجه به اهمیت افزایش مولفه‌های قدرت اقتصادی و تقویت شرکای خارجی در واردات و صادرات، بر محور توسعه اقتصادی، استقرار یافته است.

افزایش نزدیک به دوبرابری تولید ناخالص داخلی نسبت به سال‌های ابتدای هزاره جدید و تغییر در شرکای اصلی تجاری این دولت‌ها از جمله نتایج رویکردهای سیاست خارجی توسعه‌گرا در این کشورها بوده است. علاوه بر این تأثیر نهادگرایی بر جهت‌دهی به‌منظور شکل دادن به تصویر مثبت از ملت در سطح بین‌المللی در این کشورها، از جمله مولفه‌های اصلی تعیین‌کننده جهت‌گیری توسعه‌گرا بوده است. از جمله پیامدهای این تصویرسازی، می‌توان به شکل‌گرفتن سرمایه‌گذاری‌های مربوط به جلوه خاص و تصویرسازی‌شده در سطح بین‌المللی اشاره کرد، که برای نمونه در این پژوهش به سرمایه‌گذاری‌های حوزه سبز در این کشورها اشاره شد. موضوعی که در صورت عدم برندسازی شهرهای سبز، همچون کپنهاگ، اوپسالا، اوسلو، استکهلم و ... امکان ورود سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی توسط شرکت‌های بین‌المللی و کشورهای دیگر که سرمایه‌گذاری‌های سبز برای آن‌ها جذابیت دارد، امکان‌پذیر نمی‌شد.

تجربه دولت‌هایی که سیاست خارجی توسعه‌گرا را سرلوحه خود قرار داده‌اند، نشان‌دهنده اهمیت نهادی شدن اقتصاد در سیاست خارجی و ترجمه سیاست خارجی به مناسبات اقتصادی این کشورها بوده است. ادغام دستگاه سیاست خارجی با نهادهای اقتصاد نشان دهنده اهمیت این موضوع بوده است. رهیافت سیاست خارجی توسعه‌گرا و تجربه عملی نوردیک‌ها می‌تواند برای وضع موجود اقتصاد و سیاست ایرانی سیاست‌های توصیه‌ای زیر را به دنبال داشته باشد:

۱. ادغام نهادهای اقتصادی شبیه به تجارت خارجی در سیاست خارجی
۲. افزایش نقش دیپلماسی اقتصادی ایران
۳. کارکردگرایی و فنی‌گرایی (سیاست‌زدایی) در سیاست خارجی ایران
۴. ادغام سازمان‌های مربوط به توسعه تجارت در وزارت امور خارجه
۵. اصلاحات اساسی در نهاد وزارت خارجه برای تسهیل‌گری اقتصادی خارجی و جذب سرمایه‌گذاری خارجی
۶. استفاده از سیاست خارجی به‌عنوان تسهیل کننده الحاق ایران به زنجیره جهانی ارزش
۷. استمرار ارتباط و الحاق به سازمان تجارت جهانی

۸. ایجاد شهرهای هاب در حوزه‌های سبز، انرژی تجدیدپذیر، زیست‌بوم‌های تکنولوژیک
۹. ارتباط بین شهرهای هاب با نمونه‌های موفق بین‌المللی
۱۰. ایجاد تصویر مثبت از اقتصاد ایران در صحنه بین‌المللی

منابع

- آرتر، دیوید (۱۴۰۰)، سیاست و حکومت در اسکاندیناوی، ترجمه رضا رحمتی، همدان: انتشارات دانشگاه بوعلی سینا.
- ابن، ژان (۱۳۵۹)، جامعه‌شناسی فقر (جهان سوم و جهان چهارم)، ترجمه جمشید بهنام، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ذبیحی جامخانه، محسن و عادل آذر، هاشم معزز و محمد مقیمی (۱۳۹۸)، «تبیین چارچوبی برای برندسازی جمهوری اسلامی ایران»، نشریه مطالعات انقلاب اسلامی، تابستان، شماره ۵۷.
- رمضانی‌باصری، عباس و اصغر میرفردی (۱۳۹۳)، «تبیین نهادگرایی و گرایش آن به توسعه»، مجله اقتصادی، شماره‌های ۳ و ۴، خردشاد و تیر ۱۳۹۳، ۱۲۱-۱۳۸.
- ریشتر، ردلف (۱۳۸۷)، «اقتصاد نهادی جدید، آغاز، معنا و دورنماها»، ترجمه سیدحسین میرجلیلی، مجله اقتصادی-ماهنامه بررسی مسائل و سیاست‌های اقتصادی، شماره‌های ۷۹ و ۸۰، خرداد و تیر ۱۳۸۷، صص ۵۱-۸۷.
- لاهوتیان, علی (۱۳۹۵)، «دولت توسعه‌گرا و آیندهٔ آن در فرایند جهانی‌شدن» سیاست نامه علم و فناوری شماره ۴، ۱۷، ۶۵-۷۶.
- موسوی شفایی، سیدمسعود (۱۳۸۸)، کتاب مجموعه مقالاتسیاست خارجی توسعه گرا، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- نورث، داگلاس (۱۳۸۴)، «درک فرایند تغییر اقتصادی»، فصلنامه علمی-تخصصی تکاپو، ترجمه علی نصیری‌اقدم، شماره‌های ۱۱ و ۱۲، صص ۱۷۸.
- نورث، داگلاس (۱۳۹۶)، خشونت و نظم‌های اجتماعی، ترجمه جعفر خیرخواهان، تهران: انتشارات.
- نورث،داگلاس (۱۳۷۷)، نهادها، تغییرات نهادی وعملکرد اقتصادی، ترجمه محمدرضا معینی، تهران: سازمان برنامه و بودجه.
- والاس، ویلیام (۱۳۸۴)، «تعیین مرزهای سیاست خارجی» در باربر، جیمز و مایکل اسمیت (۱۳۸۴) ماهیت سیاست‌گذاری خارجی، ترجمه حسین سیف‌زاده، تهران: نشر قومس.
- عباسی, ابراهیم و محمودی, عظیم‌الله (۱۳۹۸)، جایگاه و نقش‌های دولت در برنامه ی سوم توسعه ی ج. ا. ایران از منظر نهادگرایی جدید. رهیافت‌های سیاسی و بین المللی , 11(1), 131-107.
- رحمتی, رضا . (۱۴۰۲)، جایگاه نهادها در توسعه یافتگی نروژ. اقتصاد و توسعه منطقه ای، پائیز و زمستان، ۳۰(۲۶)، ۱۲۴-۱۶۲.

References

- Abbassi, I. and Mahmoudi, A. (2019), The Position and Roles of State in the Third Development Plan of the I.R.I from the Perspective of New Institutionalism. Political and International Approaches, 11(1), 107-131. doi: 10.29252/piaj.2019.99843 (In Persian).
- Arter, David (1400), Politics and Government in Scandinavia, translated by Reza Rahmati, Hamedan: Bu-Ali Sina University Press (In Persian).
- Bjøl, E (1966), Foreign Policy-Making in Denmark. Cooperation and Conflict, 1(4): 1–17.
- Browning C.S. (2004), 'Branding Nordicity: Models, identity and the decline of exceptionalism', Cooperation and Conflict 42 (2007): 27-51.
- Danish Institute for International Studies, (2020), A Small State Addressing Big Problems: Perspective on recent Danish foreign and security strategy. Copenhagen: DISS. Danish Institute for International Studies.
- Dinnie, Keith (2008), Nation Branding; concept, issues, practice, Elsevier.
- Eben, Jean (1970), Sociology of Poverty (Third World and Fourth World), translated by Jamshid Behnam, Tehran: Kharazmi Publications (In Persian),
- Etzold, Tobias (2013), "The Case of The Nordic Councils: Mapping Multilateralism in Transition No. 1"INTERNATIONAL PEACE INSTITUTE (IPI).
- Fischer Kristian& Hans Mouritzen (2021) "'Danish Foreign Policy Review 2021' has been published" Copenhagen: DISS. Danish Institute for International Studies.
- Götz, N. and H. Haggrén (2009), Regional Cooperation and International Organizations: The Nordic Model in Transnational Alignment, London: Routledge.
- Ingebritsen, C. (2002), 'Norm entrepreneurs: Scandinavia's role in world politics', Cooperation and Conflict 37: 11-23.
- Jakobsen, P.V. (2018), 'The United Nations and the Nordic Four: Cautious Sceptics, Committed Believers, Cost-benefit Calculators', in P. Nedergaard and A. Wivel, The Routledge Handbook of Scandinavian Politics, London: Routledge.
- Jervis, R. (1976), Perception and misperception in international politics.Princeton UniversityPress.Chicago Style.
- Lahutian, Ali (2016), "Developmental State and Its Future in the Globalization Process," Science and Technology Policy Journal, No. 4, 17: 65-76 (In Persian).
- Mousavi Shafaei, Seyyed Masoud (2009), Collection of articles on Developmental Foreign Policy, Tehran: Strategic Research Center of the Expediency Discernment Council (In Persian).
- Nordregio (2018), "Greenfield investment 2003-2016"available in: https://nordregio.org/maps/greenfield-investment-2003-2016/
- North, D. (1990), Frontmatter. In Institutions, Institutional Change and Economic Performance, Cambridge: Cambridge University Press.
- North, D., Wallis, J., &Weingast, B. (2009Violence and Social Orders: A Conceptual Framework for Interpreting Recorded Human History, Cambridge: Cambridge University Press.
- North, Douglass C. (1989), "Institutions and economic growth: An historical introduction". World Development. 17 (9): 1319–1332. doi:10.1016/0305-750X(89)90075-2.
- North, Douglass C. Constitutions and Commitment: The Evolution of Institutions Governing Public Choice in Seventeenth-Century England, Cambridge University Press, 1989.
- North, Douglass C. Institutional Change and American Economic Growth, Cambridge Uni-

versity Press, 1971 (with Lance Davis).
- North, Douglass C. Violence and Social Orders: A Conceptual Framework for Interpreting Recorded Human History, Cambridge University Press, 2009 (with John Joseph Wallis and Barry R. Weingast) ISBN ۱۱۰۷٦٤٦۹۹٥.
- Northedge, F. S. (1968), 'The Nature of Foreign Policy" in Northedge (ed) Foreign Policies of Powers.
- Olson, Mancur. (1965), The Logic of Collective Action: Public Goods and the Theory of Groups, Cambridge: Harvard University Press.
- Olson,Mancur Empirical Studies in Institutional Change, Cambridge University Press, 1996 (edited with Lee Alston & Thrainn Eggertsson) ISBN ۰٥۲۱٥٥۷٤۳۷.
- Olson,Mancur Institutions, Institutional Change and Economic Performance, Cambridge University Press, 1990 ISBN ۰٥۲۱۳۹۷۳٤۰.
- Olson,Mancur The Logic of Collective Action: Public Goods and the Theory of Groups. Cambridge, MA: Harvard University Press. 1965. ISBN ۳-٥۳۷٥۱-٦۷٤-۰.
- Olson,Mancur The Rise and Decline of Nations: Economic Growth, Stagflation, and Social Rigidities. New Haven: Yale University Press. 1982. ISBN ۰۳۰۰۰۳۰۷۹۲-۹۷۸.
- Pedersen, RB (2012), Danish foreign policy activism: Differences in kind or degree? Cooperation and Conflict 47(3): 331–349.
- Petersen, N (2000) National strategies in the integration dilemma: The promises of adaptation theory. In: Branner, H, Kelstrup, M (eds) Denmark's Policy towards Europe after 1945: History, Theory and Options. Odense: Odense Universitetsforlag, pp. 72–99.
- Rahmati, R. (2024), The Position of Institutions in the Development of Norway. Journal of economics and regional development, 30(26), 124-162. doi: 10.22067/erd.2024.83315.1188 (In Persian).
- Ramezani-Baseri, Abbas and Asghar Mirfardi (2014), "Explanation of Institutionalism and Its Tendency to Development", Economic Journal, issues 3 and 4, Khreshad and Tir 2014: 121-138 (In Persian).
- Richter, Radolf (2008), "New Institutional Economics, Beginnings, Meaning and Prospects", translated by Seyyed Hossein Mirjalili, Economic Journal - Monthly Review of Economic Issues and Policies, issues 79 and 80, June and July 2008, pp. 51-87 (In Persian).
- Statista (2021a), value of exported goods from Sweden from 2009 to 2020, available in: https://www.statista.com/statistics/534371/sweden-export-of-goods/
- Statista (2021b), Value of exported goods from Denmark from 2010 to 2020, available in-:https://www.statista.com/statistics/1195053/value-of-exported-goods-from-denmark/
- Statista (2021c), Gross domestic product (GDP) at current prices in Sweden from 2010 to 2020, available in:https://www.statista.com/statistics/529811/sweden-gross-domestic-prodguct-gdp/
- Statista (2021d), "Value of exported goods from Norway from 2010 to 2020" available in: https://www.statista.com/statistics/1199193/value-of-exported-goods-from-norway/
- Statista (2021e), "Gross domestic product (GDP) at current prices in Norway from 2010 to 2020" available in:https://www.statista.com/statistics/587168/gross-domestic-product-gdp-in-norway/
- Statista (2021e), "Gross domestic product (GDP) at current prices in Denmark from 2009 to 2019" available in:https://www.statista.com/statistics/587205/gross-domestic-product-gdp-in-denmark/

- Statistics Sweden (2021), "Exports to our 30 largest trade partners" and other articles, available in: https://www.scb.se/en/finding-statistics/statistics-by-subject-area/trade-in-goods-and-services/foreign-trade/foreign-trade---exports-and-imports-of-goods/pong/tables-and-graphs/exports-to-our-30-largest-trade-partners/
- Wallace, William (2005), "Determining the Boundaries of Foreign Policy" in Barber, James and Michael Smith (2005), The Nature of Foreign Policymaking, translated by Hossein Seifzadeh, Tehran: Ghomes Publishing (In Persian).
- Workman, Daniel (2021), "Norway to 15 Trading Partners", Accessed on December 19, 2021, available in: https://www.worldstopexports.com/norways-top-15-import-partners/
- World Integrated Trade Solution, (2020), "Denmark major trading partner countries" available in: https://wits.worldbank.org/CountryProfile/en/Country/DNK/Year/LTST/TradeFlow/EXPIMP/Partner/by-country
- Zabihi Jamkhaneh, Mohsen and Adel Azar, Hashem Mozayed and Mohammad Moghimi (2019), "Explanation of a Framework for Branding the Islamic Republic of Iran", Journal of Islamic Revolution Studies, Summer, No. 57 (In Persian).

Political and International Approaches

Vol 17, No 1, 2025, PP 48-71

Journal Homepage: piaj.sbu.ac.ir

P-ISSN: 1735-739X

E-ISSN: 2645-4386

Security Outcome of the Conflict between Tradition and Modernism in Afghanistan

Mokhtar Rahimi[1] **& Mohsen Eslami**[2]

DOI: 10.48308/piaj.2025.237865.1618 Received: 2024/12/9 Accepted: 2025/3/21

Original Article

Extended Abstract

Introduction: From a macro perspective, the process of state and nation-building in Afghanistan has historically faced significant challenges, particularly due to the country's ethnic and religious diversity. Civil wars and foreign interventions have further complicated this process, preventing the establishment of sustainable security. Afghan society is marked by deep complexities—social, economic, political, as well as ideological and cultural. These complexities have been exacerbated by the country's diverse cultural, ethnic, and religious composition. The introduction of modernity—manifested in the form of new technologies, ideologies, and social structures—has created friction with traditional values and norms. As a result, the conflict between traditionalist and modernist forces within various social groups has intensified, making social management increasingly difficult. This article analyzes Afghan security from both intellectual and social perspectives. It seeks to answer the question: What have been the consequences of the conflict between tradition and modernity in Afghan society over the past century, and how has this conflict affected national security? In response, the article proposes the following hypothesis: Since the era of Amanullah Khan, the introduction of modern civilization into Afghanistan has led to a growing ideological divide. This divide has contributed to the rise of fundamentalism, resulting from the destructive conflict between traditionalist and modernist forces.

Methods: This research is developmental in its objective and employs a qualitative research methodology, specifically document analysis. The primary data collection meth-

1. PhD candidate in International Relations, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. mokhtar.rahimi@modares.ac.ir

2. Associate Professor, Department of International Relations, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. (Corresponding Author). eslami.m@modares.ac.ir

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

Political and International Approaches
Vol 17, No 1, 2025, PP 48-71
Journal Homepage: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

od involves secondary source analysis and whistleblowing reports.
Results and Discussion: The data reveal that ideological conflicts between conservative and reformist forces in Afghanistan, dating back to the early 20th century, have consistently hindered development and social stability, despite generating some waves of transformation. The ongoing theoretical and practical conflict between these two intellectual streams has weakened the state and nation-building processes, obstructing the formation of a unified national identity. As a result, Afghanistan remains a country fraught with internal tensions and persistent security threats. On one side, traditionalist forces aim to preserve and reinforce ethnic and religious identities. On the other, modernist groups strive to integrate global values into the country's socio-political framework. This identity-based dialectic has deepened social crises and increased tensions, ultimately reducing the effectiveness of the Afghan state and exacerbating societal divisions. The consequences of this dynamic are evident across different geographical and political levels, most notably in the empowerment of radical and fundamentalist groups.
Conclusion: The conflict between tradition and modernism is likely to persist in Afghanistan's future. This ongoing tension risks further destabilizing the country, as divergent groups—each with their own values and worldviews—struggle to forge a shared national identity. These unresolved divisions create fertile ground for radical and fundamentalist factions to exploit unrest and expand their influence. Furthermore, the entrenched resistance of traditionalist groups to modern reform may continue to impede social and economic development. This resistance, in turn, undermines efforts toward progress and threatens national security. As such, the unresolved conflict between traditional and modern forces could expose Afghanistan to increasing security risks, including a resurgence of terrorist activity and a rise in internal instability.
Keywords: Security, Afghan society, ideological divide, tradition, modernism.

Citation: Rahimi, Mokhtar & Eslami, Mohsen. 2025. Security Outcome of the Conflict between Tradition and Modernism in Afghanistan, Political and International Approaches, Spring, Vol 17, No 1, PP 48-71.

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

دورهٔ هفدهم، شمارهٔ اول، بهار ۱۴۰۴، ۴۷-۲۳
سایت مجله: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

برایند امنیتی نزاع سنت و مدرنیسم در افغانستان

مختار رحیمی[۱] و محسن اسلامی[۲]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۹/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱/۱ DOI: 10.48308/piaj.2025.237865.1618

مقالهٔ پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: با نگاه کلان، فرایند دولت-ملت‌سازی در افغانستان به عنوان یک چالش تاریخی، در پی تنوع گسترده قومی و مذهبی، دوران پرتنشی از جنگ‌های داخلی و مداخلات خارجی را پشت سر گذاشته است. این مشکلات ساختاری مانع تامین امنیت پایدار در این کشور شده‌اند. از سوی دیگر، جامعه افغانستان از جنبه‌های مختلف، اعم از اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و همچنین باورها، ارزش‌ها و نگرش‌های ذهنی، پیچیدگی‌های زیادی را تجربه می‌کند. این پیچیدگی‌ها به دلیل تنوع فرهنگی، قومی و مذهبی در جامعه افغانستان بیشتر شده است. ورود مظاهر مدرنیته، نظیر فناوری‌های نوین، ایدئولوژی‌های جدید و ساختارهای اجتماعی مدرن، منجر به بروز مسائلی در هماهنگی این تحولات با ارزش‌ها و هنجارهای سنتی جامعه گردیده است. به طور کلی، این تحولات باعث شدت گرفتن امواج نزاع‌آمیز سنت‌گرایان و مدرن‌گرایان در میان گروه‌ها و اقشار مختلف جامعه افغانستان شده و مدیریت آن را پیچیده‌تر کرده است. این مقاله به تحلیل امنیت افغانستان از دیدگاه فکری و اجتماعی می‌پردازد و براین اساس، نوشتار حاضر درصدد پاسخگویی به این سوال است که نزاع سنت و مدرنیته در جامعه افغانستان در قرون اخیر چه پیامدهای در پی داشته و چگونه بر امنیت افغانستان تاثیرگذار بوده است؟ در پاسخ، این فرضیه مطرح می شود که با ورود جلوه‌های تمدن مدرن به افغانستان به‌ویژه از عصر امان‌الله خان، تدریجاً این جامعه دچار شکاف ایدئولوژیک گردیده و بر اثر کشاکش مخرب نیروهای مدرنیست و سنت‌گرا، بنیادگرایی فربه شده است.

روش‌ها: این تحقیق از حیث هدف، توسعه‌ای بوده و روش پژوهش، کیفی و از نوع تحلیل اسنادی و ابزار تجمیع اطلاعات در آن، فیش‌برداری است.

یافته‌ها: داده‌ها حاکی از آن است که تعارضات ایدئولوژیک میان نیروهای محافظه‌کار و اصلاح‌طلب در افغانستان

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. mokhtar.rahimi@modares.ac.ir

۲. دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) esla-mi.m@modares.ac.ir

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

دورۀ هفدهم، شمارۀ اول، بهار ۱۴۰۴، ۴۷-۲۳
سایت مجله: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

از اوایل قرن بیستم تاکنون، ضمن ایجاد امواج دگرگون‌کننده، به‌طور پیوسته بر فرآیند توسعه و ثبات اجتماعی کشور اثرات منفی گذاشته است. این تضاد نظری و عملی میان دو جریان فکری، فرایند دولت-ملت‌سازی که هدف آن ایجاد هویت ملی یکپارچه بود، تضعیف کرده و در نتیجه، افغانستان به محیطی مملو از تنش‌های داخلی و تهدیدات امنیتی تبدیل شده است. از یک‌سو، نیروهای سنتی در تلاش برای حفظ و تقویت هویت‌های قومی و مذهبی خود هستند و از سوی دیگر، نیروهای مدرن‌گرا به دنبال پیاده‌سازی ارزش‌های جهانی نوین در ساختارهای اجتماعی و سیاسی کشور می‌باشند. این دیالکتیک هویتی موجب تشدید بحران‌های اجتماعی و افزایش تنش‌ها شده و با کاهش کارآیی دولت، شکاف‌های موجود را عمیق‌تر می‌کند. در نهایت، این وضعیت تأثیرات عمده‌ای بر امنیت ملی افغانستان داشته و نتایج آن در سطوح مختلف جغرافیایی و سیاسی کشور، به‌ویژه در تقویت گروه‌های رادیکال و بنیادگرا، به وضوح مشاهده می‌شود.

نتیجه‌گیری: امواج تعارض‌آمیز میان سنت و مدرنیسم در آینده نیز تداوم خواهد داشت. این تضاد می‌تواند باعث تشدید بی‌ثباتی اجتماعی و سیاسی شود، زیرا گروه‌های مختلف با ارزش‌ها و باورهای متفاوت قادر به توافق بر سر یک هویت ملی مشترک نخواهند بود. این شکاف‌ها می‌توانند فضای مناسبی برای گروه‌های رادیکال و بنیادگرا فراهم کند تا از این آشفتگی‌ها بهره‌برداری کرده و نفوذ خود را گسترش دهند. همچنین، مقاومت‌های شدید گروه‌های سنتی در برابر تغییرات مدرن می‌تواند موجب کندی یا توقف فرآیندهای اصلاحی و توسعه اجتماعی و اقتصادی شود، که در نهایت بر امنیت کشور تأثیر منفی خواهد گذاشت. در نتیجه، این نزاع می‌تواند افغانستان را در آینده، در معرض تهدیدات بیشتر امنیتی، از جمله تشدید فعالیت‌های گروه‌های تروریستی و افزایش بی‌ثباتی داخلی قرار دهد.

واژگان کلیدی: امنیت، جامعه افغانستان، شکاف ایدئولوژیک، سنت، مدرنیسم.

استناددهی: رحیمی، مختار و اسلامی، محسن. ۱۴۰۴. برایند امنیتی نزاع سنت و مدرنیسم در افغانستان، رهیافت‌های سیاسی و بین المللی، بهار، سال ۱۷، شماره ۱، ۷۱-۴۸.

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

۱. مقدمه

امنیت، کالایی نادر در افغانستان به شمار می‌آید. مشکل ریشه‌ای دولت-ملت‌سازی در این کشور به تنوع قومی و مذهبی بالا، تاریخ طولانی از جنگ‌های داخلی و مداخلات خارجی باز می‌گردد که موجب ایجاد بی‌اعتمادی و ناپایداری در نهادهای دولتی شده است. اختلافات قومی و فرقه‌ای، مانع شکل‌گیری هویت ملی مشترک و انسجام اجتماعی شده و معضل امنیت را با چالش‌های بیشتری مواجه کرده است.

بر این اساس، معمای امنیت در افغانستان به دلیل تعاملات پیچیده میان متغیرهای داخلی، مداخلات خارجی و تکه‌تکه شدن قدرت سیاسی و نظامی در میان گروه‌های مختلف به وجود آمده است. گروه‌هایی مانند طالبان، میلیشیاهای محلی و بازیگران خارجی مثل ایالات متحده و ناتو، اقدامات یکدیگر را به عنوان تهدید می‌بینند که این مسئله منجر به چرخه‌ای از تشدید تنش‌ها و ناامنی شده است. این وضعیت باعث شده که ایجاد یک چارچوب امنیتی پایدار و یکپارچه برای کشور دشوار باشد. امنیت در افغانستان ریشه‌های فکری دارد که از تفسیرهای مختلف نسبت به گزاره‌های اجتماعی، مذهبی، سیاسی و تاریخی ناشی می‌شود (Collins, 2014: 4)

آشنایی افغانستان با تمدن مدرن بشری در اوایل قرن بیستم با سلطنت امان‌الله خان آغاز شد. این در حالی است که مدرنیته غربی از اواخر قرون وسطی و دوران رنسانس آغاز شد، زمانی که کشفیات علمی، فلسفی و هنری در اروپا راه را برای تحولات بنیادی در ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی باز کرد. جهان اسلام در قرون نوزدهم و بیستم، به‌ویژه از طریق استعمار و مواجهه با قدرت‌های غربی، با این دستاوردها آشنا شد. این تعاملات منجر به بازنگری‌هایی در ارزش‌های فرهنگی و دینی جوامع اسلامی شد و چالش‌هایی فکری پیرامون رابطه ایمان و عقل ایجاد کرد. این روند همچنان در تلاش جوامع اسلامی برای انطباق با تغییرات مدرن و حفظ هویت سنتی آنها مشهود است(Zia Ul, 2023: 4).

امان‌الله خان، در تلاش برای مدرن‌سازی کشور، اصلاحات آموزشی، توسعه زیرساخت‌ها و معرفی تکنولوژی‌های جدید مانند خودروها را در دستور کار قرار داد. این دوره همچنین با تلاش‌های افغانستان برای کسب استقلال و تأسیس حاکمیت ملی همراه بود که در برابر سلطه خارجی‌ها و قدرت‌های سنتی مقاومت کرد. با این حال، تلاش‌های مدرن‌سازی افغانستان با مخالفت‌های جدی نیروهای محافظه‌کار روبه‌رو شد و این تضادها نشان‌دهنده کشمکش بین پیشرفت و سنت‌گرایی بود. این چالش‌ها به‌طور مستمر در روابط بین‌المللی و برنامه‌های داخلی افغانستان تأثیرگذار بود(Haris, 2017: 113). در اوایل قرن بیستم، با تلاش‌های امان‌الله خان برای مدرنیزاسیون، اختلافات میان سنت‌گرایان و نوگرایان به تدریج شدت گرفت. اصلاحات او در زمینه‌هایی مانند آموزش، حقوق و ساختار دولت، باعث شد تا بخش‌هایی از جامعه افغانستان که به سنت‌های فرهنگی و دینی پایبند بودند، در برابر تغییرات مقاومت کنند. هدف این نوشتار، کنکاش پیرامون پیامدهای امنیتی کشمکش میان سنت و مدرنیسم در افغانستان معاصر است. در این راستا، به بررسی چگونگی تأثیرات تضادهای فکری و اجتماعی میان نیروهای سنت‌گرا و نوگرا بر بی‌ثباتی و معضلات امنیتی در کشور می‌پردازد.

۲. چارچوب مفهومی: نزاع هویت‌ها

نظریه سازه‌انگاری یکی از رویکردهای مهم در روابط بین‌الملل است که بر نقش ایده‌ها، نزاع هویت‌ها و فرآیندهای اجتماعی در شکل‌گیری امنیت تأکید دارد. برخلاف نظریات واقع‌گرایی و لیبرالیسم که قدرت مادی را عامل اصلی در تعاملات بین‌المللی می‌دانند، سازه‌انگاری نشان می‌دهد که هویت‌های ملی، هنجارها و باورهای جمعی نیز بر ضریب امنیت دولت‌ها تأثیرگذارند. در رویکرد سازه‌انگاری، هویت‌ها به عنوان مفاهیم اجتماعی در نظر گرفته می‌شوند که از طریق تعاملات و گفتمان‌های جمعی ساخته می‌شوند. این هویت‌ها همیشه در حال تغییر و تحول‌اند و در فرآیندهای پیچیده اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شکل می‌گیرند (Burr, 2013:95).

از این منظر، نزاع هویت‌ها نتیجه تفاوت‌های معانی است که گروه‌ها و افراد در تلاش برای تعریف هویت خود در مقابل دیگران ایجاد می‌کنند. این فرآیند ساخت هویت، نه تنها به‌عنوان یک پدیده فردی، بلکه به‌عنوان یک پدیده اجتماعی و جمعی که در طول زمان و در تعاملات مداوم شکل می‌گیرد، در نظر گرفته می‌شود. مهم اینکه هویت‌ها محصول تعاملات اجتماعی‌اند که در آنها، نشانه‌ها و مفاهیم فرهنگی به طور مداوم بازتعریف می‌شوند. در این چارچوب، نزاع هویت‌ها به رقابتی برای تصاحب و مشروعیت‌بخشی به معانی و مفاهیم مختلف هویتی تبدیل می‌شود. در واقع، هویت‌ها نه ویژگی‌های ثابت و از پیش تعیین‌شده، بلکه فرآیندهایی هستند که در آن معانی اجتماعی به طور دائمی در حال تغییر و بازسازی‌اند (Burr, 2013:100).

از دیدگاه سازه‌انگاری، نزاع‌های هویتی می‌توانند به صورت تضادهای اجتماعی و سیاسی میان گروه‌ها و اقشار مختلف جامعه به وجود آیند. برای مثال، در جوامع چندفرهنگی، گروه‌های مختلف ممکن است سعی کنند هویت‌های خود را در مقابل دیگر گروه‌ها برجسته کنند. این فرایند می‌تواند منجر به تضادهایی بر سر تعریف و به رسمیت شناختن هویت‌ها شود (Hall, 2016:178) . در این موقعیت‌ها، هویت‌ها به‌عنوان سازه‌هایی که از طریق زبان و گفتمان‌های اجتماعی تعریف می‌شوند، می‌توانند در معرض نزاع قرار گیرند، در نهایت، در چارچوب سازه‌انگاری، نزاع هویت‌ها یک فرآیند پویا و قابل تغییر است که در آن، گروه‌ها و افراد با بهره‌گیری از منابع اجتماعی و فرهنگی مختلف، تلاش می‌کنند هویت‌های خود را در برابر هویت‌های دیگر به رسمیت بشناسانند و آن‌ها را مشروعیت بخشند (Lee, 2010:29). بنابراین، این نوشتار با تأسی از این رویکرد نظری و چارچوب مفهومیِ برخوردهای هویتی در پهنه محیط، مترصد فهم چگونگی ارتباط بین دو متغیر امنیت و تعارض سنت و مدرنیسم در جامعه افغانستان است.

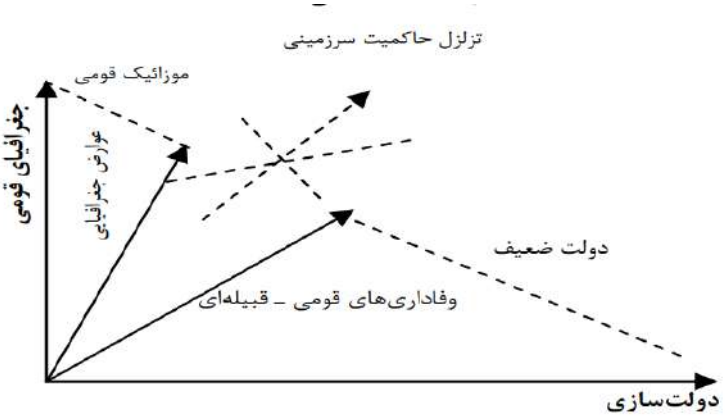


نگاره شماره یک: ارتباط امنیت و برخوردهای هویتی در افغانستان(منبع: نگارندگان)

۳. ضعف دولت- ملت سازی در افغانستان

ملت‌سازی تلاش برای کاهش تمایزات قومی، نژادی و جنسیتی و ایجاد همبستگی اجتماعی است. این فرآیند تحت تأثیر ناسیونالیسم ملی می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد، اما تقویت ناسیونالیسم قومی و مذهبی می‌تواند مانع از تحقق آن شود. (Khurasani,2023: 46). دولت‌سازی در افغانستان از منظر تاریخی شامل چند مرحله کلیدی بوده است. ابتدا، استقلال افغانستان از ایران با پادشاهی احمدشاه ابدالی آغاز شد و پس از معاهده پاریس تکمیل گردید. سپس، تهاجم شوروی و حاکمیت کمونیستی در ۱۳۵۷ الگوی سیاست‌گذاری کشور را به سمت چپ تغییر داد. با خروج شوروی، حکومت مجاهدین جایگزین نظام کمونیستی شد. در ادامه، طالبان با غلبه نظامی بر رقبا، نظمی مبتنی بر مذهب و قومیت ایجاد کرد. در نهایت، با تهاجم آمریکا و تلاش‌های بین‌المللی، دوره دولت دموکراتیک و نظم جدید آغاز گردید. (باهوش فاردقی و زنگنه، ۱۳۹۵: ۳۲-۳۳). براین‌اساس، عقب‌نشینی نیروهای بین‌المللی از خاک افغانستان و حاکمیت مجدد طالبان در ۲۰۲۱ را میتوان مرحله دیگری از دولت سازی در افغانستان به حساب آورد.

ضعف دولت-ملت‌سازی در افغانستان به چهار مفهوم کلیدی مربوط می‌شود: سرزمین، که افغانستان را به کشوری محصور در خشکی و هم‌مرز با مناطق ناامن تبدیل کرده است؛ بافت جمعیتی، با تنوع قومی و مذهبی که منجر به رقابت‌ها و اختلافات داخلی شده است؛ و حکومت و حاکمیت، که به‌دلیل ضعف عملکرد و ناتوانی در اعمال کنترل بر سراسر کشور، همواره با چالش‌های جدی روبه‌رو بوده است (Barfield,2012: 45-47). در افغانستان، وفاداری‌های قومی و قبیله‌ای بر وفاداری‌های ملی اولویت دارند و این وضعیت موجب پراکندگی جغرافیایی و ضعف انسجام ملی شده است. بنابراین، دولت‌ملت‌سازی در افغانستان به عنوان «دولت ضعیف-ملت ضعیف» طبقه‌بندی می‌شود.



نگاره شماره دو: چالش دولت – ملت‌سازی در افغانستان

طبق دیاگرام مزبور، عوامل جغرافیایی موجب کاهش قدرت دولت مرکزی در مناطق قومی افغانستان و شکل‌گیری یک جامعه متنوع و موزاییکی شده است. همچنین، وفاداری‌های قومی و قبیله‌ای روند ساخت

دولت را تضعیف کرده و به تزلزل حاکمیت سرزمینی و یکپارچگی ملی منجر گردیده است. این مشکلات، به تشدید وضعیت آنارشی و هرج‌ومرج در افغانستان انجامیده است (هادیان، ۱۳۸۸: ۱۴۲). ناکامی افغانستان در حصول دولت‌سازی فراگیر، باعث شده است که دولت شکننده جایگزین آن گردد. به بیان دیگر، دولت‌هایی که در چند دهه گذشته در افغانستان بر اریکه قدرت تکیه زده‌اند نتوانسته‌اند ثبات دائمی را حکم‌فرما نمایند و در وضعیت بی‌ثباتی و حاکمیت لرزان قرار داشته‌اند. براین‌اساس، مقوله و معمای دولت ملت‌سازی در افغانستان برخلاف ترکیه و ایران چندان موفقیت‌آمیز نبوده و علی‌رغم تلاش‌های دول غربی با کمک سازمان ملل برای حل این مشکل، توفیقی حاصل نشده است. به تعبیری می‌توان گفت دولت-ملت‌سازی در افغانستان تا این مقطع، یک پروژه شکست‌خورده است.

۴. افغانستان در پرتو امواج نزاع سنت و مدرنیسم

در دوران خلافت عمر، فتوحات عرب‌ها به سمت مناطق شرقی گسترش یافت و سپاه مسلمانان به دروازه‌های خراسان رسید. مسلمانان از جبهه شمالی به سوی هرات پیشروی کردند و از سمت جنوب و سیستان وارد افغانستان شدند. آنها از تخارستان تا ارغنداب را به قلمرو خود اضافه کردند (Green, 2016: 18). در دوره خلافت عثمان، بیشتر شهرهای افغانستان شامل کابل، هرات، غور، تالقان، زرنج، فاریاب و بادغیس فتح شدند. با به قدرت رسیدن امویان، اسلام در سرتاسر افغانستان گسترش یافت و بدین ترتیب دین اسلام به‌طور تدریجی در این سرزمین نفوذ کرد. اگرچه در دو قرن ابتدایی اسلام، مبارزات زیادی علیه اعراب انجام شد، اما ارزش‌های اسلامی به‌تدریج در ساختار و فرهنگ جامعه افغانستان نفوذ پیدا کرد و اسلام به‌عنوان مذهب غالب در برابر سایر ادیان مانند برهمنی، بودایی و زرتشتی قرار گرفت (رفیع، ۱۳۹۰: ۲۰-۲۵).

در طول هزاران سال گذشته، علاوه بر هجوم اعراب به سرزمین افغانستان، حملات دیگری نیز به این منطقه انجام شد. نخستین آن‌ها یورش چنگیز خان[1] بود که پس از آن، حمله تیمور[2] افغانستان را برای مدت طولانی تحت تاثیر خود قرار داد (Schurmann, 1999: 80). در ادامه، نیروهای غربی با هدف استعمار وارد کشورهای اسلامی و سرزمین‌های شرقی شدند و از قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی تلاش کردند قدرت خود را گسترش دهند. استعمارگران اروپایی با کشف و غارت مناطق مختلف، از جمله قاره‌های آمریکا، به بهره‌برداری از منابع جهانی پرداختند. در پی ورود استعمارگران به دنیای اسلام، آن‌ها توانستند با نیروی نظامی دولت‌های اسلامی را تحت کنترل درآورند و تغییرات فکری را در این جوامع ایجاد کنند. برخی از مهم‌ترین آثار و نتایج استعمار در کشورهای مستعمره شامل موارد زیر بود:

- تغییرات در بازار و ساختار اقتصادی ممالک اسلامی
- دگرگونی در تفکرات و ساختار اجتماعی- فرهنگی ممالک اسلامی
- تحول در حکومت‌داری سیاسی در ممالک اسلامی
- تغییرات در نقشه‌های جغرافیایی و مرزهای سیاسی ممالک اسلامی

1. Genghis Khan (1162-1227)-Former Khagan of the Mongol Empire
2. Timur (1336-1405)- Former Amir of the Timurid Empire

در ایـن شـرایط جدیـد، افغانسـتان نیـز بـا اسـتعمارگران و تمـدن غربـی دچـار برخـورد شـد. اولیـن جنـگ افغـان[1] و انگلیـس در فاصلـه سـال‌های ۱۸۳۸ تـا ۱۸۴۲ مـیلادی رخ داد و در آن، نیروهـای انگلیسـی نتوانسـتند بـه هـدف خـود برسـند. پـس از آن، نبـرد دیگـری[2] در فاصلـه سـال‌های ۱۸۷۸ تـا ۱۸۸۰ مـیلادی میـان افغان‌هـا و انگلیسـی‌ها درگرفـت کـه مجـدداً نیروهـای انگلیسـی بـا شکسـت مواجـه شـدند (Fremont-Barnes, 2014:94). جنـگ سـوم[3] افغان‌هـا و انگلیـس در سـال ۱۹۱۹ آغـاز شـد و در همـان سـال بـا امضـای توافـق تـرک مخاصمـه و انعقـاد پیمـان راولپنـدی[4] پایـان یافـت (Elham & Nazari, 2023: 18).

در میـان نبردهـای میـان افغانسـتان و انگلسـتان، امیـر عبدالرحمـن وارد عرصـه تحـولات افغانسـتان شـد. او کـه بـا مظاهـر تمـدن غربـی آشـنا شـده بـود، اقـدام بـه انجـام اصلاحاتـی در سـاختار اداری افغانسـتان نمـود تـا کشـورش را در برابـر تهدیـدات خارجـی تقویـت کنـد. در ایـن دوره، تأسـیس بیمارسـتان‌ها و اسـتفاده از مشـاوران خارجـی در امـور مختلـف کشـور صـورت گرفـت. در سـال ۱۹۰۱ مـیلادی، حبیب‌اللـه[5]، پسـر عبدالرحمـن خـان، بـه جـای پـدر بـر مسـند قـدرت نشسـت. حبیب‌اللـه نیـز هماننـد پـدرش خواهـان تحـول و تغییـر بـود و بـه دنبـال اصلاحـات بـود. او کـه علاقه‌منـد بـه تفکـرات اصلاح‌طلبانـه بـود، تلاش‌هایـی در جهـت هدایـت افغانسـتان بـه سـوی توسـعه و پیشـرفت آغـاز نمـود. در دوره سـلطنت او، تلاش‌هایـی بـرای وارد کـردن فناوری‌هـا و تکنولوژی‌هـای نویـن بـه افغانسـتان صـورت گرفـت. امـا بـا قتـل وی در سـال ۱۹۱۹، ایـن جریـان اصلاح‌طلبـی موقتـا متوقـف شـد (Stani-kzai and Shinwari, 2022: 17).

بدیـن ترتیـب، بـا ورود اسـتعمار و مظاهـر تمـدن آن، و همچنیـن آشـنایی حـکام افغانسـتان بـا دسـتاوردهای تمـدن مـدرن غـرب، حاکمـان افغانسـتان در شـرایط جدیـد تمدنـی، بـه دنبـال شـروع زنجیـره‌ای از اصلاحـات بودنـد تـا کشـور را از مرحلـه سـنتی بـه مدرنیسـم منتقـل کننـد. قـرن بیسـتم مـیلادی را می‌تـوان به‌عنـوان دوره شـتاب‌گیری اصلاحـات در افغانسـتان توسـط حـکام وقـت بـه شـمار آورد. در ادامـه، نقـاط عطـف اصلاح‌گرایـی مـدرن نخبـگان حاکـم افغانسـتان بررسـی خواهـد شـد، اصلاحاتـی کـه بـه تدریـج باعـث دگرگونـی در صحنـه ذهنـی و عینـی افغانسـتان گردیـد.

۴-۱. موج اول: مدرن‌گرایی امان الله خان

عصـر حکمرانـی امان‌اللـه خـان (۱۹۱۹–۱۹۲۹) بـا توجـه بـه تغییـرات وسـیع در سـاختارهای اقتصـادی، اجتماعـی، فرهنگـی و سیاسـی افغانسـتان، از جملـه دوره‌هـای مهـم تاریـخ ایـن کشـور بـه حسـاب می‌آیـد. یکـی از مهم‌تریـن دسـتاوردهای او، دسـتیابی بـه اسـتقلال کامـل افغانسـتان و تثبیـت مرزهـای آن پـس از جنـگ جهانـی اول بـا توافـق دولت‌هـای بریتانیـا و روسـیه بـود. پـس از کسـب اسـتقلال، امان‌اللـه خـان اقـدام بـه انجـام اصلاحـات مدرن‌گرایانـه و اصلاح‌طلبانـه‌ای کـرد. او بـا الهـام از همتایـان خـود در ایـران (رضاشـاه[6]) و ترکیـه (آتاتـورک[7]) تلاش

1. First Anglo-Afghan War- from 1838 to 1842
2. Second Anglo-Afghan War- from 1878 to 1880
3. Third Anglo-Afghan War-1919
4. Treaty of Rawalpindi
5. Habibullah Khan1872-1919))
6. Reza Shah Pahlavi
7. Mustafa Kemal Atatürk

داشت افغانستان را از دایره سنتی خارج کرده و به سمت تمدن جدید پیش ببرد (Chua, 2014: 40).

بنابراین، نخستین گام برای خروج از جامعه بسته یا پیشامدرن پس از استقلال این کشور در سال ۱۲۹۸ خورشیدی و در دوران امان‌الله خان برداشته شد. او اعلام کرد: «سلسله امارت امیران به پایان رسیده و من شاه امان‌الله می‌باشم». از این رو، عصر امان‌الله خان را می‌توان به عنوان دوره‌ای دانست که نزاع میان سنت و مدرنیته در افغانستان به وضوح به نمایش درآمد. در این دوران، تحولات اجتماعی و سیاسی به طور کیفی آغاز شد و برای اولین بار آزادی فردی، هرچند محدود، در روابط دولت و فرد مطرح گردید. علاوه بر این، حقوق زنان نیز دچار تغییرات چشمگیری شد، به‌گونه‌ای که طبق نظام‌نامه اساسی افغانستان که در سال ۱۳۰۲ خورشیدی تدوین شد، حقوق زنان و مردان برابر اعلام گردید (توکلی، ۱۴۰۰: ۳۴). اصلاحات امان‌الله خان به‌منظور رهایی از سنت و ورود به دنیای مدرن، چندین مرحله را پشت سر گذاشت:

در مرحله اول (۱۹۱۹–۱۹۲۸ میلادی)، او تلاش کرد با ایجاد اصلاحات فرهنگی-اجتماعی، دولت افغانستان را از ساختار قدیمی و قبیله‌ای خود خارج کرده و کابینه‌ای بر مبنای اصول جدید تشکیل دهد. مشروطه‌خواهان مانند عبدالهادی خان و عبدالرحمن خان، که از نویسندگان و روزنامه‌نگاران آن دوران بودند، در این راستا با امان‌الله خان همکاری کردند. در نتیجه، احزاب مشروطه‌خواه میانه‌رو و ملی‌گرای افراطی (با تمایلات چپ) در افغانستان شکل گرفت و باعث بیداری افکار عمومی شد. پس از تصویب قانون اساسی متشکل از ۷۳ ماده، تحت تأثیر جمال پاشا، رهبر حزب اتحاد و ترقی، و بدری بیگ، قوانین دولت عثمانی در زمینه‌هایی چون مطبوعات، جزای عمومی، فروش املاک، شناسنامه‌ها، گذرنامه‌ها، بودجه عمومی و دیگر موضوعات، به اجرا درآمد (Eslami, 2024: 41).

امان‌الله خان دومین مرحله اصلاحات خود را (۱۹۲۸–۱۹۲۹ میلادی) پس از سفر هفت‌ماهه‌اش به اروپا، با سرعت و شتاب زیاد آغاز کرد. پس از بازگشت از اروپا، او به تقلید از تمدن غرب، اقداماتی همچون تغییر لباس سنتی مردم، استفاده از پرچم جدید، تأسیس مدارس مختلف برای پسران و دختران، ممنوعیت حجاب برای زنان، توجه به حقوق زنان، تغییر روز تعطیل هفته، تأسیس پارلمان انتخابی، تصویب نظام‌نامه‌های مربوط به کلوپ‌های سیاه، سرخ و سبز و غیره را پیاده کرد. یکی از اقدامات مهم او، طرح موضوع آزادی زنان و لزوم رفع حجاب از آنها بود. در مقاله‌ای از سوی ملکه ثریا، با دعوت از زنان مسئول در دربار شاهی، به آنان گفته شد که اگر شوهران آزادی به آنها نمی‌دهند، زنان حق دارند آنها را هدف گلوله قرار دهند و امان‌الله شخصاً سلاح لازم را در اختیارشان خواهد گذاشت (ساسان‌پور و درستی، ۱۳۹۰: ۱۱۰-۱۱۱).

امان‌الله خان در سال ۱۹۲۰ میلادی انجمن حمایت از نسوان را تحت سرپرستی خواهرش، کبرا، تأسیس کرد و به او دستور داد که از اعتراضات زنان علیه بی‌عدالتی و ستم شوهرانشان حمایت کند. تجددخواهی و اصلاحات امان‌الله خان، به‌ویژه کشف حجاب که از اروپا تقلید کرده بود، با واکنش‌های منفی و خشم گروه‌های قومی و مذهبی روبه‌رو شد. این اقدامات، به دلیل تغییرات نسنجیده، باعث نارضایتی گسترده‌ای در میان این گروه‌ها گردید. برای حفظ حکومت و جلوگیری از آشوب، امان‌الله خان مجبور شد از برخی اصلاحات خود دست بردارد و در نشست پغمان در سال ۱۹۲۸ میلادی به خواسته‌های گروه‌های

محافظه‌کار مذهبی و قومی در خصوص مسائل زنان پاسخ دهد. در نتیجه این نشست، موارد زیر تصویب شد:

- آموزش سواد برای زنان ممنوع شد
- ازدواج دختران نابالغ مجاز شناخته شد
- ازدواج مردان با چهار زن بدون هیچ شرطی مجاز اعلام شد
- قضات اختیار تام برای اجرای تعزیرات داشتند (احمدی، ۱۳۹۹: ۱۰۵).

در نهایت، رویکرد مدرن‌گرایانه و اصلاحات امان‌الله خان منجر به سقوط او شد، چرا که این اقدامات موجبات خشم و نارضایتی ملاها، روحانیون، مردم و رؤسای قبایل را فراهم ساخت.[1] در این شرایط، جنبش سقاوی‌ها به رهبری حبیب‌الله خان کلکانی (بچه سقا) قیام مسلحانه علیه امان‌الله خان را آغاز کرد. این جنبش، عملکرد امان‌الله خان را مخالف با باورها و ارزش‌های اجتماعی و دینی افغانستان می‌دانست و در نهایت مجموعه‌ای از شورش‌ها، منجر به سرنگونی حکومت او شد (Ruttig, 2016: 5-6).

اصلاحات گسترده‌ای که امان‌الله خان در جامعه افغانستان به اجرا گذاشت، در جامعه‌ای که قرن‌ها با سنت‌ها و آداب و رسوم خود انس گرفته بود، نتواست پذیرش عمومی پیدا کند. این اصلاحات به‌ویژه با واکنش‌های منفی نیروهای سنت‌گرا و محافظه‌کار مواجه شد و نارضایتی‌های عمومی را برانگیخت. در پی این اعتراضات، شورشی به رهبری بچه سقا شکل گرفت که با سرنگونی امان‌الله خان، برنامه‌های دموکراتیک او را متوقف کرد و در پی جایگزینی شریعت اسلامی به جای آن بود. در نهایت، این شورش‌ها باعث نابودی برنامه‌های مدرنیستی امان‌الله خان شد و جامعه افغانستان که به‌دلیل سنت‌گرایی دیرینه خود از پذیرش اصلاحات مدرن ناتوان بود، وارد دور جدیدی از تنش‌ها و بی‌ثباتی شد.

۴-۲. موج دوم: مدرن‌گرایی ظاهر شاه

پس از مدت زمانی کوتاه، محمد نادرشاه با کنار زدن حبیب‌الله خان کلکانی بر کابل تسلط یافت. پس از کشته شدن نادرشاه توسط عبدالخالق هزاره‌ای در سال ۱۹۳۳، محمدظاهر شاه، پسر جوان او به سلطنت رسید. دوره حکمرانی او به‌ویژه از نظر تغییرات و تحولات، یکی از دوره‌های مهم و سرنوشت‌ساز تاریخ معاصر افغانستان محسوب می‌شود. پادشاهی او که حدود چهار دهه به طول انجامید، آغازگر تغییرات گسترده‌ای در ساختار سنتی و بسته جامعه محافظه‌کار افغانستان بود. محمدظاهر شاه نام کنونی افغانستان را برای این کشور انتخاب کرد، که تا پیش از آن تنها برای قوم پشتون استفاده می‌شد. در آغاز، به‌دلیل کم‌سن بودن، امور حکومتی را به خاندان خود سپرده بود؛ اما به‌تدریج توانست استقلال عمل و تصمیم‌گیری را از آن خود نماید (Qayum, 2017: 58).

---

۱. علما و روحانیون افغانستان در سال‌های پایانی حکومت امان‌الله خان، او را به‌واسطه اصلاحاتش تکفیر کردند و از او سلب بیعت نمودند. در این تکفیر نامه ۱۷ بندی موارد زیر مرتبط با زنان، قابل اشاره است:
- رفتن دختران و زنان به مکتب و آموزش آن توسط معلمان غیرمسلمان ناصحیح است؛
- دخترانی که به سن بلوغ رسیده‌اند، در مکاتب به آنها باورهای اسلامی آموزش داده نمی‌شود؛
- در تاریخ اسلام سابقه ندارد که زنان مسلمان از دارالاسلام به دارالکفر بروند و ساعت و زبان فرنگی یاد بگیرند. در تاریخ اسلام تا به حال هیچی حاکمی چنین ظلمی مرتکب نشده بود (فاضلی کیا، ۱۳۹۸: ۲۸).

در دوران امان‌الله خان، مسئله کشف حجاب برای اولین‌بار در افغانستان مطرح شد، اما با سقوط او این مسئله دچار وقفه و فراموشی گردید. پس از آن، محمدظاهر شاه این موضوع را دوباره به جریان انداخت، اما شیوه‌اش متفاوت از شاه پیشین بود. به‌جای اتخاذ رویکرد یکباره، او این تغییر را به‌طور تدریجی و آرام پیگیری کرد. در ابتدا، از مقامات حکومتی درخواست نمود که خانواده‌های خود را از پنهان‌کردن در چادر رها کنند و حجاب خود را بردارند. این اقدام به تدریج به جامعه تسری یافت. در دوران او، بانکداری در بازار افغانستان رشد کرد و همچنین تجارت بین‌الملل و مدرن توسعه یافت. کارخانه‌ها و کارگاه‌های تولیدی نیز تقویت شدند. علاوه بر این، احداث پارک‌های تفریحی و بوستان‌های سرسبز به‌منظور رفاه و سرگرمی مردم از دیگر اقدامات او بود (Gouttierre, 2012: 117).

ظاهر شاه با همکاری ایالات متحده و شوروی، طرح‌های عمرانی و پروژه‌های کشاورزی و آبیاری مختلفی را در افغانستان اجرا کرد. علی‌رغم وجود جناح‌بندی‌ها و درگیری‌های سیاسی، او در سال ۱۹۶۴ قانون اساسی جدیدی را به تصویب رساند. او از این طریق قصد داشت افغانستان را به یک کشور دموکراتیک مدرن تبدیل کند، کشوری با انتخابات آزاد، حق رأی همگانی برای زنان و مردان، پارلمان، حقوق شهروندی و آزادی‌های اساسی (Musleh, 2023: 4). علاوه بر این، محمدظاهر شاه در دهه ۱۹۶۰ برای تأمین امنیت داخلی افغانستان و تشکیل نیروی پلیس، اقدامات مشترکی با آلمان‌ها انجام داد (Irwin, 2009: 6).

اعزام دانشجویان به خارج از کشور، دعوت از کارشناسان و متخصصان غربی به کابل برای تنظیم امور، تأسیس دانشگاه‌ها و مدارس، ایجاد کارگاه‌های ریسندگی، چرم‌سازی، قند و سایر صنایع، احداث سدها و نیروگاه‌های برق، تاسیس مدارس و دبیرستان‌های زنانه، دعوت از مستشاران آلمانی برای کمک به صنعت افغانستان، ساخت سیلوها و بیمارستان‌ها، آغاز پروژه‌های نفتی با همکاری روس‌ها، احداث کتابخانه‌ها و آزمایشگاه‌ها، تصویب قانون مطبوعات، رشد احزاب سیاسی، افزایش آزادی مطبوعات، تأسیس رادیو، تلویزیون و تلگراف، ایجاد جاده‌ها و خیابان‌ها، آغاز انتخابات آزاد شهرداری‌ها، پیوستن به سازمان ملل و اعلامیه حقوق بشر از جمله اقدامات برجسته دوران چهل‌ساله حکمرانی محمد ظاهر شاه به‌شمار می‌رود (موسوی سنگلاخی، ۱۳۸۸: ۲۳-۴۵). این زنجیره از اقدامات اصلاح‌گرایانه و مدرنیستی که هدفش خارج کردن افغانستان از دایره سنت و وارد کردن آن به دنیای تجدد بود، با وقوع کودتای محمد داود خان در سال ۱۹۷۳ متوقف شد. این حادثه زمینه‌ساز وقوع حوادث ویرانگر آینده برای افغانستان گردید.

۴-۳. موج سوم: مدرن‌گرایی کمونیست‌ها

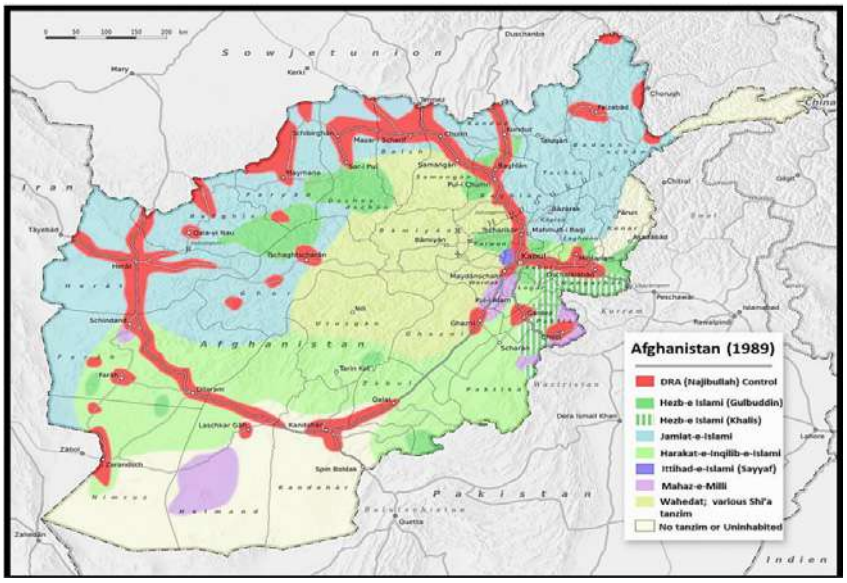
در ماه سرطان ۱۹۷۳، نیروهای محمد داود خان با انجام یک کودتای بدون خونریزی، محمد ظاهر شاه را از سلطنت خلع کردند و بدین ترتیب به حکمرانی طولانی او خاتمه دادند. این کودتا موجب برچیده شدن نظام پادشاهی پس از قرن‌ها و جایگزینی آن با نظام جمهوری شد. در دوران جنگ سرد و نزاع دو قطب، تفکرات چپ در افغانستان ریشه دواند. در سال ۱۹۶۵، حزب دموکراتیک خلق افغانستان تأسیس شد و در سال ۱۹۶۶ به دو جناح خلق (به رهبری ترکی) و پرچم (به رهبری کارمل) تقسیم شد. این احزاب

به اصلاحات سکولاریستی و سوسیالیستی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در افغانستان معتقد بودند. همچنین در این دوره، تفکرات پان‌اسلامیستی در افغانستان آغاز به رشد کرد.

در دهه ۱۹۷۰، در حالی که نزاع بین تفکرات راست و چپ ادامه داشت، نیروی سومی با تفکرات مختص به خود وارد میدان شد. این جریانات اسلام‌گرا به ایده‌های اسلامی و فرامرزی گرایش داشتند و از تفکرات سازمان همکاری اسلامی، اخوان المسلمین و گروه‌های اسلام‌گرا حمایت می‌کردند. از جمله افراد این جریان می‌توان به حکمتیار، احمدشاه مسعود، عبدالرسول سیاف و برهان‌الدین ربانی اشاره کرد (Hol-lifield, 2013: 72-73). در عرصه داخلی، داود خان اقدام به انجام اصلاحاتی نمود و در سیاست خارجی به سمت غرب گرایش یافت. در این راستا، گروه‌های سیاسی چپ سرکوب شدند. حفیظ‌الله امین یکی از چهره‌های چپ‌گرا بود که در دوران داود خان به زندان افتاد. همچنین در کابینه داود خان، هیچ عضوی از نیروهای چپ حضور نداشت. این شرایط باعث حساسیت مسکو و تلاش‌های شوروی برای سرنگونی داود خان شد (Abdulla, 2021: 138-139).

در آوریل ۱۹۷۸ میلادی، چپ‌ها اقدام به انجام کودتا علیه محمد داود خان کردند که در ادبیات سیاسی به انقلاب ثور شناخته می‌شود. در این کودتا، داود خان و خانواده‌اش در ارگ ریاست جمهوری کابل دستگیر و در نهایت اعدام شدند و نورمحمد ترکی، رئیس حزب دموکراتیک خلق در آن زمان، به عنوان رئیس‌جمهور افغانستان اعلام شد (Agwani, 1980: 557). ترکی که افکار خود را از سوسیالیسم الهام گرفته بود، اقدام به اجرای اصلاحات و برنامه‌هایی چون انتصاب وزیر زن، توزیع زمین میان دهقانان، اعطای آزادی‌های اجتماعی و انتخاب پرچم سرخ برای افغانستان کرد. اما جامعه سنتی افغانستان این اقدامات را مخالف با ارزش‌های خود می‌دید و زمینه‌های اعتراضات اجتماعی فراهم شد. نخستین اعتراضات از هرات آغاز شد که در نهایت به کشتار و سرکوب گسترده انجامید. این وضعیت نارضایتی‌ها را شدت بخشید. در ادامه، حفیظ‌الله امین که از فضای ناآرام استفاده کرد، کودتایی علیه نورمحمد ترکی ترتیب داد و او را به زندان انداخت. امین برخلاف ترکی، در دوران ریاست خود به سمت غرب گرایش یافت.

این تغییرات باعث نارضایتی مسکو شد و در نتیجه، شوروی عملیاتی به نام "طوفان ۳۳۳" ترتیب داد که طی آن امین سرنگون و ببرک کارمل به ریاست‌جمهوری افغانستان از سوی شوروی منصوب شد (Gale-otti, 2021: 11). تجاوز شوروی به افغانستان واکنش‌های گسترده‌ای در داخل و خارج از کشور به دنبال داشت. قدرت‌های غربی برای جلوگیری از تغییرات ژئوپلیتیکی در افغانستان وارد عرصه شدند و کشورهای اسلامی نیز تهاجم کمونیسم به یک کشور مسلمان را محکوم کردند. در داخل افغانستان، جامعه این تجاوز را نپذیرفت و دوران جهاد علیه شوروی آغاز شد (Yousaf and Adkin, 2017: 12). این جنگ داخلی میان دولت چپ‌گرای افغانستان و مجاهدین افغان، افغانستان را به صحنه‌ای برای درگیری‌های خونین تبدیل کرد که تلفات مالی و انسانی زیادی را به همراه داشت.



نقشه شماره یک: مناطق تحت تصرف گروه‌های شورشی و دولت افغانستان - ۱۹۸۹(Hollifield,2013:89).

در سال ۱۹۸۹، شوروی نیروهای خود را از افغانستان خارج کرد و از حکومت کمونیستی افغانستان به رهبری محمد نجیب‌الله حمایت نمود تا با شورش مجاهدین مبارزه کند (Williams, 2014: 924). با خروج شوروی از افغانستان، عملاً روند زوال تفکرات چپ در این کشور شدت گرفت. در نهایت، مسکو حمایت‌های خود را از دولت دست‌نشانده خود در کابل قطع کرد و دولت نجیب‌الله مجبور شد به تنهایی با مجاهدین افغان مقابله کند (Kalinovsky, 2011: 145). در نتیجه کشمکش‌ها میان دولت کمونیستی و مجاهدین، نجیب‌الله شکست خورد و به سازمان ملل پناهنده شد. در پی این تحولات، جنگ داخلی جدیدی میان گروه‌های مجاهدین در افغانستان آغاز شد (Rubin, 1996: 17). رشد و قدرت‌گیری جریان چپ در افغانستان ادامه روند مدرن‌سازی کشور بود که توسط حکام پیشین آغاز شده بود. کمونیست‌ها نیز مانند حکام قبلی، قصد داشتند الگویی مدرن را به جامعه سنتی افغانستان معرفی کنند. در این راستا، زمینه‌های تاریخی و اجتماعی در افغانستان وجود داشت که به قدرت‌گیری جریان مدرن چپ در کشور کمک کرد:

- استمرار حاکمیت استبداد و ایده الهی بودن حکومت که چپ‌ها آن را مانعی برای مدرن‌سازی و توسعه افغانستان می‌دانستند.
- در جنبش تجددخواهی قرن بیستم افغانستان و تلاش مدرنیست‌ها برای تغییر کشور، رگه‌هایی از تفکرات چپ به تدریج شکل گرفته بود.
- پس از چرخش محمد داود خان به سمت بلوک شرق، بخش عمده‌ای از ادبیات و آثار کمونیستی به افغانستان وارد شد.
- عدم رونق ادبیات جریان‌های راست و ضعف بنیه جریانات مذهبی، شرایط را برای نقش‌آفرینی و قدرت‌گیری چپ‌ها در افغانستان فراهم کرد.

در دوران حاکمیت جریان چپ در افغانستان، ساختار قدرت دچار تغییرات عمده‌ای شد و انحصار قبیلگی و قومی در پست‌های سیاسی و نظامی کاهش یافت. ملیت‌های غیر پشتون به تدریج وارد ساختار قدرت شدند و در نهایت، در روزهای پایانی رژیم، اقلیت‌ها کنترل سیاست و نیروهای امنیتی را به دست گرفتند که این امر به فروپاشی رژیم کمک کرد. حزب دموکراتیک خلق[1] بر اساس اصول فراگیر و فراقومی تأسیس شده بود، اما با ساختارهای سنتی افغانستان همخوانی نداشت. ایدئولوژی چپ در افغانستان تحت تأثیر مارکسیسم و اصلاحات لنینیستی قرار داشت (Halliday & Tanin, 1998: 361)؛ بسیاری از کمونیست‌ها به حذف ارزش‌های دینی اعتقادی نداشتند و به طور مستقیم با دین درگیر نشدند. اما جریانات افراطی دیگری نیز بودند که همانند مارکس دین را مایه رکود و عقب‌ماندگی جامعه تلقی و در صدد حذف آن از صحنه جامعه بودند. آنها از توهین به قرآن و مقدسات نیز ابایی نداشته و برخی دانشجویان چپ‌گرا به پاره‌کردن قرآن به‌عنوان یک متن عقب‌مانده و دست‌وپاگیر براي جامعه نیز دست زدند. بنابراین، اصول اساسی و اجرایی جریان چپ در افغانستان در عصر حاکمیت کمونیست‌ها عبارت بود از:

قبول فلسفه تاریخ کارل مارکس و تبیین تاریخ افغانستان حسب مراحل تکاملی سوسیالیسم

انجام اصلاحات ارضی و کاهش طلب ملاکان از کشاورزان جهت مبارزه با استثمار طبقاتی در افغانستان

ایده تساوی حقوق زنان و مردان در افغانستان

پیشنهاد برابری حقوق همه شهروندان افغان و حذف امتیازات طبقاتی و قومی که در تاریخ کشور رواج داشته است (شفق خواتی، ۱۳۹۰: ۶۵-۶۸).

بنابراین، پس از انقلاب سال ۱۳۵۷، چپ‌گرایان درجریان کودتای ثور برای تقویت حکومت خود، اصلاحات سوسیالیستی افراطی در زمینه‌های مختلف انجام دادند که با باورهای اسلامی مردم سازگار نبود. این اصلاحات واکنش‌های شدیدی برانگیخت و به جهاد و فروپاشی کشور انجامید. نادیده گرفتن حساسیت‌های دینی و شتاب در اجرا باعث شکست اهداف آنها شد (جهانگیر و حسینی، ۱۳۹۱: ۵۵۶).

۴-۴. موج چهارم: مدرن‌گرایی لیبرال‌ها

با سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱، کشورهای غربی تلاش کردند اصلاحات لیبرالی را در افغانستان اجرا کنند و این کشور را به سمت یک نظام دموکراتیک سوق دهند. مبانی اصلاحات لیبرالی پس از سقوط طالبان در افغانستان را می‌توان در چند محور اصلی بررسی کرد:

قانون‌گذاری دموکراتیک: یکی از مهم‌ترین مبانی اصلاحات لیبرالی در افغانستان، تصویب قانون اساسی جدید در سال ۲۰۰۴ بود که اصول دموکراتیک مانند آزادی بیان، حقوق شهروندی و انتخابات آزاد را نهادینه کرد.

حقوق زنان و آموزش: پس از سقوط طالبان، زنان اجازه یافتند در حوزه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی مشارکت کنند. مدارس دخترانه بازگشایی شد و زنان توانستند وارد دانشگاه‌ها شوند (Human Rights Watch, 2009)

توسعه رسانه‌های آزاد: رسانه‌های مستقل مانند طلوع‌نیوز تأسیس شدند و آزادی بیان تا حدی تقویت شد. این امر باعث افزایش آگاهی عمومی و مشارکت مدنی شد.

1. People's Democratic Party of Afghanistan

حمایت‌های بین‌المللی: کمک‌های مالی و حمایت‌های دیپلماتیک از سوی کشورهای غربی، نقش مهمی در پیشبرد اصلاحات لیبرالی ایفا کرد. نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل و اتحادیه اروپا در توسعه دموکراسی و حقوق بشر در افغانستان نقش داشتند (World Bank, 2013)

انتخابات دموکراتیک: افغانستان چندین انتخابات ریاست‌جمهوری و پارلمانی برگزار کرد که نشان‌دهنده تلاش برای ایجاد یک سیستم دموکراتیک بود، هرچند این روند با چالش‌های امنیتی همراه شد.

توسعه اقتصادی و نوسازی زیرساخت‌ها: اصلاحات اقتصادی از طریق سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، بانکداری و تجارت آزاد، موجب رشد نسبی اقتصاد شد (Ghani & Lockhart, 2008:148). این اصلاحات لیبرالی با مقاومت شدید سنت‌گرایان، به‌ویژه گروه‌های مذهبی، جنگ‌سالاران و محافظه‌کاران اجتماعی روبه‌رو شد. این مقاومت را می‌توان در چند محور بررسی کرد:

مخالفت با حقوق زنان: سنت‌گرایان به شدت با آموزش و اشتغال زنان مخالفت کردند. طالبان و دیگر گروه‌های تندرو با تهدید و حمله به مدارس دخترانه، مانع از تحصیل زنان شدند. برای مثال، حملات اسیدی به دانش‌آموزان دختر در قندهار یکی از روش‌های طالبان برای ایجاد رعب و وحشت بود.

سرکوب رسانه‌های آزاد: رسانه‌های مستقل که از ارزش‌های لیبرالی حمایت می‌کردند، هدف تهدید و خشونت قرار گرفتند. خبرنگاران، به‌ویژه آن‌هایی که درباره حقوق بشر و فساد دولتی گزارش می‌دادند، ترور شدند . حمله طالبان به دفتر شبکه تلویزیونی طلوع در کابل نمونه‌ای از این فشارها بود (Katzman, 2011:25) .

مخالفت با نظام دموکراتیک: سنت‌گرایان انتخابات را مخالف شریعت دانسته و تلاش کردند آن را مختل کنند. طالبان مراکز رأی‌گیری را هدف قرار داده و رأی‌دهندگان را تهدید کردند. در انتخابات ۲۰۰۹ و ۲۰۱۴، کمپین‌های تحریم و حملات انتحاری منجر به کاهش مشارکت عمومی شد (Rubin, 2004:73) .

افزایش ناامنی و بی‌ثباتی: طالبان و گروه‌های مرتبط با آن، از طریق حملات تروریستی و جنگ چریکی، دولت را تضعیف کرده و مانع اجرای اصلاحات شدند. بسیاری از پروژه‌های بازسازی، به دلیل تهدیدهای امنیتی ناتمام ماند. در برخی مناطق از منابر مساجد و مدارس دینی برای ترویج ایدئولوژی ضدلیبرالی استفاده کردند. برخی علمای تندرو فتاوایی علیه آموزش زنان و آزادی رسانه‌ها صادر کردند که باعث تشدید فضای ضداصلاحات شد (Katzman, 2011:17). مقاومت سنت‌گرایان، همراه با فساد و ضعف دولت، مانع از نهادینه شدن اصلاحات لیبرالی شد. این عوامل زمینه را برای بازگشت طالبان در سال ۲۰۲۱ فراهم کردند و بسیاری از دستاوردهای لیبرالی از بین رفتند.

از دیدگاه سازه‌انگاری، نزاع‌های هویتی نتیجه برساخت‌های اجتماعی و فرهنگی مختلف است که به واسطه گفتمان‌ها و تعاملات اجتماعی شکل می‌گیرد و هویت‌ها در این فرآیند به طور مداوم بازتعریف می‌شوند. براین مبنا، با ورود نیروهای استعماری مغرب‌زمین به افغانستان و جهان اسلام، مفاهیم و ارزش‌های تمدن غربی به طور فزاینده‌ای در افکار حاکمان و زمامداران افغانستان وارد شد. این مفاهیم، به ویژه در قالب مدرنیسم، به عنوان یک واقعیت برساخته در نظر گرفته شدند و گروهی از حاکمان تلاش کردند تا با بازسازی هویت اجتماعی و فرهنگی افغانستان، آن را با مدل غربی همسو کنند. در مقابل، گروه‌های سنتی و محافظه‌کار، این تغییرات را تهدیدی برای هویت خود و جامعه می‌دیدند و در تلاش بودند تا از طریق

بازسازی گفتمان‌های سنتی، مقابل این برساخت‌های جدید بایستند. به این ترتیب، یک شکاف گفتمانی و هویتی در جامعه افغانستان شکل گرفت که در آن، یکی بر نوگرایی تأکید داشت و دیگری بر حفظ هویت‌های سنتی و مقاومت در برابر مدرنیته.

۵. بسط شعاع قدرت بنیادگرایی در افغانستان

بنیادگرایان مسلمان به طور عام و افغانستان به طور خاص، درصدد احیای دوران طلایی تمدن اسلام‌اند و نیز خواهان تأسیس یک حکومت اسلامی هستند که از آن طریق بتوانند جامعه را ماهیتی اسلامی ببخشند. مقابله با نظام‌های سکولار در کشورهای مسلمان از طریق برپایی حکومتی شریعت‌محور هدف اصلی این بنیادگرایان است (Wafayezada,2023: 17). این بدین معناست که بنیادگرایی اسلامی خود را با ارزش‌های دوران مدرن در تضاد می‌بینند. به بیان دیگر، برخورد میان مدرنیست‌ها و سنت‌گرایان یکی از ویژگی‌های بارز و همیشگی جامعه معاصر اسلامی بوده است. درحالی‌که نوگرایان در پی اصلاح جامعه و تطبیق آن با دوره مدرن هستند، محافظه‌کاران شدیداً به دنبال پایبندی به دیدگاه‌های سنتی هستند و نفوذ غرب و الگوهای مدرن را رد می‌کنند. در این رابطه، بنیادگرایان فوق‌العاده محافظه‌کار هستند و تمایلات رادیکال دارند (دکمچیان، ۱۳۹۰: ۵۳).

بسیاری از بنیادگرایان مسلمان، مدرنیسم را چالشی جدی برای اعتقادات و هویت دینی خود می‌بینند. تصور آنها چنین است که ارزش‌های مدرنیستی، ارزش‌های سنتی اسلام را تهدید به نابودی می‌کنند و بنابراین مدرنیته را دشمن خود تلقی می‌کنند و درصدد نفی دستاوردهای دوران مدرن هستند. آنها دموکراسی، تکثرگرایی، آزادی‌های فردی و اجتماعی و گاه حتی تکنولوژی مدرن را نافذ اعتقادات دینی خود می‌پندارند و احیای اسلام را چاره جلوگیری‌کردن از شیوع این ارزش‌های غربی در جامعه مسلمانان می‌دانند. آنها این ارزش‌ها را حتی گاهی اوقات کفرآمیز تلقی می‌کنند. ضدیت با مدرنیسم و قدرت‌های غربی و نیز دفاع از هویت اسلامی، ریشه در دفاع از سنت‌هایی دارد که بنیادگرایان آنها را در دنیای کنونی در تقابل با ارزش‌های مدرن در خطر می‌بینند.

اینان گروهی هستند که ارزش‌های سنتی اسلامی را جاودان می‌پندارند و آنها را برای همه زمان‌ها و مکان‌ها معتبر و قابل‌اجرا می‌دانند و هویت خود را در حفظ و دفاع از آنها تعریف می‌کنند (مرادی، ۱۳۹۲: ۶۳). بنابراین، مخالفت با تجددطلبی و مظاهر آن یکی از ملزومات اصلی بنیادگرایان است؛ تا آنجا که برخی معتقدند بنیادگرایی بدون توجه به مدرنیته و یا خارج از مفهوم مدرنیته قابل‌شناسایی نیست. لارنس در کتاب "مدافعانِ خدا: خیزش بنیادگرایی علیه عصر مدرن[1]" مدعی است بنیادگرایی بیش از آنکه به مباحث خداشناسی و توحیدی مربوط باشد، در تقابل با مدرنیسم شکل‌گرفته است (پور هروی و محقق، ۱۳۹۹: ۱۷۶).

بنیادگرایی به‌عنوان اعتراضی به شرایط مدرن و تأثیرات مدرنیزاسیون و روشنگری شکل گرفته است. بنیادگرایان نهادهای اجتماعی و مدنی معاصر را گسستی از سنت‌ها و منبع بحران‌های جدید می‌دانند و

1. Defenders of God: The Fundamentalist Revolt Against the Modern Age (1989)

نسبت به آینده با بدبینی نگاه می‌کنند. در افغانستان، ویژگی‌های تاریخی و فرهنگی این کشور زمینه‌ساز ظهور بنیادگرایی شده است. تحلیل افکار گروه‌های بنیادگرا، به‌ویژه طالبان، نشان می‌دهد که خشونت‌ها و افراط‌گرایی‌های آنان در واکنش به مکاتب مدرن و جهانی‌سازی، به‌ویژه سلطه غرب و آمریکا، ریشه دارد. در این دیدگاه، آمریکا و غرب به‌عنوان دشمنان اصلی تلقی می‌شوند (سیمبر و خاوری، ۱۴۰۲: ۳۱۵).

پس از تهاجم شوروی به افغانستان، بنیادگرایی و تفکرات رادیکال در افغانستان به‌طور چشمگیری تقویت شد. اکثریت مردم افغانستان با پایبندی عمیق به شریعت اسلام، شرایطی را فراهم کرده بودند که نظریه‌های دینی، حتی به شکل افراطی، به راحتی در آن پرورش می‌یافت. در این راستا، حمله مسکو و تشکیل حکومت‌های کمونیستی با اصلاحات مدرن و ضددینی، موجب ناراحتی شدید مردم مسلمان افغانستان شد. در پی این شرایط، هر فرد یا گروهی که ایدئولوژی اسلامی را تبلیغ می‌کرد، مورد توجه و حمایت عمومی قرار می‌گرفت. به‌ویژه گروه‌های مجاهدین که با انگاره‌های دینی خود و پرچم جهاد علیه متجاوزان شوروی، توانستند در بین مردم افغانستان جایگاه ویژه‌ای پیدا کنند و نقش مهمی در مقاومت به‌شکل جهاد علیه اشغالگران ایفا کنند (Rajabi, 2013: 63).

نظام اجتماعی افغانستان بسترهای خاص خود را دارد که آن را به فضایی مناسب برای رشد تفکرات و حرکات بنیادگرایانه تبدیل کرده است. دین در این جامعه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و مهم‌ترین عامل هویت‌بخشی به مردم افغانستان به شمار می‌رود. در این وضعیت، افغانستان به‌ویژه در مقایسه با دیگر جوامع و کشورها، با پدیده‌های بنیادگرایانه بیش از پیش مواجه است. گفتمان‌ها و تفسیرهای افراطی از دین در این سرزمین رشد چشمگیری داشته و به‌تدریج تفسیرهای معتدل را سرکوب کرده‌اند. این تفسیرهای افراطی از دین، سرچشمه بسیاری از بحران‌ها و درگیری‌های ویرانگر در افغانستان بوده و به‌طور مستقیم منجر به بحران‌های جدی و بی‌پایانی شده که این کشور را به ویرانی کشانده است (قادری و قسیم، ۱۴۰۰: ۳۵۶).

پس از آغاز اصلاحات توسط امان‌الله خان، رهبران قومی پشتون علیه او به اعتراض برخاستند. در این دوره، رهبران مذهبی نیز به‌طور هم‌زمان با رهبران قومی به مقابله با اصلاحات پرداختند. فردی مذهبی به‌نام «ملای لنگ» رهبری شورش علیه خان را بر عهده گرفت. این حادثه نخستین‌بار در تاریخ مدرن افغانستان رخ داد که رهبران مذهبی به‌جای رهبران قومی، هدایت‌گر جریانات سیاسی شدند. بنابراین، دغدغه‌های مذهبی به‌تدریج در این کشور آشکار شد. در مبارزه علیه داود خان و سپس کمونیست‌ها، این مذهبیون بودند که مسائل قومی را تقویت کرده و در کنار نگرانی‌های قومی، دغدغه‌های مذهبی به‌عنوان نیرویی فعال در تحولات سیاسی و اجتماعی ظهور کردند (دهشیار، ۱۳۹۱: ۶۹).[1]

با تاسی از برساخت‌گرایان می‌توان گفت، بنیادگرایی دینی در افغانستان، واکنشی به تهدیدات هویتی ناشی از شیوع مدرنیسم، است. مدرنیته با ارائه گفتمان‌های سکولار و ترویج انگاره‌های غربی، ساختارهای

۱. شایان‌ذکر است که نوشتار حاضر، پدیده‌های اجتماعی نظیر بنیادگرایی را مقوله‌ای تک علتی نمی‌داند. به‌عبارت‌دیگر، در شکل‌گیری پدیده بنیادگرایی در افغانستان، علاوه بر دیالکتیک سنت و مدرنیسم، عوامل دیگر، نظیر فقر، محرومیت‌های اجتماعی، تهاجم شوروی و بازیگران خارجی و... نیز مداخله‌گر بوده‌اند. لیکن، پژوهش حاضر از منظر اجتماعی و پس‌خوراند کشاکش بین نیروهای سنت‌گرا و نو گرا به مسائل نگریسته است.

معنایی و هنجارهای سنتی جامعه افغانستان را به چالش کشید و بحران هویت ایجاد کرد. این تحولات، توسط کنشگران مذهبی به مثابه تهدیدی برای بازتولید هویت اسلامی تعبیر شد. در واکنش، جریان‌های رادیکال با بازتعریف هویت جمعی بر اساس انگاره‌های اسلامی، به مقاومت علیه این تغییرات پرداختند. ظهور گروه‌هایی مانند طالبان، نتیجه این فرایند بود که در آن هویت اسلامی به ابزار اصلی مبارزه با گفتمان‌های مدرن تبدیل شد. در جدول زیر مهم‌ترین گروه‌های بنیادگرا و رادیکال افغانستان فهرست گردیده است.

گروه‌های بنیادگرا در جغرافیای افغانستان	
نام	**جغرافیای عمده فعالیت**
طالبان افغانستان	سراسر افغانستان
طالبان پاکستان[1]	طول مرزهای جنوبی افغانستان
داعش خراسان[2]	ولایت ننگرهار
القاعده	ولایت‌های لغمان، کنر، ننگرهار، نورستان و پروان
حزب حرکت اسلامی ازبکستان[3]	شمال افغانستان
لشکر طیبه[4]	شرق افغانستان
جنبش ترکستان شرقی (اویغورستان) [5]	ولایت بدخشان
جیش محمد[6]	مرز افغانستان و هند
شبکه حقانی	مناطق مرزی افغانستان و پاکستان
سپاه صحابه	مرز پاکستان و افغانستان
حرکت المجاهدین	مرز پاکستان و افغانستان

جدول شماره یک: گروه‌های فعال در کمربند تروریستی افغانستان (Congress.gov, 2024: 1-3)

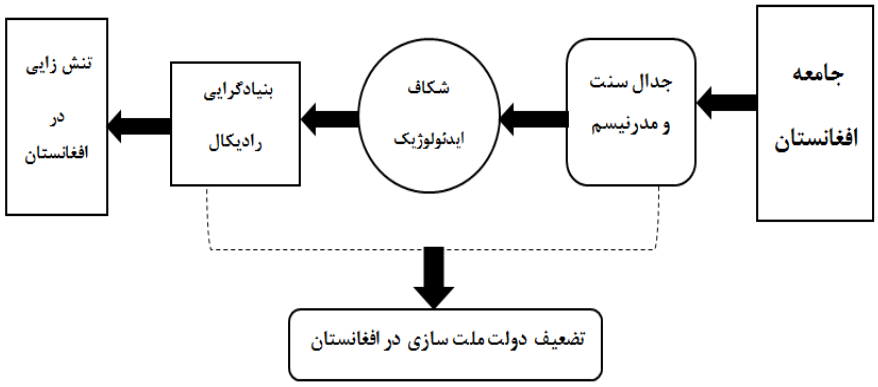
1. Tehrik-i-Taliban Pakistan
2. Islamic State – Khorasan Province
3. Islamic Movement of Uzbekistan
4. Lashkar-e-Taiba
5. ETIM or East Turkestan Independence Movement
6. Jaish-e-Mohammed

۶. شکاف ایدئولوژیک و تنش‌زایی در افغانستان

به کمک نظریه سازه‌انگاری می‌توان گفت، تأثیرات منفی نزاع سنت و مدرنیسم در افغانستان بر امنیت این کشور به‌طور عمده ناشی از فرآیندهای اجتماعی و فرهنگی است که هویت‌ها و مرزبندی‌های مختلف را شکل می‌دهند. در این نزاع، هر گروه (سنت‌گرایان و نوگرایان) به‌طور متفاوتی واقعیت‌ها و تهدیدات امنیتی را تفسیر کرده و این تفسیرها باعث ایجاد شکاف ایدئولوژیک می‌شود. سنت‌گرایان با مقاومت در برابر مدرنیته، هویت خود را در مقابل تغییرات تهدید می‌بینند، در حالی که نوگرایان تغییرات را به‌عنوان گامی برای پیشرفت و بهبود می‌پندارند. این مرزبندی‌های هویتی و ایدئولوژیک منجر به درگیری‌های فزاینده، بی‌اعتمادی اجتماعی و تضعیف انسجام ملی می‌شود که در نهایت به بی‌ثباتی و ناامنی در کشور دامن می‌زند.

از آنجا که هویت‌ها و تهدیدات به‌طور اجتماعی ساخته می‌شوند، این شکاف‌های هویتی نه‌تنها تضادهای فکری، بلکه تهدیدهای امنیتی جدی برای کشور ایجاد می‌کند. به بیان دیگر، کشمکش محافظه‌کاران سنت‌گرا و مدرنیست‌های تحول‌خواه، شکاف ایدئولوژیکی را در جامعه افغانستان پدید آورده که نتیجه آن، امنیت زدایی، تشدید تنش‌ها، افزایش برخورد نیروهای اجتماعی با یکدیگر و بسط دایره قدرت بنیادگرایان رادیکال در افغانستان بوده است. بنیادگرایان بر این باورند که نظام‌های غربی با نفوذ و رخنه در افغانستان، مظاهر کفرآمیز مدرنیته را بر جامعه مذهبی تحمیل نموده و به بهانه نوگرایی درصدد ضربه زدن به بنیان‌های اسلام هستند. از این رو، آن‌ها معتقدند که باید شرایطی فراهم کرد تا نظام اسلامی برقرار شده و بساط کفر برچیده شود.

این تفکرات و تحرکات بنیادگرایان، افغانستان را به کمربند تروریسم در منطقه و جهان تبدیل کرده است. همچنین، شکاف ایدئولوژیک میان نیروهای نوگرا و سنت‌گرا، فرآیند دولت- ملت‌سازی را تضعیف کرده است. تعارضات ایدئولوژیک این دو گروه، موجب افزایش تنش‌ها و اختلافات شده و به بی‌ثباتی در افغانستان دامن می‌زند. این وضعیت، ضریب امنیت کشور را کاهش داده و باعث تضعیف دولت‌های ضعیف و شکننده افغانستان می‌شود. در نتیجه، جامعه افغانستان در دستیابی به هویت ملی و اعمال کارکردهای اساسی دولت، با چالش‌های جدی روبه‌رو می‌شود. همچنین، ادامه این وضعیت مانع از تحقق توسعه پایدار و برقراری صلح و امنیت در این کشور می‌گردد. در نهایت، با انسداد مسیرهای اصلاحی و تحول اجتماعی موجب تداوم بحران‌های داخلی و تشدید ناامنی می‌شود.



نگاره شماره سه: تنش‌زایی در پرتو تقابل نوگرایان و سنت‌گرایان (منبع: یافته‌های پژوهشگران)

نتیجه‌گیری

طبـق ایسـتارهای سـازه‌انگاری درخصـوص مرزبندی‌هـای هویتـی، می‌تـوان گفـت تعارضـات ایدئولوژیـک در جامعـه افغانسـتان موجـب تفکیـک افـراد و گروه‌هـا از یکدیگـر شـده اسـت. در ایـن فضـا، هـر یـک از نیروهـای سـنت‌گرا و نوگـرا برداشـت خـاص خـود را از جهـان پیرامـون دارنـد، کـه بـه ایجـاد شـکاف و صف‌بندی‌هـای اجتماعـی منجـر می‌شـود. ایـن مرزبندی‌هـا بـه هویت‌سـازی افـراد کمـک کـرده و تفاوت‌هـای میـان «خـود» و «دیگـری» را تقویـت می‌کنـد. در نتیجـه، ایـن شـرایط مانـع از هم‌زیسـتی مسـالمت‌آمیز مـردم افغانسـتان می‌شـود و منجـر بـه گسسـت اجتماعـی گردیـده کـه زمینه‌سـاز ناامنـی و اضمـحلال اجتماعـی اسـت. تاریـخ ناامـن و متلاطـم افغانسـتان در چهـل سـال گذشـته، ترجمـان حاکمیـت ایـن شـرایط اسـت.

کشـمکش نیروهـای سـنت‌گرا و تحول‌طلـب در افغانسـتان، بـرخلاف تجـارب سـایر کشـورهای منطقـه نظیـر ایـران و ترکیـه، نتوانسـته اسـت بـه نقطـه تعامـل نسـبی نائـل آیـد. در نتیجـه، تزریـق ناگهانـی مجموعـه‌ای از مفاهیـم و مضامیـن مدرنیتـه در کالبـد جامعـه سـنتی افغانسـتان، پیامـدی جـز مقاومـت مخـرب در پـی نداشـته اسـت. بـه نظـر می‌رسـد شکسـت پروژه‌هـای دولت-ملت‌سـازی در افغانسـتان از عصـر امان‌اللـه خـان تـا اشـرف غنـی[1] تـا حـد زیـادی متاثـر از فقـدان تعامـل و توافـق جریانـات تحول‌خـواه و محافظـه‌کار در ایـن جغرافیـا بـوده اسـت.

نـزاع میـان سـنت‌گرایان و مدرنیسـت‌ها در افغانسـتان تأثیـرات منفـی بـر آینـده امنیتـی، توسـعه و ثبـات ایـن کشـور دارد. ایـن تضـاد ایدئولوژیـک می‌توانـد منجـر بـه تضعیـف هویـت ملـی و وحـدت اجتماعـی شـود، کـه خـود مانعـی بـرای فرایندهـای دولت‌ملت‌سـازی و تقویـت نهادهـای حکومتـی اسـت. علاوه بـر ایـن، مقاومـت گروه‌هـای سـنتی در برابـر اصلاحـات مـدرن، موجـب کنـدی یـا توقـف توسـعه اقتصـادی و اجتماعـی خواهـد شـد. بی‌ثباتـی سیاسـی ناشـی از ایـن نـزاع، زمینـه را بـرای ظهـور بیشـتر گروه‌هـای رادیـکال فراهـم کـرده و امنیـت کشـور را تهدیـد می‌کنـد. در نهایـت، در صورتـی کـه ایـن تضادهـا حـل نشـود، افغانسـتان بـا چالش‌هـای جـدی در زمینـه تحقـق توسـعه پایـدار و حفـظ ثبـات سیاسـی و اجتماعـی مواجـه خواهـد شـد.

منابع

- احمـدی، فاطمـه (۱۳۹۹)، بررسـی وضعیـت مشـارکت سیاسـی- اجتماعـی زنـان در کشـور افغانسـتان، فصلنامـه پژوهـش هـای اسـلامی جنسـیت و خانـواده، سـال سـوم، بهـار و تابسـتان، شـماره ۴.
- باهـوش فاردقـی، محمـود و زنگنـه، پیمـان(۱۳۹۵)، بررسـی رونـد ملت-دولت‌سـازی در دوران پسـاجنگ سـرد در افغانسـتان (بـا تأکیـد بـر سـه بُعـد بیـن المللـی، منطقهـای و داخلـی) فصلنامـه سیاسـت، سـال سـوم، بهـار، شـماره ۹.
- دکمچیـان، هرایـر (۱۳۹۰)، جنبش‌هـای اسـلامی معاصـر در جهـان عـرب، بررسـی پدیـده بنیادگرایـی اسـلامی، ترجمـه حمیـد احمـدی، تهـران، انتشـارات کیهـان.
- دهشـیار، حسـین (۱۳۹۱)، پارادوکـس امریـکا در افغانسـتان: هویـت چندگانـه و حاکمیـت تقسـیم‌پذیر . فصلنامـه روابـط خارجی، سـال ۱۹،زمسـتان، شـماره ۴.

1. Mohammad Ashraf Ghani Ahmadzai

- رفیع، حبیب‌الله (۱۳۹۰)، تاریخ فشرده افغانستان، پیشاور، نشر کتابخانه سیار اریک.
- ساسان پور، شهرزاد و درستی، احمد (۱۳۹۰)، ناکامي اصلاحات امان االله خان و شکل گیري حکومت بچه سقا در افغانستان، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، سال سوم، تابستان، شماره۸.
- سیمبر، رضا و خاوری، عبدالله (۱۴۰۲)، ریشه‌های اندیشه سیاسی و مذهبی طالبان افغانستان، پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، پاییز و زمستان، شماره ۲۳.
- شفق خواتی، محمد (۱۳۹۰)، نگاهی اجمالی به جریان‌های فکری و سیاسی افغانستان، فصلنامه پژوهش‌های منطقه‌ای، سال سوم، تابستان، شماره ۷.
- فاضلی کیا، لیلا (۱۳۹۸)، حقوق زن در افغانستان دوره امان الله (۱۹۲۹-۱۹۱۹)، فصلنامه آفاق علوم انسانی، سال سوم، تابستان، شماره ۲۸.
- قادری، صلاح‌الدین و قسیم، تنویر احمد (۱۴۰۰)، پیامدهای اجتماعی و فرهنگی بنیادگرایی دینی در افغانستان از واکنش به سکولاریسم تا سکولاریسم واکنشی، فصلنامه مسائل اجتماعی ایران، سال دوازدهم، بهار و تابستان، شمارة ۱.
- کیومرث، جهانگیر، و حسینی، سیده صدیقه (۱۳۹۳)، دولت سازی در افغانستان در رهیافت واقع گرایی ساختارگرا، مجله سیاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ، پاییز، شماره ۳۳.
- مرادی، بهروز (۱۳۹۲)، بنیادگرایي اسلامي و پست مدرنیزم، فصلنامه مطالعات جامعه شناختي ایران، سال سوم، بهار، شماره ۸.
- موسوی سنگلاخی، سید علی (۱۳۸۸)، تاریخ تحلیلی افغانستان از ظاهرشاه تا کرزی، پاکستان، انتشارات میوند .
- هادیان، حمید (۱۳۸۸)، ضعف ساختاری دولت- ملت در افغانستان، فصلنامه راهبرد، سال ۱۸، تابستان، شماره ۵۱.

References

- Abdulla, H. K. M. (2021), The Saur Coup (27 April 1978) in Afghanistan A Study of Political History. Halabja University Journal, 6(1), 132-151.
- Agwani, M. S. (1980), The Saur revolution and after. International Studies, 19(4), 557-573.
- Ahmadi, Fatemeh (2020), An Investigation into the Political and Social Participation of Women in Afghanistan. Islamic Studies of Gender and Family Quarterly, Vol. 3, Spring & Summer, No. 4. [In Persian].
- Bahoosh Fardeqi, Mahmoud & Zangeneh, Peyman (2016), A Study of Nation-State Building in Post-Cold War Afghanistan (with Emphasis on International, Regional, and Domestic Dimensions), Politics Quarterly, Vol. 3, Spring, No. 9. [In Persian].
- Barfield, T. (2012), Afghanistan: A cultural and political history. Princeton University Press.
- Burr, V. (2013), Social Constructionism (2nd ed.). Routledge.
- Chua, A. (2014), The Promise and Failure of King Amanullah's Modernisation Program in Afghanistan. The ANU Undergraduate Research Journal, 5, 35-49.
- Collins, A. (2014), Contemporary security studies. Oxford University Press.
- congress.gov(2024), Terrorist Groups in Afghanistan. , Availlabe at: https://www.congress.

gov/ file:///C:/Users/71580/.
- Dehshiar, Hossein (2012), The American Paradox in Afghanistan: Multiple Identities and Divisible Sovereignty. Foreign Relations Quarterly, Vol. 19, Winter, No. 4. [In Persian].
- Dekmejian, Hrair (2011), Contemporary Islamic Movements in the Arab World: A Study of Islamic Fundamentalism. Translated by Hamid Ahmadi. Tehran: Kayhan Publications. [In Persian].
- Elham, M. B., Samimi, S., & Nazari, M. J. (2023), The three big wars between Afghanistan and England. Sprin Journal of Arts, Humanities and Social Sciences, 2(08), 10-25.
- Eslami, R., & Rahimi, W. (2024), The Antagonistic Conflict between Tradition and Modernity in Afghanistan and the Violent Outcome (1919–1929), Central Eurasia Studies, 17(1), 27-52.
- Fazeli Kia, Leila (2019), Women's Rights in Afghanistan during Amanullah's Era (1919–1929), Afagh-e Human Sciences Quarterly, Vol. 3, Summer, No. 28. [In Persian].
- Fremont-Barnes, G. (2014), The Anglo-Afghan Wars 1839–1919. Bloomsbury Publishing.
- Galeotti, M. (2021), The Panjshir Valley 1980–86: The Lion Tames the Bear in Afghanistan (Vol. 369), Bloomsbury Publishing.
- Ghani, A., & Lockhart, C. (2008), Fixing failed states: A framework for rebuilding a fractured world. Oxford University Press.
- Gouttierre, T. E. (2012), What History Can Teach Us about Contemporary Afghanistan. Education About Asia, 17(2),
- Green, N. (Ed.). (2016), Afghanistan's Islam: From conversion to the Taliban. University of California Press. https://doi.org/10.1525/luminos.23.
- Hadian, Hamid (2009), Structural Weakness of the Nation-State in Afghanistan. Rahbord Quarterly, Vol. 18, Summer, No. 51. [In Persian].
- Hall, S. (2016), Cultural Identity and Diaspora. In P. Williams & L. Chrisman (Eds.), Colonial Discourse and Post-Colonial Theory: A Reader (pp. 392-403). Harvester Wheatsheaf.
- Halliday, F., & Tanin, Z. (1998). The communist regime in Afghanistan 1978–1992: Institutions and conflicts. Europe-Asia Studies, 50(8), 357-380.
- Haris, Fawzia. (2017), Afghan Modern: The History of a Global Nation. Harvard University Press.
- Hollifield, T. (2013), History of Afghanistan. Defense Intelligence Agency US, Report.
- Human Rights Watch. (2009), We have the promises of the world: Women's rights in Afghanistan.
- Irwin, L. G. (2009), Reforming the Afghan National Police. Joint Forces Quarterly, 52, 72.
- Kalinovsky, A. M. (2011), A long goodbye: the Soviet withdrawal from Afghanistan. Harvard University Press.
- Katzman, K. (2011), Afghanistan: Post-Taliban governance, security, and US policy. Congressional Research Service.
- Kayoumarth, Jahangir & Hosseini, Seyyedeh Sedigheh (2014), State-Building in Afghanistan: A Structural Realist Approach. Faculty of Law and Political Science Journal, Fall, No. 33. [In Persian].
- Khurasani, E. (2023), Nation Building Elements in Afghanistan. Journal of Humanities and Social Sciences Studies, 5(3), 46-54.
- Lee, P. (2010), The Social Construction of Identity: Social Psychological Perspectives. Oxford University Press.
- Moradi, Behrooz (2013), Islamic Fundamentalism and Postmodernism. Iranian Journal of

Sociological Studies, Vol. 3, Spring, No. 8. [In Persian].
- Mousavi Sanglakhy, Seyed Ali (2009), An Analytical History of Afghanistan: From Zahir Shah to Karzai. Pakistan: Maiwand Publications. [In Persian].
- Musleh, W. (2023), Administrative Law Initiatives And Reforms. Ohio Northern University International Law Journal, 1(1), 5.
- Qaderi, Salahuddin & Qasim, Tanvir Ahmad (2021), The Socio-Cultural Consequences of Religious Fundamentalism in Afghanistan: From Reaction to Secularism to Reactive Secularism. Iranian Journal of Social Issues, Vol. 12, Spring & Summer, No. 1. [In Persian].
- Qayum, H., Shah, Z., & Alam, J. (2017), Afghanistan in the historical perspective. Global Political Review, 2(1), 46-53.
- Rafi', Habibullah (2011), A Concise History of Afghanistan. Peshawar: Eric Mobile Library Publications. [In Persian].
- Rajabi, F. (2013). The reasons for the existence of fundamentalism in Afghanistan. Available at:https://citeseerx.ist.psu.edu/document?repid=rep1&type=pdf&doi=16980d4eb6a08a084e7cf204f818cc623e7e7cca.
- Rubin, B. R. (1996), Afghanistan: the forgotten crisis. Refugee Survey Quarterly, 15(2), 1-35.
- Rubin, B. R. (2004), Crafting a constitution for Afghanistan. Journal of Democracy, 15(3), 5-19.
- Ruttig, T. (2016), Who Was King Habibullah ll? A query from the literature. Available at: https://www.afghanistan-analysts.org/en/reports/context-culture/who-was-king-habibullah-ii-a-query-from-the-literature/.
- Sasanpour, Shahrzad & Dorosti, Ahmad (2011), The Failure of Amanullah Khan's Reforms and the Formation of Bacheh Saqqao's Government in Afghanistan. Islamic History Studies Quarterly, Vol. 3, Summer, No. 8. [In Persian].
- Schurmann, F. (1962), The Mongols of Afghanistan: An ethnography of the Moghôls and related peoples of Afghanistan. The National Library of Israel. Retrieved from https://www.nli.org.il.
- Shafaq Khawati, Mohammad (2011), A Brief Overview of Intellectual and Political Movements in Afghanistan. Regional Studies Quarterly, Vol. 3, Summer, No. 7. [In Persian].
- Simbar, Reza & Khavari, Abdullah (2023), The Roots of the Political and Religious Thought of the Afghan Taliban. Iranian Journal of International Politics, Fall & Winter, No. 23. [In Persian].
- Stanikzai, A., Shinwari, F. G., & Hemat, T. (2022), Introduction to Ghazi Amanullah Khan's Administrative and Economic Reforms. American Journal of Social Development and Entrepreneurship, 1(1), 17-21.
- Wafayezada, M. Q. (2023), Hybrid extremism: ethnonationalism and territorialized Islamic fundamentalism in Afghanistan. The Review of Faith & International Affairs, 21(3), 7-21.
- Williams, B. G. (2014), Afghanistan after the Soviets: From jihad to tribalism. Small Wars & Insurgencies, 25(5-6), 924-956.
- Yousaf, M., & Adkin, M. (2017), The Battle for Afghanistan: The Soviets Versus the Majahideen During the 1980s. Casemate Publishers.
- Zia Ul Haq. (2023), Modern Western Thought and Islamic Reformism: Intellectual Challenges, Prior Discourse, and Future Prospects. Religions, 14(3), Article 3. https://doi.org/10.3390/rel14030308.

Political and International Approaches

Vol 17, No 1, 2025, PP 72-92
Journal Homepage: piaj.sbu.ac.ir

P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

The Century of Authoritarianism (Analysis of the Characteristics and Forms of Authoritarianism in the 21st Century)

Moslem Karamzadi[1]

DOI: 10.48308/piaj.2025.238047.1623 Received: 2024/12/23 Accepted: 2025/3/8

Original Article

Extended Abstract

Introduction: Contrary to the optimistic predictions that followed the Cold War regarding the global promotion and consolidation of liberal democracy, we are now witnessing the expansion and entrenchment of various forms of authoritarian governance. In fact, authoritarianism has become the dominant model of governance in many parts of the world. This reality reflects profound shifts in the political and social structures of societies and demands increased scholarly attention to better understand its dimensions and implications. Accordingly, this research seeks to address the following questions: What are the defining characteristics and forms of 21st-century authoritarianism? What mechanisms does it employ to gain and maintain power? And how does authoritarianism differ between developing and developed countries?

Methods: This study employs a mixed-methods approach (quantitative and qualitative) within a descriptive-analytical framework to explore the dimensions and features of the expansion of authoritarian governance. The quantitative component draws on statistics and data from international organizations such as Freedom House and the V-Dem Institute. The qualitative section involves a critical review and analysis of leading scholarly work on democracy and authoritarianism. First, it compares classical and contemporary forms of authoritarianism; subsequently, it examines how modern authoritarianism manifests in both developing and developed countries. The data used in this study have been collected from documentary and library sources, as well as statistical databases provided by international institutions.

Results and Discussion: Authoritarianism in the 21st century exhibits characteristics that differentiate it from its historical counterparts. Modern authoritarian regimes often

1. Assistant Professor, Department of Political Science, Payame Noor University, Tehran, Iran. mkaramzadi@pnu.ac.ir

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

Political and International Approaches
Vol 17, No 1, 2025, PP 72-92
Journal Homepage: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

operate within electoral frameworks, allow limited pluralism, employ less overt violence, and advance their agendas subtly under the guise of democratic legitimacy. While these regimes are not openly despotic, they also show no genuine inclination toward democratization. Instead, they demonstrate greater resilience and adaptability compared to earlier forms of authoritarianism.To avoid domestic backlash and international condemnation, contemporary authoritarian governments rarely resort to extreme measures such as mass arrests or executions. Most citizens do not directly experience state violence. However, the core of authoritarianism remains rooted in the concentration of power and the enforcement of strict societal control. This control is exercised through mechanisms such as the suppression of political opposition, media censorship, restrictions on civil liberties, and a lack of governmental accountability and transparency. The global rise of authoritarianism has manifested in various forms across both advanced democracies and developing nations. Examples include the election of populist leaders who challenge legal norms, such as Donald Trump in the United States; the ascent of far-right politicians like Giorgia Meloni in Italy; the continued rule of long-standing authoritarian figures like Recep Tayyip Erdoğan in Turkey; and the deepening of authoritarian practices in states like China under Xi Jinping.

Conclusions: The findings of this research suggest that the global dominance of democratic paradigms, particularly during the so-called "third wave of democracy" after the Cold War, was an exceptional and temporary phenomenon. The stagnation of democratic progress and the rise of authoritarian models of governance—historically the more prevalent form—mark a return to an enduring trend.New authoritarianism, with its distinctive features, is not only growing stronger but is also increasingly accepted—especially among younger populations, some of whom may even support its consolidation. Although there remains the possibility for internal change and the weakening of authoritarian tendencies in some countries, available evidence indicates that current authoritarian regimes are unlikely to disappear in the near future.

Keywords: Authoritarianism, Deepening Authoritarianism, Democracy, Far-Right, Populism

Citation: Karamzadi, Moslem. 2025. The Century of Authoritarianism (Analysis of the Characteristics and Forms of Authoritarianism in the 21st Century), Political and International Approaches, Spring, Vol 17, No 1, PP 72-92.

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

دورهٔ هفدهم، شمارهٔ اول، بهار ۱۴۰۴، ۹۲-۷۲
سایت مجله: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

قرن اقتدارگرایی؛ تحلیل ویژگی‌ها و اشکال اقتدارگرایی در قرن بیست و یک

مسلم کرم‌زادی[۱]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۱۸ DOI: 10.48308/piaj.2025.238047.1623

مقالهٔ پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: برخلاف پیش‌بینی‌های خوشبینانه پس از جنگ سرد مبنی بر ترویج و تثبیت دموکراسی لیبرال در سطح جهانی، امروزه شاهد گسترش و تحکیم اشکال مختلف حکمرانی اقتدارگرا هستیم؛ به گونه‌ای که در حال حاضر، اقتدارگرایی الگوی اصلی حکومت در سطح جهان است. این واقعیت، نشان‌دهنده تغییرات عمیق در ساختارهای سیاسی و اجتماعی جوامع است و ضرورت توجه و پژوهش بیشتر برای درک ابعاد و پیامدهای آن را ایجاب می‌کند. بدین منظور، این پژوهش به دنبال پاسخ به سؤالات زیر است: اقتدارگرایی قرن ۲۱ چه ویژگی‌ها و اشکال متمایزی دارد؟ از چه سازوکارهایی برای رسیدن به قدرت و تداوم آن استفاده می‌کند؟ چه تفاوت‌هایی بین اقتدارگرایی در کشورهای در حال توسعه و پیشرفته وجود دارد؟

روش: این پژوهش با روش تحقیق ترکیبی (کمی- کیفی) و با رویکردی توصیفی-تحلیلی به بررسی ابعاد و ویژگی‌های گسترش اقتدارگریی در حکمرانی پرداخته است. در بخش کمی، از آمار و داده‌های سازمان‌های بین‌المللی نظیر خانه آزادی و موسسه وی- دم استفاده شده است. در بخش کیفی، ضمن بررسی و تحلیل یافته‌های محققان برجسته در حوزه‌ی دموکراسی و اقتدارگرایی، ابتدا به مقایسه اقتدارگرایی قدیم و جدید پرداخته شده و سپس، شیوه‌های بروز و ظهور اقتدارگرایی جدید در کشورهای در حال توسعه و پیشرفته با یکدیگر مقایسه شده‌اند. داده‌های مورد نیاز از طریق منابع اسنادی-کتابخانه‌ای و همچنین پایگاه‌های داده آماری سازمان‌های بین‌المللی جمع‌آوری شده‌اند.

یافته‌ها: اقتدارگرایی در قرن ۲۱ واجد ویژگی‌هایی متفاوت از اشکال تاریخی خود است. این نوع اقتدارگرایی عموماً متکی به انتخابات بوده، کثرت‌گرایی محدودی را به نمایش می‌گذارد، از خشونت کمتری بهره می‌برد و به گونه‌ای ظریف‌تر در قالب دموکراسی به پیش می‌رود. به بیان دیگر، رژیم‌های اقتدارگرای نوین، اگرچه ظاهری کاملاً استبدادی ندارند، اما در مسیر دموکراتیک‌شدن نیز گام برنمی‌دارند، در حالی که نسبت به گذشته

۱. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. mkaramzadi@pnu.ac.ir

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

دورهٔ هفدهم، شمارهٔ اول، بهار ۱۴۰۴، ۹۲-۷۲
سایت مجله: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

از مقاومت و پایداری بیشتری برخوردارند. این رژیم‌ها، از انجام اقداماتی که منجر به محکومیت‌های داخلی و بین‌المللی می‌شود، اجتناب می‌کنند. سرکوب، بازداشت‌های جمعی و اعدام به ندرت به کار گرفته می‌شوند و عمده شهروندان، خشونت مستقیم دولتی را تجربه نمی‌کنند. با این وجود، ماهیت اقتدارگرایی همچنان بر تمرکز قدرت و کنترل شدید بر جامعه استوار است که از طریق ابزارهایی نظیر سرکوب مخالفان سیاسی، سانسور رسانه‌ها، محدودیت آزادی‌های مدنی و فقدان پاسخگویی و شفافیت در نهادهای دولتی اعمال می‌گردد. گسترش اقتدارگرایی در سطح جهانی، اعم از کشورهای پیشرفته و کشورهای در حال توسعه، به شیوه‌های مختلفی ظاهر شده است: انتخاب شخصیت‌های پوپولیست و مخالف رویه‌های قانونی، مانند دونالد ترامپ در ایالات متحده، قدرت‌یابی راست‌گرایان افراطی، مانند جورجیا ملونی در ایتالیا، تداوم قدرت اقتدارگرایانی چون رجب طیب اردوغان در ترکیه، و تعمیق اقتدارگرایی در کشورهایی نظیر چین تحت رهبری شی جین‌پینگ.

نتیجه‌گیری: براساس نتایج تحقیق باید گفت که تسلط پارادایم دموکراتیک در قالب موج سوم دموکراسی پس از جنگ سرد، پدیده‌ای غیرمعمول و گذرا بوده است. این امر به دلیل توقف پیشرفت دموکراسی و گسترش مدل‌های اقتدارگرایانه حکمرانی است که در طول تاریخ نیز شکل غالب اداره جوامع بوده‌اند. اقتدارگرایی جدید با ویژگی‌های خاص خود به‌طور فزاینده‌ای قوی‌تر و رایج‌تر می‌شود. به‌ویژه جوانان، به نوعی آن را می‌پذیرند و حتی ممکن است خواستار آن باشند. اگرچه احتمال تحولات داخلی و کاهش زمینه‌های اقتدارگرایی در برخی کشورها وجود دارد، اما شواهد نشان می‌دهد که رژیم‌های اقتدارگرای کنونی در آینده نزدیک به آسانی از بین نخواهند رفت.

واژگان کلیدی: اقتدارگرایی، پوپولیسم، تعمیق اقتدارگرایی، دموکراسی، راست افراطی.

استناددهی: کرم‌زادی، مسلم. ۱۴۰۴. قرن اقتدارگرایی؛ تحلیل ویژگی‌ها و اشکال اقتدارگرایی در قرن بیست و یک، رهیافت‌های سیاسی و بین المللی، بهار، سال ۱۷، شماره ۱، ۹۲-۷۲.

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

۱. مقدمه

امروزه مشخص شده که «پایان تاریخ» و پیروزی نهایی لیبرالیسم با خاتمه جنگ سرد اتفاق نیفتاده و به جای «جهانی‌شدن لیبرال دموکراسی غربی به عنوان نتیجه نهایی حکومت انسانی» (Fukuyama, 1992: 4)، موج جدیدی از اقتدارگرایی ایجاد شده است، به گونه‌ای که اکثریت جمعیت جهان در کشورهای نیمه آزاد و غیرآزاد زندگی می‌کنند (FIW, 2024: 10). براساس گزارش سال ۲۰۲٤ موسسه وی- دم[1]، ۷۱ درصد جمعیت جهان در حکومت‌های خودکامه زندگی می‌کنند که نسبت به ۱۰ سال پیش ٤۸ درصد افزایش داشته است. سطح دموکراسی متوسط جهان نیز به سطح سال ۱۹۸۵ برگشته است. افزون‌بر این، در ٤۲ کشور که میزبان ۳۵ درصد جمعیت جهان هستند اقتدارگرا شدن یا تعمیق اقتدارگرایی در جریان است. در صورتی که سال ۲۰۰۳، ۱۱ کشور و ۷ درصد جمعیت جهان چنین وضعیتی داشته‌اند (Democracy Report, 2024: 7).

در سال‌های اخیر، دموکراسی در کشورهای السالوادور، مجارستان، هند، صربستان، تایلند، ترکیه و تونس شکست خورده است. در آمریکایشمالی و اروپای‌غربی نیز هیچ کشوری طی ۱۰ سال قبل در شاخص‌های لیبرال دموکراسی بهبود نداشته است. در مقابل، کشورهای یونان و ایالات‌متحده‌آمریکا تا حد زیادی خودکامه شده‌اند (Democracy Report, 2023: 6-21). همچنین، در بسیاری از کشورهای اروپایی شاهد دوره جدیدی از سیاست‌های ضد دموکراتیک هستیم که اغلب به شکلی فزاینده ویژگی اقتدارگرایانه دارند. جنبش‌های اجتماعی و نخبگان سیاسی این کشورها توانسته‌اند شعله‌های بیگانه‌هراسی، نژادپرستی، بومی‌گرایی و پوپولیسم ارتجاعی را برافروزند. از این رو، این پژوهش به دنبال پاسخگویی به سوالات زیر است: اقتدارگرایی قرن ۲۱ چه ویژگی‌ها و اشکال متمایزی از اقتدارگرایی کلاسیک دارد؟ از چه سازوکارهایی برای دست‌یابی به قدرت و تداوم آن استفاده می‌کند؟ چه تفاوت‌هایی بین اقتدارگرایی در کشورهای در حال توسعه و پیشرفته وجود دارد؟

۲. پیشینه پژوهش

با اینکه بیشتر مطالعات سیاسی بر دموکراسی متمرکز بوده‌اند، از دهه گذشته شاهد افزایش تحقیقات در مورد رژیم‌های اقتدارگرا هستیم. این تغییر رویکرد عمدتاً ناشی از پسرفت دموکراسی و گسترش اشکال مختلف اقتداگرایی بوده است. در واقع، شکست‌ها و عقب‌گردهای دموکراتیک در کشورهای مختلف و ظهور راست‌گرایی افراطی در کشورهای اروپایی نسل جدیدی از مطالعات در مورد اقتدارگرایی را پدید آورده است. در این زمینه می‌توان به تحقیقات مهم و اثرگذار زیر اشاره کرد:

استیون لویتسکی، و لوکان وی[2] در کتاب اقتدارگرایی رقابتی (۲۰۱۰) به مطالعه رژیم‌هایی پرداخته‌اند که پس از جنگ سرد به دولت‌های اقتدارگرای رقابتی تبدیل شدند. آن‌ها این نوع حکومت را رژیم

---

۱. وی-د (Varieties of Democracy:V-Dem) یک شرکت غیرانتفاعی سوئدی است که سطح دموکراسی در کشورها را براساس چندین شاخص رصد می‌کند و بزرگترین مجموعه داده جهانی در مورد دموکراسی را برای ۲۰۲ کشور تولید می‌کند.

2. Competitive Authoritarianism, Steven Levitsky, Lucan a. Way

ترکیبی (هیبریدی) می‌دانند که در آن عناصر دموکراسی و استبداد به طور همزمان وجود دارند. برخلاف دیکتاتوری‌های تک‌حزبی یا نظامی، رژیم‌های اقتدارگرای رقابتی به ویژه در بسیاری از کشورهای آفریقایی، کشورهای پساشوروی و بخش‌هایی از اروپای شرقی، آسیا و آمریکا، ظاهراً رقابتی هستند اما در عمل دموکراتیک نیستند. دستکاری انتخابات، دسترسی ناعادلانه به رسانه‌ها، سوءاستفاده از منابع دولتی، و درجات مختلف آزار و اذیت و خشونت، رقابت را به نفع مقامات حاکم تغییر می‌دهند. با این حال، نیروهای مخالف نیز از نهادهای دموکراتیک برای رقابت بر سر قدرت استفاده می‌کنند (Levitsky,Way, 2010: 3).

لویتسکی و وی استدلال می‌کنند که ارتباط با غرب و فشارهای خارجی نقش کلیدی در جهت‌دهی به رژیم‌های اقتدارگرای رقابتی ایفا کرده است. در مناطقی که این پیوندها قوی بود، این رژیم‌ها به سمت دموکراتیزاسیون حرکت کردند. اما در مناطقی که فشارهای خارجی ضعیف‌تر و نظارت بر سوءاستفاده از قدرت کمتر بود، عوامل داخلی مانند قدرت نهادهای دولتی و حزبی، تعیین‌کننده سرنوشت رژیم شدند. در جایی که سازمان‌های دولتی یا احزاب حاکم منسجم‌تر بودند، توانایی بیشتری برای مدیریت منازعات نخبگان و خنثی کردن چالش‌های مخالفان داشتند، و در نتیجه رژیم‌های اقتدارگرای رقابتی معمولاً به بقای خود ادامه می‌دادند (Levitsky, Way, 2010: 43). در مقابل، ساختارهای دولتی و حزبی ضعیف‌تر، منجر به بی‌ثباتی بیشتر رژیم‌ها می‌شد، زیرا مقامات فاقد ابزارهای لازم برای جلوگیری از فرار نخبگان، تقلب در انتخابات، یا سرکوب اعتراضات بودند (Levitsky,Way, 2010: 339).

آنا لورمن و استفان لیندبرگ در مقاله موج سوم اقتدارگرایی[1]، دموکراسی در سطح جهانی را با چالش مواجه دانسته و خود را اولین پژوهشگرانی می‌دانند که پدید آمدن «موج سوم اقتدارگرایی» را شناسایی کرده‌اند. لورمن و لیندبرگ، اقتدارگرایی را «کاهش شدید الزامات نهادی دموکراسی انتخابی» تعریف می‌کنند. موج اقتدارگرایی از نظر آن‌ها دوره‌ای است که در آن کشورهای دموکراتیک کاهش‌یافته و اقتدارگرایی کشورهای بیشتری را متأثر می‌سازد. این موج، که به شیوه‌های مختلف بر کشورهای دموکراتیک در اروپا و آمریکا و هند اثر گذاشته؛ آهسته و تدریجی گسترش می‌یابد. نخبگان حاکم در کشورهای متأثر از موج سوم اقتدارگرایی از حرکت ناگهانی و شدید به سمت استبداد اجتناب می‌کنند. در عوض، با تقلید از نهادهای دموکراتیک، کارکردهای واقعی دموکراسی را به تدریج از بین می‌برند (Luhrmann, Lindberg, 2019: 1096).

لورمن و لیندبرگ که موج‌های دموکراتیزاسیون و برگشت استبداد را از ساموئل هانتینگتون اقتباس کرده‌اند؛ معتقدند موج سوم خودکامگی در سال ۱۹۹٤ (با شروع روندهای برگشت در روسیه، ارمنستان و بلاروس) آغاز شده و تا سال ۲۰۱۷ با افزایش تعداد روندهای برگشت بیشتر شده که از سال ۱۹٤۰ بی‌سابقه است (Luhr-mann, Lindberg, 2019: 1102-1104). در حالی که موج برگشت اول بر دموکراسی‌ها و خودکامگی‌ها تأثیر گذاشت، موج دوم فقط خودکامگی‌های انتخابی را بدتر کرد. اما تقریباً تمام موارد خودکامگی معاصر دموکراسی‌ها را متأثر می‌کند. از همین‌رو، ویژگی مهم موج سوم، خودکامگی بی‌سابقه‌ای است که زیر ظاهر قانونی صورت می‌گیرد.

1. Anna Luhrmann, Staffan I. Lindberg, a third wave of autocratization is here.

باربارا گدس، ژوزپ رایت و اریکا فرانتز[1] در کتاب «دیکتاتوری چگونه کار می‌کند»[2] سیر تحول رژیم استبدادی را از زمان پیدایش و تثبیت، عملکرد و در نهایت فروپاشی بررسی کرده‌اند. نویسندگان نشان داده‌اند فردمحوری[3] رژیم‌های استبدادی به عنوان بخشی از تعمیق خودکامگی از پایان جنگ سرد رشد زیادی داشته است. گدس و همکاران شروع دیکتاتوری‌های مدرن را منحصر به شش شیوه اصلی می‌دانند: ۱.کودتا، ۲. شورش، ۳. قیام مردمی، ٤. پیروزی بیگانگان یا تحمیل خارجی، ٥. تغییر قوانین توسط نخبگان خودکامه، و ٦. تغییر قوانین توسط نخبگان منتخب به گونه‌ای که گروه‌های مخالف از رقابت موثر منع شوند.

فرآیندی که اقتدارگرایی نام دارد و دموکراسی را با استبداد گروه حاکم جایگزین می‌کند (Geddes, Wright, Frantz, 2021: 14-27). نکته قابل توجه این است که در گذشته، دست‌یابی به قدرت معمولاً از طریق کودتا صورت می‌گرفت، اما در سال‌های اخیر، اغلب یا حکومت دموکراتیک را به سمت اقتدارگرایی سوق می‌دهند، یا از طریق شورش مسلحانه کنترل را در دست می‌گیرند (Geddes, Wright, Frantz, 2021: 219). با این حال، گدس و همکاران، تغییر قوانین مشارکت سیاسی توسط نخبگان حاکم و اقتدارگرا شدن رهبران منتخب را کمتر بررسی و توضیح داده‌اند.

الینا سینکونن در مقاله «دیکتاتوری‌های پویا»[4] بر لزوم ایجاد شاخص‌هایی برای سنجش ویژگی‌های رژیم‌های استبدادی، مانند تمرکز قدرت (فردمحوری، تمرکز اداری، کنترل دولت بر دارایی‌های اقتصادی)، به منظور بررسی انعطاف‌پذیری این رژیم‌ها تأکید می‌کند. او معتقد است که شناخت کنونی ما از رژیم‌های اقتدارگرا مبتنی بر مطالعات گذار به دموکراسی است، نه بر انعطاف‌پذیری رژیم‌های اقتدارگرا (Sinkkonen, 2021: 1174). از این رو، به جای تعریف تعمیق خودکامگی به عنوان «کاهش ویژگی‌های دموکراتیک در موقعیت‌های اقتدارگرایانه»، باید آن را بر اساس جنبه‌هایی از حکومت استبدادی تعریف کرد که میزان تمرکز قدرت بین نخبگان و میزان سرکوب داخلی را نشان می‌دهد. به این ترتیب، تعمیق خودکامگی، فرآیند افزایش تمرکز قدرت یا سرکوب داخلی یا هر دو خواهد بود. این کار قطب‌بندی مفهومی که رژیم‌های استبدادی را در یک سر طیف و رژیم‌های دموکراتیک در انتهای طیف نشان می‌دهد، از بین می‌برد. سینکونن معتقد است که تاب‌آوری رژیم‌های استبدادی پدیده‌ای پیچیده است که با مدل‌های مبتنی بر یک عامل اصلی قابل توضیح نیست و باید به عواملی مانند اندازه طبقه متوسط، ثبات ساختارهای اقتصادی، چشم‌انداز اشتغال، احساس ناامنی اقتصادی، و محیط بین‌المللی نیز توجه داشت (Sinkkonen, 2021: 1185).

مطالعات انجام شده تاکنون، دیدگاه‌های ارزشمندی در مورد ویژگی‌ها، سازوکارها، و پیامدهای اقتدارگرایی ارائه داده‌اند. با این حال، با توجه به افزایش چشمگیر جنبه‌های مختلف اقتدارگرایی در سال‌های اخیر و عدم توجه کافی تحقیقات پیشین به ویژگی‌های اقتدارگرایی جدید و تفاوت آن با اقتدارگرایی کلاسیک، همچنین ضرورت بررسی تفاوت اقتدارگرایی در کشورهای در حال توسعه و کشورهای پیشرفته، این پژوهش به دنبال پر کردن خلأ پژوهشی در این حوزه است و تلاش می‌کند تا درک جامع‌تری از روندهای اقتدارگرایانه در جهان معاصر ارائه دهد.

1. Barbara Geddes, Joseph Wright,Erica Frantz
2. How Dictatorships Work
3. Personalism
4. Elina Sinkkonen, Dynamic dictators

۳. چهارچوب نظری؛ اقتدارگرایی

از منظر تاریخی، حکومت استبدادی به عنوان رایج‌ترین شکل رژیم سیاسی در طول تاریخ بشر وجود داشته و دیکتاتورها نقش اصلی را در جوامع مختلف ایفا کرده‌اند. با این حال، مطالعه سیاست غیردموکراتیک اغلب با مفاهیمی مبهم و فاقد تعاریف روشن مواجه است. اصطلاحاتی نظیر «اقتدارگرایی[1]»، «خودکامگی[2]»، «استبداد[3]»، «دیکتاتوری[4]» و «حکومت مطلقه»[5] غالباً به جای یکدیگر مورد استفاده قرار می‌گیرند، در حالی که تمایزات معنایی دقیقی بین آن‌ها وجود ندارد. اگرچه به نظر می‌رسد سه اصطلاح آخر بار معنایی منفی‌تری دارند (Gill, 2021: 8). با این وجود، می‌توان گفت خودکامگی[6] به شکلی از حکومت اطلاق می‌شود که در آن یک شخص، قدرت نامحدودی برای اعمال اراده خود دارد. رژیم اقتدارگرا نیز به حکومتی اطلاق می‌شود که با اعمال سخت‌گیری و کنترل شدید بر مردم، مانع از مخالفت با تصمیمات خود می‌شود (Collin, 2004: 16). به عبارت دیگر، سیاست‌ها در این رژیم‌ها بر اساس خواست حاکمان، بدون توجه به نظرات و خواسته‌های مردم، از بالا به پایین تحمیل می‌شوند.

تفکیک اقتدارگرایی از تمامیت‌خواهی[7] به خوان لینز بازمی‌گردد که بیش از ۵۰ سال پیش، تحلیل مفهومی پیچیده‌ای از این دو نوع رژیم ارائه داد. لینز دریافت که رژیم اسپانیا در دوران فرانکو، نه با توصیف رژیم‌های تمامیت‌خواه مطابقت دارد و نه با تعاریف رایج از دموکراسی. او با هدف رد کردن تقابل ساده‌انگارانه دموکراسی‌ها و رژیم‌های تمامیت‌خواه، اصطلاح «اقتدارگرایی» را برای توصیف رژیم‌های غیردموکراتیکی به کار برد که با دیکتاتوری‌های توتالیتر متفاوت بودند (Wiater, 2019: 172-173). از این‌رو، مفهوم «اقتدارگرایی» در علوم‌سیاسی به عنوان حکومتی بین دموکراسی و تمامیت‌خواهی مطرح شد و «سه‌گانه کلاسیک» انواع رژیم‌های سیاسی شکل گرفت (Gill, 2021: 9). با وجود پیشنهادهای متعددی که برای بازنگری در مفهوم اقتدارگرایی و رفع نواقص تعریف اولیه لینز ارائه شده، هیچ یک از این پیشنهادات نتوانسته‌اند به اجماع علمی گسترده تعریف لینز دست یابند.

به عقیده لینز، رژیم‌های اقتدارگرا دارای ویژگی‌های زیر هستند: ۱. شکل محدود و غیرمسئولانه‌ای از کثرت‌گرایی به خود می‌گیرند (در مقابل یکپارچگی سیاسی رژیم‌های تمامیت‌خواه و کثرت‌گرایی نامحدود دموکراسی‌ها). ۲. برخلاف رژیم‌های تمامیت‌خواه فاقد ایدئولوژی منسجم پیچیده‌ای هستند و بیشتر بر یک طرز فکر مشخص تأکید می‌کنند. ۳. بسیج گسترده یا شدید، به جز در مراحل خاصی از توسعه، در این رژیم‌ها وجود ندارد و جامعه با بی‌انگیزگی سیاسی مشخص می‌شود. ٤. قدرت سیاسی توسط رهبر واحد یا گروه کوچکی اعمال می‌شود و به صورت رسمی به درستی و دقت محدود نشده است. این در حالی است که در دموکراسی‌ها، قدرت در یک نظام محدود اعمال می‌شود و حقوق و

1. Authoritarian
2. Autocracy
3. Tyranny
4. Dictatorship
5. Despotism
6. Autocracy
7. Totalitarianism

آزادی‌های مردم از نظر قانونی تضمین شده و یک سیستم کنترل و توازن وجود دارد. علاوه بر این، برخلاف غیرقابل پیش‌بینی بودن خشونت و سرکوب دولتی در رژیم‌های تمامیت‌خواه، در رژیم‌های اقتدارگرا، این خشونت تا حدی قابل پیش‌بینی می‌باشد (Linz, 2000: 159).

از نظر لینز، کثرت‌گرایی محدود مهمترین معیار تفکیک رژیم اقتدارگرا از تمامیت‌خواه بود (Schloss-er, Badie, Morlino: 2020: 713). در واقع، رژیم‌های اقتدارگرا لزوماً به دنبال از بین بردن تمایز بین دولت و جامعه مدنی نیستند و ممکن است تا حدی آزادی‌های اقتصادی، مذهبی و سایر آزادی‌ها را تحمل کنند (هیوود، ۱۳۸۹: ۵۸). حتی ممکن است در برخی از حوزه‌ها اقتدارگرا و در عین‌حال در حوزه‌های دیگر لیبرال باشند.

تعریف برجسته دیگر از اقتدارگرایی توسط لویتسکی و «وی» (۲۰۱۰) ارائه شده است. آن‌ها رژیم‌های اقتدارگرا را به عنوان رژیم‌های غیرنظامی تعریف می‌کنند که دارای نهادهای دموکراتیک رسمی هستند و از این نهادها به عنوان ابزاری برای کسب قدرت استفاده می‌کنند. با این حال، سوءاستفاده مقامات دولتی از قدرت، مزیت قابل‌توجهی برای آن‌ها در برابر مخالفان ایجاد می‌کند و رقابت واقعی، اما ناعادلانه است (Levitsky, Way, 2010: 3). در این دسته‌بندی، «اقتدارگرایی» برچسبی است برای رژیم‌هایی که بر اساس زور بنا شده‌اند، اما ظاهری مشابه نهادهای دموکراتیک دارند (Przeworski, 2019: 26). شایان ذکر است که این دسته‌بندی با تعریف لینز متفاوت است، زیرا بر اساس آن، اسپانیای فرانکو و چین واجد شرایط اقتدارگرایی نیستند، در حالی که روسیه در دوره پوتین این شرایط را دارد. به عبارت دیگر، این تعریف عمدتاً شامل اقتدارگرایی‌های جدیدی است که در قالب دموکراسی عمل می‌کنند.

اگرچه لینز رژیم اقتدارگرا را در مقایسه با رژیم توتالیتر تعریف کرده، اما بیشتر محققان ترجیح داده‌اند رژیم‌های استبدادی را در مقابل دموکراسی‌ها بررسی کنند. نکته کلیدی این است که در رژیم‌های استبدادی، حکومت‌ها در برابر مردم مسئولیت‌پذیر نیستند، یعنی مکانیسم‌های مؤثری برای پاسخگویی یا جایگزینی حاکمان توسط شهروندان وجود ندارد (Gill, 2021: 8). در دموکراسی‌ها، مردم می‌توانند رهبران خود را تغییر دهند، اما در نظام‌های اقتدارگرا این امکان معمولاً وجود ندارد. با این حال، این مرز همیشه مشخص نیست، زیرا در برخی رژیم‌های اقتدارگرای انتخابی[1]، ممکن است جایگزینی حاکمان اتفاق بیفتد. از سوی دیگر، اگر اقتدارگرایی به معنای هر دولت «غیر دموکراتیک» در نظر گرفته شود، مشکل جدیدی ایجاد می‌شود، زیرا عناصر اقتدارگرایی می‌توانند حتی در رژیم‌های دموکراتیک نیز وجود داشته باشند. این موضوع به ویژه با توجه به موج جدید اقتدارگرایی که بر دموکراسی‌های لیبرال نیز تأثیر گذاشته، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند.

بنابراین، با توجه به تعاریف و رویکردهای مختلف مطرح شده در باب اقتدارگرایی، به ویژه با در نظر گرفتن ظهور اشکال نوین آن که در پوشش نهادهای دموکراتیک عمل می‌کنند و بر دموکراسی‌های لیبرال نیز تأثیرگذارند، رویکردی جامع و تطبیقی برای تحلیل و شناخت ویژگی‌های متمایز اقتدارگرایی قرن ۲۱ لازم است تا بتوان تمایزات ظریف آن را از سایر اشکال حکومت، از جمله دموکراسی، به درستی درک کرد.

1. Electoral Authoritarian Regime

۴. اقتدارگرایی جدید

مطالعات اخیر نشان می‌دهند که اقتدارگرایی دستخوش تحول شده و متخصصان بر جنبه‌های مختلف این پدیده تاکید کرده‌اند. به عنوان مثال، برمئو[1] به کاهش اشکال آشکار عقب‌نشینی از دموکراسی مانند کودتاهای نظامی و تقلب در انتخابات اشاره می‌کند. در حالی که، شیوه‌های پنهان‌تر خودکامگی مانند آزار و اذیت مخالفان و از بین بردن مسئولیت‌پذیری افقی در حال گسترش است. سوولیک[2] نیز معتقد است تهدید اصلی برای دموکراسی‌ها، نه کودتاهای کلاسیک، بلکه «کودتا از بالا[3]» و فرسایش تدریجی نهادهای دموکراتیک است (Geddes, Wright, Frantz, 2021: 219). مچکوا[4] و همکاران نشان داده‌اند که اقتدارگرایی (بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۶) به طور عمده جنبه‌هایی از دموکراسی مانند آزادی رسانه‌ها، جامعه مدنی و نهادهای انتخابات چندحزبی را تضعیف کرده است.

کاپج[5] بر این باور است که تمرکز تدریجی قدرت در قوه‌مجریه، الگوی اصلی خودکامگی معاصر است؛ در کنار چیزی که مسیر کلاسیک‌تر تشدید سرکوب می‌نامد. برمئو برای توصیف این فرایند اصطلاح «افزایش قدرت اجرایی»[6] را به کار می‌برد؛ به این معنا که مدیران منتخب کنترل‌های قوه‌مجریه را تضعیف می‌کنند و مجموعه‌ای از تغییرات نهادی را اعمال می‌کنند که قدرت مخالفان را در به چالش کشیدن خواسته‌های مدیران اجرایی محدود می‌کند (Luhrmann, Lindberg, 2019: 1097). بنابراین، اقتدارگرایی نه تنها به معنای کاهش کیفیت دموکراسی در نظام‌های دموکراتیک است، بلکه از بین رفتن ویژگی‌های دموکراتیک در رژیم‌های استبدادی را نیز نشان می‌دهد (Pelke, Croissant, 2021: 435). به طور کلی، اقتدارگرایی را می‌توان در سه حالت بررسی کرد:

۱. رکود دموکراتیک[7] که کاهش تدریجی کیفیت دموکراتیک در یک رژیم دموکراتیک است. ۲. فروپاشی دموکراتیک که حرکت به سمت یک رژیم استبدادی است. ۳. تحکیم اقتدارگرایی[8] که نشان‌دهنده فرسایش ویژگی‌های دموکراتیک در حکومت‌های استبدادی است؛ یعنی فرآیند سخت‌تر یا قوی‌تر شدن خودکامگی. با توجه به این تحولات، لازم است تا با بررسی دقیق‌تر، سازوکارهای عمل اقتدارگرایی جدید را در سه حالت فوق مورد واکاوی قرار دهیم.

۴-۱. اقتدارگرایی در دولت‌های دموکراتیک

اقتدارگرایی در دولت‌های دموکراتیک که اغلب با نام‌های پسرفت دموکراتیک، زوال دموکراتیک، افول دموکراتیک یا فرسایش دموکراتیک[9] شناخته می‌شود به تضعیف و مختل شدن کنترل نهادی قوه مقننه، قضائیه، قانون اساسی

1. Bermeo
2. Svolik
3. Self-Coups
4. Mechkova
5. Coppedge
6. Executive aggrandizement
7. Democratic Recession
8. Autocratic Consolidation
9. Democratic Backsliding, Democratic Decay, Democratic Decline or Democratic Erosion

و رسانه‌های مستقل بر دولت اشاره دارد. این فرایند از طریق مجموعه‌ای از تغییرات در قوانین و رویه‌های غیررسمی صورت می‌گیرد که نه تنها انتخابات، بلکه آزادی‌های مدنی، حقوق سیاسی و پاسخگویی را نیز تحت تاثیر قرار می‌دهد. همچنین، بازیگرانی که پاسخگویی انتخاباتی ندارند (مانند رهبران پشت پرده و شرکت‌های چندملیتی) می‌توانند در این فرآیند نقش داشته باشند.

در کشورهایی با سابقه دموکراتیک طولانی، نیروهای داخلی با سوءاستفاده از ضعف‌های موجود در نظام، سیاست ملی را به سمت ترویج نفرت، خشونت و قدرت افسارگسیخته سوق می‌دهند. برای مثال، دموکراسی ایالات‌متحده با حمله به حاکمیت قانون، سیاسی شدن قوه قضاییه، دوقطبی سازی خطرناک، افزایش جنایات ناشی از نفرت و شورش در ساختمان کنگره مواجه شده است (Lindstaedt, 2024: 5). در این کشور که نماد شماره یک نظم جهانی لیبرال است؛ ریاست‌جمهوری ترامپ نمونه عقب‌نشینی از همه اشکال لیبرالیسم است.

همچنین، براساس گزارش سازمان عفو بین‌الملل، وضعیت احترام به حقوق بشر در فرانسه به وضوح رو به وخامت گذاشته و موارد نقض حقوق بین‌المللی به طور مستمر در حال افزایش است. نژادپرستی سیستماتیک و تبعیض‌های مذهبی، به ویژه علیه زنان و دختران مسلمان، همچنان ادامه دارد. محدودیت‌های شدید بر حق برگزاری اعتراضات و استفاده بیش از حد از زور توسط پلیس، مزید بر علت شده و به تداوم این مشکل دامن زده است. افزون بر این، افزایش نظارت‌های الگوریتمی در این کشور، روند «فرسایش» وضعیت حقوق‌بشر را تشدید کرده است (Amnesty International, 2024: 171). در بریتانیا، محدودیت‌های جدیدی که حزب حاکم محافظه‌کار در سال ۲۰۲۲ برای اعتصاب‌ها و اعتراض‌ها ایجاد کرد؛ موجب شد تا «خانه آزادی[1]» پرونده ویژه‌ای برای نظارت بر تحولات این کشور ایجاد نماید (FIW, 2023: 31).

در بزریل دولت رئیس‌جمهور سابق ژایر بولسونارو[2] نهادهای اصلی پاسخگویی مانند دادستانی کل، پلیس فدرال و حقوق بشری را برچید و حملات مداومی علیه مطبوعات و دادگاه عالی انجام داد. گرچه بولسونارو در نتیجه انتخابات سال ۲۰۲۲ از قدرت برکنار شد، اما در ابتدا شکست در انتخابات را نپذیرفت و هوادارانش نیز با الگوگیری از طرفداران ترامپ در آمریکا به اقدامات خشونت‌آمیز و تخریب اماکن عمومی پرداختند. در سال ۲۰۲٤ پلیس فدرال و دادگاه عالی برزیل، بولسونارو و ۳٦ نفر از نزدیک‌ترین متحدانش را با اتهام طراحی کودتا برای برچیدن نظام دموکراتیک برزیل از طریق توطئه جنایتکارانه محاکمه کردند. بولسونارو تلاش‌هایی نیز برای قتل رقیب اصلی خود (لولا داسیلوا) انجام داده بود (The Guardian/2024/11/21). افزون بر این، عقب‌نشینی دموکراتیک در اروپای جنوب‌شرقی و افزایش اقتدارگرایی دموکراتیک مشخصه این منطقه در دهه گذشته بوده است (Milan, Dolenec, 2023: 577). علاوه بر مجارستان، لهستان و بلاروس، فرایندهای فرسایش دموکراتیک در اسلوونی، صربستان و مقدونیه شمالی نیز وجود داشته که نگرانی‌های زیادی در مورد اقتدارگرایی دموکراتیک در این منطقه ایجاد کرده است.

تناقض مسیر انتخابات به سمت اقتدارگرایی این است که قاتلان دموکراسی از نهادهای دموکراتیک به تدریج، زیرکانه و حتی قانونی استفاده می‌کنند. رهبران غیردموکراتیک و حامیان آنها در محیط‌های

1. Freedom House
2. Jair Bolsonaro

دموکراتیک برای تغییر شکل یا دستکاری نظام‌های سیاسی تلاش می‌کنند. با ترسیم تصویری از شکست‌های گذشته و وعده پاسخگویی به حامیان خود، اعتماد رای‌دهندگان را جلب می‌کنند و سپس نهادهای تحت کنترل را برای طولانی کردن قدرت خود دستکاری می‌کنند. در نتیجه، اصول دموکراتیک کثرت‌گرایی، برابری، مسئولیت‌پذیری و نظارت بر عملکرد دولت تضعیف شده و حقوق و رفاه شهروندان به خطر می‌افتد (FIW 2022: 7).

در حالی که در گذشته کودتاهای نظامی رایج‌ترین روش برای سرنگونی دموکراسی‌ها بودند، امروزه دموکراسی‌ها ممکن است نه به دست ژنرال‌ها که توسط رهبران منتخب نابود شوند- رؤسای‌جمهور یا نخست‌وزیرانی که روندهایی که آنها را به قدرت رسانده از بین ببرند (لویتسکی، زیبلات، ۱۳۹۷: ۳). این رهبران سیاسی تشنه قدرت، محدودیت‌های قدرت را از بین می‌برند و به روش‌های غیردموکراتیک آن را افزایش داده و مستحکم‌تر می‌سازند.

پذیرش علمی استبداد و فردمحوری به عنوان یک موضوع تحقیقاتی مرتبط با اقتدارگرایی، اساساً با روی کار آمدن دونالد ترامپ در آمریکا و ظهور سریع جنبش‌ها و احزاب پوپولیستی جناح راست ضد دموکراتیک در اروپا آغاز شد (Schlosser, Badie, Morlino: 2020: 726). دونالد ترامپ در آمریکا، ویکتور اوربان در مجارستان، اردوغان در ترکیه، شیخ حسینه واجد در بنگلادش[1]، دوترته در فیلیپین، برادارن راجاپاکسا در سریلانکا، یاروسلاو کاچینسکی (رئیس حزب حاکم در لهستان)[2] و نارندرا مودی[3] در هند همگی ویژگی‌های کلاسیک رهبران اقتدارگرای عوام‌فریب را به نمایش گذاشته‌اند که ویژگی‌های مشترکی دارند: بسیج توده‌ای طرفداران، شیطان‌سازی مخالفان، مشروعیت‌زدایی از نخبگان و اقلیت‌ها و ترویج دیدگاهی افراطی از دموکراسی اکثریتی(Diamond, 2021:33). این شواهد نشان می‌دهند که اقتدارگرایی در دولت‌های دموکراتیک، تهدیدی واقعی و رو به رشد است که به تدریج نهادهای دموکراتیک را تضعیف و حقوق و آزادی‌های شهروندان را محدود می‌کند.

۲-۴. تعمیق خودکامگی در دولت‌های اقتدارگرا

تعمیق خودکامگی[4] در حکومت‌های استبدادی فرایندی است که طی آن رژیم‌های اقتدارگرا به تدریج سرکوبگرتر و خودسرتر می‌شوند (Pelke, Croissant, 2021). برخلاف پسرفت دموکراتیک که به تضعیف دموکراسی و رژیم‌های ترکیبی (هیبریدی) منجر می‌شود، نقطه شروع این حرکت از رژیم‌های اقتدارگرا است و دوسوم افزایش اقتدارگرایی‌ها را شامل می‌شود (Lindstaedt, 2024: 8). برای مثال، چین در دوره شی جین‌پینگ[5] خودکامه‌تر شده است. در این زمینه می‌توان به اقتدارگراهای انتخابی یا رژیم‌های ترکیبی اشاره کرد که در حال تقویت و تعمیق اقتدارگرایی هستند. مثلاً، نیکاراگوئه و اوگاندا تمام ظواهر دموکراسی

---

۱. Sheikh Hasina Wajed مرداد ۱۴۰۳، در پی چندین روز اعتراض عمومی به هند فرار کرد و حکومت طولانی وی به پایان رسید.

2. Rajapaksa, Jaroslaw Kaczynski

3. Narendra Modi

4. Deepening Autocratization

5. Xi Jinping

را کنـار گذاشـته و کاملاً خودکامـه شـده‌اند. هنـد، ونـزوئلا، یمـن، ترکیـه، نیکارگوائـه، بنـگلادش، السـالوادور، مالـی، تایلنـد، رومانـی و صربسـتان نمونه‌هایـی از رژیم‌هایـی هسـتند کـه در مسـیری بـه سـمت محکم‌تـر و عمیق‌تـر شـدن اقتدارگرایـی قـرار دارنـد.

ایـن رژیم‌هـا بـا عناوینـی ماننـد رژیم‌هـای اقتدارگـرای رقابتـی، اقتدارگراهـای لیبرال‌شـده و رژیم‌هـای اقتدارگـرای انتخابـی[1] شـناخته می‌شـوند. آن‌هـا دارای نظـام حزبـی بـا حـزب غالـب و سیسـتم انتخابـات رقابتـی امـا غیـر منصفانـه و نابرابـر هسـتند (Gill, 2021:10). چنیـن رژیم‌هایـی از ایـن نظـر رقابتی‌اندکـه احـزاب مخالـف از نهادهـای دموکراتیـک بـرای رقابـت جـدی اسـتفاده می‌کننـد، امـا بـه دلیـل انحـراف شـدید عرصـه رقابـت بـه نفـع مدیـران حاکـم، نمی‌تـوان آن‌هـا را دموکراتیـک تلقـی کـرد. در اقتدارگراهـای انتخابـی، انتخابـات چندحزبـی بـرای قـوه مجریـه وجـود دارد، امـا شـرایط بنیادینـی ماننـد آزادی بیـان و تشـکل، انتخابـات آزاد و عادلانـه ناکافـی اسـت.

در ۵۰ سـال گذشـته، حکومت‌هـای اقتدارگـرای انتخابـی بـه طـرز چشـمگیری افزایـش یافته‌انـد. تعـداد ایـن رژیم‌هـا از ۳۶ کشـور در سـال ۱۹۷۳ بـه بالاتریـن حـد خـود در سـال ۲۰۱۲ (۶۵ کشـور) رسـید؛ گرچـه، ایـن رقـم در سـال ۲۰۲۳ بـه ۵۵ رژیـم کاهـش یافـت. بخـش عمـده‌ای از ایـن رونـد صعـودی بـه دیکتاتوری‌هـای بسـته‌ای مربـوط می‌شـود کـه در دهه‌هـای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بـه سـمت آزادی حرکـت کردنـد و شـروع بـه برگـزاری انتخابـات چندحزبـی نمودنـد. برخـی از ایـن کشـورها بـه دموکراسـی تبدیـل شـدند، امـا غالبـاً بـه صـورت اقتدارگـرای انتخابـی باقـی ماندنـد. بـه عنـوان مثـال می‌تـوان بـه الجزایـر، آذربایجـان، بلاروس، و موزامبیـک اشـاره کـرد. در حـال حاضـر، ٤٤ درصـد جمعیـت جهـان، یـا ۳٫۵ میلیـارد نفـر در ایـن نـوع رژیم‌هـا زندگـی می‌کننـد کـه شـامل کشـورهای پرجمعیتـی ماننـد هنـد، پاکسـتان، بنـگلادش، روسـیه، فیلیپیـن و ترکیـه می‌باشـد (Democracy Report, 2024: 13). در ۳۰ سـال گذشـته، اقتدارگـرای انتخابـی بـه عنـوان رایج‌تریـن نـوع رژیـم در جهـان مسـلط شـده اسـت.

علاوه بـر ایـن، بایـد بـه حکومت‌هـای اقتدارگـرای بسـته اشـاره کـرد کـه بـر ۲۷ درصـد جمعیـت جهـان حکومـت می‌کننـد. در ایـن رژیم‌هـا هیـچ مکانیـزم دموکراتیکـی بـرای تغییـر قـدرت وجـود نـدارد؛ انتخابـات یـا پیش‌بینـی شـده اسـت و تقلب‌هـای گسـترده صـورت می‌گیـرد یـا اصلاً انجـام نمی‌شـوند. رهبـر موقعیـت خـود را بـه ارث می‌بـرد یـا توسـط رئیس‌جمهـور فعلـی تعییـن می‌شـود. مجالـس از اعضـای حـزب پـر می‌شـود کـه یـا توسـط دیکتاتـور منصـوب شـده‌اند یـا برنـده رقابـت ناعادلانـه هسـتند. قوه‌قضاییـه در راسـتای دسـتورات مقامـات اجرایـی عمـل می‌کنـد. رژیم‌هـای اقتدارگـرای بسـته مجراهـای محـدودی بـرای ابـراز آزادانـه نظـرات دارنـد و مخالفـان بـا انتقـام روبـرو می‌شـوندن رسـانه‌ها بـا قوانیـن محـدود کننـده تحـت فشـارند یـا خودسانسـوری انجـام می‌دهنـد. قوانینـی وجـود دارد کـه مانـع تظاهـرات یـا ایجـاد سـازمان‌های مسـتقل می‌شـود. افغانسـتان، چیـن، چـاد، ترکمنسـتان، عربسـتان‌سـعودی، یمـن، میانمـار، کوبـا، بحریـن، سـودان جنوبـی، ازبکسـتان، لائـوس، قطـر و گینـه، نمونه‌هایـی از رژیم‌هـای دیکتاتـوری بسـته هسـتند (Lindstaedt, 2024: 20).

مسـأله مهـم در تعمیـق اقتدارگرایـی، افزایـش فزاینـده دیکتاتوری‌هـای فردمحـور پـس از جنـگ سـرد اسـت. بـه گونـه‌ای کـه ٤٠ درصـد اقتدارگرایی‌هـا توسـط افـراد قدرتمنـد اداره می‌شـوند. فردمحـوری، چانه‌زنـی بیـن دیکتاتـور و یـک حلقـه درونـی اسـت کـه منجـر بـه محـدود شـدن پایـگاه حمایتـی دیکتاتـوری و تمرکـز قـدرت

1. Liberalised Autocracies,

در دستان او می‌شود (Geddes, Wright, Frantz, 2021: 223). شی جین‌پینگ در چین، ولادیمیر پوتین در روسیه، الکساندر لوکاشنکو در بلاروس، و رجب‌طیب اردوغان در ترکیه نمونه‌هایی از دیکتاتوری‌های فردمحوری هستند که اکنون در قدرت‌اند.

با این که همه رژیم‌های جهان فردمحور شدن را نشان نمی‌دهند، اما این پدیده در حال افزایش است. تجسم رژیم در شخص رهبر بیشتر در رابطه با رژیم‌های استبدادی صورت می‌گیرد ولی ممکن است در نظام‌های دموکراتیک (مانند دوگل، تاچر و ترامپ) نیز رخ دهد (Gill, 2021: 2). رژیم‌های فردمحور ممکن است از نوع دیکتاتوری بسته (مانند بلاروس تحت فرماندهی الکساندر لوکاشنکو) یا انتخابی (مانند ترکیه تحت فرماندهی رجب‌طیب اردوغان) باشند. همچنین ممکن است در دیکتاتوری‌های بسته تک حزبی (مانند چین زیر فرماندهی حزب کمونیست) یا انتخابی باشند که تک حزبی هستند (مانند موزامبیک). این موارد برای رژیم‌های نظامی هم قابل اعمال است.

در نهایت، باید گفت که در حال حاضر دموکراسی‌های لیبرال در سطح جهانی در اقلیت قرار دارند. تنها ۱۳ درصد مردم جهان (در ۳۲ کشور) در دموکراسی‌های لیبرال زندگی می‌کنند (Democracy Report, 2024: 13). با این حال، حتی در این کشورها نیز شاهد ظهور و تقویت تمایلات اقتدارگرایانه هستیم. ایالات‌متحده آمریکا به عنوان بزرگترین دموکراسی لیبرال جهان، با افول دموکراتیک مواجه است و تهدید علیه دموکراسی با عقب‌گرد از حقوق دیرینه و فرسایش دموکراتیک خود را نشان می‌دهد. دونالد ترامپ در دوره اول ریاست‌جمهوری علناً تمایلات اقتدارگرایانه از خود نشان می‌داد (لویتسکی، زیبلات،۱۳۹۷: ۲).

ترامپ از کینه خارجی‌ها سوءاستفاده کرد و با تاکید بر وفاداری شخصی و اطاعت مقامات دولتی از خود، انتقاد از رسانه‌ها و تشویق نژادپرستی، مسیر خودکامگی را آغاز کرد (FIW 2022: 9-10). با مشاهده اقدامات ترامپ در ابتدای دور دوم ریاست جمهوری (مانند، لغو حق شهروندی براساس تولد، حمله به رسانهها و قضات مستقل، و محدودیت بیشتر بر حقوق اقلیت‌ها) شتاب‌گیری روند محدودسازی حقوق و آزادی‌های مدنی و تشدید اقتدارگرایی در آمریکا مشهود است. این رویکرد می‌تواند به الگویی برای سایر رهبران اقتدارگرا در سطح جهان تبدیل شود.

۵. تفاوت اقتدارگرایی جدید با قدیم

به طور کلی، اقتدارگرایی جدید در برخی از ویژگی‌ها با مدل قدیمی مشترک است، اما در جنبه‌های اساسی با آن تفاوت دارد. این تفاوت‌ها عبارتند از:

۱. رژیم‌های اقتدارگرای جدید معمولاً بر اساس انتخابات آزاد[1] بنا شده‌اند که در آن حاکمان از طریق رقابت (هرچند نادعادلانه)، مأموریت خود را دریافت کرده و تجدید می‌کنند. اپوزیسیون سیاسی نه تنها وجود دارد، بلکه امکان رقابت در انتخابات را نیز دارد. حمایت از رژیم آنقدر قوی است که نیازی به سرقت انتخابات نیست. در بدترین حالت، ممکن است نتایج دستکاری شوند، اما نه در حدی که انتخابات

۱. در سال ۱۹۷۰، تنها ۵۹ درصد حکومت‌های استبدادی به طور منظم انتخابات برگزار می‌کردند (حداقل شش سال یک‌بار) اما امروز، فقط تعداد معدودی انتخابات برگزار نمی‌کنند.

را بی‌معنا کند (Wiater, 2019: 173). امروزه، انتخابات نهادی نیست که منحصر به دموکراسی‌ها باشد و تقریباً همه رژیم‌های استبدادی انتخابات برگزار می‌کنند که برخی از آنها عاری از تقلب گسترده هستند. در این انتخابات احزاب مخالف بازی دموکراتیک انجام می‌دهند و حتی گاهی برنده می‌شوند، اما در یک میدان کاملاً نامتعادل به رقابت می‌پردازند. زمانی که انتخابات توسط رژیم‌های اقتدارگرا برگزار می‌شود، نشانه‌ای از دموکراسی‌سازی واقعی نیست، بلکه ابزاری است که رژیم‌های خودکامه برای طولانی کردن حکومت خود از آن استفاده می کنند.

تاکتیک‌های ضددموکراتیک که انتخابات آزاد و عادلانه را هدف حمله قرار می‌دهند، گرچه همیشه در سرکوب رقابت‌های واقعی موفق نیستند، اما دستکاری‌های بلندمدت که به طور قابل‌توجهی میدان رقابت را به نفع مقامات حکومتی تغییر می‌دهد، به ویژه با استفاده از منابع دولتی و رسانه‌ای، می‌تواند به شکست مخالفان منجر شود و قدرت خودکامه را به طور فزاینده‌ای تقویت کند (FIW, 2024: 8). مثال بارز این الگو در ترکیه به وقوع پیوسته است. در این رژیم‌ها، منتقدان دولت اغلب مورد آزار و اذیت یا دستگیری قرار می‌گیرند. مقامات دولتی، نهادهایی مانند دادگاه‌ها، مقامات مالیاتی، نیروهای امنیتی و مقامات انتخابی را سیاسی کرده و از آن‌ها به عنوان سلاحی علیه مخالفان استفاده می‌کنند (Mudde, Kaltwasser, 2012: 163). به نظر می‌رسد دموکراسی غیر لیبرال نوع جدیدی از اقتدارگرایی است که ساموئل هانتینگتون بیش از دو دهه پیش به آن اشاره کرده بود.[1]

۲. در رژیم‌های اقتدارگرای جدید، کثرت‌گرایی سیاسی (در احزاب، انجمن‌ها، و رسانه‌ها) تا حدی وجود دارد و منعکس می‌شود رژیم‌ها رسانه‌های عمومی را کنترل می‌کنند، اما فضای نسبتاً زیادی برای کانال‌های مستقل از جمله اینترنت، وجود دارد. برخی از رژیم‌های اقتدارگرا در استفاده خلاقانه‌تر از رسانه‌ها مهارت یافته‌اند و به جای کنترل کامل، راه‌هایی پیدا کرده‌اند که برخی اشکال محدود کثرت‌گرایی رسانه‌ای، حداقل به صورت اسمی، مجاز باشد. در حالی که، رژیم‌های اقتدارگرای گذشته حتی تلاشی برای تظاهر به کثرت‌گرایی محدود نداشتند؛ در این رژیم‌ها، کسانی که در گزارش‌های رسانه‌ای به چشم می‌خوردند، نماینده نخبگان حاکم بودند و رسانه‌های‌جمعی صرفاً انتقال‌دهنده پیام‌های نخبگان سیاسی حاکم بودند (Heinrich,Pleines, 2018: 103).

۳. اقتدارگرایی جدید کمتر از اقتدارگرایی قدیمی به اقدامات قهری متکی است. رژیم‌های کنونی به تغییر نوع سرکوب پرداخته‌اند؛ سرکوبی که انتخابی، به موقع و پنهان است. معمولاً در مورد افرادی که هدف فشار و سرکوب قرار می‌گیرند، چگونگی هدف‌گیری و زمان هدف‌گیری انتخابی‌تر است. ماهیت سرکوب آزادی‌های سیاسی و مدنی نیز تغییر کرده است (Wiater, 2019: 173). رژیم‌های استبدادی بدون انجام سانسور و ممنوعیت‌های شدید، آزادی‌های مدنی را محدود می‌کنند. آن‌ها نمی‌خواهند مخالفت را کاملاً حذف کنند زیرا ممکن است توجه منفی جامعه بین‌المللی را جلب کرده و به مقاومت و بی‌ثباتی منجر شود. رژیم‌های اقتدارگرا به جای ایجاد موانع سخت برای مخالفان، موانعی ایجاد می‌کنند که سبب

۱. هانتینگتون در مطالعه خود در مورد دموکراسی‌سازی قرن ۲۰، با توجه به تجربه دو موج برگشت از دموکراسی، شش علت بالقوه را در مورد موج سوم برگشت در نظر داشت؛ که علت ششم، ظهور اشکال مختلف اقتدارگرایی منطبق با شرایط و نیازهای زمانه بود (هانتینگتون، ۱۳۷۳: ۳۲۱).

سردرگمی، ابهام، ناراحتی و پراکندگی آن‌ها می‌شود. همچنین، قوانینی تصویب می‌کنند که رقابت را برای مخالفان سخت‌تر می‌سازد (Lindstaedt, 2024: 36-37).

به عنوان مثال، ممکن است به رسانه‌های منتقد تبلیغات دولتی ندهند، یا شرکت‌ها را به اتهام فرار مالیاتی یا فساد جریمه کنند. همچنین می‌توانند به مخالفان خود اجازه دسترسی به شغل‌ها و فرصت‌های آموزشی ندهند، یا آن‌ها را به بهانه نقص مدارک، از سفر منع کنند. در این ارتباط باید گفت، قانون و سرکوب همیشه نقش مهمی در شیوه‌های برخورد دولت‌ها با سیاست‌های ستیزه‌جو داشته‌اند، اما مشکل این است که قدرت قانون در یک دولت اقتدارگرا معادل قدرت قانون در دموکراسی‌ها نیست (Leicht,-Jenkins, 2010: 471).

٤. اقتدارگرایی قدیم بیشتر محصول خشونت بود. رژیم‌های استبدادی محصول کودتاهای نظامی (مانند کودتای لهستان در سال ۱۹۲٦ یا کودتای شیلی در سال ۱۹۷۳) یا جنگ‌های داخلی (مانند جنگ اسپانیا ۱۹۳٦-۱۹۳۹) بودند. در حالی که حمایت بخشی از جامعه را داشتند؛ تقریباً هرگز حمایت عمومی خود را در یک انتخابات آزاد و منصفانه آزمایش نکردند. اجبار گسترده مشخصه رژیم‌های استبدادی قدیمی بود، حتی اگر به سطح خشونت اعمال شده توسط رژیم‌های تمامیت‌خواه نرسیده باشند. در مقابل، رژیم‌های استبدادی جدید در انتخابات دموکراتیک به قدرت می‌رسند. در بیشتر موارد، پیروزها قبل از انتخابات در قدرت نبودند. بنابراین نمی‌توان آن‌ها را به دستکاری در نتایج متهم کرد (Wiater, 2019: 174-175).

٥. در اکثر رژیم‌های اقتدارگرای گذشته، نیروهای مسلح یا در قدرت بودند یا بخش بسیار مهمی از هیأت حاکم را تشکیل می‌دادند (مانند اسپانیا در سال‌های ۱۹۷۵-۱۹۳۹). اقتدارگرایی جدید مبتنی بر کنترل غیرنظامی بر نیروهای مسلح است و در حالی که توسط ارتش پشتیبانی می‌شود، برای ماندن در قدرت به آنها وابسته نیست. تفاوت اساسی بین اقتدارگرایی جدید و دموکراسی در همین نکته است.

رژیم‌های اقتدارگرایی جدید مردمی‌تر شده‌اند و در بسیاری از نظرسنجی‌ها مورد توجه و اقبال واقع شده‌اند.[1] بنابراین، به نظر می‌رسد گسترش بیشتر این مدل حکمرانی ادامه داشته باشد. برای مثال، اقتدارگرایی‌هایی مانند رژیم سنگاپور وجود دارند که معقول و باثبات هستند و ممکن است مانند یک دموکراسی به نظر برسند. اکثر شهروندان از رژیم راضی‌اند و دولت را قادر به نظارت بر رشد اقتصادی، ثبات، امنیت و رفاه می‌دانند. اطمینان از سطح بالای حمایت، اداره کشورهایی مانند سنگاپور را آسان‌تر می‌کند. به همین دلیل، رهبران در بسیاری از اقتدارگراهای انتخابی ممکن است تا اندازه‌ای به نظرات عمومی اهمیت بدهند و ممکن است از انتخابات برای سنجش عقیده عمومی استفاده کنند (Lindstaedt, 2024: 21). علاوه بر این، بسیاری از کشورهای اقتدارگرا، قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی با نفوذی هستند که جمعیت زیادی دارند، مانند هند، مکزیک و کره‌جنوبی. خودکامگی در اتحادیه اروپا نیز به ضوح مشهود است. از آنجایی که می‌توان انتظار داشت کشورهای با نفوذ و دارای اقتصاد بزرگ بر سایر کشورها تأثیر بگذارند، موج کنونی خودکامگی تشدید می‌شود (Democracy Report 2024: 20).

---

۱. برای مثال، در نظرسنجی جامعه باز ۳۵ درصد پاسخ‌دهندگان گروه سنی ۳۵-۱۸ سال از رهبر قدرتمندی حمایت می‌کنند که مجلس قانونگذاری و انتخابات را کنار بگذارد. ۴۲ درصد پاسخ‌دهندگان نیز از حکومت نظامیان حمایت می‌کنند (Open Society, 2023: 19).

در مجموع، باید گفت که اقتدارگرایی جدید با حفظ ظاهری دموکراتیک و استفاده از روش‌های نرم‌تر سرکوب، در حال گسترش است. ظهور پوپولیسم راست‌گرا که هم در دموکراسی‌های لیبرال و هم در حکومت‌های استبدادی وجود دارد به افزایش فزاینده مدل‌های اقتدارگرایانه حکومت‌داری منجر شده است.

٦. پوپولیسم و افزایش اقتدارگرایی

توصیف دقیق و جامع پوپولیسم دشوار است، اما یک تعریف کاربردی آن را این‌گونه توصیف می‌کند: «بازتاب سوءظن عمیق نسبت به تشکیلات حاکم است، که تصور می‌شود به جای این‌که در جهت منافع مردم کارکند علیه مردم توطئه می‌کند». پوپولیست‌ها بر این باورند که مردم، «نگهدارندگان واقعی روح ملت» هستند. اشاره‌های مکرر دونالد ترامپ به حامیانش به‌عنوان آمریکایی‌های «واقعی» یک لفاظی پوپولیستی کلاسیک است (Hudson, Shah, 2022). هرچند که پوپولیسم (چه از نوع چپ و چه از نوع راست) به طور خودکار با اقتدارگرایی یا کاهش «دموکراسی» همراه نیست، اما زمانی که پوپولیسم و مفهوم آن از «مردم»، به جای فراگیر شدن، انحصاری می‌شود اقتدارگرایی رخ می‌دهد. شعارهایی که طرفداران نسخه‌های انحصاری سیاست پوپولیستی به کار می‌گیرند، معمولاً مخالفان سیاسی را در بازی سیاسی به عنوان رقبای مشروع به رسمیت نمی‌شناسند؛ بلکه آن‌ها را فاسد و نامشروع نشان می‌دهند.

آن‌ها حال را آخرالزمان و آینده را در معرض تهدید ترسیم می‌کنند. بنابراین، فقط جنبش یا گروه خود پوپولیست‌ها می‌توانند رستگاری بیاورد، در حالی که در این روایت، یک «سازمان» یا «نظام» در حال توطئه علیه «ما»، علیه «ملت» یا علیه «مردم» است. به عنوان مثال، دونالد ترامپ در جریان رقابت‌های انتخابات سال ۲۰۲٤ در جمع هوادارانش گفت که رقیب او نه «کاملا هریس»، بلکه سیستم شیطانی دموکرات‌ها است؛ دموکرات‌هایی که «بسیار شیطانی»، «خطرناک»، و «دشمنان از داخل»[1] هستند (NBC-news.com/2024/10/16). در حقیقت, پوپولیست‌ها با ایجاد دوگانگی ما (مردم) در برابر آن‌ها (نخبگان فاسد) به بسیج سیاسی دست می‌زنند.

در برخی کشورهای دموکراتیک سیاستمداران، جنبش‌ها و احزاب پوپولیست که به طور پنهان یا آشکارا ضد دمکراتیک هستند، بیشترین نفوذ خود را از زمان جنگ جهانی دوم به دست آورده‌اند، چنین گروه‌ها یا افرادی حتی در مواردی (در ایالات متحده، مجارستان، لهستان) از طریق انتخابات، مناصب دولتی را بر عهده گرفته‌اند. در جاهایی که مسئولیت حکومت را بر عهده گرفتند، گرایش آشکاری به سمت فرسایش دموکراتیک (مانند ایالات متحده، اتریش) یا به سمت اقتدارگرایی (برچیدن عمدی حکومت دموکراتیک و گذار به استبداد) داشته‌اند (Schlosser,Badie,Morlino6 2020: 724). کشورهایی مانند ونزوئلا و ترکیه نمونه‌هایی از این تحول را نمایان می‌سازند. پوپولیست‌ها انگیزه قوی برای حمله به نهادهای دموکراتیک انتخابی دارند و اقداماتی مانند دور زدن یا بستن مجلس نمایندگان، انحلال دادگاه عالی، یا بازنویسی قانون اساسی انجام می‌دهند. همچنین، به دلیل گرایش‌های غیرلیبرال و سلطه‌جویانه‌ای که پوپولیسم دارد تهدیدی برای رژیم‌های دموکراتیک است و معمولاً به اقتدارگرایی رقابتی منجر می‌شود (Mudde,Kaltwasser, 2012: 163).

1. So Evil,Dangerous,Enemies From Within

پوپولیسم که یک طرز فکر است، دارای ویژگی‌های مشترک است؛ رهبران پوپولویست خود را نماینده اراده مردم در برابر نخبگان می‌دانند و بیشتر به محبوبیت و قدرت علاقه‌مندند تا سیاست‌ها و برنامه‌ها. جذابیت آن‌ها معمولاً بر اساس احساس رنجش، رها شدگی و نارضایتی بنا می‌شود. هنگامی که به قدرت می‌رسند، قوانین و هنجارهای دموکراتیک را نادیده می‌گیرند، مخالفان را شیطانی می‌کنند و به منابع مستقل قدرت حمله می‌کنند. پوپولیست‌ها معمولاً برای سیاست‌گذاری آگاهانه احترام چندانی قائل نیستند و از پروپاگاندا و تئوری‌های توطئه برای پنهان‌سازی فقدان برنامه‌های واقعی خود استفاده می‌کنند (Ibrahim, 2022: 142). از آنجایی که پوپولیست‌ها غالباً در حکومت ضعیف هستند، به روایت‌هایی روی می‌آورند که نخبگان پنهان، مخالفان خائن، یا مداخلات خارجی را مقصر بحران‌ها معرفی می‌کنند. پس از به‌دست آوردن قدرت، رهبران پوپولیست به دنبال پیاده‌سازی سیاست‌های غیرلیبرال و استبدادی هستند.

تعداد دموکراسی‌هایی که با رهبران پوپولیست به «دموکراسی‌های مدیریت شده»[1] تبدیل شده‌اند، زیاد و رو به افزایش است. احزاب راست‌افراطی در کشورهای مختلف مانند اتریش (۲۰۱۷)، استونی (۲۰۲۰)، اسپانیا (۲۰۲۱) سوئد (۲۰۲۲) وارد دولت شده‌اند. در ایتالیا حزب راست‌افراطی «برادران ایتالیا» به رهبری خانم جورجیا ملونی سال ۲۰۲۲ به قدرت رسید. «حزب برای آزادی» هلند برنده اصلی انتخابات پارلمانی سال ۲۰۲۳ شد. همچنین، راست‌گرایان افراطی در کشورهایی مانند فرانسه، آلمان، فنلاند، اسلونی و اسلواکی موفقیت‌های انتخاباتی چشمگیری داشته‌اند. این احزاب مخالف برخی اصول اساسی دموکراسی مانند آزادی مطبوعات، برابری و حقوق‌بشر هستند؛ طرفدار اقتدارگرایی در اداره جامعه بوده و فضای سیاسی جامعه را قطبی می‌سازند. به عنوان مثال، رهبر حزب راست‌افراطی «آزادی» اتریش که در انتخابات سراسری سال ۲۰۲٤ اکثریت آرا را به دست آورد، بارها اعلام کرده که ویکتور اوربان نخست‌وزیر مجارستان (یکی از اصلی‌ترین رهبران اقتدارگرای معاصر) الگوی او است و همیشه در کنارش باقی می‌ماند (Gupta, Mayer, 2024).

موج لفاظی‌های پوپولیستی در سراسر اروپا که از جناح‌های چپ و راست طیف سیاسی سرچشمه می‌گیرد منجر به دو قطبی شدن شدیدی در افکار عمومی شده است. این تقسیم‌بندی حول موضوعات مهمی مانند مهاجرت، چندفرهنگی، تنوع و رفاه متمرکز است (Kaya,Bee, 2024: 600). چنین دیدگاه‌هایی منبع بالقوه‌ای برای حمایت انتخاباتی از مبارزات و جنبش‌های راست‌افراطی است که از انتخابات به عنوان راهی برای براندازی نهادها و کارکردهای دموکراتیک استفاده می‌کنند (Crew,Sanders, 2020: 3). افزون بر این، با تشدید دوقطبی شدن سیاسی، رهبران احزاب مخالف شیوه‌های مدارای متقابل را کنار می‌گذارند (Pekkanenn et al, 2019: 4). این امر منجر به انسداد سیاسي، افزایش بي‌اعتمادي به نهادهاي دموکراتيك و حتي خشونت سیاسي مي‌شود. به همین دلیل است که پوپولیسم اقتدارگرای معاصر که در سراسر غرب به عنوان یک نیروی سیاسی مهم و پایدار ظاهر شده چالشی جدی برای لیبرال دموکراسی بوده است.

در آمریکای‌لاتین، پوپولیست‌هایی که به قدرت رسیده‌اند دموکراسی‌های شکننده را به سمت استبداد رقابتی سوق داده‌اند. در شرق دور، اقتدارگرایان منتخب مردم در چین، فیلیپین، اندونزی و سنگاپور حکومت

1. Managed Democracies

می‌کنند. به طور کلی، می‌توان گفت دموکراسی‌هایی که تحت تأثیر پوپولیسم قرار می‌گیرند، به سختی می‌توانند از تأثیرات آن به طور سالم عبور کنند (Mudde,Kaltwasser, 2012: 181).

در نهایت باید گفت، رژیم‌های اقتدارگرای معاصر به سمت تعدیل و بازتر شدن گرایش یافته‌اند؛ معمولاً عملکرد قابل قبولی دارند و میزان استفاده از خشونت را به حداقل رسانده‌اند. همان‌گونه که در زمان جنگ سرد و در جایی که هنوز شرایط برقراری و گسترش دموکراسی فراهم نبود، اقتدارگرایی نسبت به تمامیت‌خواهی امتیازات نسبی داشت؛ امروزه به عنوان سبکی از حکمرانی متناسب با شرایط قرن ۲۱ فراگیر شده و به عنوان رایج‌ترین شکل حکومت شناخته می‌شود. بنابراین، دموکراسی دیگر پارادایم غالب محسوب نمی‌شود و رژیم‌های اقتدارگرا به طور فزاینده‌ای از قدرت نرم بیشتری برخوردارند. در قرن ۲۱ و با پیشرفت فناوری، ابزارهای نظارتی و دستکاری رسانه‌های اجتماعی که قادر به نظارت و کنترل جمعیت هستند، می‌توانند به تسهیل گسترش اقتدارگرایی کمک کنند. همچنین، فرایند جهانی‌شدن و به افزایش هم‌پیوستگی، به رژیم‌های استبدادی این امکان را داده است که از طریق ابزارهای اقتصادی یا کمپین‌های تبلیغاتی، نفوذ خود را فراتر از مرزهای خود گسترش دهند. در واقع، باید گفت قرن ۲۱ زمان خوبی برای دیکتاتوری بوده است.

نتیجه‌گیری

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که اقتدارگرایی در جهان معاصر به یک واقعیت عادی و روبه رشد تبدیل شده است. اقتدارگرایی نه تنها در کشورهای استبدادی مستحکم‌تر شده، بلکه در کشورهای با دموکراسی دیرپا و لیبرال نیز در حال گسترش است. اقتدارگرایی قرن ۲۱، با ویژگی‌های متمایز خود، تفاوت‌های قابل توجهی با الگوهای تاریخی دارد؛ این نوع جدید، با ظرافت و به تدریج در قالب دموکراسی پیش می‌رود و از نهادهای دموکراتیک برای تداوم و تثبیت قدرت خود بهره می‌برد، که این امر منجر به افزایش دوام و پایداری آن می‌شود. گرچه، رژیم‌های اقتدارگرای معاصر، ظاهری کاملاً استبدادی ندارند، اما اقتدارگرایی در ذات خود شکلی از حکومت یا رهبری است که با تمرکز قدرت و کنترل شدید بر جامعه تعریف می‌شود.

این کنترل می‌تواند از طریق سرکوب مخالفان سیاسی، سانسور رسانه‌ها، محدود کردن آزادی‌های مدنی، و فقدان پاسخگویی و شفافیت در نهادهای دولتی اعمال شود. نمونه‌های بارز گسترش اقتدارگرایی در اشکال مختلف شامل انتخاب شخصیت‌های پوپولیست، قدرت‌گیری راست‌گرایان افراطی، تداوم قدرت رهبران اقتدارگرا، و تعمیق اقتدارگرایی در کشورهای با سابقه استبداد است. عامل تسهیل‌کننده مهم در گسترش اقتدارگرایی، افزایش پوپولیسم در سراسر جهان بوده است. رهبران پوپولیست با تکیه بر نارضایتی عمومی، دوقطبی‌سازی جامعه، و تضعیف نهادهای دموکراتیک، پایه‌های قدرت خود را مستحکم می‌کنند.

به طور کلی، نتایج پژوهش نشان می‌دهد که گسترش دموکراسی به عنوان یک الگوی مسلط جهانی پس از جنگ سرد، یک استثنای تاریخی بوده و اقتدارگرایی همچنان یک واقعیت مهم، در حال تحول و رو به گسترش در عرصه سیاست بین‌الملل است. علاوه‌بر این، چون گسترش پوپولیسم اقتدارگرا ناشی از

شـرایط اقتصـادی و اجتماعـی جوامـع اسـت، بعیـد بـه نظـر می‌رسـد گسـترش رژیم‌هـای اقتدارگـرای معاصـر بـه زودی متوقـف شـود. از ایـن رو، می‌تـوان نتیجـه گرفـت کـه نـه تنهـا رژیم‌هـای اقتدارگـرای معاصـر بـه زودی از بیـن نخواهنـد رفـت، بلکـه اقتدارگرایـی جدیـد بـا ویژگی‌هـای خـاص خـود و پذیـرش فزاینـده آن توسـط نسـل جـوان، بـه طـور فزاینـده‌ای قوی‌تـر و رایج‌تـر خواهـد شـد. بـه ویـژه، کـه در بسـیاری از کشـورهای دموکراتیـک، تمایـل بـه جایگزین‌هـای اقتدارگـرا- پوپولیسـتی در حـال افزایـش اسـت.

Refrences

- Amnesty International (2024, April), The State of the World's Human Rights,Amnesty International,London: available in: www.amnesty.org.
- Collin, P. (2004), Dictionary of Politics and Government,Third Edition, London: Bloomsbury Publishing Plc.
- Crewe, I. Sanders, D. (2020), *Authoritarian, Populism and Liberal Democracy,* Hampshire: Palgrave Macmillan.
- Democracy Report (2023), Defiance in the Face of Autocratization, V-Dem Institute, Gothenburg: University of Gothenburg.
- Democracy Report (2024), Democracy Winning and Losing at the Ballot,V-Dem Institute,Gothenburg: University of Gothenburg.
- Diamond, L. (2021), ''Democratic Regression in Comparative Perspective: Scope, Methods, and Causes'', Democratization, 28:(1): 22-42. Doi:10.1080/13510347.2020.1807517
- FIW 2022,**The Global Expansion of Authoritarian Rule,**Freedom House, Avalilble In: www.freedomhouse.org
- FIW 2023,**Marking 50 Years in the Struggle for Democracy,**Freedom House, Avalilble In:www.freedomhouse.org
- FIW 2024, the Mounting Damage of Flawed Elections and Armed Conflict, FreedomHouse, Avalilble In: www.freedomhouse.org
- Fukuyama, F.(1992), The End of History and the Last Man, New Yorak: The Free Press.
- Geddes, B. Wright. J. Frantz. E (2021), How Dictatorships Work, Power, Personalization and Collapse, New York: Cambridge university press.
- Gill,G. (2021), Bridling Dictators, Rules and Authoritarian Politics, New York: Oxford University Press.
- Gupta.O.D. Mayer.W. (2024), A Right-Wing Populist Reaches for Power in Vienna, Availble In: https://www.spiegel.de/international/europe/elections-in-austria-a-right-wing-populist-reaches-for-power-in-vienna-a-c790a5a1-efbf-410e-be9f-ecab3ff5240c Accessed at:2024/10/09
- Heinrich, A. Pleines,H. (2018), " the Meaning of Limited Pluralism in Media Reporting under Authoritarian Rule", Politics and Governance, 6(2): 103–111. DOI:10.17645/pag.v6i2.123
- Heywood. A. (2010), Politics, Translated by Abdolrahman Alem, Tehran: Nashre Ney, Second Edition. [In Persian]
- Hudson, A.Shah.S.(2022) Populism - Left and Right, Progressive and Regressive,Available In, https://www.idea.int/blog/explainer-populism-left-and-right-progressive-and-regressive Accessed at: 2024/12/08
- Huntington, S. (1994), The Third Wave of Democracy, Translated by Ahmad Shahsa, Tehran: Roznahe. [In Persian]

- Ibrahim, A. (2022), Authoritarian Century, London: Hurst&Company.
- International IDA (2022), The Global State of Democracy 2022, International Institute for Democracy and Electoral Assistance, Stromsborg.
- Kaya,A.Bee.C.(2024),"Introduction:Social Movements and Radicalisation in Europe". Journal of Contemporary European Studies, 32(3): 599–609. Doi:10.1080/14782804.2024.2332311
- Kurian, G.T. (2011), The Encyclopedia of Political Science, Volume1-5, Washington: CQ Press.
- Leicht, K. T, J. Jenkins.C. (2010), Authoritarian State and Contentious Politics, New York, London: Springer.
- Levitsky.s.Ziblatt.D. (2018), How Democracies Die, Translated by Siamak Delara.Azam Varshochi Zade, Tehran: Parse Book Translation and Publishing Company. [In Persian]
- Lindstaedt, N. (2024), Authoritarian regimes, London: Sage.
- Linz, J. J. (2000), Totalitarian and Authoritarian Regimes,London: Lynne Rienner Pub.
- Luhrmann. A.Lindberg.S. (2019),''A Third Wave of Autocratization is Here: What is New about It?'', Democratization, Vol.26, No.7,1095–1113. Doi:10.1080/13510347.2019.1582029
- Milan, C. Dolenec.D. (2023), "Social Movements in Southeast Europe: From Urban Mobilisation to Electoral Competition", East European Politics,39(4),577–587. Doi: 10.1080/21599165.2023.2267991
- Mudde, C. Kaltwasser, C.R. (2012), Populism in Europe and the Americas, New York: Cambridge University Press.
- NBCNEWS.Com/2024/10/16,'So Evil' and 'Dangerous':Trump Doubles Down on Calling Democrats 'Enemies from within'.Available In: https://www.nbcnews.com/politics/2024-election/trump-democrats-enemies-within-rcna175628 Accessed at: 2024/12/10
- Open Society (2023), Open Society barometer can democracy deliver? Accessed at: 2024/09/02.Avalilble In:opensocietyfoundations.org.
- Pekkanenn.R.J. et al (2019), The End of Democracy? Global Trends of Democratic Erosion and Cases of Persistence, Seattle: University of Washington.
- Pelke. L.Croissant.A. (2021), "Conceptualizing and Measuring Autocratization Episodes", Swiss Political Science Review, 27(2): 434–448.
- Przeworski.A. (2019), Book Chapter (A Conceptual History of Political Regimes: Democracy, Dictatorship, and Authoritarianism) in: Jerzy.J. Wiatr (Eds), New Authoritarianism, Berlin, Toronto: Barbara Budrich Publishers, Opladen.
- Schlosser.D.B. Badie.B. Morlino.L (2020), Political Science, London and California: Sage Publications Ltd.
- Sinkkonen.E. (2021), "Dynamic Dictators: Improving the Research Agenda on Autocratization and Authoritarian Resilience", Democratization, 28(6): 1172–1190 Doi:10.1080/13510347.2021.1903881
- Steven. L. Way.A.L. (2010), Competitive Authoritarianism:Hybrid Regimes After the Cold War,New York:Cambridge University Press.
- The Guardian.Com/2024/11/21,Brazil's Former President Jair Bolsonaro Charged with Plotting Coup d'état,Available In: https://www.theguardian.com/world/2024/nov/21/jair-bolsonaro-charged-coup-plot Accessed at: 2024/12/11
- Wiatr, J.ed. (2019), New Authoritarianism, Challenges to Democracy in the 21st century, Berlin, Toronto: Barbara Budrich Publishers.

Political and International Approaches
Vol 17, No 1, 2025, PP 93-119
Journal Homepage: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

Layered Analysis of the 2022 Protests in Iran based on the Conceptual Framework of "Manipulated Movements"

Saeed Naderi Asl[1] **& Seyed Javad Hosseini**[2]

DOI: 10.48308/piaj.2025.237974.1619 Received: 2024/12/16 Accepted: 2025/3/8

Original Article

Extended Abstract

Introduction: Identifying the trends of protests in Iranian society and integrating them within the framework of organized movements, particularly in recent years, highlights the emergence of a new pattern in protest behavior. This new pattern, while shaped by the discourse constructed by domestic protesters and responding to internal social, economic, and political conditions, also appears to result from a multidimensional design and external influence by foreign actors. In this context, the protests of 2022 (1401) serve as a prominent example, offering an opportunity to analyze this new pattern and examine the key components that define it. This article introduces the concept of a "manipulated social movement" to represent this complex phenomenon. By applying this concept to the 2022 protests, the study aims to identify and categorize the main features and elements of this movement. The primary objective of the research is to provide a comprehensive analysis of how these movements were formed, directed, and influenced Iran's political and social landscape. Additionally, the study seeks to contribute to the strategic management of protests in Iran. The secondary objectives include explaining the components of the 2022 protests and refining the conceptual understanding of manipulated social movements.

Methods: This research follows a qualitative approach, employing a descriptive-analytical method. Data collection was conducted through documentary research, utilizing reputable online databases and academic sources. The collected data were analyzed using the Causal Layered Analysis (CLA) method, which provides a multi-layered framework

1. PhD student in Political Sociology, Faculty of Islamic Studies and Political Science, Imam Sadiq University, Tehran, Iran (Corresponding author). Naderiasl@isu.ac.ir.
2. Assistant Professor, Faculty of Islamic Studies and Political Science, Imam Sadiq University, Tehran, Iran. s.j.hosseini66@gmail.com.

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

Political and International Approaches
Vol 17, No 1, 2025, PP 93-119
Journal Homepage: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

for a deeper and more multidimensional analysis. CLA examines the subject matter from four different levels, ranging from surface-level phenomena to deeper conceptual structures, and can be applied in both top-down and bottom-up approaches.

Result & Discussion: The research findings indicate that the manipulated social movement seen in the 2022 protests possesses distinctive characteristics that differentiate it from other movements. This movement relies more on virtual actions rather than street protests, seeks to conceal its leadership while presenting itself as a grassroots movement, and exploits existing crises and conflicts. Furthermore, it leverages foreign support and international media to advance its objectives. Another key feature of this movement is its ability to generate hope for change, encouraging public participation in protests. On a metaphorical level, the movement employs ambiguous concepts and undefined demands, leading people toward unclear objectives. These characteristics enable a more precise analysis and a better approach to managing protests, particularly in mitigating the negative impact of foreign intervention.

Conclusion: The layered analysis of the manipulated social movement reveals that, as a new social movement, it has 12 distinguishing components. In the litany layer, the movement is predominantly virtual, its leadership is concealed, and it has a symbolic nature. In the systemic layer, it is rooted in conflict, follows the protest trend, and is influenced by foreign intervention. In the discourse layer, it emerges from a media-driven narrative, results from external discourse, and seeks to propagate a message of hope for change. Finally, in the metaphorical layer, it lacks foundational metaphors, incorporates constructed and diverse metaphors, and follows a three-tiered metaphorical framework.

Keywords: Social Movement, Modern Movement, Manipulated Movement, Protests Of 2022, Iran.

Citation: Naderi Asl, Saeed & Hosseini, Seyed Javad. Layered Analysis of the 2022 Protests in Iran based on the Conceptual Framework of "Manipulated Movements", Political and International Approaches, Spring, Vol 17, No 1, PP 93-119.

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

دورهٔ هفدهم، شمارهٔ اول، بهار ۱۴۰۴، ۱۱۹-۹۳
سایت مجله: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

تحلیل لایه‌ای اعتراض‌های ۱۴۰۱ بر پایه الگوی مفهومی «جنبش‌های دستکاری‌شده»

سعید نادری اصل[۱] و سیدجواد حسینی[۲]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۹/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۱۸ DOI: 10.48308/piaj.2025.237974.1619

مقالهٔ پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: شناسایی روند اعتراض‌ها در جامعه ایران و بهره‌برداری از آن در قالب جنبش‌های سازمان‌یافته، به‌ویژه در دهه اخیر، نشان‌دهنده ظهور الگویی نوین در رفتارهای اعتراضی است. این الگوی جدید، در عین حال که برآمده از برساخت گفتمانی معترضین داخلی و واکنش به شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی داخلی است، به‌نظر می‌رسد محصول طراحی و هدایت چندبعدی از سوی عوامل خارجی نیز باشد. در این میان، اعتراض‌های سال ۱۴۰۱ به‌عنوان نمونه‌ای برجسته، فرصتی را برای تحلیل این الگوی نوین و بررسی مؤلفه‌های شکل‌دهنده آن فراهم می‌کند. مقاله حاضر تلاش دارد این وضعیت پیچیده را به کمک مفهوم «جنبش اجتماعی دستکاری‌شده» بازنمایی کند و با تطبیق این مفهوم بر وقایع اعتراضی سال به شناسایی و احصای ویژگی‌ها و مؤلفه‌های اصلی این جنبش بپردازد. هدف اصلی مقاله، ارائه تحلیلی جامع از نحوه شکل‌گیری، هدایت و تأثیرگذاری این جنبش‌ها در فضای سیاسی و اجتماعی ایران معاصر است. کمک به مدیریت هوشمند اعتراض در ایران هدف اصلی این پژوهش است. اهداف فرعی این پژوهش نیز عبارت‌اند: تبیین مؤلفه‌های اعتراض‌های ۱۴۰۱ و تدقیق مفهومی جنبش دستکاری‌شده اجتماعی است.

روش‌ها: تحقیق حاضر از حیث ماهیت، کیفی و از لحاظ رویکرد پژوهشگران توصیفی-تحلیلی است. در این پژوهش، روش گردآوری داده‌ها اسنادی بوده و اطلاعات از طریق استفاده از درگاه‌های معتبر نمایه و منابع علمی قابل استناد به‌دست آمده است. داده‌های گردآوری‌شده با بهره‌گیری از روش تحلیل لایه‌ای علت (CLA) مورد بررسی قرار گرفته‌اند. این روش تحلیلی، با ارائه چارچوبی چندلایه، امکان تحلیل عمیق‌تر و چندبعدی موضوع را فراهم می‌کند. تحلیل لایه‌ای علت موضوع پژوهش را از چهار سطح مختلف بررسی می‌کند که این سطوح از

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران (نویسنده مسئول). Naderiasl@isu.ac.ir

۲. استادیار گروه جامعه‌شناسی سیاسی، دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران. s.j.hosseini66@gmail.com

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

دورهٔ هفدهم، شمارهٔ اول، بهار ۱۴۰۴، ۱۱۹-۹۳
سایت مجله: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

سطح پدیده‌های سطحی تا لایه‌های عمیق‌تر مفهومی ادامه دارند و از بالا به پایین و بالعکس قابل اجرا هستند.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که جنبش اجتماعی دستکاری‌شده در اعتراض‌های سال ۱۴۰۱ ویژگی‌هایی خاص دارد که آن را از دیگر جنبش‌ها متمایز می‌کند. این جنبش بیشتر از کنش‌های مجازی به جای اعتراضات خیابانی استفاده می‌کند و سعی دارد رهبری خود را پنهان کرده و به‌عنوان یک حرکت مردمی نشان دهد. در کنار این، از بحران‌ها و منازعات موجود بهره‌برداری کرده و از حمایت‌های خارجی و رسانه‌های بین‌المللی برای پیشبرد اهداف خود استفاده می‌کند. این جنبش همچنین تلاش می‌کند تا امید به تغییر و موفقیت اعتراضات را در میان مردم گسترش دهد و آن‌ها را به ادامه اعتراضات ترغیب کند. در سطح استعاره‌ها، از مفاهیم مبهم و خواسته‌های نامشخص استفاده می‌کند تا افراد را به دنبال اهداف نامشخصی ببرد. این ویژگی‌ها به تحلیل دقیق‌تر و مدیریت بهتر اعتراضات کمک می‌کند و امکان مقابله با تأثیرات منفی خارجی را افزایش می‌دهد.

نتیجه‌گیری: تحلیل لایه‌ای جنبش اجتماعی دستکاری‌شده نشان می‌دهد که این جنبش، به عنوان یک جنبش نوین اجتماعی دوازده مؤلفه متمایز دارد. مؤلفه‌های این جنبش در لایه لیتانی: بیشتر مجازی، رهبری پنهان و سمبولیک، در لایه سیستماتیک: منازعه مبنا، مبتنی بر روند اعتراض و متأثر از دخالت خارجی، در لایه گفتمان: برآمده از گفتمان رسانه‌ای، نتیجه گفتمان خارجی و به دنبال گفتمان امید به تغییر و در لایه استعاره‌ها: فاقد استعاره مبنایی، شامل استعاره‌های برساخته و متنوع و در قالب ساخت سه سطحی استعاره‌ای است.

کلید واژگان: جنبش اجتماعی، جنبش نوین، جنبش دستکاری‌شده، اعتراض‌های ۱۴۰۱، ایران.

استناددهی: نادری اصل، سعید و حسینی، سیدجواد. ۱۴۰۴. تحلیل لایه‌ای اعتراض‌های ۱۴۰۱ بر پایه الگوی مفهومی «جنبش‌های دستکاری‌شده»، رهیافت‌های سیاسی و بین المللی، بهار، سال ۱۷، شماره ۱، ۱۱۹-۹۳.

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

۱. مقدمه

بروز اعتراض در سال‌های اخیر صورت‌های متفاوتی داشته و علاوه برکنشگری بازیگران داخلی، زمینه را برای کنشگری بازیگران خارجی نیز فراهم نموده است. به گونه‌ای که (الف) نقش سلبریتی‌های خارجی و رسانه‌های غیرایرانی افزایش یافته، (ب) سطح اعتراض از ملی به بین المللی ارتقاء یافته، (ج) دامنه واکنش‌ها از سطح خشونت معترضین داخلی به تحریم‌های دولتی افزایش یافته و (د) شروع، تداوم و پایان اعتراض ضرورتاً ناشی از مسئله اجتماعی و مشکله اقتصادی نبوده است. از این رو برای بسیاری از پژوهشگران علوم اجتماعی و سیاستگذاران اجتماعی، این دغدغه بوجود آمده که اعتراض در ایران چگونه ایجاد می‌شود. براین اساس پژوهش حاضر به بازشناسی مفهوم جنبش اجتماعی دستکاری‌شده از طریق تطبیق بر اعتراض‌های سال ۱۴۰۱ و احصاء مؤلفه‌های این نوع از جنبش اجتماعی نوین می‌پردازد.

شناسایی چگونگی دستکاری جنبش‌های اعتراضی و بهره‌برداری از دانش فهم روند اعتراضی از سوی دشمنان در جهت اهداف ضدامنیتی، می‌تواند ضمن افزایش توان پدافندی امنیت داخل، به ارتقاء بسترهای نظری مطالعه و مدیریت اعتراض بیانجامد. از این رو پژوهش حاضر ضمن آنکه اهمیت کاربردی دارد و دو قرائت امنیتی و اجتماعی را به صورت همزمان از ناآرامی‌های سال ۱۴۰۱ ارائه می‌دهد، از اهمیت نظری و راهبردی نیز به جهت ارتقاء دانش مدیریت اعتراض و توان جلوگیری از آن، برخوردار است. عدم فهم دقیق روند اعتراض ضمن آنکه امکان پیش‌بینی و مدیریت اعتراض را سلب می‌کند و موجب می‌گردد توان مقابله با اقدامات ضدامنیتی خارجی به حداقل کاهش یابد. همچنین آنکه امکان شناسایی جنبش دستکاری‌شده و مدیریت آن از دست می‌رود. بنابراین پژوهش حاضر ضرورت کاربردی-راهبردی دارد.

کمک به مدیریت هوشمند اعتراض در ایران هدف اصلی این پژوهش است. اهداف فرعی این پژوهش نیز عبارت‌اند: تبیین مؤلفه‌های اعتراض‌های ۱۴۰۱ و تدقیق مفهومی جنبش دستکاری‌شده اجتماعی است. در پژوهش حاضر پیش‌فرض است که «اعتراض در ایران دارای روندی مشخص و پیش‌رونده است» به این معنا که (یک) روند اعتراض همیشه موجود است، (دو) اعتراض در حال شدن (تغییر) است و (سه) روند اعتراض قابل پیش‌بینی است. همچنین این پژوهش به دنبال پاسخ به سؤال اصلی «مؤلفه‌های جنبش اعتراضی ۱۴۰۱ بر پایه الگوی مفهومی جنبش اجتماعی دستکاری‌شده کدام است؟» و یافتن پاسخ سؤال‌های فرعی است که عبارت‌اند از: اعتراض‌های ۱۴۰۱ براساس تحلیل لایه‌ای دارای چه لایه‌هایی است؟ هرکدام از لایه‌های اعتراض‌های ۱۴۰۱ گواه چه دلالت‌هایی در خصوص جنبش اجتماعی دستکاری‌شده است؟ باید توجه داشت از آنجایی که پژوهش حاضر ماهیت اکتشافی دارد، فرضیه آزما نیست.

۲. پیشینه پژوهش

جنبش و به صورت مشخص تأثیر آن بر شکل گیری اعتراض در ایران، از دیرباز موضوع پژوهش‌های متعددی بود. در این بخش آثاری مورد بررسی قرار می گیرد که به بررسی چگونگی شکل گیری جنبش‌های اجتماعی و برش محتوایی آنها پرداخته‌اند چراکه جنبش اجتماعی دستکاری‌شده خود در قالب یک جنبش نوین اجتماعی و محتوایی است؛ براساس برش محتوایی، سه دسته مطالعات در آثار بررسی شده قابل شناسایی و دسته‌بندی است.

۲-۱. مطالعات جنبش‌های اجتماعی ساختارپایه

در این دسته پژوهش‌ها به دنبال بررسی جنبش‌هایی هستند که در پی تغییر ساختارهای اجتماعی‌اند. جلائی‌پور (۱۳۹۱) در مقاله خود عنوان می‌کند که جامعه ایران دارای پتانسیل جنبشی بالایی است؛ او معتقد است که در ایران دو جنبش دموکراسی‌خواهی و مذهبی-دینی-ضدآمریکایی در مقابل هم صف‌آرایی کردند و حمایت دولتی از جنبش دوم خود منجر شده که ساختارهای جنبشیِ جنبش اول تقویت گردد و تقابل افزایش یابد. توحیدلو (۱۴۰۱) نیز معتقد است که انباشت عملکرد دولت منجر به ایجاد رفتارهای جدید در میان ایرانیان شده، از نظر او ساختارهای سیاسی، سبک زندگی را برساخت کرده که مختصات و ویژگی‌هایش از ذیل این ساختار نیز خارج شده است. به صورت کلی در این دسته از آثار، ویژگی‌های عمومی یا مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی به عنوان زمینه‌های ایجاد کننده جنبش مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

۲-۲. مطالعات جنبش‌های اجتماعی هویت‌پایه

این دسته از آثار به بررسی جنبش‌هایی می‌پردازد که عامل‌های هویت منجر به شکل‌گیری و توسعه آنها گشته‌اند. رئیسی‌نژاد (۱۳۹۷) در پژوهش خود به کاربست نظریات مختلف در خصوص فرصت‌یابی سیاسی، فرآیند سیاسی، گفتمان و هویت سیاسی پرداخت. وی برآن بود که خارج از بررسی‌های متعارف و عمدتاً ساختاری، به نقش عوامل دیگر همچون هویت بپردازد. رئیسی‌نژاد زمینه‌های واقعی فراتر از ساختارهای سیاسی عامل اصلی ایجاد جنبش‌های جدید معرفی کرد و از این رو در قالب بررسی هویت به دنبال تبیین ماهیت اعتراض در ایران بود. آل‌سیدغفور و زهیری (۱۳۹۵) نیز در پژوهش خود با پیشفرض اینکه جامعه و سیاست لاجرم جماعت‌هایی را طرد می‌کند، عنوان داشتند که طردشدگان هویتی جدید برای خود تعریف می‌کنند که این هویت مبنای تولید قدرت است و ایجاد یک جنبش علیه سیاست می‌کند. از منظر ایشان تقابل هویت طرشدگان و هویت جریان مسلط، اساس جنبش جدیدی را بنا می‌نهند که هویت مبنا است. گرجی (۱۴۰۱) نیز در پی بررسی جنبش اعتراضی ۱۴۰۱ بود، با بررسی نگرش زنان به دنبال آن بود که گرایش‌های جدیدی را در قالب هویتی نو سامان‌یابی کند و نهایتاً برای این هویت مؤلفه‌هایی از جمله گرایش به عدالت‌خواهی و آزادی، و احساس بیگانگی با حاکمیت و همچنین ناتوانی در فهم موقعیت را احصاء نمود.

۲-۳. مطالعات جنبش‌های اجتماعی رسانه‌مبنا

در این دسته پژوهش‌هایی بررسی می‌گردد که رسانه را عامل ایجاد و گسترش جنبش اجتماعی عنوان کرده‌اند. سردارنیا (۱۳۸۸) در مقاله خود در پی بررسی نقش فزاینده جنبش‌های اجتماعی برآمده از رسانه‌های جدید در جامعه مدنی جهانی برآمد. او با تأکید بر کارکردهای فضای مجازی، چند جنبش را مورد بررسی قرار داد و اظهار داشت که رسانه‌های جدید بسیج شوندگی را در خلال تشکیل جنبش‌های تقویت می‌کنند و احتمال دست‌یابی جنبش‌ها به اهداف‌شان را افزایش می‌دهد. عزیزی و همکارانش (۱۴۰۰) که به بررسی جنبش‌های اجتماعی نوین به عنوان یکی از بازیگران اثرگذار که انحصار نقش

دولت در کنشگری بین المللی را برهم زده، پرداخته‌اند؛ عنوان داشتند، استفاده جنبش‌ها از رسانه، اثرگذاری آنها بر افکارعمومی را افزایش داده و با همراه نمودن ایشان، قدرت جنبش‌ها افزایش یافته است. گنجی و همکارانش (۱۴۰۱) نیز در مقاله خود در خصوص ناآرامی‌های سال ۱۴۰۱، اظهار داشتند که رسانه به جهت ایجاد تصویر، موجب تقویت تأثیر جنبش در دو سطح ملی و بین المللی شده و همزمان این تصویر، موجب تضعیف دولت و حاکمیت گشته است.

در هر سه دسته آثار یاد شده محققان مشابه پژوهش حاضر در صدد بررسی جنبش‌های نوین اجتماعی بوده‌اند. حال آنکه در غالب پژوهش‌های بررسی شده تلاش بر آن بود که جنبش‌های مفروض و مؤلفه‌های آنها که عمدتاً براساس جوامع اروپایی و آمریکایی احصاء شده بود بر جامعه ایرانی تطبیق داده شود. همچنین آنکه این رویکرد مانع از بازشناسی جنبش‌های بومی براساس وضعیت‌های اعتراضی در ایران شده بود. این در حالی است که پژوهش حاضر به دنبال ترسیم وضعیت جدید در قالب مفهوم جنبش اجتماعی دستکاری‌شده و احصاء مؤلفه‌های آن از طریق انطباقش بر اعتراض‌های ۱۴۰۱ است. همچنین پژوهش حاضر علاوه بر نوآوری در انتخاب و بررسی موضوع، از جهت کاربست روش تحلیل لایه‌ای در بررسی اعتراض‌های ۱۴۰۱ و ارائه ایده ساختار نوی جنبش اعتراضی در قالب جنبش دستکاری‌شده، دارای نوآوری است. .

۳. مبانی مفهومی و نظری

۳-۱. جنبش اجتماعی

جنبش‌های اجتماعی، شبکه‌های غیررسمی از افراد هستند که براساس برداشت مشترک حول زمینه‌های اعتراض به یک گروه مثلاً دولت انسجام می‌یابند و اقدامات اعتراضی-اصلاحی را منطبق با برداشت مشترکشان انجام می‌دهند (دلاپورتا و دیانی، ۱۳۹۸: ۳۳-۴۷). به صورت دقیق‌تر جنبش‌های اجتماعی مجموعه‌ای از کنشگران است که در پی دستیابی به هدف (اهداف) خود از طریق تأثیرگذاری بر تصمیمات یک مرجع‌اند. روشه به عبارتی دیگر عنوان می‌کند که جنبش اجتماعی سازمانی تکامل یافته بر مبنای هدف خاص متشکل از افراد به منظور حفظ، استیفاء یا گسترش حقوق است (روشه، ۱۳۷۶: ۱۶۴). نهایتاً آنکه این سازمان برمبنای عمل جمعی گروهی از افراد برای دستیابی به تجدید ساختار اجتماعی استوار شده است (ابرکرامبی و همکاران، ۱۳۷۰: ۳۵۳).

جنبش اجتماعی دارای دو ساحت پنهان و آشکار است. عرصه آشکار جنبش به صورت یک کنش سیاسی یا در خیابان بروز پیدا می‌کند، اما جنبش ساحت پنهانی دارد که می‌تواند با ساحت آشکار فاصله داشت باشد؛ به عبارت دیگر جنبش میان فعالیت عمومی و آشکار و دوره نهفتگی (دائماً) در نوسان است (دلاپورتا و دیانی، ۱۳۹۸: ۳۸). از نظر ملوچی، دو ساحتی بودن جنبش کاملا طبیعی است. به نظر او ساحت پنهان لازمه ساحت آشکار است، در واقع ملوچی معتقد است که منازعه می‌تواند موجب تغییر ساحت جنبش شود و جنبش برای تکامل خود نیازمند ساحت پنهان یا به تعبیر دیگر رؤیت ناپذیری است (Melucci, 1989: 71). براین اساس است که ملوچی عنوان می‌کند که اساساً بسیج با جنبش مساوی

نیست، هرچند در قالب کنش جمعی هر دو قابلیت بررسی دارند ولی اساساً متفاوتند (Melucci, 1989: 71). براساس نسبت رویت‌پذیری و حسب ویژگی‌های کنش جمعی و با لحاظ تاریخ، جنبش به دو نوع کلاسیک و مدرن تقسیم می‌شود.

۳-۱-۱. جنبش اجتماعی کلاسیک

جنبش اجتماعی کلاسیک، که به تأسیس و توسعه نظریه‌های اجتماعی در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نسبت داده می‌شود، ویژگی‌ها و مؤلفه‌های متعددی دارد که در منابع آکادمیک بررسی شده‌اند. این جنبش‌ها معمولاً بر اساس یک هدف مشترک و جمعی شکل می‌گیرند و از طریق بسیج عمومی و سازماندهی، به دنبال تغییرات اجتماعی و فرهنگی هستند (تاجیک، ۱۳۸۳: ۲۰۷-۲۱۲). تأکید بر هویت جمعی، استفاده از نمادها و پرچم‌ها، وجود رهبری قوی، و ساختار سازمانی مشخص از جمله جنبه‌های بارز این نوع جنبش‌ها است. علاوه بر این، جنبش‌های اجتماعی کلاسیک غالباً در واکنش به نابرابری‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به وجود می‌آیند و با ایجاد آگاهی اجتماعی، تلاش می‌کنند تا خواسته‌های خود را به صورت تأثیرگذار و مؤثر به دولت و دیگر نهادها منتقل کنند (Tilly, 2004: 180; Tarrow, 1998: 15). همچنین، ادبیات موجود بر نقش رسانه‌ها و فن‌آوری‌های ارتباطی در گسترش و تأثیر این جنبش‌ها تأکید دارد، چرا که ابزارهای جدید می‌توانند امکاناتی برای ارتباط و اطلاع‌رسانی سریع به فعالان اجتماعی فراهم آورد (Della Porta & Diani, 2006: 98-112). این ویژگی‌ها و مؤلفه‌ها در تحلیل و درک ساختار و عملکرد جنبش‌های اجتماعی کلاسیک به ما کمک می‌کنند و به ما اجازه می‌دهند تا چرا و چگونه این جنبش‌ها می‌توانند در تغییرات اجتماعی تأثیرگذار باشند.

۳-۱-۲. جنبش اجتماعی نوین

جنبش‌های نوین اجتماعی با حرکت به سمت راهبردمحوری و هویت مبنایی مطابق آنچه تورن «تاریخ‌مندی» می‌خواند (touraine, 1981: 35) به سمت کنشی متشکل از افراد با هویت مفروض و مشترک، نزدیک شد. این جنبش دارای پنج ویژگی اساسی است که عبارت‌اند از:

۱. **شبکه تعاملات غیررسمی**: جنبش اگرچه توان همراه سازی دولت و احزاب را دارد، اما به صورت کلی خود متشکل از شبکه منسجم و غیررسمی است؛
۲. **انسجام و باورمندی**: جنبش باید دارای باور مشترک باشند. افراد حاضر در جنبش باید خودآگاهی مشترکی از وضعیت‌شان داشته باشند؛
۳. **منازعه مبنا**: جنبش واقعیتی است که در واکنش به یک منازعه در قالب یک رخداد یا کنشگر، ایجاد شده است؛
۴. **بهرمندی از تعارضات**: جنبش اجتماعی حول یک یا چند محور تضاد و منازعه بوجود می‌آیند؛ این محورها میتوانند قدیمی یا جدید باشند (Porta & Diani, 1999: 9-11؛ جلائی‌پور، ۱۳۸۹: ۲۹)
۵. **ماهیت دوبعدی**: همچنین آنکه جنبش در عصر جدید ماهیت دو بعدی (آنلاین و آفلاین) دارد، از

این رو با پایان یافتن کنش خیابانی، از بین نمی‌رود، بنابراین نبود کنش خیابانی به معنی نبود جنبش نیست (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۸).

۳-۲. جنبش اجتماعی دستکاری‌شده

۳-۲-۱. تبیین مفهومی

جنبش دستکاری‌شده در واقع از منظر دو ساحت محتوایی و درونی تطابقی ندارد. از منظر محتوایی جنبش دستکاری‌شده از جنس جنبش است و در نوع جنبش‌های نوین دسته‌بندی می‌گردد. از منظر درونی، جنبش دستکاری‌شده ماهیت عملیاتی دارد و در واقع دارای نوعی اتاق عملیات است. به نظر جنبش دستکاری‌شده مبتنی بر عملیات پیش بینی شده بر بستر روند اعتراضی جامعه است. بروز جنبش دستکاری‌شده نیز در قالب حوادث زنجیره‌واری است که در جامعه احساس می‌گردد، هرچند احساس شکل‌گرفته شده با اصل واقعیت در تضاد باشد. براین اساس (الف) خاستگاه جنبش دستکاری‌شده جامعه نیست و گروهی محدود آن را پدید می‌آورند، (ب) این جنبش بر روند اعتراضی پیش بینی شده جامعه سوار می‌گردد لذا قابلیت فراگیر شدن دارد، (ج) این جنبش ماهیت عملیاتی و برنامه‌ریزی شده دارد و (د) فاقد خصلت تعاملات غیررسمی جنبش نوین اجتماعی است.

۳-۲-۲. مرزهای مفهومی

صرف‌نظر از واقعیت جنبش اجتماعی دستکاری‌شده، تفاوت مفاهیم انتخابی بدیل با جنبش اجتماعی و فاصله ماهوی آنها از هم به معنی مساوی نبودن مفاهیم یاد شده با جنبش اجتماعی دستکاری‌شده است از این‌رو به بررسی مفاهیم بدیل انتخابی ناجنبش‌ها و جنبش بی‌سر پرداخته خواهد شد.

۳-۲-۲-۱. ناجنبش‌ها

ناجنبش‌ها شامل کنش جمعی نااجتماع‌هاست. به این معنی که کنش‌های متکثر افراد متعدد به شرط اشتراک، تغییرات اجتماعی را رغم می‌زنند که محصول ناجنبش‌ها می‌شود. از نظر بیات ناجبش‌ها (الف) محصول عمل‌اند و نه نظر، (ب) ساحت پنهانی دارند، (ج) فردی است، (د) هدف آنها عمل است و نه منازعه و (هـ) محصول کنش متعدد تعدادی زیاد از افراد است که نهایتاً پس از بروز در یک قالب صورتبندی و فهم می‌شود (بیات، ۱۳۹۰: ۳۰-۳۱). بنابراین می‌توان گفت که هدف مشترک از ویژگی‌های جنبش اجتماعی را فاقد است، چراکه لزوماً برداشت مشترک دیگران یا کنش مشابه ناشی از هدف مشترک کنش جمعی رخ‌داده نیست. همچنین آنکه لزوما به وجود باورمندی یا ارزش‌های مشترک هم نیست و اساساً مبنای فردی این کنش جمعی خود باورمندی این نوع از کنش را منتفی می‌نماید. تعاملات مادام غیررسمی است ولی در قالب سازمان نیست و انسجامی ندارد، بنابراین این وضعیت و مفهوم اساساً با جنبش و آنچه مراد ماست تفاوت ماهوی دارد.

۳-۲-۲-۲. جنبش بی‌سر

تبیین ناقص مفهوم جنبش بی‌سر موجب شده است که به اشتباه در بسیاری از موارد با ناجنبش یکسان فرض شود. حال آنکه جنبش بی‌سر نوعی کنش فردی بر بستر فضای مجازی فارغ از هر نوع سازمان است؛ این کنش در قالب ارتباطات غیررسمی و با ماهیت‌های مختلفی از جمله سرگرمی قالب‌بندی شده‌اند. جنبش‌های بی‌سر به دلیل نبود سازمان، فاقد سلسله مراتب و بخش رهبری‌اند از این رو مشابه ناجنش‌هایند، البته این کنش بیشتر جنبه نظری و در ساحت پنهانی و با قالب گمنامی در فضای مجازی پیگیری می‌شود (جودکی، ۱۳۹۰: ۱۸-۱۹). جنبش بی‌سر به دنبال (الف) کنشگری سریع و دستیابی سریع به تغییرات، (ب) به کارگیری گسترده نسل جوان و اقلیت‌ها (مذهبی، جنسی و ...)، (ج) کنشگری در سطح بین الملل، (د) کاربر محوری است و (هـ) نهایتاً ایجاد ظرفیت بهره‌برداری از کنش‌ها توسط دولت‌ها و نظام‌های سیاسی (کوزه‌گر کالجی، ۱۳۹۰: ۱۹-۲۰). بنابراین می‌توان گفت اساساً جنبش بی‌سر نیز یک جنبش نیست و تنها اشتراک لفظی وجود دارد، چراکه فاقد ویژگی‌های چهارگانه جنبش است (ر.ک جنبش اجتماعی نوین).

در این پژوهش از روش تحلیل لایه‌ای علت (CLA) استفاده شده است، این روش امکان واکاوی چندسطحی و جامع پدیده‌های پیچیده را فراهم می‌کند. در این پژوهش، تحلیل اعتراض‌های ۱۴۰۱ نیازمند درک سطوح آشکار (شعارها و رخدادها)، ساختارهای پشت پرده (سازماندهی و مدیریت)، گفتمان‌های ایدئولوژیک (باورها و ارزش‌ها) و استعاره‌های فرهنگی و افسانه‌ای (روایت‌های ناخودآگاه مشروعیت‌بخش) است. روش تحلیل لایه‌ای علت با ساختار لایه‌ای خود، به‌طور منسجم چارچوب مفهومی جنبش دستکاری‌شده را به این سطوح متصل می‌کند و درک ارتباط بین عناصر مختلف جنبش را تسهیل می‌نماید. همچنین، این روش با ارائه رویکردی تفسیری و انتقادی، به تحلیل عمق و پیچیدگی‌های مرتبط با دستکاری در اعتراضات می‌پردازد و امکان استخراج مولفه‌های کلیدی جنبش در هر سطح را فراهم می‌آورد، که برای پاسخ به پرسش اصلی پژوهش ضروری است.

۴. روش تحقیق

تحقیق حاضر از حیث نوع کیفی و از حیث رویکرد محققان توصیفی-تحلیلی است. روش به کارگرفته شده در جمع‌آوری داده اسنادی و از طریق درگاه‌های معتبر نمایه انجام شده است. در این پژوهش داده‌ها به روش تحلیل لایه‌ای علت[1] یا به اختصار CLA مورد تحلیل قرار گرفتند. تحلیل CLA موضوع را از چهار سطح مختلف بررسی می‌کند که از بالا به پایین و برعکس اجرا می‌شوند. هر سطح با یک نوع دانش مرتبط است و امکان بررسی موضوع از زوایای مختلف را فراهم می‌کند (Inayatullah, 2005: 1-22). این لایه‌ها عبارت‌اند از:

1. Causal layered analysis

لایه اول. لیتانی[1]

اولین لایه تحلیل CLA، لیتانی است که نمایانگر تجلی آشکار موضوع است. این لایه عمدتاً جنبه های سطحی و قابل مشاهده را که در عناوین تکراری منعکس شده است، ارائه می دهد. این لایه با داده‌ها، حقایق، روندهای کمی و تحولاتی که به عنوان نقطه شروع برای تحلیل عمل می کنند، سروکار دارد (Inayatullah, 1998: 8-10). این لایه خود شامل سه سطحِ (یک) توصیف سطحی مسئله، (دو) روایت عمومی مسئله و (سه) علائم ظاهری مسئله، است (Inayatullah, 1998: 9).

لایه دوم. علل سیستماتیک[2]

در این لایه به ساختارهای سیستماتیک و علل نامرئی می پردازد. این موارد معمولاً از طریق یک یا چند متغیر تحلیل می‌شوند. تمرکز ویژه‌ای بر مسئله نابرابری اجتماعی و تأثیر آن بر موضوع مورد بحث وجود دارد. بررسی این لایه، درک عمیق‌تری از ارتباط بین علل سیستماتیک و داده‌ها، عوامل و تحولاتی که در لیتانی نشان داده شده است، را فراهم می کند. این لایه خود شامل دو سطح (یک) ساختارهای زیربنایی و (دو) علل ساختاری است (Inayatullah, 1998: 9-11).

لایه سوم. جهان بینی و گفتمان[3]

لایه سوم به حوزه گفتمان غالب مربوط می‌شود که مفروضات و ارزش‌های مرتبط با موضوع را شکل می‌دهد. باورهای عمیق، ترجیحات و الگوهای پارادایمی که بر درک و ادراک لایه های قبلی تأثیر می گذارند، در نظر گرفته می‌شوند. ادغام جهان بینی‌های متنوع و تفکر انتقادی منجر به درک گسترده تری از مفروضات پنهان، الگوهای فکری و ترجیحات فرهنگی که بر موضوع تأثیر می گذارند، می‌شود. همچنین این لایه شامل دو سطحِ (یک) باورها و ارزش‌های حاکم، و (دو) گفتمان غالب است (Jalal & Shoar, 2019: 400).

لایه چهارم. افسانه‌ها و استعاره‌ها[4]

آخرین لایه شامل بررسی انتقادی دیدگاه‌ها و مفروضات شناسایی شده در لایه سوم است. این لایه اسطوره‌ها و استعاره‌های زیربنایی را که نمایانگر بعد ناخودآگاه مسئله هستند، بررسی می کند. این لایه نیازمند تحول درونی است تا بتوان داستان‌ها و دیدگاه‌های جدیدی را توسعه داد. تأمل و چالش در این افسانه‌ها منجر به روش‌های جدید تفکر و عمل می‌شود و تغییرات تحول آمیز را ترویج می کند. این لایه خود شامل دو سطحِ (یک) داستان‌ها و نمادها و (دو) تصویرسازی ذهنی می گردد (Inayatullah, 2019: 1-21).

1. Litany
2. structural
3. Worldview
4. Myth/metaphor

حال آنکه پژوهش حاضر نیازمند الگوی تحلیلی متناسب جهت کاربست روش CLA و بررسی موردی جنبش اجتماعی دستکاری‌شده در قالب اعتراض‌های ۱۴۰۱ است. از آنجا که مطابق CLA چهار لایه تحلیلی وجود دارد، الگوی تحلیلی نهایی نیز به جهت تناسب و روایی باید دارای چهار لایه تحلیلی باشد، اما از آنجا که قرار است پژوهش به صورت موردی اعتراض ۱۴۰۱ را بررسی کند باید ابعاد مختلفی از مسئله لحاظ شود تا به این ترتیب امکان تبیین جنبش دستکاری‌شده در خلال این رخداد مهیا گردد.

به این ترتیب بررسی هر لایه در سه مرحله (یک) سطوح، به معنی تبیین بخش‌های مختلف هر لایه، (دو) سوالات، به معنی احصاء سوال‌های ناشی از مسئله و (سه) خروجی به معنی پاسخ به سوالات، انجام می‌پذیرد؛ تا اولا مسئله مورد نظر هر لایه تحلیلی مشخص گردد، ثانیا زمینه‌های مورد نظر متناظر با هر مسئله مشخص گردد و نهایتاً تبیینی از مفهوم جنبش اجتماعی دستکاری‌شده ارائه گردد. چنانچه در جدول شماره ۱ قابل مشاهده است، الگوی تحلیلی مبنا در قالب چهار لایه و سه بعد ارائه گردیده است تا به صورت مشخص نقاط تحلیل و اهداف بررسی در هر لایه معین گردد.

جدول (۱): الگوی تحلیلی مبنا جهت کاربست CLA در پژوهش حاضر

لایه‌ها	سطوح	سوالات	خروجی
اول. لیتانی	۱. توصیف سطحی ۲. روایت عمومی ۳. علائم ظاهری	چه اتفاقی در حال رخ دادن است؟ چه روندهایی در حال تغییر هستند؟ چه آمارهایی قابل توجه هستند؟	نمود جنبش اجتماعی دستکاری‌شده
دوم. علل سیستماتیک	۱. ساختارهای زیربنایی ۲. علل ساختاری	چه ساختارها و سیستم‌هایی به این رویدادها دامن می‌زنند؟ چه سیاست‌ها و قوانینی موثر هستند؟	تأثیرات ساختاری ایجاد کننده جنبش اجتماعی دستکاری‌شده
سوم. جهان‌بینی و گفتمان	۱. باورها و ارزش‌های حاکم ۲. گفتمان غالب	چه باورها و ارزش‌هایی بر این رویدادها تاثیر می‌گذارند؟ چه ایدئولوژی‌هایی حاکم هستند؟	تأثیرات گفتمانی جنبش اجتماعی دستکاری‌شده
چهارم. افسانه‌ها و استعاره‌ها	۱. داستان‌ها و نمادها ۲. تصویرسازی ذهنی	چه داستان‌ها و نمادهایی به این رویدادها معنا می‌دهند؟ چه استعاره‌هایی در این زمینه استفاده می‌شود؟	استعاره‌های زیربنایی برآمده از جنبش اجتماعی دستکاری‌شده

منبع: نویسندگان

۵. لایه اول: نمود جنبش اجتماعی دستکاری‌شده در خلال اعتراض‌های ۱۴۰۱

۵-۱. توصیف سطحی

اعتراض‌های ۱۴۰۱ به بهانه مرگ یک شهروند خانم در ۲۵ شهریور ۱۴۰۱ آغاز شد؛ اگرچه فرد فوت شده در تهران و به علت بیماری زمینه‌ای از دنیا رفته بود، اما علاوه بر تهران (روبروی بیمارستان کسری)، سقز (گورستان آقچی) در برخی دیگر از شهرها با الگوی انتشاری نامتوازن، تجمعاتی شکل گرفت. در همین زمان یک شهروند خانم دیگر در سیستان و بلوچستان نیز از دنیا رفته بود، اما این مسئله بهانه‌ای برای تداوم اعتراض‌ها غیر از خود این استان نشد (مفخمی و احتشامی، ۱۴۰۱: ۳).

۵-۲. روایت عمومی

در این اعتراض‌ها مشابه دیگر اعتراض‌ها پس از فتنه ۱۳۸۸، نقش فضای مجازی بسیار پررنگ بود، به گونه‌ای که برای کنترل اعتراض‌ها حکومت مجبور به قطع اینترنت شد. البته تأثیر این فضا و حجم تولیدات مجازی با هیچکدام از اعتراض‌ها گذشته قابل مقایسه نبوده است؛ به‌گونه‌ای که در طول این اعتراض‌ها ۳۷۳ میلیون توئیت در توئیترفارسی و ۴۱۳ میلیون پست در تلگرام فارسی به ثبت رسید (ایرنا، ۱۴۰۲).

تصویر (۱): آمار کلی تولید محتوا در اعتراض‌ها سال ۱۴۰۱ از ۲۵ شهریور تا ۳ دی ماه (ایرنا، ۱۴۰۲)



خوشه‌بندی و بررسی کاربران تولید کننده محتوای اعتراضی در سال ۱۴۰۱ نشان می‌دهد که غالب کاربران متعلق به گفتمان براندازی‌اند؛ ممد پوری و پوریا زراعتی در توئیترفارسی و صفحات اینستاگرامی من و تو، مسیح علینژاد و علی کریمی از جمله کاربران فعال در بازه اعتراض‌ها بودند (ایرنا، ۱۴۰۲). پژوهش‌های انجام گرفته نشان می‌دهد که فعالیت‌های مجازی در خلال این اعتراض‌ها بیشترین تأثیر را بر روی روزنامه‌نگاران، بلاگرها، اینفلوئنسرهای ورزشی و هنری گذاشته است (احمدی و همکاران، ۱۴۰۳: ۱۱۵-۱۱۶).

به نظر تأثیرگذاری فضای مجازی به دو صورتِ (یک) شکل‌دهی به فضای اعتراض در قالب ساخت کمپین و (دو) باورسازی از طریق اطلاعات نادرست بوده است (احمدی و همکاران، ۱۴۰۳: ۱۱۵)؛ کمپین «زن، زندگی، آزادی» به عنوان اصلی‌ترین کمپین این اعتراض‌ها توانست با تولید محتوای قابل توجه و

بازیگری گسترده در فضای مجازی مورد توجه قرار گیرد. این کمپین درصدد بود تا (الف) روایتی از حرکت جنبش زنانه در ایران تصویر نماید، (ب) اعتراض‌ها ایران را به یک مسئله بین‌المللی تبدیل نماید، (ج) موجب تداوم اعتراض‌ها گردد و (د) تصویری شالوده شکنانه و مردمی (بدون رهبر و سازماندهی نشده) از این اعتراض‌ها ارائه نماید (خانی و بهشتی‌نژاد، ۱۴۰۲: ۴).

۵-۳. علائم ظاهری

این اعتراض‌ها از جنبه‌های مختلف سمبولیک بود؛ این خصیصه در فضای مجازی به صورت کمپینی و در قالب هشتک‌ها (مانند: #زن-زندگی-آزادی، #مهسا-امینی و ...) ظهور داشت، در دانشگاه‌ها با تعطیلی کلاس درس و اختلاط در سلف نمود داشت، در میادین ورزشی مانند فوتبال با نخواندن سرود ملی و پوشیدن دستبندهای مشکی و در فضای عمومی با شعارنویسی‌های محیطی و البسه با مضمون «زن، زندگی، آزادی» تجلی یافت (انصاری‌فرد و صالحی، ۱۴۰۲: ۷۷). این وضعیت منجر شده بود که رسانه‌های بیگانه مانند بی‌بی‌سی به دنبال القاء: (یک) ضعف و ناتوانی حکومت، (دو) اعتراض فراگیر در همه جا و در بین همه اقشار، (سه) حکومت بی‌تفاوت و زن‌ستیز و (چهار) اعتراض‌ها نهایی و سرنوشت‌ساز باشند (نجفی و همکاران، ۱۴۰۲: ۲۵۴-۲۶۲). تا به این صورت نشان دهند که اعتراض‌ها باید تداوم داشته باشد و در صورت تداوم اعتراض‌ها و با توجه به ضعف حکومت، براندازی انجام می‌پذیرد. به این جهت برای هماهنگی تصاویر رسانه‌ای و کنش‌مجازی، از ظرفیت اراذل و اوباش برای تداوم اعتراض‌ها، تشدید درگیری و ترغیب جوانان به حضور خیابانی، استفاده شد (کلانتری، ۱۴۰۳: ۵۷).

همچنین آنکه در طول اعتراض‌های ۱۴۰۱ مانند روزهای منتهی به آن، رویدادسازی به صورت گسترده در حال انجام بود، بخشی از این رویدادسازی‌ها مانند مادر و دختر سوار بر وَن برساختی بود که تنها ریشه‌ای در حقیقت داشت و برخی دیگر مانند رویداد نابیناسازی افراد، محصول یک دروغ رسانه‌ای بود. در سراسر این اعتراض نیز زنان به عنوان زنانگی اعتراض مورد استفاده بودند، چه افرادی از ایشان به صورت میدانی استفاده می‌شد؛ چه محتوایی که کارکترهای زن داشت، همه آن به دنبال آن بود که اعتراض‌های ۱۴۰۱ برای ماندن نیاز به ادبیات سازی بود، تا به این صورت هم اعلام موجودیت کند و هم در غالبی غیرآشکار بقاء یابد از این پدیده‌هایی مانند کشف حجاب، بدن نمایی، آغوش کشی و رقص خیابانی ترویج داده شد (جلیلی و محمدی‌سیرت، ۱۴۰۳: ۲۴۷).

بنابراین بررسی لایه لیتانی نشان می‌دهد که در اعتراض‌های ۱۴۰۱ (الف) کنش اعتراضی رسانه‌ای-مجازی بیش از کنش خیابانی است، (ب) نمادسازی و سمبولیک شدن اعتراض، شرط تداوم و بقاء در ساحت پنهان جنبشی است، (ج) جنبش اعتراضی برآمده از اقدامات پنهان خارجی (مانند بسیج منابع و امکانات) و حمایت آشکار (سیاسی و رسانه‌ای) است، (د) پنهان ماندن بخش سازمان‌دهنده و ارائه اعتراض در قالبی مردمی یک اصل برای شروع و اثرگذاری اعتراض، (هـ) رسانه و خیابان برای ساخت ادراک و شناخت هماهنگ عمل می‌کنند و (و) آثار نمادین بلند مدت در حوزه‌های مختلف مانند بی‌حجابی در حوزه فرهنگ را در دل دارد.

۶. لایه دوم: تأثیرات ساختاری ایجاد کننده جنبش اجتماعی دستکاری‌شده در اعتراض‌های ۱۴۰۱

۶-۱. ساختارهای زیربنایی

تأثیرات ساختاری منتهی شده به اعتراض‌های ۱۴۰۱ از جنبه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی لازم به بررسی است. براساس سرشماری سال ۱۳۹۵، تعداد خانه‌های ساخته شده در حدود یک میلیون و سیصد و هفتاد یک هزار واحد از خانواده‌های سرشماری شده کمتر است، این در حالی است که برخی از خانواده‌ها به دلیل وضعیت اقتصادی خود بیش از یک خانه دارند، از این رو شمار خانواده‌های بدون خانه قابل توجه است. مشکلات اقتصادی سال‌های گذشته در کشور، در کنار تحریم‌های خارجی و فشارهای تورمی از جمله جنبه‌های اقتصادی تأثیرات ساختاری است. این مشکلات اقتصادی به صورتی بوده که نرخ تورم از ۴۳.۷ در سال ۲۰۲۱ به ۵۴ در سال ۲۰۲۲ همزمان با اعتراض‌ها ۱۴۰۱ رسید (اخوان کاظمی و قائمی، ۱۴۰۲: ۹-۱۱). از این رو ناکارآمدی در ابعاد اقتصادی به شکل درون‌زا و برون‌زا یکی از عوامل شکل‌گیری اعتراض‌های ۱۴۰۱ بوده است (توحیدلو، ۱۴۰۱: ۱۷۵).

علاوه بر ابعاد اقتصادی، تغییر در جنبه‌های مختلف سبک زندگی (میزان تحصیلات، آگاهی، جمعیت و ...) و زمینه‌های ایجاد شده توسط شبکه‌های اجتماعی و حضور پررنگ زنان و نسل زد در این بسترها از بعد اجتماعی، دیگر عامل ایجاد اعتراض‌های ۱۴۰۱ بوده است (توحیدلو، ۱۴۰۱: ۱۷۵). تداوم این وضعیت‌ها و انباشت مستمر بحران‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در طول ۱۰ سال منتهی به ۱۴۰۱ منجر به آن شده بود که میزان نارضایتی افزایش پیدا کند و این وضعیت موجب بروز ناآرامی‌های در سال ۱۴۰۱ گردد (انصاری‌فرد و صالحی، ۱۴۰۲: ۷۲).

۶-۲. علل ساختاری

به نظر یکی از مهمترین تأثیرات ساختاری منجر شده به اعتراض‌های ۱۴۰۱، تأثیرات سیاسی است. انتخابات مجلس و ریاست جمهوری سال‌های ۱۳۹۸ و ۱۴۰۰ در حالی برگزار شدند که میزان مشارکت در آنها به صورت قابل توجهی کاهش یافته بود و القائاتی مانند حاکمیت یکدست، مهندسی انتخابات و انتخابات صوری از سوی رسانه‌های بیگانه برساخت شد و عمومی گشت؛ از این رو این وضعیت یکی از عوامل زمینه‌ای اعتراض‌های ۱۴۰۱ به شمار می‌رود (مؤسسه فرهیختگان قائم، ۱۴۰۱: ۶۸). چراکه (الف) اعتماد نهادی را کاهش می‌دهد و (ب) به تأسی از آن سرمایه اجتماعی حاکمیت کاهش می‌یابد و (ج) نهایتا تمایل به تغییر وضع موجود به صورت رادیکال افزایش می‌یابد. باید توجه داشت که تأثیرات ساختاری بررسی شده خود دارای یک ساحت نمادین‌اند و در خلال اعتراض‌های ۱۴۰۱ مدام با استفاده از چالشگری نمادین، این تأثیرات ساختاری در ساحت بیرونی به نمایش گذاشته می‌شد و اثرگذاری آنها افزایش می‌یافت (قلی‌پور، ۱۴۰۲: ۶۴).

تأثیرات ساختاری بدون فهم میدان منازعه در اعتراض‌های ۱۴۰۱ درک ناشدنی است. در این اعتراض‌ها به گواه آمارهای امنیتی ارائه شده نزدیک به ۲۰ دستگاه امنیتی بیگانه مشارکت داشتند و برنامه‌ریزی

پیشینی ایشان در اردیبهشت ۱۴۰۱ بر این استوار بود که: (۱) شورایی برای مدیریت پروژه اعتراض شکل گیرد، (۲) اتاق جنگی به منظور حفاظت از نفرات و لیدرهای میدانی سازماندهی شود، (۳) مقدمات ارتباط نفرات در قالب‌های امن وسلولی انجام پذیرد، (۴) برنامه‌هایی برای سلب امنیت از مردم و اقشار طرفدار نظام برنامه‌ریزی شد و (۵) نقاط کور شهری برای انجام عملیات‌های ضدامنیتی و تروریستی، شناسایی گشت(کاظمی، ۱۴۰۲). از این رو باید به صورت قابل توجه نقشی برای عوامل خارجی لحاظ کرد و جنبش اعتراضی ۱۴۰۱ را نه تنها محصول داخل که ایده خارجی در نظر گرفت.

بنابراین خلال اعتراض‌های ۱۴۰۱ مدام تلاش می‌شد روایت‌هایی ایجاد، بازخوانی و تکرار شوند. در واقع این لایه نماد بهره‌مندی مدام از منازعه است؛ سازمان‌دهندگان اعتراض برای حفظ تعاملات غیررسمی و جهت‌دهی به جریان اعتراض تلاش داشتند که از تأثیرات ساختاری و روند اعتراضی موجود در جامعه بهره‌برداری نمایند. درواقع این تأثیرات ساختاری زمینه‌های اعتراض در جامعه بودند و در بخش‌هایی به میزان مختلف، کنش اعتراضی و خشونت را ایجاد می‌کردند، اما وضعیت ترسیم شده گواه آن است که زمینه منازعه با بااستفاده از جنبه نمادین تأثیرات ساختاری مورد استفاده سازمان‌دهندگان اعتراض در خارج از بخش‌های معترض و با اهداف مختلف بوده است.

۷. لایه سوم: تأثیرات گفتمانی جنبش اجتماعی دستکاری‌شده خلال اعتراض‌های ۱۴۰۱

۷-۱. باورها و ارزش‌های حاکم

اعتراض‌ها سال ۱۴۰۱ در حالی آغاز می‌شد که دانشجویان و دانش‌آموزان پس از مدت‌ها فاصله‌گذاری اجتماعی ناشی از اپیدمی کرونا، به محل تحصیل خود بازگشته بودند؛ محدودیت‌های اجتماعی و انفعال ناشی از آن موجب شده بود که فشارهای عصبی و زمینه کنش جمعی مبتنی بر هیجان در بین ایشان فراگیر گردد (گروه مطالعات ایران، ۱۴۰۱: ۵۰). در این کنار وضعیت ترسیم شده، پدیده سبک زندگی دهه هشتادی‌ها و تفاوت‌های نسلی، وابستگی بیشتر به فضای مجازی و تعامل شبکه‌ای و نهایتاً آغاز تعاملات حضوری پس از محدودیت‌های کرونایی، موجب کاهش تاب‌آوری و حداکثری شدن تمایل به کنش‌های جمعی هیجانی شد. باید در نظر داشت که ترویج سبک زندگی نادرست در بخشی از جامعه جوان و نوجوان همراه با رسوخ ارزش‌های غربی و غیرایرانی، مدگرایی، روابط خارج از چارچوب و ...، موجب گسترش تفاوت‌ها و ایجاد تضاد با امور عرفی در جامعه شده است (کلانتری، ۱۴۰۳: ۷۸).

۷-۲. گفتمان‌های غالب

جنبش ۱۴۰۱ طولانی‌ترین اعتراض در دهه‌های اخیر بوده است؛ از آنجایی که جنبش اعتراضی نه در خیابان زاده می‌شود و نه در خیابان تمام می‌شود، سویه‌های گفتمانی این اعتراض‌ها می‌تواند پیش از این اعتراض متولد شود و تا مدت‌ها پس از آن باقی بماند (قلی‌پور، ۱۴۰۲: ۶۲)، وضعیتی که دورگه (آنلاین-آفلاین) بودن این اعتراض‌ها نیز موجب تشدید آن شده(قلی‌پور، ۱۴۰۲: ۶۳) و کارکردهای مختلف فضای

مجازی مانند ضبط داده و دسترسی، محتوای گفتمانی تولیدشده در فضای مجازی را برجسته نموده است. گفتمان‌های تولید شده از حیث جغرافیایی داخلی و خارجی است؛ در گفتمان خارجی تلاش بر آن بود که (۱) اعتراض‌ها بین‌المللی و جهانی فهم گردد، (۲) نظارت بین‌المللی بر رویدادهای داخلی ایران شود، (۳) معترضین به تداوم اعتراض ترغیب شوند، (۴) نحوه تعامل بین‌المللی با جمهوری اسلامی ایران تغییر کند و (۵) ادراک افکارعمومی جهان از چهره جمهوری اسلامی تغییر کند و منفی گردد (نورعلی‌وند، ۱۴۰۱: ۱۸۹-۱۹۰).

به این ترتیب تلاش شد تا اپوزیسیون خارجی نقش فعالی در اعتراض‌ها داشته باشند و با تشکیل تجمعات در خارج از ایران، برگزاری جلسات مختلف و رایزنی با مقامات دولت‌های بیگانه مسئله اعتراض‌های ۱۴۰۱ ایران را در دستورکار نظام بین‌الملل قرار دهند. از همین‌رو نقش عوامل خارجی بسیار پررنگ بود و حمایت از گفتمان خارجی و معترضین داخلی با حضور میدانی برخی عناصر رسانه‌ای و تروریستی به استخدام درآمده، مشهود بود (کلانتری، ۱۴۰۳: ۷۷). گفتمان رسانه‌ای نیز در میان وجود داشت که تأثیرات بالقوه‌ای بر روایت اعتراض از بیرون و کنش اعتراض در داخل داشت. در قالب این گفتمان تلاش شده بود که:

الف. جمهوری اسلامی ایران مخالف با حقوق بشر نشان داده شود؛ از همین‌رو تلاش شد تا به صورت نظری تبیین گردد که مبانی نظری اسلام و دموکراسی در تضاد با یکدیگرند و به گونه‌ای تصویرسازی کنند که جمهوری اسلامی دارای رفتار خشن و امنیتی است، به همین دلیل تلاش داشتند که در مرگ شهروند خانمی که ۲۵ شهریور ۱۴۰۱ به دلیل بیماری زمینه‌ای از دنیا رفته بود، تشکیک کنند (بشیر، ۱۴۰۲: ۴۷).

ب. اعتراض‌ها در ایران را همسو با گفتمان خارجی، جهانی کنند؛ از این رو تلاش شد که ادبیات جهانی با موضوع انقلاب و جنبش ملی ساخته و پرداخته شود و در برخی زوایا از جداسازی و تقسیم ایران به عنوان بخشی از نتایج اعتراض‌ها حمایت گردد (بشیر، ۱۴۰۲: ۴۸).

ج. برای معترضین در ایران ایجاد انگیزه و امید کنند؛ در این بخش از گفتمان رسانه‌ای، رسانه‌ها سعی در مشروعیت بخشی به تحریم‌ها با وجود نظام سیاسی مستقر و انگیزه تغییر نظم سیاسی حاکم بر کشور را داشتند. همچنین آنکه به گونه‌ای تصویرسازی شود که اعتراض‌ها حتماً موفقیت‌آمیز خواهد بود و زمینه تغییر حکومت با تغییر پوشش و حجاب انجام می‌گیرد (بشیر، ۱۴۰۲: ۴۹).

برخلاف یک جنبش خطی، اعتراض‌های ۱۴۰۱ در قالبی سیال و با ظهور (الف) گسترش پدیده بی حجابی و (ب) کنش‌های غیرعرفی مختلط و بازنشر گسترده آن سعی در بقاء داشت (قلی‌پور، ۱۴۰۲: ۶۸). اگرچه در ابتدا تحلیل می‌شد که این اعتراض‌ها ناشی از پوشش یا حقوق زنان است، اما بخش عظیم و قابل توجه اعتراض‌ها برای حقوق اجتماعی و اقتصادی بود و آنچه از احساس اعتراض جامعه برداشت می‌شد و ناشی از مشکلات اقتصادی و محرومیت نسبی افراد جامعه بود (اخوان کاظمی و قائمی، ۱۴۰۲: ۲)؛ از سوی سازمان‌دهندگان اعتراض در سال ۱۴۰۱ مصادره شد و تلاش شد که اعتراض‌ها جنسیتی شود و از این رو فراگیر شود، مسئله‌ای که با نحیف شدگی طبقه متوسط و مشکلات عمومی نسبت چندانی نداشت.

۸. لایه چهارم: استعاره‌های زیربنایی برآمده از جنبش اجتماعی دستکاری‌شده خلال اعتراض‌های ۱۴۰۱

۸-۱. داستان‌ها و نمادها

به صورت کلی هویت اعتراض‌های ۱۴۰۱ از نوع فرهنگی، زنانه و سکولار است (انصاری‌فرد و صالحی، ۱۴۰۲: ۷۴). برخی برای آن که اعتراض‌های ۱۴۰۱ را برجسته سازند، عنوان داشتند که این اعتراض‌ها طولانی‌ترین اعتراض‌ها تاریخ معاصر ایران است (جلایی‌پور،۱۴۰۲). در لایه استعاره‌ای، اعتراض‌های ۱۴۰۱ به دنبال آن بود تا (یک) مشکلات موجود در کشور در سطوح مختلف به حاکمیت تعمیم داده شود و تولید نفرت گردد، (دو) با استفاده از ظرفیت «زن» رویدادسازی و برجسته‌سازی انجام گیرد، (سه) شبکه‌های اجتماعی و خیابان در ادامه هم قرارگیرند و هماهنگ گردند، (چهار) شکاف‌های تاریخی فعال‌سازی شوند، (پنج) با مسئله‌سازی هرروزه، اعتراض‌ها تداوم یابند(مفخمی و احتشامی، ۱۴۰۱: ۲۱-۲۳) و (شش) اعتراض از ساحت سیاسی وارد هنر گردد (جلایی‌پور،۱۴۰۲). در همین راستا تلاش شد از شخصیت‌های کشته شده در قالب‌های مختلف یک قهرمان یا قربانی ساخته شود، از همین‌رو استفاده از کشته سازی با روایت عاطفی از تازه متوفیان (جلیلی و محمدی‌سیرت، ۱۴۰۳: ۲۴۷) یا کشته‌شماری[1] در دستورکار قرار گرفته بود.

۸-۲. تصویرسازی نمادین

باید توجه داشت که در لایه استعاره‌های زیربنایی نمی‌توان استعاره‌های مشخص را احصاء نمود. گونه‌شناسی معترضین ۱۴۰۱ نشان می‌دهد که شش گونه مختلف در اعتراض‌ها شرکت داشتند؛ این شش گونه تنها در اعتراض به وضع موجود با یکدیگر مشترک بودند و بررسی ایشان نشان از آن دارد که ریشه‌های اعتراضی ایشان، موضوع اعتراض، انگیزه اعتراض و خواسته ایشان کاملاً متفاوت از یکدیگر بوده است (پژوهشکده تبلیغ و مطالعات اسلامی، ۱۴۰۱). این وضعیت نشان از آن دارد که نابسامانی جدی در ادراک معترضین وجود داشته و خواسته‌های نامحدود و نامشخصی برجامانده است (قلی‌پور، ۱۴۰۱: ۴۲-۴۳).

جدول (۲): گونه‌شناسی معترضین بازداشت شده سال ۱۴۰۱ (پژوهشکده تبلیغ و مطالعات اسلامی، ۱۴۰۱)

گونه معترضین	علل و انگیزه‌های اعتراض	
زیست مجازی	• نت‌بنیان • رسانه‌زد • من‌سانی	• خشونت تئوریزه شده • بی‌سانسوری

۱. در کشته‌سازی شورشگران پس از قتل یک نفر آن را به حاکمیت انتساب می‌دادند؛ اما در کشته شماری یا افراد زنده را جزء کشته‌ها بر می‌شمردن یا مرده‌های غیرمرتبط با حوادث را کشته خطاب می‌کردند و سعی برآن داشتند تا آمارسازی نمایند.

آشفته	• بحران آشفتگی • انتقام‌جوئی	• انسداد • خشونت رفتاری
هویت‌جو	• نقش اجتماعی • اقتدارناپذیری • زمینه‌سازی معلمان	• بی‌اعتمادی اجتماعی • گفت‌وگوپسند
انقلابی	• تداوم مبارزه • زیست مذهبی • هرچی باشه بهتر از آینده	• نظام گزیدگی • تغییر نظام سیاسی
جنبشی	• مبارزه هوشمند • عبور از سنت و دین • عادی‌سازی	• امیدوار • قوانین تحصیلی و غیرمنطقی • مطلوبیت زن غربی
رفاقتی	• رفیق‌بازی • پشیمان • خانواده دوست	• هنجارپذیر • فشار معیشتی

بررسی این وضعیت نشان می‌دهد که استعاره‌های زیربنایی در اعتراض‌های ۱۴۰۱، دارای سه سطح است؛ در سطح اول فضای اعتراض در قالب تولید غم ناشی از مرگ یک شهروند خانم به جهت همراه‌سازی اقشار مختلف، ایجاد گردد؛ در سطح دوم، با افزایش خشونت علیه پلیس ، اعتراض به اغتشاش تبدیل گردد؛ و در سطح سوم، اغتشاش با حمله‌های تروریستی به امکان خاص و نظامی، وارد سطح سخت شود (کلانتری، ۱۴۰۳: ۵۵). از این رو تلاش شد اقداماتی در سطوح مختلف انجام پذیرد.

سطح اول. تلاش شد شایعاتی همچون کشتار گسترده شهروندان و نابیناسازی معترضان منتشر گردد (جلیلی و محمدی‌سیرت، ۱۴۰۳: ۲۴۷) و در سه حوزه زنان، قومی-مذهبی و جوانان (۱) تبعیض و نقض حقوق زنان، (۲) نظام تهدیدگر جان و نان و(۳) نظام جمهوری اسلامی در آستانه فروپاشی، القاء گردد (کلانتری، ۱۴۰۳: ۵۵).

سطح دوم. آموزش‌های خرابکاری داده شد تا به این ترتیب زمینه افزایش خشونت جهت‌دار مهیا گردد (جلیلی و محمدی‌سیرت، ۱۴۰۳: ۲۴۷). اعتراض‌های مهر و شهریور ۱۴۰۱ نسبت به شورش های شهری دهه ۷۰ و اعتراض‌ها ۹۶ و ۹۸ مسالمت آمیزتر بود اما در نسبت با اعتراض‌ها پس از انتخابات ۱۳۸۸، خشن تر به شمار می‌رفت (قلی‌پور، ۱۴۰۱: ۳۷).

سطح سوم. با تجهیز اطلاعاتی و فنی گروه‌های تروریستی مانند جیش العدل و داعش، تلاش شد اقدامات تروریستی در استان‌های مختلف از جمله سیستان وبلوچستان و مضجع شاهچراغ، سازماندهی و اجرا گردد.

بنابراین در خلال اعتراض‌های ۱۴۰۱، جنبش خشن و ناهمگونی مشاهده شد که اگرچه سطوح مختلفی در لایه استعاره‌های زیربنایی داشت اما به دلیل تنوع معترضین و روند اعتراضی جامعه، استعاره‌های واضح و گویایی قابل شناسایی نبود. البته تلاش‌هایی در ساحت‌های مختلف مانند سینما انجام شد که برخی کارکترهای فیلم‌ها به وضعیت ۱۴۰۱ گره زده شود (مانند فیلم برداران لیلا، تمثیل زن به لیلا و حکومت به پدر لیلا)؛ اما تنوع معترضین مانع از ارائه فهم مشترک شد. حال آنکه افزایش خشونت و ایجاد مطالبات غیراساسی نیز از دیگر عواملی بود که موجب کاهش رغبت عمومی شد و موجب آن شد تا شبکه تعاملات رسمی دچار اختلال شود و تنها تعاملات رسمی و برنامه‌ریزی شده باقی بماند.

جمع‌بندی

طولانی بودن اعتراض‌های ۱۴۰۱ از منظر برخی کارشناسان گواه ویژگی پایداری ناشی از هویت جمعی برآمده از ماهیت جنبشی این اعتراض‌ها است (قلی‌پور، ۱۴۰۱: ۳۸). این در حالی است که بررسی‌های لایه‌های اول و دوم اعتراض‌ها نشان از آن دارد که دوام اعتراض‌های ۱۴۰۱ به واسطه حمایت‌های ساختاری خارجی و به زور پول، لذت‌های جنسی و هیجان ناشی از تجمعات بوده است. یکی از اصلی‌ترین مؤلفه‌های جنبش دستکاری‌شده در خلال اعتراض‌های ۱۴۰۱ (رجوع کنید به تصویر ۲)، حمایت (مستقیم/غیرمستقیم و آشکار/پنهان) خارجی بوده است. این وضعیت که منجر شده بود تا در لایه نخست مؤلفه کتمان نقش رهبری رقم بخورد، موجب آن شد که درک واحدی از رهبری وجود نداشته باشد و این وضعیت خود از علل اصلی شکست اعتراض‌های ۱۴۰۱ است (جلیلی و محمدی‌سیرت، ۱۴۰۳: ۲۵۹).

از منظر تحلیل بحران نمی‌توان وضعیت جنبشی ۱۴۰۱ را تمام شده دانست، چراکه برخی از اثرات نمادین در لایه اول مانند بی‌حجابی هنوز نیز قابل مشاهده است؛ به نظر جنبش در این وضعیت در دوران نهفتگی خود است از این رو یکی از شاخصه‌های جنبش دستکاری‌شده تداوم آن است. همچنین آنکه به نظر از اثرات برجامانده از این اعتراض‌ها، ایجاد انگیزه تغییر بنیادی (به واسطه گسترش بی‌حجابی) و افزایش مطالبه تغییر خواهد بود (حاجیانی، ۱۴۰۲: ۲۹۴). این نکته را نیز باید مدنظر قرار داد که تغییر به بخشی از ذات جامعه ایرانی تبدیل شده است و بررسی ۱۰۰ سال گذشته نشان می‌دهد به صورت میانگین در هر ۲۰ تا ۲۵ سال جامعه ایرانی وضعیت جدیدی به خود گرفته است (انصاری‌فرد و صالحی، ۱۴۰۲: ۷۳). از این رو میل به تغییر، فزاینده شده است.

تصویر (۲): مؤلفه‌های متمایز جنبش اجتماعی دستکاری‌شده منطبق بر اعتراض‌های ۱۴۰۱



بررسی انجام گرفته در قالب تحلیل لایه‌ای، نشان می‌دهد که جنبش اجتماعی دستکاری‌شده به عنوان یک جنبش نوین اجتماعی (با ویژگی‌های یاد شده)، دارای ۱۲ مؤلفه تمایز بخش است. این جنبش در لایه لیتانی، (۱) نشان دهنده فزونی کنش مجازی در نسبت با کنش خیابانی است، (۲) کتمان نقش رهبری جنبش و مردمی جلوه دادن آن و (۳) سمبولیک بودن اعتراض به معنی نمادین بودن کنش‌های متنوع و متکثر است. همچنین این جنبش در لایه سیستماتیک، (۴) مدام به دنبال بهره‌مندی از منازعه، (۵) بهره‌برداری از روند اعتراض و (۶) متأثر از دخالت مستقیم (غیرمستقیم) خارجی بوده است. همچنین جنبش دستکاری‌شده در لایه گفتمانی (۷) بر رسانه‌های خارجی ابتناء دارد و (۸) ابتناء آن بر گفتمان خارجی در دولایه دولتی (دولت‌های بیگانه) و اپوزوسیون خارج نشین است، (۹) در این لایه جنبش دستکاری‌شده به دنبال گسترش امید به تغییر و موفقیت اعتراض به منظور ترغیب افراد مختلف و تداوم اعتراض است. نهایتاً آنکه در لایه استعاره‌های زیربنایی، (۱۰) جنبش فاقد استعاره‌های مبنایی و (۱۱) شامل استعاره‌های برساخته و متنوع (خواسته‌های نامحدود و نامشخص)، (۱۲) در قالب ساخت سه سطح استعاره‌ای (غم به اعتراض، اعتراض به اغتشاش و اغتشاش به اقدام ضدامنیتی و تروریستی) است.

منابع

- ابرکرامبی، نیکلاس؛ هیل، استفن؛ و ترنر اس، برایان (۱۳۷۰)، فرهنگ جامعه شناسی. مترجم حسن پویان، تهران: شرکت چاپخش سهامی خاص.
- اخوان کاظمی، مسعود و قائمی، یاسر (۱۴۰۲)، «ریشه‌ها و اشکال مختلف گرایش به خشونت و پرخاشگری در تعاملات اجتماعی و سیاسی جامعه ایران». فصلنامه بحران پژوهی جهان اسلام. ۴(۲۷)، ۱-۱۸، doi: ۱.CSIW/۱۰/۲۷۸۳/۴۹۹۹/۴/۲۷/۱۲۳۶/۲۳۰۴.
- اعتماد (۱۴۰۱)، «همه ممنوعیت‌ها و بازداشت‌ها برای هنرمندان در اعتراض‌ها اخیر». خبرآنلاین. منتشر شده در ۱ آذر ۱۴۰۱. (تاریخ دسترسی ۱۴۰۲/۱۲/۱۹). دسترسی در: khabaronline.ir/xjsdD.
- انصاری‌فرد، حسین و صالحی، حمید (۱۴۰۲)، «واکاوی جامعه‌شناختی ناآرامی‌های اجتماعی سال ۱۴۰۱ ایران (با تاکید بر شبکه‌های اجتماعی)». فصلنامه علوم خبری. ۱۲(۴۷)، ۶۳-۸۳، doi: ۱۰/۲۲۰۳۴/۱۱۳۹.lrsi/۴۰۱۱۳۲/۲۰۲۴.
- ایرنا (۱۴۰۲). « تفاوت معنادار محتواهای ترند شده اعتراض‌ها ۱۴۰۱؛ از تلگرام و اینستاگرام تا توئیتر». ایرنا، منتشر شده در ۵ اردیبهشت ۱۴۰۲. (تاریخ دسترسی ۱۴۰۲/۱۲/۱۹). دسترسی در: https://irna.ir/xjM۶X۹.
- آل‌سیدغفور، سیدمحمدتقی؛ و زهیری، علیرضا (۱۳۹۵)، «سیاست هویت و جنبش‌های اجتماعی جدید». علوم سیاسی. ۱۹(۷۴)، ۱۱۹-۱۴۰.
- بشیر، حسن (۱۴۰۲)، «دیپلماسی گفتمانی اغتشاشات سال ۱۴۰۱ ایران و رسانه های جهان: مطالعه موردی شبکه الجزیره». راهبرد. ۳۲(۱۰۶)، ۲۹-۵۶، doi: ۱۰/۲۲۰۳۴/۱۵۷۳.rahbord/۴۰۸۷۲۷/۲۰۲۳.
- بیات، آصف(۱۳۹۰)، زندگی همچون سیاست: چگونه مردم عادی خاورمیانه را تغییر می‌دهند. مترجم فاطمه صادقی، آمستردام: انتشارات دانشگاه آمستردام.
- پژوهشکده تبلیغ و مطالعات اسلامی(۱۴۰۱)، «گونه‌شناسی معترضین بازداشت‌شده در حوادث ۱۴۰۱». منتشر شده در پاییز ۲۴ آذر ۱۴۰۱. (تاریخ دسترسی ۱۴۰۲/۱۱/۲۳)، دسترسی در: http://rbo.ir/Product.aspx?ProductID=۳۲۴۹.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳)، گفتمان، پادگفتمان و سیاست، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- توحیدلو، سمیه (۱۴۰۱)، فراترکیب تحلیل‌های موجود درباره اعتراض‌های ۱۴۰۱ ایران. مجله جامعه‌شناسی ایران. ۳(۲۰)، ۱۴۵-۱۷۹، https://doi.org/۱۰/۲۲۰۳۴/jsi.۱۶۵۰/۱۹۹۶۲۲۰/۲۰۲۳.
- جلایی‌پور، حمیدرضا (۱۴۰۲)، «خیزش اعتراضی مهسا از پاییز ۱۴۰۱ تاکنون». انجمن جامعه‌شناسی ایران. انتشار در ۱۷ تیر ۱۴۰۲. (تاریخ دستری ۱۴۰۲/۱۱/۲۶)، دسترسی در: http://www.isa.org.ir.
- جلائی‌پور، حمیدرضا (۱۳۸۹)، جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی؛ با تأکید بر جنبش اصلاحی دوم خرداد. تهران: طرح نو.
- جلائی‌پور،حمیدرضا (۱۳۹۱)، «لایه‌های جنبشی جامعه ایران؛ دو جنبش کلان و ده جنبش خرد

اجتماعی». پژوهشنامه علوم سیاسی.۷(۱۴)، ۳۵-۸۷.

- جلیلی، محمد و محمدی سیرت، حسین (۱۴۰۳)، «تحلیل مواضع حامیان آشوب‌های خیابانی پاییز ۱۴۰۱ ایران، بر اساس نظریه بحران». پژوهش‌های سیاست اسلامی، ۱۲(۲۵)، ۲۴۵-۲۶۶، https://doi.org/۲۲۰۳۴/۱۰.ipr/۲۱۱۷.۴۵۰۵۸۵/۲۰۲۴.
- جودکی، حجت‌الله(۱۳۹۰)، «جنبش‌های بی‌سر»، آیین، ۱(۳۵)، ۱۸-۱۹.
- حاجی احمدی، مهدی؛ ملکیان، نازنین و حسینی، سیدرسول (۱۴۰۳)، «تحلیل سطوح تأثیرگذاری شبکه‌های اجتماعی بر گرایش کاربران به کنش اعتراضی (مطالعه موردی: اعتراض‌ها سال ۱۴۰۱)». مطالعات مدیریت بحران. ۳(۱۶) سال شانزدهم، ۹۱-۱۱۸.
- حاجیانی، ابراهیم (۱۴۰۲)، «آینده ثبات سیاسی ایران تحت تأثیر ناآرامی‌های اجتماعی ۱۴۰۱». دو فصلنامه انقلاب پژوهی. ۱(۲)، ۲۶۷-۲۹۶، doi: ۲۲۰۳۴/۱۰.fademo/۱۰۰۵.۳۹۸۳۰۴/۲۰۲۳.
- خانی، مهتاب و بهشتی‌نژاد، محمدصالح (۱۴۰۲)، «تحلیل اعتراض‌ها خیابانی سال ۱۴۰۱ در ایران با کاربست تئوری جامعه شبکه‌ای کاستلز». هشتمین کنفرانس ملی پژوهش‌های نوین در حوزه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی ایران. ۱-۶.
- دلاپورتا، دوناتلا؛ و دیانی، ماریو (۱۳۹۸)، مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی. مترجم محمدتقی دلفروز. تهران: کویر.
- رستمی، مصطفی(۱۴۰۱)، « نتیجه یک نظرسنجی». عصر ایران. منتشر شده در ۹ آبان ۱۴۰۱. (تاریخ دسترسی ۱۴۰۲/۱۱/۲۶). دسترسی در: ۰۰۳crV/asriran.com.
- روشه، گی (۱۳۷۶)، تغییرات اجتماعی، مترجم منصور وثوقی، تهران: نشر مرکز.
- رئیسی‌نژاد، آرش (۱۳۹۷)، «انقلاب و جنبش‌های اجتماعی: خوانشی نوین». رهیافت‌های سیاسی و بین المللی. ۹(۵۴)، ۶۱-۸۹.
- سردارنیا، خلیل‌الله (۱۳۸۸)، «اینترنت، جنبش‌های اجتماعی جدید و بسیج اعتراض‌ها (بررسی نظری و مصداقی چند جنبش اجتماعی)». فصلنامه پژوهش‌های ارتباطی. ۱۶(۴۰)، ۱۵۱-۱۷۶، https://doi.org/۲۲۰۸۲/۱۰.cr/۲۳۸۷۶.۲۰۰۹.
- عزیزی، پروانه؛ اخوان کاظمی، مسعود؛ و ابوالفتحی، محمد (۱۴۰۰)، «جنبش‌های اجتماعی نوین: مطالعه موردی جنبش‌های زیست محیطی نوظهور». فصلنامه سیاست خارجی. ۴(۳۵)، ۱۲۵-۱۵۴.
- قلی‌پور، مجتبی (۱۴۰۱)، «تأملی مفهومی بر ناآرامی‌های شهریور تا آبان ۱۴۰۱». دیده‌بان امنیت ملی پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱(۱۲۷)، ۳۳-۴۴.
- قلی‌پور، مجتبی (۱۴۰۲)، «گذار از جنبش خطی به جنبش سیال: تأملی بر دوران نهفتگی اعتراض‌های ۱۴۰۱»، دیده‌بان امنیت ملی پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱(۱۳۲)، ۶۱-۷۲.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۹۳)، شبکه‌های خشم و امید: جنبش‌های اجتماعی در عصر اینترنت. مترجم مجتبی قلی‌پور. تهران: نشر مرکز.
- کلانتری، اسماعیل (۱۴۰۳)، «شناسایی و تبیین گفتمان‌های ناظر بر اغتشاشات پاییز ۱۴۰۱ در جمهوری

اسلامی ایران از منظر اندیشمندان انقلاب اسلامی». فصلنامه علمی جامعه شناسی سیاسی انقلاب اسلامی. ۵(۱۷)، ۵۱-۸۱.

- کوزه‌گر کالجی، ولی(۱۳۹۰)، «دوران جنبش های بی سر (تفاوت های بنیادین جنبش های جدید در خاورمیانه با انقلاب های کلاسیک)»، گزارش، ۱(۲۲۶)، ۱۹-۲۰.
- گرجی، سید محمدجواد (۱۴۰۱)، «واکاوی کیفی نگرش دختران دانشجو نسبت به اعتراض ها سال ۱۴۰۱ به شیوه نظریه داده بنیاد». پژواک زنان در تاریخ. ۳(۸)، ۱۲۷-۱۵۳.
- گروه مطالعات ایران (۱۴۰۱)، «کالبدشناسی ناآرامی‌های شهریور-مهر۱۴۰۱». دیده‌بان امنیت ملی پژوهشکده مطالعات راهبردی. ۱(۱۲۶)، ۴۳-۵۴.
- گنجی، بهرخ؛ پورجعفری، علیرضا و سلخوری، یارکه (۱۴۰۱)، تحلیل گفتمان اخبار ایران اینترنشنال درباره اغتشاشات پاییز سال ۱۴۰۱. علوم خبری. ۱۱(۴۴)، ۸۱-۹۴، doi: ۲۲۰۳۴/۱۰/lrsi.۱۱۳۸/۳۹۸۷۳۳/۲۰۲۳.
- مفخمی شهرستانی، حسن و احتشامی، علی (۱۴۰۱)، «تحلیل امنیتی-اجتماعی ناآرامی‌های پاییز ۱۴۰۱». انتظام اجتماعی. ۴(۱۴)، ۲-۲۷.
- مؤسسه فرهیختگان قائم (۱۴۰۱)، «تحلیل و واکاوی سویه‌ها و ابعاد وقایع اعتراضی شهریور و مهر ۱۴۰۱ از منظر فضای مجازی و رسانه». دیده‌بان امنیت ملی پژوهشکده مطالعات راهبردی. ۱(۱۲۷)، ۶۷-۸۰.
- نجفی، سیدحسین؛ زرین کلاه، علیرضا و هرمزی‌زاده، محمدعلی (۱۴۰۲)، «بازنمایی ناآرامی‌های شهریور و مهر ۱۴۰۱ ایران در شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان (مطالعه موردی: شبکه تلویزیونی بی‌بی سی فارسی)». پژوهش‌های سیاست اسلامی. ۱۱(۲۴)، ۲۳۹-۲۶۴، doi: ۲۲۰۳۴/۱۰/ipr.۱۹۱۷۲۰/۲۰۲۴.
- نورعلی‌وند، یاسر(۱۴۰۱)، «ناآرامی‌های ۱۴۰۱ و پدیده حمایت بین المللی از اعتراض‌ها». دیده‌بان امنیت ملی پژوهشکده مطالعات راهبردی. ۱(۱۲۷)، ۱۷۹-۱۹۲.

References

- Abrakrambi, Nicholas; Hill, Stephen; and Turner S, Brian (1991), Sociology Dictionary. Translated by Hassan Pouyan, Tehran: Printing Company, Private Joint Stock. [In Persian]
- Akhoon Kazemi, Masoud and Qaemi, Yaser (2023), Roots and Various Forms of Inclination Towards Violence and Aggression in Social and Political Interactions in Iranian Society. Journal of Crisis Research in the Islamic World. 4(27), 1-18, doi: 10.2783.4999/CSIW.2304.1236.4.27.1. [In Persian]
- Al-Seyedghafour, Seyed Mohammad Taqi; and Zahiri, Alireza (2016), Identity Politics and New Social Movements. Political Science. 19(74), 119-140. [In Persian]
- Ansari-Fard, Hossein and Salehi, Hamid (2023), Sociological Analysis of the Social Unrest in Iran in 2022 (With Emphasis on Social Networks). Journal of News Sciences. 12(47), 63-83, doi: 10.22034/lrsi.2024.401132.1139. [In Persian]
- Azizi, Parvaneh; Akhavan Kazemi, Masoud; and Abolfathi, Mohammad (2021), New Social Movements: A Case Study of Emerging Environmental Movements. Foreign Policy Quarterly, 4(35), 125-154. [In Persian]
- Bashir, Hassan (2023), The Discursive Diplomacy of the 2022 Iranian Unrest and Global Media: A Case Study of Al Jazeera Network. Strategy. 32(106), 29-56, doi: 10.22034/rah-

bord.2023.408727.1573. [In Persian]
- Bayat, Asef (2011), Life as Politics: How Ordinary People Change the Middle East. Translated by Fatemeh Sadeghi, Amsterdam: Amsterdam University Press. [In Persian]
- Castells, Manuel (2014), Networks of Anger and Hope: Social Movements in the Internet Age. Translated by Mojtaba Gholipour. Tehran: Markaz Publishing. [In Persian]
- Della Porta, D., & Diani, M. (2005), Social Movements: An Introduction. Blackwell Publishing.
- Della Porta, Donatella; and Diani, Mario (2019), Introduction to Social Movements. Translated by Mohammad Taghi Delfrooz. Tehran: Kavir. [In Persian]
- Etemad (2022), All Prohibitions and Arrests for Artists in Recent Protests. Khabar Online. Published on November 22, 2022. (Accessed on March 10, 2024). Available at: khabaronline.ir/xjsdD. [In Persian]
- Farhikhtegan Qaem Institute (2022), Analysis and Examination of the Aspects and Dimensions of the Protests in Shahrivar and Mehr 1401 from the Perspective of Cyberspace and Media. National Security Watch, Strategic Studies Research Institute. 1(127), 67-80. [In Persian]
- Ganjii, Behrakh; Pourjafari, Alireza; and Selkhouri, Yarkeh (2022), Discourse Analysis of Iran International News Regarding the Disturbances of Autumn 2022. News Sciences, 11(44), 81-94, doi: 10.22034/lrsi.2023.398733.1138. [In Persian]
- Gholipour, Mojtaba (2022), A Conceptual Reflection on the Unrest from September to November 2022. National Security Watch, Strategic Studies Research Institute, 1(127), 33-44. [In Persian]
- Gholipour, Mojtaba (2023), Transition from Linear Movements to Fluid Movements: A Reflection on the Dormant Period of Protests in 2022, National Security Watch, Strategic Studies Research Institute, 1(132), 61-72. [In Persian]
- Gorji, Seyyed Mohammad Javad (2022), Qualitative Analysis of Female Students' Perspectives on the Protests of 2022 Using Grounded Theory. Echo of Women in History, 3(8), 127-153. [In Persian]
- Haj Ahmad, Mehdi; Malekian, Nazanin and Hosseini, Seyed Rasool (2024), Analysis of the Impact Levels of Social Networks on Users' Inclination to Protest Actions (Case Study: Protests of 2022), Crisis Management Studies, 3(16), 91-118. [In Persian]
- Hajiani, Ebrahim (2023), The Future of Political Stability in Iran Under the Influence of Social Unrest in 2022. Biannual Journal of Revolution Studies, 1(2), 267-296, doi: 10.22034/fademo.2023.398304.1005. [In Persian]
- Inayatullah, Sohail (1998), Causal layered analysis: Poststructuralism as method. Futures. 30 (8): 815–829. doi:10.1016/S0016-3287(98)00086-X.
- Inayatullah, Sohail (2005), Causal layered analysis deepening the future. Questioning the future: methodsand tools for organizational and societal transformation, 1, 1-22.
- Inayatullah, Sohail (2019), Causal layered analysis a four-level approach to alternative futures relevance anduse in foresight. Futuribles, 1-22.
- Iran Studies Group (2022), Anatomy of the Unrest from September to October 2022. National Security Watch, Strategic Studies Research Institute, 1(126), 43-54. [In Persian]
- IRNA (2023), Significant Differences in Trending Content of Protests in 2022; From Telegram and Instagram to Twitter. IRNA, published on April 24, 2023. (Accessed on March 10, 2024), Available at: https://irna.ir/xjM6X9. [In Persian]

- Islamic Propagation and Studies Research Institute (2022), Typology of Detainees in the Events of 2022. Published in Fall on December 15, 2022. (Accessed on February 12, 2024). Available at: http://rbo.ir/Product.aspx?ProductID=3249. [In Persian]
- Jalaipour, Hamidreza (2010), Sociology of Social Movements; Emphasizing the Reform Movement of Khordad 2th. Tehran: Tarh-e No. [In Persian]
- Jalaipour, Hamidreza (2012), Layers of the Movement in Iranian Society; Two Major Movements and Ten Minor Social Movements. Political Science Research Journal, 7(14), 35-87. [In Persian]
- Jalal, M.P. & Shoar, S. (2019), A hybrid framework to model factors affecting construction labourproductivity. Journal of Financial Management of Property and Construction, 385-409.
- Jalayi-Pour, Hamid Reza (2023), The Protest Movement of Mahsa from Fall 2021 to Present. Iranian Sociological Association. Published on July 8, 2023. (Accessed on February 15, 2024). Available at: http://www.isa.org.ir. [In Persian]
- Jalili, Mohammad and Mohammadi Sirat, Hossein (2024), Analysis of the Positions of Supporters of the Street Protests in Fall 2022 Iran, Based on Crisis Theory. Islamic Political Studies, 12(25), 245-266, https://doi.org/10.22034/ipr.2024.450585.2117. [In Persian]
- Joudaki, Hojjatollah (2011), Leaderless Movements, Aeen, 1(35), 18-19. [In Persian]
- Kalantari, Ismail (2024), Identifying and Explaining the Discourses Regarding the Disturbances of Autumn 2022 in the Islamic Republic of Iran from the Perspective of Islamic Revolution Thinkers. Scientific Journal of Political Sociology of the Islamic Revolution, 5(17), 51-81. [In Persian]
- Khani, Mahtab and Beheshti Nejad, Mohammad Saleh (2023), Analysis of the Street Protests of 2022 in Iran Using Castells' Network Society Theory. Eighth National Conference on New Research in the Field of Humanities and Social Studies in Iran, 1-6. [In Persian]
- Koozegari Kalaji, Vali (2011), The Era of Headless Movements (Fundamental Differences Between New Movements in the Middle East and Classic Revolutions), Report, 1(226), 19-20. [In Persian]
- Melluci, Alberto (1989), Nomads of the Present: Social Movements and Individual Needs in Contemporary Society, Philadelphia: Temple University Press.
- Mofakhami Shahrani, Hassan and Ehteshami, Ali (2022), Security-Social Analysis of the Unrest in Autumn 2022. Social Order, 4(14), 2-27. [In Persian]
- Najafi, Seyyed Hossein; Zarrin Kolah, Alireza; and Hormozizadeh, Mohammad Ali (2023), Representation of the Unrest in Shahrivar and Mehr 1401 in Persian-language Satellite Networks (Case Study: BBC Persian Television), Islamic Policy Research. 11(24), 239-264, doi: 10.22034/ipr.2024.191720. [In Persian]
- Nooralivand, Yaser (2022), The Unrest of 1401 and the Phenomenon of International Support for Protests. National Security Watch, Strategic Studies Research Institute. 1(127), 179-192.[In Persian]
- Porta, Donatella della; Diani, Mario (1999), Social Movements: An Introduction, Oxford: Blackwell Publishers.
- Reisi Nejad, Arash (2018), Revolution and Social Movements: A New Reading. Political and International Approaches, 9(54), 61-89. [In Persian]
- Rostami, Mostafa (2022), Results of a Survey. Asr Iran. Published on November 9, 2022. (Accessed on February 15, 2024), Available at: asriran.com/003crV. [In Persian]

- Rouche, Guy (1997), Social Changes, Translated by Mansour Vosooghi, Tehran: Nashr Markaz. [In Persian]
- Sardarnia, Khalilollah (2009), The Internet, New Social Movements, and Mobilization of Protests (Theoretical and Empirical Examination of Several Social Movements), Communication Research Quarterly, 16(40), 151-176, https://doi.org/10.22082/cr.2009.23876. [In Persian]
- Tajik, Mohammad Reza (2004), Discourse, Counter-Discourse, and Politics, Tehran: Institute for Research and Development in Humanities. [In Persian]
- Tarrow, S. (1998), Power in movement: Social movements and contentious politics. Cambridge University Press.
- Tavakoli, Somayeh (2022), A Meta-Analysis of Existing Analyses on the Protests of 2022 in Iran. Iranian Sociological Journal. 3(20), 145-179, https://doi.org/10.22034/jsi.2023.1996220.1650. [In Persian]
- Tilly, C. (2004), Social Movements, 1760–2000. Paradigm Publishers.
- Touraine, Alain (1981), The Voice and the Eye: Analysis of Social Movements, Cambridge, Cambridge University Press.

Political and International Approaches

Vol 17, No 1, 2025, PP 120-140
Journal Homepage: piaj.sbu.ac.ir

P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

Critical evaluation of the theory of Oriental Despotism; A historical approach to Iranian society

Ehsan Alini[1]

DOI: 10.48308/piaj.2025.237365.1602 Received: 2024/10/28 Accepted: 2025/3/8

Original Article

Extended Abstract

Introduction: The oriental tyranny envisioned by Wittfogel is the result of a mechanism that Marx and Engels referred to as the "Asiatic mode of production." The scarcity of water in the East necessitates its efficient management, which in turn leads to the establishment of a centralized government and a powerful bureaucratic apparatus responsible for distributing water resources. The emergence of such a system lays the foundation for the formation of tyranny in Eastern societies. Based on this theory, several Iranian scholars have attempted to analyze the persistence of tyranny in the country. This article first examines the mechanisms proposed in the theory of Eastern tyranny from Wittfogel's perspective. It then explores the views of Iranian scholars working in this field and, finally, critiques and evaluates the application of this theory within the framework of historical developments in Iranian society.

Methods: In the current study, documentary and historical methods were used. The documentary method was considered both as a comprehensive approach and as a technique to enhance other qualitative methods in social science research. In this method, the researcher gathers research data on social actors, events, and phenomena from various sources and documents. The findings of these studies were then evaluated and analyzed from a historical perspective. Historical research is a systematic and precise study of the past, requiring the researcher to thoroughly and skillfully examine historical events.

Results and Discussion: Considering the theories presented in this article, several criticisms can be made regarding the application of the theory of Eastern tyranny to Iran. While water scarcity has undoubtedly played a role in shaping political, economic, and

1. PhD in Political Science, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. ehsan.ellini@gmail.com

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

Political and International Approaches
Vol 17, No 1, 2025, PP 120-140
Journal Homepage: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

social relations in the country, its impact has been significantly overstated. The most important criticisms of applying the theory of Eastern tyranny to Iran include the following: Theories that attribute tyranny primarily to climate and water scarcity tend to fall into a form of geographic determinism, overlooking the role of other influential factors. If theories of authoritarian rule are reinterpreted to account for the mutual influence of culture, politics, and economics—while also considering the temporal and spatial conditions of different historical periods—either emphasizing one of these factors over the others in certain contexts or recognizing their interconnectedness in different times and places, their explanatory power will be significantly strengthened.

Conclution: The application of the theory of Eastern tyranny in its current form does not seem to be particularly useful for explaining or analyzing Iranian society. The failure to consider numerous historical variables in the evolution of society—such as cultural factors—or the misrepresentation of relationships within the country makes it difficult to align the theory with empirical realities. This can, in turn, lead to misunderstandings and misinterpretations. It appears that if the theory of Eastern tyranny were more closely aligned with the realities of Iranian society and incorporated cultural variables, it would provide a more comprehensive and effective understanding of the evolution of society and governance in Iran.

Keywords: Oriental Despotism, Asiatic mode of production, Wittfogel, Iranian society, Historical Approach.

Citation: Alini, Ehsan. 2025. Critical evaluation of the theory of Oriental Despotism; A historical approach to Iranian society, Political and International Approaches, Spring, Vol 17, No 1, PP 120-140.

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

دورهٔ هفدهم، شمارهٔ اول، بهار ۱۴۰۴، ۱۴۰-۱۲۰
سایت مجله: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

ارزیابی انتقادی نظریه استبداد شرقی؛ رویکردی تاریخی به جامعه ایران

احسان علینی[۱]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۸/۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۱۸ DOI: 10.48308/piaj.2025.237365.1602

مقالهٔ پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: استبداد شرقی مورد نظر ویتفوگل، نتیجه سازوکاری است که مارکس و انگلس آن را «شیوه تولید آسیایی» می‌نامند. کمبود آب در شرق، استفاده صرفه جویانه آن را اجتناب‌ناپذیر می‌کند و برای نیل به چنین هدفی، حکومتی متمرکز و دستگاه بوروکراتیک مقتدری ایجاد می‌شود که وظیفه تقسیم منابع آبی را به عهده دارد؛ بروز چنین سازوکاری، زمینه شکل‌گیری استبداد را در جوامع شرقی فراهم می‌کند. عده‌ای از اندیشمندان ایرانی با توجه به این نظریه، سعی داشته‌اند تا تحلیلی از دوام استبداد در کشور ارائه دهند. در مقاله حاضر، ابتدا سازوکارهای مطرح شده در نظریه استبداد شرقی از منظر ویتفوگل مورد بررسی قرار گرفته است. سپس آرای اندیشمندان ایرانی فعال در این حوزه مطالعه و نهایتاً کاربست این نظریه در چارچوب تحولات تاریخی جامعه ایران، نقد و ارزیابی‌شده است.

روش‌ها: در پژوهش حاضر از روش‌های اسنادی و تاریخی استفاده شده است. روش اسنادی هم به‌منزله روشی تام و هم تکنیکی برای تقویت سایر روش‌های کیفی در پژوهش‌های علوم اجتماعی مورد توجه بوده است. در این روش، پژوهشگر داده‌های پژوهشی خود را درباره کنشگران، وقایع و پدیده‌های اجتماعی، از بین منابع و اسناد جمع‌آوری می‌کند. نتایج حاصل از این بررسی‌ها به صورت تاریخی مورد ارزیابی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند. پژوهش تاریخی مطالعهٔ نظام‌مند و دقیق گذشته است و محقق با مهارت کامل بر روی نکاتی درباره وقایع کار می‌کند.

یافته‌ها: با توجه به نظریات مطرح شده در مقاله، نقدهایی را می‌توان نسبت به کاربرد نظریه استبداد شرقی در ایران مطرح کرد. اگرچه در ایران مسئله کم‌آبی به‌عنوان یک موضوع حائز اهمیت، در شکل‌گیری مناسبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نقش داشته، اما در رابطه با ابعاد تأثیرگذاری آن تا حدود زیادی اغراق‌شده است. مهم‌ترین انتقادات به کاربرد نظریه استبداد شرقی در ایران عبارتند از: نظریه‌هایی که اقلیم و کمبود آب را عامل

۱. دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران. ehsan.ellini@gmail.com

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

دورهٔ هفدهم، شمارهٔ اول، بهار ۱۴۰۴، ۱۴۰-۱۲۰
سایت مجله: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

اساسی استبداد می‌دانند به‌نوعی جغرافیاگرایی و جبرگرایی جغرافیایی فرو می‌غلتند و نقش عوامل تأثیرگذار دیگر را به حاشیه می‌کشند. اگر نظریات حکومت خودکامه به‌گونه‌ای بازپرداخت شوند که به تأثیر متقابل فرهنگ، سیاست و اقتصاد و البته به‌احتمال برحسب موقعیت زمانی – مکانی در دوره‌های مختلف تاریخی بر تعین‌بخشی یکی از این عناصر بر دو عامل دیگر تأکید شود و یا برعکس بر تأثیر تداخلی و پیوند آن‌ها در یکدیگر در زمان و مکانی دیگر اشاره گردد، کاربست آن‌ها از قوت علمی بیشتری برخوردار شود.

نتیجه‌گیری: به نظر می‌رسد کاربست نظریه استبداد شرقی بدین شکلی که تاکنون بوده، چندان برای تبیین و تحلیل جامعه ایران راهگشا نباشد. در نظر نگرفتن بسیاری از متغیرهای تاریخی در سیر تحول جامعه (مانند متغیرهای فرهنگی) و یا وارونه‌سازی بسیاری از مناسبات در کشور، عملاً تطبیق نظریه با واقعیات عینی را ناممکن می‌سازد و حتی می‌تواند به رواج بدفهمی و سوءتفاهم منجر گردد. به نظر می‌رسد اگر نظریه استبداد شرقی، هرچه بیشتر با واقعیات جامعه ایرانی منطبق شود و متغیرهای فرهنگی نیز در آن لحاظ گردد، سیر تحول جامعه و دولت در ایران را بتوان بهتر و مؤثرتر درک کرد

واژگان کلیدی: استبداد شرقی، شیوه تولید آسیایی، ویتفوگل، جامعه ایران، رویکرد تاریخی.

استناددهی: علینی، احسان. ۱۴۰۴. ارزیابی انتقادی نظریه استبداد شرقی؛ رویکردی تاریخی به جامعه ایران، رهیافت‌های سیاسی و بین المللی، بهار، سال ۱۷، شماره ۱، ۱۴۰-۱۲۰.

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

۱. مقدمه

استبداد را شاید بتوان یکی از کهن‌ترین مفاهیم علم سیاست دانست. در طول تاریخ بشر هر جا که قدرت، متمرکز در یک فرد یا گروهی شده است و نظارتی بر آن نبوده استبداد به وجود آمده است. دولت استبدادی میل قوی به انحصار داشته و تحمل هرگونه مخالفتی با سیاست‌گذاری‌هایش را ندارد. متفکران بزرگ علم سیاست به‌ویژه در حوزه اندیشه سیاسی، در مورد استبداد بسیار گفته‌اند؛ عده‌ای در تأیید آن وعده‌ای در رد آن. ماکیاولی در بخشی از «شهریار» می‌نویسد: «زمامدار برای نیل به قدرت و ازدیاد قدرت و حفظ آن مجاز است که به هر عملی چون زور و حیله و تزویر و غدر و قتل و جنایت و تقلب و نقض مقررات اخلاقی متوسل شود و هیچ نوع عملی برای نیل به قدرت و حفظ آن برای زمامدار ممنوع نیست. در مواجهه با اعتراضات نیز نرمش شهریار جایز نیست و اعدام افراد مفید است و باید به ایجاد ترس اقدام نمود و از قانون و زور استفاده کرد» (Machiavelli, 2017).

در اواسط قرن نوزدهم میلادی، متفکرین غربی به تحلیل جوامع آسیایی (شرقی) روی آوردند. این اندیشمندان به نوع خاصی از استبداد در این جوامع پی بردند که به‌مراتب از نمونه‌های غربی شدیدتر و پایدارتر می‌نمود. آن‌ها با تأمل در تمدن‌های خاور نزدیک و هندو چین، در همه این جوامع ترکیبی از ویژگی‌های نهادی اساسی یافتند که نه در یونان و رم باستان پیدا می‌شد و نه در اروپای قرون‌وسطا و نوین. مفهومی که اقتصاددانان کلاسیک برای یافته‌های خود به کاربردند، جامعه «شرقی» یا «آسیایی» بود. به بیان ویتفوگل[1]: «پژوهش‌گران حوزه حکومت همچون منتسکیو، به عوارض ناگوار «استبداد شرقی[2]» از منظر شخصی بیش‌تر توجه داشتند و اقتصاددانان به سویه مدیریتی و تملکی آن. اقتصاددانان کلاسیک به‌ویژه تحت تأثیر فعالیت‌های آب‌رسانی وسیع جهت آبیاری و ارتباطات قرارگرفته بودند. از نگاه آن‌ها، حکومت تقریباً در همه جای شرق، بزرگ‌ترین زمین‌دار بوده است» (Wittfogel, 1957).

«استبداد شرقی» تفاوت‌های بعضاً اساسی با نمونه‌های غربی خود دارد. این تفاوت‌ها خود ناشی از یکسان نبودن مناسبات اجتماعی و اقتصادی این جوامع است. برخی از این تفاوت‌ها عبارت‌اند از:

۱. در این نوع استبداد، برخلاف آنچه در جوامع غربی وجود داشت، اشراف استقلالی از شاه نداشتند و حاکم می‌توانست تا آن‌ها را سرکوب نماید و یا در ساختار اجتماعی آن‌ها تغییراتی ایجاد دهد.
۲. وضعیت اقلیمی در شکل‌گیری چنین استبدادی بسیار تأثیرگذار بوده است. در مشرق، آب بسیار کمتر از مغرب وجود دارد. به همین دلیل جمعیت در مناطق شرقی جهان به‌طور متمرکز گسترش‌یافته است.
۳. به دلیل نایاب بودن آب در شرق، نیاز به حفر چاه و قنات بود تا بتوان از آب‌های زیرزمینی استفاده کرد. ازآنجایی‌که اکثریت جمعیت در شرق را کشاورزان تشکیل می‌دادند و به‌تبع نمی‌توانستند هزینه احداث چنین تأسیساتی را بپردازند، به شاه یا صاحبان ثروت روی می‌آوردند و همین امر زمینه‌ساز وابستگی هرچه بیشتر مردم به قدرت سیاسی می‌شد.

به‌طورکلی «استبداد شرقی» محصول شرایط اجتماعی، اقلیمی و اقتصادی ویژه جوامع شرقی است و اندیشمندان معتقدند روندهای آن در طول تاریخ شرق به‌طور مداوم بازتولید شده و به اشکال گوناگون،

1. Karl August Wittfogel
2. Oriental Despotism

ثبات خود را حفظ کرده است. در پژوهش حاضر با ارزیابی منابع نوشته‌شده در این حوزه، نظریه استبداد شرقی از منظر اندیشمندان ایرانی و کاربست آن در جامعه ایران مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته است. با فهم دقیق نظریه‌های (عموماً توسط متفکرین غربی) مطرح‌شده در باب سازوکارهای دولت در جوامعی مانند ایران، در وهله اول می‌توان سوءبرداشت‌هایی که ممکن است درروند منتقل شدن این نظریات به داخل کشور رخ دهد را بررسی و اصلاح کرد؛ چراکه این سوءبرداشت‌های نظری می‌تواند در تحلیل ما از روند شکل‌گیری رویدادها و تحول نظام سیاسی در کشور تأثیر نامطلوبی بر جای بگذارد.

همچنین با بررسی نگاه اندیشمندان داخلی به این مباحث، می‌توان کاربست این اندیشه‌ها در چارچوب تحولات تاریخی جامعه ایران را مورد ارزیابی و تحلیل قرارداد تا بتوان فهم بهتری از شرایط شکل‌گیری دولت و سازوکارهای قدرت در ایران معاصر به دست آورد؛ ضرورت انجام تحقیق کنونی از این جهات قابل‌توجه است. در این پژوهش رویکرد اندیشمندان ایرانی به نظریه استبداد شرقی و کاربست آن در تحلیل جایگاه دولت در ایران از منظر انتقادی پرداخته می‌شود. همچنین در ادامه تلاش شده تا با ارائه انتقادات اصلی به کاربست این نظریه در ایران و تحلیل آن‌ها از منظر تاریخی و فراتر رفتن از روایت صرف توصیفی، قابلیت‌های این نظریه جهت تحلیل تاریخ ایران مورد ارزیابی قرار گیرد؛ نکته اخیر وجه تمایز اصلی مقاله کنونی با دیگر تحقیقات انجام شده در این حوزه است.

۲. پیشینه پژوهش

علی ناصری (۱۳۹۹) در مقاله «نقدی بر تطبیق نظریه استبداد شرقی با حکومت قاجار»، معتقد است نظریه استبداد شرقی از زمان ارسطو مطرح و طی قرون گذشته در غرب پرورانده شده است. هرکدام از نظریه‌پردازان غربی بر ویژگی‌های خاص جوامع شرق تأکید داشته‌اند؛ ازجمله این نظریه‌پردازان مارکس، انگلس و ویتفوگل هستند. بسیاری از افراد حکومت قاجاری را نمونه‌ای از استبداد شرقی موردنظر این اندیشمندان دانسته‌اند. به‌زعم محقق اگرچه حکومت قاجاریه یک حکومت استبدادی بوده، اما دلیل استبدادی بودن حکومتش در نه در جوامع خشک و منزوی مارکس است و نه در دیوانسالاری آبی؛ بنابراین نظریه استبداد شرقی مارکس، انگلس و ویتفوگل انطباقی با حکومت قاجاریه ندارد (ناصری، ۱۳۹۹: ۶۴). نویسنده نهایتاً نتیجه‌گیری می‌کند که این نظریه در مورد نظام قاجاریه در ایران صدق نمی‌کند، چراکه حکومت قاجاریه دیوانسالاری منظمی نداشت یا اگر دیوانسالاری هم بوده باشد این دیوانسالاری برای تقسیم آب به وجود نیامده و سند و مدرکی نیز برای اثبات این مدعا وجود ندارد (ناصری، ۱۳۹۹: ۷۲).

مظفر نامدار و جواد نظری مقدم (۱۳۹۷) در مقاله «اعتبارسنجي نظریه استبداد شرقی در فهم تحولات اجتماعي ایران»، اعتقاددارند بخش قابل‌توجهی از آثار مربوط به تاریخ و فرهنگ ایران ضمن پذیرش نظریه استبداد شرقي، استبداد را ویژگي جامعه ایراني خوانده‌اند و معتقدند در طول تاریخ ایران همواره سایه استبداد در همه حوزه‌های اجتماعي جامعه ایراني گسترده بوده است. نویسندگان در این مقاله می‌کوشند تا با اتکا به روش کتابخانه‌ای و مطالعه آثار و مکتوبات غیرایرانیان با رویکردي توصیفي تحلیلي، انگاره غالب درزمینه وجود حاکمیت استبداد مطلقه در جامعه ایران را به زیر سؤال ببرند. برپایه یافته‌های این

تحقیق، ساختار حاکم برنهاد بازار، نهاد دین، لایه‌های اجتماعی و جایگاه ایلات در جامعه ایرانی نشان می‌دهد نظریه استبداد ایرانی ریشه در فراروایت‌ها یا نظریه‌های کلان استبداد شرقی و شیوه تولید آسیایی دارد و با واقعیت‌های تاریخی ایران مطابقت ندارد (نامدار و نظری مقدم، ۱۳۹۷: ۲۰۷).

حسن نظری (۱۳۹۴) در مقاله «استبداد شرقی؛ انتقادات عمده با تأکید بر جامعه ایران»، بیان می‌کند ویتفوگل امور یک جامعه را به تعدادی عوامل از جمله عوامل طبیعی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی وابسته می‌داند. او رژیم‌های استبدادی را برساخته از شرایط اقلیمی، وضع زمین و سیستم آبیاری و شرایط فرهنگی و اجتماعی می‌داند (نظری، ۱۳۹۴: ۱). نویسنده در پایان انتقاداتی به این نظریه مطرح می‌کند؛ مواردی مانند غیرعلمی بودن نظریه برخلاف ادعای ویتفوگل، اغراق‌آمیز بودن اساسی نظریه شیوه تولید آسیایی مبنی بر فقدان کامل مالکیت خصوصی و اروپا محوری حاکم بر اندیشه نویسنده که او را به‌نوعی جبر جغرافیایی در زمینه استبداد و شرق سوق داده است (نظری، ۱۳۹۴: ۱۵).

ضیا خزایی و محمد فرهادی (۱۳۹۴) در مقاله «نقد نظریة مارکسیستی استبداد شرقی در چشم انداز تاریخ ایران» با محور قرار دادن نظریة فئودالیسم به‌عنوان نظریة رقیب استبداد شرقی، تمرکز اصلی بحث خود را بر روی آن قرار داده و ضمن بررسی نظریه‌های موجود در این زمینه، فرضیة اصلی خود، یعنی شکل‌گیری استبداد شرقی در ایران بر اثر حملة اقوام خارجی را تحلیل نماید. تحلیل فرضیة شکل‌گیری استبداد شرقی در ایران بر اثر حملة اقوام خارجی، بر مبنای موارد زیر انجام شده است: نخست، وجود دوره‌ای تاریخی به نام فئودالیسم در ایران که در مقابل استبداد شرقی قرار دارد، این فرضیه را مورد تأیید قرار می‌دهد؛ چراکه در دورة ایران باستان شاهد این نظام هستیم و اوج آن در «سلسلة ساسانی» است. دوم، شکل‌گیری استبداد شرقی در ایران، امری جبری و ناشی از شرایط اقلیمی محسوب نمی‌شود بلکه ورود اقوام مهاجم با فرهنگ متمایز از فرهنگ فئودالی، باعث حاکمیت تدریجی استبداد شرقی در ایران شد (خزایی و فرهادی، ۱۳۹۴).

گرچه مقاله حاضر در بررسی نظریه استبداد شرقی تا حدودی هم‌راستای تحقیقات انجام‌شده قرار می‌گیرد، محقق تلاش داشته تا با ارزیابی دقیق و نسبتاً جامعی از فهم این نظریه توسط اندیشمندان ایرانی، کاربست آن را در تحلیل جایگاه دولت در ایران و مباحثات مربوط به سیر تحول این پدیده در دوران پیشامدرن و همچنین تأثیراتی که بر ساختار اجتماعی - سیاسی کشور در دوران معاصر بر جای گذاشته را موردتوجه قرار دهد. در این بخش تلاش شده تا رویکرد اندیشمندان ایرانی به این نظریه و کاربست آن در تحلیل دولت در ایران از منظر انتقادی پرداخته شود. در بخش دوم یافته‌های تحقیق نیز تلاش شده تا با ارائه انتقادات اصلی به کاربست این نظریه در ایران و تحلیل آن‌ها از منظر تاریخی و فراتر رفتن از روایت صرف توصیفی، قابلیت‌های این نظریه جهت تحلیل تاریخ ایران مورد ارزیابی قرار گیرد؛ نوآوری و جنبه‌های نوین پژوهش کنونی از این منظر قابل توجه است.

۳. مبانی نظری و مفهومی

ویتفوگل اصطلاح «استبداد شرقی» را به معنای شکلی از سازمان سیاسی به کار می‌گیرد که در آن یک

بوروکراسی مرکزی، کنترل منابع آب و امور آبیاری را در اختیار دارد. وی این عنوان را در کتاب معروف خود به همین نام (Wittfogel, 1957) بر سر زبان‌ها انداخت. البته این اصطلاح در طول زمان، به لحاظ معنایی تحولاتی را پشت سر گذاشت و ابعاد وسیع‌تری یافت. برای درک هرچه بهتر اصطلاح استبداد شرقی، باید ابتدا به بررسی فرآیندهای «شیوه تولید آسیایی[1]» پرداخته شود. مارکس و انگلس در دوره‌ای که مشغول پیکربندی و بسط نظریه ماتریالیسم تاریخي خود در دهه ۱۸۵۰ بودند، مفاهیم استبداد شرقي و شیوه تولید آسیایي را مطرح کردند. به گمان آنان، شرق باستان درروند تکامل اجتماعي خود از مختصات و ویژگی‌هایی برخوردار بود که آن را از نظام‌هاي برده‌داري و فئودالي موجود در اروپا متمایز مي‌کرد؛ اگرچه بعدها، با مقبولیت یافتن مفهوم فورماسیون‌هاي اجتماعي- اقتصادي پنج‌گانه (کمون اولیه، برده‌داري، فئودالیسم، سرمایه‌داري و سوسیالیسم)، بحث «شیوه تولید آسیایي» از مارکسیسم به کنار گذارده شد.

مهم‌ترین منبعی که در آغاز دهه ۱۸۵۰، اندیشه مارکس و انگلس را در رابطه با مسئله شرق تحت تأثیر قرار داده بود، «سفرنامه برنیه[2]» (Bernier, 2001: 71) بود. «فرانسوا برنیه[3]» پزشک فرانسوي بود که به مدت ۹ سال در دربار «اورنگ‌زیب[4]»، پادشاه گورکاني هند خدمت کرد. در نیمه اول سده نوزدهم سفرنامه وی یکي از مهم‌ترین منابع شرق‌شناسي اروپا محسوب مي‌شد. به اعتقاد برنیه در شرق، سلطان یگانه و تنها مالک اراضي و زمین‌هاي کشور است؛ این گفته بسیار بر مارکس تأثیرگذار بود. با توجه به چنین پیش فرضی بود که وی میان مسئله مالکیت ارضي در جوامع شرقي و اروپاي فئودالي تمایز بنیادین قائل شد؛ فقدان مالکیت خصوصي بر زمین، مهم‌ترین ویژگی جوامع شرقی است. مارکس در نامه مورخ ۲ ژوئن ۱۸۵۳ به انگلس می‌نویسد:

«در مسئله شکل گیري شهرهاي مشرق زمین هیچ کتابي عالي‌تر، واضح‌تر و جالب‌تر از کتاب فرانسوا برنیه نمي‌توان خواند. نام کتاب این است: سفري در توصیف کشور مغولان کبیر و غیره... برنیه به‌درستي این واقعیت را بیان مي‌دارد که در شرق، در پایه کلیه پدیده‌ها - او ترکیه[عثماني]، ایران و هندوستان را در نظر دارد- فقدان مالکیت خصوصي بر زمین قرار دارد. این است کلید واقعي حتي براي درک آسمان در شرق» (Marx and Engels, 1975: 75 – 76).

متناسب با چنین ویژگی‌هایی، مارکس و انگلس این فرضیه را مطرح کردند که عامل بنیادین مؤثر در شکل خاص تمدن‌هاي شرقي، مسئله کمبود آب در قاره آسیاست. این کمبود آب، منجر به پیدایش شبکه وسیع و پیچیده آبیاري مصنوعي شده و ضرورت اداره و استفاده صرفه‌جویانه از این شبکه، دولت عظیم و متمرکز و خودکامه شرقي را پدید آورده که بروز و یا رشد مالکیت خصوصي بر زمین را، به‌عنوان وسیله اصلي تولید در تمدن‌هاي ماقبل سرمایه‌داري، ممتنع ساخته است. از نگاه مارکس، شیوه تولید آسیایی نمایان گر ساختار اقتصادی جامعه‌ای عمدتاً کشاورزی است که از ترکیب میان حاکمیت سیاسی و مالکیت ارضی، در پیکره یک حکومت و سامان بوروکراتیک متمرکز به وجود می‌آید. دولت آسیایی به دلیل

1. The Asiatic Mode of Production
2. Travels in the Mughal Empire
3. François Bernier
4. Aurangzeb

مسئولیت دوگانه خود در مقام مالک / حاکم، مازاد اقتصادی تولیدکنندگان مستقیم را به شکل مالیات – بهره مالکانه تصاحب می‌کند (Anderson, 1974: 462 – 482).

تصویری که ویتفوگل از جامعه شرقي ارائه می‌دهد، عبارت است از یک نظام سربازخانه‌اي که در آن جامعه به شکل هرم گونه به دو بخش حکومتگر و حکومت شونده تقسیم شده است. در چنین ساختار وسیعی، تنوع و گوناگونی بافت اجتماعي و سیاسي و نهادهاي قائم‌به‌ذات و خودگردان مدیریت اجتماعي در سطوح میاني و پائیني جامعه وجود ندارد؛ نهادهایي که بتوانند بر قدرت دولتي تأثیرگذارند و دامنه تصمیم‌گیري و اعمال‌نفوذ و استبداد آن را محدود کنند (Wittfogel, 1957: 49 – 60). دولت بالاترین قدرت را دارد و جامعه در اختیار اوست و هر نوع دگرگونی، استقلال و انحرافاتی را مانع می‌شود. به‌طور خلاصه این نوع نظام توتالیتر دارای خصوصیات زیر است:

۱. تسلط و کنترل تولید به‌وسیله دولت، به‌عبارت‌دیگر چون دولت همه امکانات را در اختیار خود دارد، هر نوع تولید وسیعی بدون دخالت او انجام نمی‌گیرد.
۲. یک نوع پیچیده شبکه جاسوسی، نظارت سیاسی، نظارت جمعیتی و یک سیستم برقراری ارتباطات.
۳. یک ارتش بزرگ، مجهز و تمرکزیافته و فقدان مراکز دیگر قدرت نظامی، به‌عبارت‌دیگر غیرمسلح بودن عامه مردم.
۴. نیروی انسانی اجباری در خدمت دولت برای شبکه و تأسیسات آبیاری و کار روی زمین و غیره. مالیات سنگین و اجباری دولت و افزایش مدام آن.
۵. هر نوع فعالیت اقتصادی با اجازه دولت انجام می‌گیرد. فقدان هر نوع آزادی تجاری و تولید صنعتی، دولت همچنان کنترل تجارت و تولید را در دست دارد، بازرگانان و مالکان تحت عنایت و خواسته دولت می‌توانند فعالیت کنند. خلاصه اینکه هر نوع تولید شبه سرمایه‌داری وجود نخواهد داشت.
۶. دولت شدیداً تمرکزیافته است و قدرت مطلقه خود را از طریق بکار بردن سنت و ایدئولوژی تثبیت می‌کند، مذهب زیر سلطه دولت است و هر نوع فعالیت مذهبی باید با اجازه دولت انجام گیرد. خلاصه اینکه هر نوع فعالیت اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی تحت اختیار دولت است (Wittfogel, 1957).

با توجه به چنین ویژگی‌هایی است که ویتفوگل نظام این جوامع را «استبداد شرقی» می‌نامد. از منظر وی، وقتی دولتی تمرکزیافته است و هیچ نوع گروه اجتماعی دیگر یارای مقاومت با آن را نداشته باشد، نظامی مطلقه، هم گیر و توتالیتر است. به باور او بوروکراسی و طبقه حاکم یکی و وابسته به یکدیگر هستند. هر نوع دست‌یابی به امور اجرائی منحصر به در اختیار داشتن بوروکراسی است. در چنین جامعه‌ای کنترل و قوه اجرایی دولت یعنی انحصار واقعی قدرت اجتماعی (قدرت سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی به‌وسیله دولت و با در دست داشتن بوروکراسی انجام می‌گیرد).

۴. روش پژوهش

در پژوهش حاضر از «روش اسنادی[1]» جهت جمع‌آوری داده‌ها و «روش تاریخی[2]» به منظور تجزیه و تحلیل

1. Document Research Method
2. Historical Research Method

آن‌ها استفاده‌شده است. روش اسنادی هم به‌منزله روشی تام و هم تکنیکی برای تقویت سایر روش‌های کیفی در پژوهش‌های علوم اجتماعی موردتوجه بوده است. در این روش، پژوهشگر داده‌های پژوهشی خود را درباره کنشگران، وقایع و پدیده‌های اجتماعی، از بین منابع و اسناد جمع‌آوری می‌کند. بخش قابل‌توجهی از پژوهش‌های نظری در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی، خواسته یا ناخواسته، از روش اسنادی بهره می‌برند. چنین روشی می‌تواند فن‌های لازم برای بررسی پیشینه پژوهش‌ها را فراهم آورد (Stewart, Kamis, 1984: 11). نتایج حاصل از این بررسی‌ها به صورت تاریخی مورد ارزیابی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته اند. پژوهش تاریخی مطالعهء نظام‌مند و دقیق گذشته است و محقق با مهارت کامل بر روی نکاتی درباره وقایع کار می‌کند (Smith, 2015: 317).

پژوهش تاریخی مطالعه نظام‌مند و دقیق گذشته است و محقق تاریخی با مهارت تمام بر روی نکاتی درباره یک واقعه یا یک شخص کار می‌کند. پژوهش تاریخی کاربرد روش علمی در مسائل تاریخی است. این پژوهش در حقیقت جست‌وجوی منظمی است در اسناد و مدارک و منابع دیگری که در زمینه مرتبط با سؤال محقق تاریخی درباره گذشته، حاوی حقایقی هستند؛ بنابراین پژوهش تاریخی ضرورتا با وقایعی سروکار دارد که قبل از تصمیم پژوهش گر به مطالعه آن‌ها به وقوع پیوسته است (Lundy, 2008). تحقیق تاریخی، تعیین ارزشیابی و ترکیب منظم و عینی اسناد و مدارک برای برقراری حقایق و ترسیم نتایج درباره رویدادهای گذشته است. هدف تحقیق تاریخی بازسازی گذشته در زمینه فرضیه‌ای است که در زمان حال تدوین می‌شود. دستیابی به این هدف مستلزم جمع‌آوری اطلاعات به صورتی منظم، عینی، ارزش‌یابی و تلفیق اسناد و مدارک و بالأخره رسیدن به نتایج قابل دفاع است. امور و واقعیت‌های تاریخی شبیه به ذرات اتمی‌هستند. آن‌ها سازه‌های نظری مسلم فرض شده و بدیهی برای تبیین و توصیف داده موجود هستند (Mason et al, 1997).

۵. استبداد شرقی از منظر اندیشمندان ایرانی

۱.۵. محمدعلی همایون کاتوزیان؛ استبداد ایرانی

همایون کاتوزیان در مقاله خود تحت عنوان «جامعه کم آب و پراکنده: الگوی تحول درازمدت اجتماعی و اقتصادی در ایران» و همچنین کتاب «اقتصاد سیاسی»، سعی کرده تا از نظریه شیوه تولید آسیایی برای تبیین و تحلیل نظم پیشاسرمایه داری ایران استفاده کند. دو مؤلفه مهم اقتصادی و سیاسی در الگوی کاتوزیان به‌کاررفته است: «استبداد ایرانی» و «جامعه خشک و منزوی» (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۸۵ – ۸۳). نکته مهم در تحلیل کاتوزیان از شرایط ایران، استفاده وی از رویکرد منفرد مارکس است. درواقع، کاتوزیان رویکرد مشترک مارکس و انگلس و همچنین نظریه جامعه آب ویتفوگل را که هر دو مبانی فکری مشترکی دارند را قادر به توصیف وضعیت ایران نمی‌داند. هسته اصلی نظریه وی بدین شکل صورت‌بندی شده است:

در «نظم پیشاسرمایه داری[1]» ایران، کم‌آبی باعث شده تا واحدهای روستایی خودمختاری شکل بگیرند که مازاد هیچ‌یک برای ایجاد یک پایگاه فئودالی قدرتمند کافی نباشد. البته با توجه به گستردگی منطقه،

1. Pre-capitalist order

ایـن واحدهـا بـر روی‌هـم مـازاد زیـادی تولیـد می‌کردنـد کـه اگـر یـک نیـروی سـازمان‌یافته بیرونـی می‌توانسـت آن‌هـا را تصاحـب کنـد، منبـع اقتصـادی مـورد اسـتفاده یـک قـدرت اسـتبدادی سراسـری، بـه وجـود می‌آمـد. بـا توجـه بـه چنیـن الگویـی، کاتوزیـان معتقـد اسـت ضعـف واحدهـای کوچـک و مسـتقل جامعـه در برابـر دولـت مسـتبدی کـه مالکیـت آب و زمیـن را در اختیـار داشـته، مالکیـت خصوصـی و حضـور طبقـات اجتماعـی مسـتقل کـه نمـاد اصـل نظـام فئودالیتـه و گـذار بـه نظـم نویـن بودنـد را بـا مشـکل روبـه‌رو سـاخت (کاتوزیـان، ۱۳۷۹: ۵۵ - ۷۹). برخـی از مشـخصات اصلـي نظریـه کاتوزیـان کـه در آثـار پرشـمار وی بـه اشـکال گوناگـون آمـده اسـت، عبارت‌انـد از:

۱. فئودالیسم اروپایي هرگز در ایران پدید نیامد و زمین‌های زراعي مستقیماً در مالکیت دولت بود؛
۲. طبقه آریستوکرات مالک که در اروپا نسل‌اندرنسل صاحب‌ملک خود بود، در ایران وجود نداشت؛
۳. هیچ‌یک از طبقـات مـردم در برابـر دولـت حقوقـي نداشـت و درواقـع خـود دولـت بـه دلیـل انحصـار مالکیـت زمیـن، اسـتثمارگر کل بـود؛
۴. در اروپـا دولـت متکـي بـه طبقـات اجتماعـي بـود، درحالی‌کـه در ایـران، طبقـات اجتماعـي متکـي بـه دولـت بودند؛
۵. دولت، فوق طبقات بود نه‌فقط در رأس آن؛
۶. دولت، خارج از قدرت خود مشروعیت مستمر و مداومي نداشت؛
۷. قدرت شاه به هیچ ضابطه اجتماعي محدود نبود؛
۸. اگرچـه احـکام و اوامـر و مقـررات معمـولاً زیـاد بـود، ولـي قانـون وجـود نداشـت (جامعـه پیـش از قانـون)؛ (کاتوزیـان، ۱۳۷۹: ۲۸ – ۷ و ۱۳۸۱: ۷۸ – ۷۲).

مجموعـه ویژگی‌هـای نظـام اسـتبدادی از جامعـه، جامعـه‌ای «پیـش از قانـون» و «پیـش از سیاسـت» بـه وجـود مـی‌آورد، کـه اگرچـه در آن لفـظ قانـون وجـود داشـت، امـا بـا تعبیـر اروپایـی آن متفـاوت بـود. در ایـن جامعـه تحـرك طبقاتـی زیـادی هـم در جهـت ترقـی و هـم در جهـت تنـزّل بـه وجـود می‌آمـد. هـر کـس بـا هـر سـابقه طبقاتـی و اجتماعـی ممکـن بـود وزیـر، صدراعظـم و حتـی شـاه شـود یـا جـان، مـال و دودمانـش را از دسـت بدهـد سـقوط یـك دولـت اسـتبدادی، سـبب تغییـر نظـام اسـتبدادی نمی‌شـد، چـون نـه ضابطـه و سـازوکاری بـرای انتقـال قـدرت وجـود داشـت و نـه بدیلـی بـرای آن متصـور بـود. فتنـه آشـوب یـا انـقلاب و تـرک نـازی داخلـی و خارجـی، سـبب هرج‌ومـرج و قتـل و غـارت می‌شـد تـا سـرانجام یکـی از مدعیـان قـدرت بـا حـذف دیگـران بتوانـد دولـت اسـتبدادی جدیـدی بـه وجـود آورد. (کاتوزیـان، ۱۳۷۲: ۹ - ۷).

ازنظـر کاتوزیـان سرشـت اسـتبدادی در جامعـه ایرانـی آن‌چنـان ریشـه‌دار بـوده کـه سـقوط یـك نظـام اسـتبدادی، ابتـدا آشـوب و ازهم‌گسـیختگی و پس‌ازآن ظهـور یـك قـدرت مرکـزی جدیـد و یـك نظـام تـازه اسـتبدادی را در پـی داشـته اسـت. بـر پایـه ایـن نظـر کاتوزیـان، کـه در حقیقـت به‌جـای دوره‌هـای محـدود و ماقبـل صنعتـی اسـتبداد شـرقی ویتفـوگل تـا دوران معاصـر تاریـخ ایـران هـم تـداوم می‌یابـد، بـرای نخسـتین بـار حکومـت مشـروطه به‌عنـوان بدیلـی بـرای اسـتبداد از سـویی و هرج‌ومـرج از سـوی دیگـر پدیـد آمـد، بـه دلیـل سـوابق تاریخـی و حـوادث مضمحـل کننـده جنـگ جهانـی اول و پیامدهـای آن اسـتقرار نیافـت. بـه نظـر وی اگرچـه بازگشـت اسـتبداد در

ایـران اجتناب‌ناپذیـر نبـود، امـا «احتمـال اسـتقرار حکومـت مشـروطه از ظهـور یـك رژیـم دیکتاتـوری (و حتـی شـاید اسـتبدادی) کمتـر بـود». نتیجـه آن‌کـه همیـن تمرکـز منابـع قـدرت در اسـتبداد سـنتی بـه نحـو شـدیدتری بـا حاکمیـت «شـبه مدرنیسـم مطلقـه» رضاشـاه، بازگشـت (کاتوزیـان، ۱۳۷۲: ۱۵۲ - ۱۴۷).

درمجمـوع همان‌طـور کـه در سـطور فـوق مطـرح شـد، هسـته اصلـی نظریـه اسـتبداد ایرانـی کاتوزیـان، مسـئله کم‌آبـی اسـت. وی ایـن موضـوع را در چارچـوب اندیشـه‌های مارکـس مـورد بررسـی قـرار می‌دهـد و درواقـع، عمـده تأکیـد نظـری‌اش مبتنـی بـر شـیوه تولیـد آسـیایی موردبحـث مارکـس اسـت. در تحلیـل نهایـی، وی جامعـه ایرانـی پیشاسـرمایه داری ایـران را متشـکل از روسـتاهای پراکنـده و منـزوی می‌دانـد کـه نتوانسـته‌اند از مـازاد تولیـد خـود اسـتفاده کننـد و درنتیجـه قـدرت اصلـی در پیکـره دولـت بـروز یافتـه اسـت. انحصـار و قدرتـی کـه چنیـن دولتـی اعمـال می‌کنـد، ازآنجاکـه خودبسـنده بـوده و فـارغ از طبقـات و گروه‌هـای مختلـف اجتماعـی اسـت، بـه شـکل‌گیری اسـتبدادی خشـن و شـدید می‌انجامـد کـه بـا پادشـاهی‌های مطلقـه اروپایـی بسـیار تفـاوت دارد.

۲.۵. احمد اشرف؛ موانع رشد سرمایه‌داری در ایران

احمـد اشـرف نیـز در چارچـوب نظریـه اسـتبداد شـرقی، بـه بحـث دربـاره موانـع تاریخـی مردم‌سـالاری و رشـد سـرمایه‌داری نویـن صنعتـی در ایـران می‌پـردازد. او معتقـد اسـت ایـن موانـع از ترکیـب دودسـته پدیده‌هـای داخلـی و خارجـی بـه وجـود آمـده اسـت. موانـع داخلـی کـه در ویژگی‌هـای شـیوه‌های تولیـد شـهری، روسـتایی، ایلـی و نظـام اجتماعـی و سیاسـی متبلـور شـده، حاصـل رابطـه تاریخـی و کهـن نظـام سیاسـی ــ اقتصـادی جامعـه‌ی شـهری یـا روسـتا و نیـز تداخـل شـیوه تولیـد عشـایری بـا شـیوه‌های دیگـر تولیـد و سـلطه ایلات بـر جوامـع شـهری و روسـتایی اسـت. از نـگاه اشـرف، شـهر و روسـتا به‌جـای توسـعه بخشـیدن بـه تقسـیم‌کار اجتماعـی، تفکیـك تولیـد و تمایـز و رویارویـی، راه حفـظ و گسـترش پیوندهـای خـود را در واحدهـای بزرگ‌تـر منطقـه‌ای پیموده‌انـد. ایـن امـر از پیدایـش «خودفرمانـی[1]» اجتماعـات شـهری، اسـتقلال بازاریـان و مشـارکت آنـان در حکومـت شـهر، جلوگیـری کـرده اسـت.

هسـته اصلـی نظریـه اشـرف، بـر فقـدان اسـتقلال بازاریـان و عـدم مشـارکت آنـان در حکومـت شـهر متکی اسـت کـه خـود از جـدا نشـدن تولیـد شـهری و روسـتایی و عـدم تمایـز شـهر و روسـتا ناشـی می‌شـود. از نـگاه وی در چنیـن بافـت مختلطـی، «بـازار زیـر سـلطه و نفـوذ ارگ و مسـجد جامـع بـود، چراکـه شـهر به‌عنـوان پایـگاه قـدرت سیاسـی، خـواه مرکـزی و خـواه محلـی و نیـز به‌عنـوان مرکـز قـدرت روحانـی، فرصـت مناسـبی بـرای رشـد و توسـعه انجمن‌هـای مسـتقل صنفـی فراهـم نمـی‌آورد. در ایـن اوضاع‌واحـوال انجمن‌هـای صنفـی از جنبه‌هـای مختلـف زیـر نظـارت دسـتگاه حکومتـی قـرار داشـتند و از اسـتقلال کامـل بی‌بهـره بودنـد. انجمن‌هـای صنفـی ازنظـر دسـتگاه حکومـت مرکـزی یـا حکومـت محلـی، وسـیله مناسـبی بودنـد تـا سـازمان گـردآوری مالیـات و بیـگاری بتوانـد بـا پیشـه‌وران شـهری به‌طـور دسـته‌جمعی روبـرو شـود و به‌آسـانی وظیفـه‌اش را انجـام دهـد. همچنـان کـه روسـتاییان را نیـز بـا همیـن شـیوه مـورد اسـتثمار قـرار مـی‌داد و مـازاد تولیـد آنـان را گـرد مـی‌آورد و در مـوارد لـزوم از آنـان بیـگاری می‌کشـید» (اشـرف، ۱۳۵۹: ۱۲۹ - ۱۲۸).

1. self-government

نظریه اشرف درواقع تلفیقی است از نگرش اقتصاد سیاسی مارکسیستی و جامعه‌شناسی تاریخی ماکس وبر، که موانع توسعه را در ایران از زاویه «شهر» موردبررسی قرار می‌دهد. وی در تحلیل خود، به‌اندازه کافی به نقش ویژگی‌ها و موقعیت اصناف و تجار می‌پردازد، اما با آن‌که شیوه تولید روستایی را مانع داخلی رشد سرمایه‌داری می‌داند، کمتر به سرشت و خصوصیات جامعه و اقتصاد روستایی اشاره دارد. همچنین می‌توان رد پای نظریه ویتفوگل را در آرای او مورد توجه قرار داد. اعتقاد به فقدان اصناف مستقل و ابزار قدرت مرکزی بودن آن‌ها، در حقیقت همان باوری را به دنبال دارد که در ایران هیچ نهادی برای محدودیت قدرت شاه وجود نداشته و به‌عبارت‌دیگر استبداد «پدیده‌ای طبیعی» در جامعه ایران بوده است؛ اگرچه مطالعات تاریخی، موارد نقض این ادعا را به دلیل وجود نهادهای سنتی کنترل قدرت در ساخت اجتماعی ایران نشان داده است.

۳.۵. محمدعلی خنجی؛ تولید آسیایی، وجه غالب تاریخ شرق

خنجی معتقد است واژه آسیایی و ژرمنی به معنی منطقه خاصی نیست، بلکه تولید آسیایی و تولید ژرمنی مرحله‌ای از تاریخ کلی بشری هستند. تولید آسیایی مرحله گذار از جامعه اولیه به جامعه باستانی است و تولید ژرمنی مرحله گذاری از تولید برده‌داری به تولید فئودالی. وی این مباحث را در مقالات چاپ‌شده در اطلاعات سیاسی - اقتصادی بیان می‌کند که ظاهراً به صحبت «موریس گودلیه» نزدیک است؛ او معتقد است که تولید آسیائی، تولید بردگی، تولید فئودالی و تولید بورژوازی مراحل تاریخ بوده‌اند که با مرحله اول و آخر به شش مرحله می‌رسند. خنجی می‌نویسد: «مارکس وجه تولید آسیایی را نه چون یک مرحله استثنائی و محدود به یک قلمرو جغرافیائی، بلکه به‌عنوان یکی از دوره‌های تکامل تاریخی به شمار آورد که پس از انحلال جماعت بدوی، نخستین مرحله تحول را تشکیل می‌دهد» (خنجی، ۱۳۷۳: ۹۲ - ۶۴).

خنجی در بحثی راجع به‌نظام اقطاع معتقد است که این نظام، پایان زوال شیوه تولید آسیایی است یعنی: شیوه تولید آسیائی- شیوه اقطاعی؛ که این دو یعنی تولید آسیائی و اقطاعی متفاوت از برده‌داری و فئودالیسم هستند؛ اما از نوشته‌های همین کتاب می‌توان دو برداشت دیگر هم کرد:۱) نظام مالکیت متمرکز دیوانی ۲) نظام مالکیت اقطاعی. تا اینجا با سه تفسیر مختلف از شیوه تولید آسیایی مواجه هستیم. اولین تفسیر اصلاً شیوه تولید آسیایی را امری جهان‌شمول می‌داند و مخصوص منطقه خاصی در نظر نمی‌گیرد. دومین تفسیر، شیوه تولید آسیایی را مرحله‌ای از تاریخ شرق می‌داند که با نظام اقطاعی به مرحله زوال می‌رسد؛ و سومین تفسیر در درون شیوه تولید آسیایی، به دو مرحله نظام مالکیت متمرکز دیوانی و نظام مالکیت اقطاعی معتقد است.

خنجی در تفسیر اول بر مبنای جملات مارکس اندیشه خود را صورت‌بندی می‌کند: در شرق به دلیل رکود، تغییرناپذیری و استبداد، مراحل بعدی تاریخ یعنی برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری به وجود نمی‌آید و شرق در همان مرحله شیوه تولید آسیایی می‌ماند. خنجی با این‌که از مدافعین نظریه شیوه تولید آسیایی است، خود معتقد است این نظریه دارای نارسائی‌ها و ابهاماتی است؛ که با رشد و تکامل یافتن نظریه باید برطرف شود چنان‌که می‌گوید: «نظریه وجه تولید آسیایی با آن‌که از رشد و تکامل محروم ماند و به

سرنوشتی که نه درخور آن بود گرفتار آمد ــ و فی‌الواقع هنگامی که نوزادی بیش نبود. به دست گورکنی ظالم زنده‌به‌گور گردید ــ بااین‌همه چون جوهر حقیقت را در خود داشت و ازآنجاکه حقیقت زنده جاوید است، پس از سالیانی دراز که از گور تیره‌اش بیرون کشیده شد همچنان از نیروی حیات برخوردار بود و هنوز هم‌توان آن را دارد که انبوه تیرگی‌های تاریخ شرق را بشکافد و در ظلمت آن، راهی به‌سوی چشمه‌ی حقیقت بگشاید» (خنجی، ۱۳۵۸).

خنجی در پی آن بود تا نارسائی‌های این نظریه را برطرف کند؛ اما عمرش پایان یافت و نتوانست ابهامات این نظریه را موردبررسی قرار دهد. وی اعتقاد داشت نباید گفته‌های مارکس را وحی منزل در نظرگیریم، بلکه باید با آن‌ها انتقادی برخورد کنیم؛ با چنین نظری خنجی می‌توانست تناقضات این نظریه را دریابد و به رشد آن مدد برساند.

۴.۵. یرواند آبراهامیان؛ استبداد شرقی و فئودالیسم اروپایی

آبراهامیان از منظر جامعه‌شناختی معتقد است ایران عصر قاجار، در مرحله پیشاسرمایه داری قرار داشته است. وی در مقاله خود به نام «فئودالیسم اروپایی و استبداد شرقی در خاورمیانه»، سعی نموده تا نظریه شیوه تولید آسیایی را در عصر قاجار، به محک گذارد. از نگاه او، نظریه مشترک مارکس و انگلس و همچنین نظریه آب محور ویتفوگل، بیشتر برای تحلیل وضعیت امپراتوری‌های وسیعی چون روسیه تزاری و عثمانی مناسب است. ایران عصر قاجار، از منظر آبراهامیان، مبین شق دوم نظریه شیوه تولید آسیایی، یعنی همان رویکرد منفرد مارکس به نظم پیشاسرمایه داری جوامع شرقی است (Abrahamian, 1975: 48 – 52).

از نگاه او، سلاطین قاجار، مستبدانی بدون ابزار استبدادی قلمداد می‌شوند که پراکندگی اقتصادی – اجتماعی جامعه که برآمده از وضعیت کم‌آبی کشور بود، امکان سلطه استبدادی از سوی آن‌ها را فراهم می‌ساخت. این ضعف و پراکندگی جامعه از نگاه آبراهامیان، عملاً دولت را در مالکیت آب و زمین صاحب‌اختیار می‌کرد؛ نتیجه چنین وضعی، شکل نیافتن طبقات مستقل اجتماعی و مالکیت خصوصی بود. فقدان این دو عنصر مهم، مانع از شکل‌گیری بستر اقتصادی و اجتماعی مناسب در قالب نظام فئودالیته برای شروع روند گذار به نظم جدید، یعنی نظام دولت مدرن شد (Abrahamian, 1975: 47 – 49).

آبراهامیان ویژگی‌های جامعه ایران را در قرن نوزدهم منطبق بر نظریه «استبداد شرقی» می‌داند و بابیان خصوصیات جوامع روستایی و ایلی و نیز ساخت نظام حکومتی و وضعیت زمین‌داری، از آن‌ها به‌عنوان موانع نوسازی و اصلاح ایران یاد می‌کند. نگاه وی بیشتر معطوف به ویژگی‌های ساخت سیاسی ایران است و درمجموع کمتر به روند تحوّل جدیدی که در اثر نفوذ مناسبات سرمایه‌داری غرب و رشد تجارت آغازشده بود، توجه دارد (Abrahamian, 1982).

آبراهامیان در بحث خود پیرامون شیوه تولید آسیایی در ایران دوره قاجار، به تبیین دو نکته جداگانه در مورد قدرت دولت آسیایی در نوشته‌های مارکس و انگلس می‌پردازد: ۱ - کارهای عمومی به عهده دولت مرکزی بود؛ ۲ - سراسر امپراتوری، به‌استثنای چند شهر بزرگ، به روستاهایی تقسیم می‌شد که سازمانی کاملاً جداگانه داشتند و خود دنیای کوچکی تشکیل می‌دادند. در تبیین نخست، دولت به علت برخوردار

بودن از یک دستگاه دیوانی بزرگ برای اداره کارهای عمومی، یک دولت نیرومند محسوب می‌شود. در تبیین دوم، دولت به علّت ضعف و پراکندگی جامعه نیرومند می‌شود. فرق قائل شدن میان آنچه آبراهامیان آن را نظریه استبداد دیوان‌سالارانه (بوروکراتیک) و نظریه جامعه پراکنده می‌خوانده بسیار سودمند است.

۶. نقدهایی نسبت به کاربست نظریه استبداد شرقی در ایران

با توجه به نظریات مطرح شده در بخش قبلی، نقدهایی را می‌توان نسبت به کاربرد نظریه استبداد شرقی در ایران مطرح کرد. اگرچه در ایران مسئله کم‌آبی به‌عنوان یک موضوع حائز اهمیت، در شکل‌گیری مناسبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نقش داشته، اما در رابطه با ابعاد تأثیرگذاری آن تا حدود زیادی اغراق‌شده است. مسائلی مانند نبود مالکیت خصوصی در ایران و یا عدم وجود هیچ‌گونه استقلال طبقاتی، با توجه به تاریخ تحولات جامعه ایرانی، قابل‌بحث و نقد است چراکه در دوره‌های مختلف تاریخی، شاهد نمونه‌های بعضاً متفاوتی از این پدیده‌ها در ایران وجود داشته است. در ادامه مهم‌ترین انتقادات به کاربرد نظریه استبداد شرقی در ایران، بررسی می‌گردد.

۱. نکته اول، در نظر داشتن دقیق شرایط اقلیمی ایران در طول تاریخ است. پراکنش بارندگي و رودخانه‌هاي دائمي در ایران یکسان نیست و از نوسان بسیار بالایي برخوردار است؛ به‌طور مثال، مناطق شمالي ساحل دریاي مازندران با میزان بسیار زیادي از بارندگي تقریباً در تمامي فصول از آب بهره‌مند هستند و مدیریت تهیه و توزیع آب نیازي به دستگاه عظیم دیوان‌سالاري دولت مرکزي یا محلي نداشته و ندارد و همچنین در شمال غرب و غرب ایران بارندگي و آب‌های جاري سطحي در حد کفایت به‌منظور کشاورزي وجود داشته و خود کشاورزان می‌توانسته‌اند از عهده تأمین و مدیریت آب برآیند. نکته دوم آنکه تمرکز جمعیت ایران برحسب اقلیم و عوامل جغرافیایي بیشتر در مناطق شمال و غرب ایران دیده می‌شود.

در مناطق کویري که در نواحي مرکزي و جنوب شرق ایران گسترده است با پراکندگي و دورافتادگی آبادی‌ها و کمبود جمعیت مواجه هستیم که البته یکي از عوامل اصلي آن کمبود آب است. حال با توجه به میزان پراکنش بارندگي و آب را یکسو و پراکندگي و تمرکز جمعیت در مناطق مختلف ایران از سوي دیگر می‌توان پرسید چگونه «مسئله‌ی آب» در سراسر سرزمین پهناور ایران با تفاوت‌های بارز اقلیمي و جغرافیایي منجر به پیدایش دولت استبدادي متمرکزشده است؟ و سازوکار مدیریت متمرکز آب و تحول و تبدل آن به‌نظام سیاسي خودکامه چگونه بوده است؟ به نظر می‌رسد نظریه‌هایی که اقلیم و کمبود آب را عامل اساسي استبداد می‌دانند به‌نوعی جغرافیا گرایی و جبرگرایي جغرافیایي فرو می‌غلتند و نقش عوامل تأثیرگذار دیگر را به حاشیه می‌کشند.

۲. هواداران این نظریه به‌خصوص کاتوزیان رویکرد استبداد دیوانی انگلس در کتاب «آنتی دورینگ» و نظریه جامعه آب‌پایه ویتفوگل کتاب «استبداد شرقی» را قادر به توصیف شرایط ایران نمی‌دانند، ازاین‌رو مانند آبراهامیان با توسل به رویکرد پیشنهادی مارکس ماهیت دولت در کشورهای آسیایی را در قالب گزاره‌های کلی با اوضاع سیاسی ـ اجتماعی دوره میانه تطبیق می‌دهد؛ اما جانبه نگری

باعث می‌شود که تحولات فرهنگی و تغییرات اجتماعی مغفول واقع شوند. نظریه‌پردازان این نظریه بنیاد استبداد شرق بر وجود دیوانسالاری گسترده استوار می‌سازند که عمده‌ترین آن‌ها اداره شبکه آب‌رسانی است درحالی‌که اداره امور سیاسی کشور در دوره قاجاریه بر اساس مدیریت قاجاری بود اما دیوانسالاری بزرگی نداشت.

قاجاریه بر جامعه‌ای حکومت می‌کرد که شیوه آبیاری غیرمتمرکز آن باعث تقویت اجتماعات و متنفذان محلی شده بود. اصولاً در شرایط سیاسی قرن نوزده به اعتقاد اکثر تاریخ‌نگاران، سیاست و حکومت خان‌خانی به شکل تضعیف حکومت مرکزی از طریق ایجاد مراکز متعدد تصمیم‌گیری بوده است و ازاین‌رو وجود دیوانسالاری بزرگی به سبك نظریه مارکس و انگلس نمی‌تواند ویژگی ضروری استبداد ایرانی در ادوار مختلف تاریخ سیاسی ایران باشد. نظریه‌پردازان شیوه تولید آسیایی بر وجود دولت قدرتمند و جامعه منزوی تأکیددارند، درحالی‌که می‌توان هردوی عناصر را در جامعه عشایری و کوچنده که هیچ نقش و تأثیرگذاری در شیوه تولید و ترکیب نیروهای اجتماعی جدید ندارند مشاهده کرد.

درحالی‌که از دوره صفویه به بعد حضور عوامل نوین‌ساز متعدد، زندگی عشایر ایرانی و ساختار اجتماعی را متحول کرده است. به گفته جان فوران حضور اقتصاد شهری و شکل‌گیری شیوه تولید خرده مالکی (که بر اقتصاد و ماهیت دولت و نهاد مذهب تأثیر گذارد) و حضور علما درصحنه سیاست از زمان صفویه و تأثیرات نظام جهانی از راه گسترش روزافزون روابط با جهان خارج (که به ادغام اقتصاد ایران در اقتصاد جهانی منجر شد) و عوامل تأثیرگذار دیگر توانایی نظریه استبداد شرقی را در توضیح ماهیت دولت در ایران صفوی و قاجار به چالش می‌کشد.

۳. موضوع مشروعیت و انواع آن. به باور هواداران نظریه استبداد شرقی، حکومت خودکامه نیازي به مشروعیتي بیرون از خود ندارد. به بیان دقیق‌تر تا وقتي حاکم مستبد بتواند اعمال قدرت کند از مشروعیت برخوردار است ولي هرزمانی که به هر علتي توان اعمال قدرت و سلطه خود را از دست بدهد، فاقد مشروعیت می‌گردد. از جهتي چون حکومت خودکامه پایگاه طبقاتي مشخص ندارد، یعني بر طبقات اجتماعي معیني استوار نیست و نه‌فقط در رأس، بلکه مافوق طبقات قرار دارد، این سخن که مشروعیت حکومت خودکامه در خودش نهفته است، سخني درست است؛ اما از منظري دیگر، هر سیستم سیاسي و هر نوع اعمال قدرتي براي تداوم، ثبات و پایداري خود نیاز به‌نوعی مشروعیت فرهنگي یا ایدئولوژیک دارد. زور و قدرت اگر می‌خواهد به اقتدار تبدیل شود که استمرار نیز یابد، می‌بایستی براي خود مشروعیتي فراهم کند؛ حتي خودکامه‌ترین رژیم‌های سیاسي نیاز به مشروعیت دارند.

۴. بحث دیگري که می‌توان درباره آرای این اندیشمندان به‌ویژه نظریه کاتوزیان مطرح کرد، به چگونگي ارتباط میان فرهنگ، سیاست و اقتصاد بازمی‌گردد. آنچه از مطالعه‌ی نظریه حکومت خودکامه برداشت می‌شود، بازتاب این نکته است که به نظر می‌رسد نزد این متفکرین، نقش اقتصاد سیاسي و عوامل سیاسي نقش تعین‌بخش و مسلط است. به این معنا که فرهنگ درنهایت تحت تأثیر اقتصاد سیاسي شکل می‌گیرد و عمل می‌کند و فرایند کندپویي یا برعکس، شتابان تغییر و تحولات فرهنگ بستگي

تـام بـه عامـل اصلـي و نقـش اساسـي دولـت و سیاسـت دارد کـه ریشـه‌هاي اصلـي آن را بایـد در اقتصـاد سیاسـي ایـران جسـتجو کـرد. در کلیـت سـطح تحلیـل، نظریـات حکومـت خودکامـه بـه رابطـه متقابـل پیوندهـاي فرهنـگ، سیاسـت و اقتصـاد و در جهت‌گیـري سـاختاري خـود باقی‌مانده‌انـد.

نقـش فرهنـگ و اجـزاء آن ازجملـه ایدئولـوژي اگـر نگوییـم نادیـده انگاشـته شـده اسـت، دسـت‌کم بااهمیـت ثانـوي جلـوه می‌کنـد. سـؤالی کـه در اینجـا مطـرح می‌شـود ایـن اسـت: نقـش فرهنـگ در معنـاي عـام آن در جامعه‌شناسـي تاریخـي ایـران و اقتصـاد سیاسـي آن و بالمـآل درزمینـه نظریـه اسـتبداد شـرقی چیسـت؟ آیـا فرهنـگ بنـا بـر برخـي برداشـت‌های جبرگرایـي اقتصـادي مارکسیسـتي تنهـا انعـکاس از مناسـبات و شـیوه تولیـد اقتصـادي اسـت، یـا از یـک خودمختـاري نسـبي برخـوردار اسـت و سـازوکارها و نقش‌آفرینی‌هـای خـاص خـود را در جامعـه و تاریـخ دارد؟ آنچـه بـه نظـر می‌رسـد، در آرای هـواداران نظریـه اسـتبداد شـرقی و به‌ویـژه کاتوزیـان، بـازکاوي و کالبدشـکافي نظـام فرهنگـي جامعـه و تاریـخ کم‌تـر بـه چشـم مي‌خـورد کـه ایـن بازشناسـي فرهنـگ می‌توانـد پرتـوي نـو بـر نظریـه وي بیفکنـد و افق‌هـای تـازه‌اي را در پیـش روي مخاطـب بگشـاید.

شـاید اگـر نظریـات حکومـت خودکامـه به‌گونـه‌ای بازپرداخـت شـوند کـه بـه تأثیـر متقابـل فرهنـگ، سیاسـت و اقتصـاد و البتـه به‌احتمـال برحسـب موقعیـت زمانـي – مکانـي در دوره‌هـاي مختلـف تاریخـي گاهـي بـر تعین‌بخشـي یکـي از ایـن عناصـر بـر دو عامـل دیگـر تأکیـد شـود و یـا برعکـس بـر تأثیـر تداخلـي و پیونـد آن‌هـا در یکدیگـر در زمـان و مکانـي دیگـر (موقعیـت تاریخـي دیگـر) اشـاره گـردد، کاربسـت آن‌هـا از قـوت علمـي بیشـتري برخـوردار شود .

۵. مسـئله مهـم بعـدی در ارزیابـی آرای مطرح‌شـده، توجـه بـه سـطوح تحلیـل اجتماعـي در نظریـه اسـتبداد شـرقی اسـت. به‌طورمعمـول، در جامعه‌شناسـي امـروز بـا سـه سـطح تحلیـل مواجـه هسـتیم؛ اول سـطح تحلیـل کلان کـه بـه سـاختارهاي کلـي اجتماعـي، اقتصـادي، سیاسـي و فرهنگـي در افقـي تاریخـي مربـوط می‌شـود. دوم، سـطح میانـي کـه بـه نهادهـا، سـازمان‌ها و فرآیندهـا در ارتبـاط اسـت و سـوم، سـطح خـرد کـه فـرد، شـخصیت، ذهـن، کنـش و رفتـار را در برمی‌گیـرد. آنچـه از نظریـه اسـتبداد شـرقی برداشـت می‌شـود، ایـن اسـت کـه ایـن نظریـه بیشـتر بـه سـطح کلان تحلیـل اجتماعـي پرداختـه اسـت و سـطوح میانـي و خـرد تحلیـل را نادیـده گرفتـه یـا دسـت‌کم بـه آن‌هـا کم‌اعتنـا اسـت. جامعه‌شناسـان، امـروزه عـلاوه بـر اهمیـت قائـل شـدن بـراي سـطح کلان تحلیـل اجتماعـي بـر سـطوح میانـي و خـرد نیـز تأکیـد می‌ورزنـد. رابطـه متقابـل و دیالکتیـک سـطوح مختلـف تحلیـل اجتماعـي چشـم‌انداز روشـن‌تری از واقعیت‌هـای اجتماعـي و پویایـي و نظـم اجتماعـي را در پیـش روی‌مـان نمایـان خواهـد سـاخت و تـوان نظریه‌پـردازي را ارتقـا خواهـد بخشـید.

۶. طرفـداران نظریـه تولیـد آسـیایی، بـدون توجـه بـه زمینه‌هـای مختلـف توسـعه در غـرب کـه بـا رنسـانس آغـاز می‌شـود و نیـز بـدون توجـه بـه پیشـرفتی کـه درزمینـه حمل‌ونقـل دریایـی پـس از سـقوط امپراتـوری روم شـرقی توسـط تـرکان عثمانـی صـورت گرفـت، تمـام پیشـرفت‌های جامعـه غربـی در سـوق بـه بـورژوازی را نتیجـه مبادلـه شـهر و روسـتا و توسـعه تجـارت می‌داننـد و تمـام عقب‌ماندگی‌هـای شـرق را نیـز در اسـتبداد شـرقی و قـدرت متمرکـز دولـت و عـدم جریـان ثـروت و درنتیجـه، عـدم امـکان انباشـته شـدن ابتدایـی سـرمایه می‌داننـد؛ درصورتی‌کـه پیشـرفت مبـادلات تجـاری و تبدیـل سـرمایه تجـاری بـه سـرمایه صنعتـی فقـط از قـرن

پانزدهم، یعنی دو قرن قبل از شروع انقلاب صنعتی تحقق یافت و قرن‌ها پیش از آن از هنگامی که نطفه فئودالیسم پس از ضعف حکومت شارلمانی شکل گرفت تا قرن پانزدهم، جامعه اروپایی در سکون و رکود به سر می‌برد؛ بنابراین در تجزیه‌وتحلیل عقب‌ماندگی تکنیکی شرق و پیشرفت غرب، باید به عوامل مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی توجه داشت و به‌جای توجه به یک عامل، مجموعه‌ای از عوامل گوناگون مؤثر را در نظر داشت.

نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر، نظریه استبداد شرقی مورد بررسی قرار گرفت و مهم‌ترین نکات و ویژگی‌های آن به بحث گذاشته شد. در بخش چهارچوب نظری، نظریات مختلف در باب استبداد شرقی و شیوه تولید آسیایی از منظر پایه‌گذاران آن، یعنی مونتسکیو، مارکس، انگلس و ویتفوگل مطرح گردید و به اساسی‌ترین مختصات این نظریات اشاره شد؛ این نظریه تلاش دارد تا تفاوت شیوه تولید و درنتیجه مناسبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی میان شرق و غرب را تحلیل کند و از این منظر، چرایی عدم توسعه سرمایه‌داری در کشورهای شرقی را تعیین نماید.

در قسمت اول بخش یافته‌های تحقیق، نظریات تعدادی از مهم‌ترین اندیشمندان ایرانی که به تبیین نظریه استبداد شرقی و کاربست آن در تحلیل وضعیت ایران پرداخته‌اند، مورد ارزیابی قرار گرفت. این نویسندگان با تأثیرپذیری از نظریه شیوه تولید آسیایی و به‌ویژه قرائت مارکس از آن، مناسبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به وجود آمده در کشور را، ناشی از وجود کم‌آبی در نظر می‌گیرند و چنین وضعیتی، منتهی به شکل‌گیری نظام سیاسی استبدادی می‌شود که مسئول توزیع آب است. عمده ویژگی‌های جامعه ایرانی از نگاه این نویسندگان عبارت است از: فقدان مالکیت خصوصی مانند آنچه در غرب مرسوم بوده است، عدم وجود طبقات مستقل از دولت، انحصار دولت در مالکیت زمین و آب، وجود روستاهای خودبسنده و پراکنده که توانایی مقابله با حکومت مرکزی را نداشتند و سیطره کامل دولت بر امور سیاسی و اقتصادی جامعه.

در قسمت دوم این بخش، مهم‌ترین انتقاداتی که نسبت به کاربست نظریه استبداد شرقی در ایران وجود دارد، مطرح‌شده است. عمده این انتقادات در سطوح اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است. در سطح سیاسی، تأکید بر عدم وجود طبقات مستقل اجتماعی نسبت به دولت، بسیار بحث‌برانگیز بوده و شواهد بسیاری برای رد این مدعا توسط نویسندگان و اندیشمندان مختلف ارائه‌شده است. در سطح اقتصادی – اجتماعی نیز، مسئله وجود یا عدم وجود مالکیت خصوصی در دوره‌های مختلف تاریخی کشور، مسئله بوده و آرای گوناگونی در رابطه با آن مطرح‌شده است.

در جمع‌بندی، باید توجه داشت استبداد شرقی محصول شرایط اجتماعی، اقلیمی و اقتصادی ویژه جوامع شرقی است و متفکران معتقدند روندهای آن در طول تاریخ شرق به‌طور مداوم بازتولید شده و به اشکال گوناگون، ثبات خود را حفظ کرده است. بافهم دقیق نظریه‌های مطرح‌شده در باب سازوکارهای دولت در جوامعی مانند ایران، در وهله اول می‌توان سوءبرداشت‌هایی که ممکن است درروند منتقل شدن

ایـن نظریـات بـه داخـل کشـور رخ دهـد را بررسـی و اصلاح کـرد؛ چراکـه ایـن سوءبرداشـت‌های نظـری می‌توانـد در تحلیـل مـا از رونـد شـکل‌گیری رویدادهـا و تحـول نظـام سیاسـی در کشـور تأثیـر نامطلوبـی بـر جـای بگـذارد. همچنیـن بـا تحلیـل ارزیابـی متفکریـن داخلـی بـه ایـن مباحـث، می‌تـوان کاربسـت ایـن اندیشـه‌ها در چارچـوب تحـولات تاریخـی جامعـه ایـران را مـورد بررسـی قـرارداد تـا بتـوان فهـم بهتـری از شـرایط شـکل‌گیری دولـت و سـازوکارهای قـدرت در ایـران معاصـر بـه دسـت آورد.

در مقالـه حاضـر پژوهش‌گـر تلاش داشـته تـا بـا تحلیـل فهـم نظریـه مـورد بحـث توسـط اندیشـمندان ایرانـی، کاربسـت آن را در تجزیـه و تحلیـل نقـش دولـت در ایـران و مسـائل مربـوط بـه سـیر تحـول ایـن پدیـده در دوران پیشـامدرن و همچنیـن تأثیراتـی کـه بـر سـاختارهای کلان کشـور در دوران معاصـر بـر جـای گذاشـته را موردتوجـه قـرار دهـد. همچنیـن در ادامـه تلاش گردیـد تـا بـا ارائـه انتقـادات اصلـی بـه کاربسـت ایـن نظریـه در ایـران و تحلیـل آن‌هـا از منظـر تاریخـی و فراتـر رفتـن از روایـت صـرف توصیفـی، قابلیت‌هـای ایـن نظریـه جهـت تحلیـل تاریـخ ایـران مـورد ارزیابـی قـرار گیـرد؛ چراکـه بـا نقـد درسـت از فهـم چنیـن نظریاتـی، راه بـرای تحلیـل دقیـق تـر موضوعـات کشـور همـوار می‌شـود. محقـق بـا ارزیابـی از فهـم ایـن نظریـه توسـط اندیشـمندان ایرانـی، کاربسـت آن را در تحلیـل جایـگاه دولـت در ایـران و مباحثـات مربـوط بـه سـیر تحـول ایـن پدیـده در دوران پیشـامدرن و همچنیـن تأثیراتـی کـه بـر سـاختار اجتماعـی - سیاسـی کشـور در دوران معاصـر بـر جـای گذاشـته را موردتوجـه قـرار داده اسـت. رویکـرد اندیشـمندان ایرانـی بـه ایـن نظریـه و کاربسـت آن در تحلیـل دولـت در ایـران عمومـا سـطوح فرهنگـی، سیاسـی و اجتماعـی را نادیـده می‌گیرنـد و صرفـا بـر عامـل اقتصـادی تأکیـد عمـده دارنـد.

نکتـه مهـم در بررسـی آرای مطرح‌شـده، توجـه بـه سـطوح تحلیـل مختلـف در نظریـه اسـتبداد شـرقی اسـت. امـروزه بـا سـه سـطح تحلیـل مواجـه هسـتیم؛ اول سـطح تحلیـل کلان کـه بـه سـاختارهاي اجتماعـي، سیاسـی، اقتصـادی و فرهنگـي در رونـد تاریخـي مربـوط می‌شـود. دوم، سـطح میانـي کـه بـه نهادهـا، سـازمان‌ها و فرآیندهـا در ارتبـاط اسـت و سـوم، سـطح خـرد کـه فـرد، ذهنیـت، کنـش و رفتـار را در برمی‌گیـرد. آنچـه از نظریـه اسـتبداد شـرقی برداشـت می‌شـود، ایـن اسـت کـه ایـن نظریـه بیشـتر بـه سـطح کلان تحلیـل اجتماعـي پرداختـه اسـت و سـطوح میانـي و خـرد تحلیـل را چنـدان در نظـر نداشـته اسـت. بایـد توجـه داشـت در تحلیل‌هـا علاوه بـر اهمیـت قائـل شـدن بـراي سـطح کلان تحلیـل اجتماعـي، بـر سـطوح میانـي و خـرد نیـز تأکیـد شـود. رابطـه متقابـل سـطوح مختلـف تحلیـل، چشـم‌انداز واضـح تـری از واقعیت‌هـا و پویایی‌هـای نظـم اجتماعـي در پیـش روی‌مـان نمایـان خواهـد سـاخت و تـوان نظریه‌پـردازي در چنیـن حـوزه هایـی را ارتقـا خواهـد بخشـید.

درنهایـت، بـه نظـر می‌رسـد کاربسـت نظریـه اسـتبداد شـرقی بدیـن شـکلی کـه تاکنـون بـوده، چنـدان بـرای تبییـن و تحلیـل جامعـه ایـران راهگشـا نباشـد. در نظـر نگرفتـن بسـیاری از متغیرهـای تاریخـی در سـیر تحـول جامعـه (ماننـد متغیرهـای فرهنگـی) و یـا وارونه‌سـازی بسـیاری از مناسـبات در کشـور، عـملاً تطبیـق نظریـه بـا واقعیـات عینـی را ناممکـن می‌سـازد و حتـی می‌توانـد بـه رواج بدفهمـی و سـؤتفاهم منجـر گـردد. بـه نظـر می‌رسـد اگـر نظریـه اسـتبداد شـرقی، هرچـه بیشـتر بـا واقعیـات جامعـه ایرانـی منطبـق شـود و متغیرهـای فرهنگـی نیـز در آن لحـاظ گـردد، سـیر تحـول جامعـه و دولـت در ایـران را بتـوان بهتـر و مؤثرتـر درک کـرد.

منابع

- اشرف، احمد (۱۳۵۹)، موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران، (دوره قاجاریه). تهران: انتشارات زمینه.
- خزایی، ضیا و فرهادی، محمد (۱۳۹۴)، «نقد نظریهٔ مارکسیستی استبداد شرقی در چشم انداز تاریخ ایران». رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی. دوره ۶، شماره ۴: ۹۰ – ۶۵.
- خنجی، محمدعلی (۱۳۵۸)، تاریخ ما در منشأ نظریه دیاکونوف. تهران: انتشارات طهوری.
- خنجی، محمدعلی (مرداد و شهریور ۱۳۷۳)، «ارزش نظریه وجه تولید آسیائی در بررسی تاریخ تحولات مشرق زمین». اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی. شماره ۱۸۶: ۳۳ – ۳۰.
- ناصری، علی (۱۳۹۹)، «نقدی بر تطبیق نظریه استبداد شرقی با حکومت قاجار». مجله دستاوردهای نوین در مطالعات علوم انسانی. شماره ۳۴: ۷۳ – ۶۴.
- نظری، حسن (۱۳۹۴)، «استبداد شرقی (انتقادات عمده با تأکید بر جامعه ایران)». کنفرانس بین‌المللی مهندسي و علوم کاربردي. دوره ۱: ۱۶ – ۱.
- نامدار، مظفر و نظری مقدم، جواد (۱۳۹۷)، «اعتبارسنجی نظریه «استبداد شرقی» در فهم تحولات اجتماعی ایران». پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی. شماره ۱۲ (پیاپی ۶۴): ۲۳۰ – ۲۰۷.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۲)، اقتصاد سیاسی ایران. ترجمه: محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۹)، دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوي. ترجمه: حسن افشار. تهران: نشر مرکز.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۱)، «استبداد و آشوب؛ منطق تاریخ و جامعه‌شناسي تاریخي ایران». کتاب توسعه. شماره ۱۱: ۷۸ – ۷۲.

- Abrahamian, Ervand (1982), *Iran between Two Revolutions (Princeton Studies on the Near East)*. Princeton, New Jersey. Princeton University Press.
- Anderson, Perry (1974), *Lineages of the Absolutist State*. New York. Verso Books.
- Ashraf, Ahmad (1980), *Historical obstacles to the growth of capitalism in Iran (Qajar period)*. Tehran: Zamineh Publication. [In Persian]
- Bernier, Francois (2001), *Bernier's Travels in the Mogul Empire*. Haddonfield, New Jersey. Ross & Perry, Inc.
- Katouzian, Homa (1993), *The Political Economy of Modern Iran: Despotism and Pseudo Modernism*. Translation by: Mohamadreza Nafisi. Tehran: Markaz Publication. [In Persian]
- Katouzian, Homa (2000), *State and Society in Iran: The Eclipse of the Qajars and the Rise of the Pahlavis*. Translation by: Hassan Afshar. Tehran: Markz Publication. [In Persian]
- Katouzian, Homa (2002), "Despotism and chaos, logic of history and historical sociology of Iran". *Development book of 2002*. No. 11. [In Persian]
- Khazaei, Zia & Farhadi, Mohammad (2015), "Critique of the Marxist Theory of Eastern Despotism in the Perspective of Iranian History". *Political and International Approaches*. Volume 6, Issue 4: 65-90. [In Persian]
- Khonji, Mohamad Ali (1979), *History of Medes in the origin of Diakonov's theory*. Tehran:

Tahori Publication. [In Persian]
- Khonji, Mohamad Ali (1994), "The value of the "Asian means of production" theory in examining the history of developments in the Middle East". *Political & Economic Ettelaat*. No. 186: 30 – 33. [In Persian]
- Lundy, Karen S. (2008), "Historical Research". In *The SAGE Encyclopedia of Qualitative Research Methods*. New York: SAGE Publications Ltd.
- Machiavelli, Niccolo (2017), *The Prince.* California. CreateSpace Independent Publishing.
- Marx, Karl & Engels, Frederick (1975), *Selected Correspondence*. Moscow, Progress, 1975, pp. 75-76.
- Mason, Richard O., McKenny, James L. & Copeland, Duncan G. (1997), "An Historical Method for MIS Research: Steps and Assumptions". *MIS Quarterly*. Vol. 21, No. 3: 307 – 320.
- Naseri, Ali (2020), "A critique on the application of the Eastern tyranny theory to the Qajar government". *Journal of new achievements in humanities studies*. No. 34: 64 – 73. [In Persian]
- Namdar, Mozafar & Nazari Moghadam, Javad (2018), "Validation of the Oriental tyranny theory in understanding social developments in Iran". *Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences*. No. 12: 207 – 230. [In Persian]
- Nazari, Hassan (2015), "Oriental tyranny (major criticisms with emphasis on Iranian society)". *International Conference on Engineering and Applied Sciences*. No. 1: 1 – 16. [In Persian]
- Smith, Jonathan A (2015), *Qualitative Psychology: A Practical Guide to Research Methods*. Third Edition. New York: SAGE Publications Ltd.
- Stewart, D. & M. Kamis. (1984), *Secondary Research: Information Sources and Methods*. SAGE Publications.
- Wittfogel, Karl (1957), *Oriental Despotism: A Comparative Study of Total Power*. New Haven. Yale University Press.

Political and International Approaches
Vol 17, No 1, 2025, PP 141-159
Journal Homepage: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

The meta-textual and contextual foundations of the concept of Enemy in Carl Schmitt's thought*

Mohammad Salari Avval[2], Mohammad Taghi Ghezelsofla[3]

DOI: 10.48308/piaj.2025.238250.1629 Received: 2025/1/5 Accepted: 2025/3/21

Original Article

Abstract

Introduction: The political arena cannot be imagined without conflicts that create enmity and perpetuate the presence of the enemy within it. The intrinsic connection between politics and enmity is highly prominent in Carl Schmitt's thought, making the examination of the keyword "enemy" in his work of great importance. This significance lies in the centrality of the enemy concept to Schmitt's philosophy and the issues he raises surrounding it. This article, focusing on contextual and meta-textual foundations, revisits Schmitt's ideas to better understand his thought within the context of his works, centered around the concept of the enemy. The main focus of this discussion is to explore the processes that placed the concept of the enemy at the core of Schmitt's thought and the goals he pursued, employing Skinner's method for analysis.

Method: Skinner's intentional hermeneutic method treats the text as a speech act performed by the author with a specific purpose. Understanding the text requires attention to both the text itself and the context of its formation, spanning two dimensions: political and intellectual geography. Skinner connects the text, the context, and the author, highlighting the author's agency and the communicative nature of the text. Beyond their conveyed meanings, texts hold a latent power that shapes speech acts, and understanding this power offers insight into the author's purpose. Applying this method involves

*. This article is based on the Ph.D. dissertation of Mohammad Salari Avval, entitled «The Enemy in Contemporary Political Theology of Shia», written under the supervision of Dr. Mohammad Taqi Ghezelsofla (Supervisor), Dr. Morteza Alavian (Supervisor), and Dr. Ali Karimi Meleh (advisor) from the Faculty of Law and Political Science at the University of Mazandaran

2. PhD student of political science, Faculty of Law and Political Science, University of Mazandaran, Babolsar, Iran. mohsalari@gmail.com

3. Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Mazandaran, Babolsar, Iran. (Corresponding Author) m.t.ghezel@gmail.com

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

Political and International Approaches
Vol 17, No 1, 2025, PP 141-159
Journal Homepage: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

situating Schmitt's works within the political and intellectual contexts that surrounded him and interpreting his speech acts accordingly.

Results and discussion: Liberal thought and the Weimar Republic are considered the most significant hyper-textual variables influencing Schmitt's thought in both intellectual and political contexts. Schmitt attributes the crises of the Weimar Republic and the rise of authoritarian governments during this period to the embrace of liberal ideas and political romanticism, which he perceived as politically neutral and passive. In Schmitt's view, political life is fundamentally grounded in the principle of what is normal and right. By defining sovereignty through the concept of the "state of exception," he identifies its purest form in the confrontation with the enemy, asserting that the most decisive moments in politics arise when the enemy is recognized with objective clarity. The state of exception creates conditions in which the state is placed above the law, aligning with Schmitt's goal of consolidating state authority. The distinction between friend and enemy — a core criterion of "the political" — marks the pinnacle of the enemy concept in Schmitt's thought. In direct opposition to liberalism, Schmitt rejects the pursuit of a neutral, conflict-free space where rational understanding and consensus can be achieved through dialogue, arguing that such a pursuit contradicts the logic of politics. For Schmitt, any consensus reached through this process is merely a temporary compromise.

Conclusion: Politics is a realm of contradictions, where enmities are created, developed, and sustained. Understanding the occurrence of various political events is only possible through the concept of the enemy and the dynamics of enmity and friendship. The distinction between friends and enemies is the foundation that shapes and gives meaning to the behavior of political actors. The ever-present possibility of conflict, as the ultimate expression of political enmity, hinges on the concept of the enemy, making it essential for understanding politics itself.

Keywords: Politics, Enemy, Carl Schmitt, Skinner's Method.

Citation: Salari Avval, Mohammad & Ghezelsofla, Mohammad Taghi. The meta-textual and contextual foundations of the concept of Enemy in Carl Schmitt's thought, Political and International Approaches, Spring, Vol 17, No 1, PP 141-159.

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

دورهٔ هفدهم، شمارهٔ اول، بهار ۱۴۰۴، ۱۵۹-۱۴۱
سایت مجله: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

مبانی فرامتنی و زمینه‌ای مفهوم دشمن در اندیشه کارل اشمیت*

محمد سالاری اول[۲] و محمدتقی قزلسفلی[۳]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱/۱ DOI: 10.48308/piaj.2025.238250.1629

مقالهٔ پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: عرصه سیاست را نمی‌توان فارغ از منازعاتی تصور نمود که دشمنی در بستر آنها ایجاد گردیده و حضور دشمن را در این عرصه استمرار می‌بخشد. ارتباط درونی سیاست با دشمنی در اندیشه کارل اشمیت بسیار برجسته است و بررسی چگونگی ظهور کلیدواژه دشمن در اندیشه او اهمیت زیادی پیدا می‌نماید. این اهمیت مرهون قرار گرفتن مفهوم دشمن در ساحت کانونی اندیشه اشمیت و موضوعاتی است که او در ارتباط با این مفهوم مطرح می‌کند. مقاله حاضر با تمرکز بر مبانی زمینه‌ای و فرامتنی به بازخوانی تفکرات اشمیت می‌پردازد، تا به فهمی از اندیشه او در بستر آثار او و در ذیل مفهوم دشمن دست یابد. این سوال که چه فرایندهایی باعث قرارگرفتن مفهوم دشمن در ساحت کانونی اندیشه اشمیت گردیده و او چه اهدافی را دنبال می‌نموده، محور مباحثی است که با بهره‌گیری از روش اسکینر به آن پرداخته می‌شود.

روش: روش هرمنوتیک قصدگرای اسکینر، متن را به مثابه کنش‌گفتاری نویسنده با مقصودی معین در نظر گرفته و فهم آن را نیازمند توجه به متن و زمینه شکل‌گیری آن در دو حوزه جغرافیای سیاسی و فکری می‌داند. او پیوندی بین متن، زمینه و نویسنده برقرار ساخته و بر نقش کنشگری نویسنده و وجه ارتباطی متن تاکید دارد. او متن‌ها را علاوه بر معنایی که منتقل می‌سازند دارای نیروی نهفته‌ای می‌داند که کنش‌های گفتاری را شکل داده و درک آنها مسیر دستیابی به مقصود نویسنده را هموار می‌سازد. کاربست این روش با قرار دادن آثار اشمیت در بستر جغرافیای سیاسی و فکری پیرامون او و درک کنش‌های گفتاری دنبال می‌گردد.

یافته‌ها: تفکرات لیبرالی و جمهوری وایمار، مهمترین متغیرهای فرامتنی موثر بر اندیشه اشمیت در دو حوزه

*. این مقاله برگرفته از رساله دکتری محمد سالاری اول با عنوان «دشمن در الهیات سیاسی معاصر شیعه» است که زیر نظر دکتر محمدتقی قزلسفلی (استاد راهنما)، دکتر مرتضی علویان (استاد راهنما)، و دکتر علی کریمی مله (استاد مشاور) از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران در دست نگارش می‌باشد.

۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران. mohsalari@gmail.com
۳. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران. (نویسنده مسئول) m.t.ghezel@gmail.com

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

دورۀ هفدهم، شمارۀ اول، بهار ۱۴۰۴، ۱۵۹-۱۴۱
سایت مجله: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

جغرافیای فکری و سیاسی محسوب می‌شوند. او بحران‌های جمهوری وایمار و دولت‌های فاقد اقتدار این دوره را معلول پیروی از تفکرات لیبرالی و اندیشه رومانتیسم سیاسی می‌داند که از منظر سیاسی خنثی و در موضع‌گیری منفعل است، در حالی که به باور او مهم‌ترین منبع حیات سیاسی مبتنی بر این اصل است که چه چیزی بهنجار و برحق می‌باشد. او با تعریف مرزی مفهوم حاکمیت در وضعیت استثنا، ناب‌ترین وضعیت استثنا را در مواجهه با دشمن و لحظات چشمگیر سیاست را مقارن با لحظاتی می‌داند که دشمن با وضوحی عینی به عنوان دشمن شناسایی می‌شود. وضعیت استثنا همچنین شرایطی را فراهم می‌آورد که دولت در جایگاه بالاتر از قانون قرار گرفته و هدف اشمیت در راستای اقتدار دولت محقق شود. تمایز دوست و دشمن به عنوان معیار امر سیاسی اوج ظهور مفهوم دشمن در اندیشه اشمیت محسوب می‌گردد. او در تقابلی صریح با لیبرالیسم، جستجوی ساحتی خنثی و فارغ ازمنازعات که بتوان به وسیله گفتگو به تفاهم و اجماع عقلانی دست یافت را به دلیل تضاد با منطق امر سیاسی نفی می‌نماید و پیامد روند فوق را مصالحه‌هایی موقت می‌بیند.

نتیجه‌گیری: سیاست عرصه تضادهایی است که دشمنی‌ها در بستر آنها ایجاد گردیده، رشد نموده و استمرار می‌یابند. فهم و چرایی وقوع طیف گسترده‌ای از رویدادهای سیاسی تنها در ذیل مفهوم دشمن و روابط دشمنی و دوستی امکان‌پذیر است. تمایزبخشی میان دوستان و دشمنان مبنایی است که به رفتارهای کنشگران سیاسی شکل داده و به آنها معنا می‌بخشد. امکان همیشگی نبرد به عنوان حد نهایی دشمنی سیاسی وابسته به مفهوم دشمن است و این واقعیت برای شناخت سیاست حیاتی می‌باشد.

واژگان کلیدی: سیاست، دشمن، کارل‌اشمیت، روش‌اسکینر.

استناددهی: سالاری اول، محمد و قزلسفلی، محمدتقی. ۱۴۰۴. مبانی فرامتنی و زمینه‌ای مفهوم دشمن در اندیشه کارل اشمیت، رهیافت‌های سیاسی و بین المللی، بهار، سال ۱۷، شماره ۱، ۱۵۹-۱۴۱.

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

۱. مقدمه

سیاست با منازعه و دشمنی پیوندی درونی دارد و بسیاری از تحولات و رویدادهای سیاسی در ذیل مفهوم دشمن قابلیت تفسیر پیدا کرده و معنا می‌یابند. امکان همیشگی نبرد به عنوان حد نهایی ستیز سیاسی و آمادگی برای کشته‌شدن، تنها متکی بر مفهوم دشمن است. اهمیت این موضوع به اندازه‌ای است که برخی از متفکران، موفقیت‌ها و شکست‌ها در عرصه سیاست را وابسته به مدیریت روابط پیچیده و پویای دشمنی و دوستی در سیاست جهانی می‌دانند (Bjola, 2013). اشمیت بر این باور است که اگر ساحتی از اندیشه کانونی شود، آنگاه مسایل سایر حوزه‌ها ذیل ساحت کانونی حل شده و حل آنها تنها در گرو حل مسایل ساحت کانونی است (اشمیت، ۱۳۹۲: ۱۱۹).

این مقاله پاسخ به این سوال را دنبال می‌کند که چه فرایندهایی باعث قرارگرفتن مفهوم دشمن در ساحت کانونی اندیشه اشمیت گردیده و او چه اهدافی را دنبال می‌نموده است. پاسخ به سوال فوق نیازمند توجه به روند فکری اشمیت در آثاری است که از کتاب "رمانتیسم سیاسی" آغاز شده، و در کتاب "الهیات سیاسی" ادامه یافته، و به رساله "مفهوم امر سیاسی" ختم گردیده است. فهم اندیشه اشمیت از یک سو نیازمند بررسی روند فکری او در آثارش و از سوی دیگر، توجه به متغیرهای فرامتنی و معضلاتی است که نظرات او در راستای برون‌رفت از آنها مطرح شده است.

روش هرمنوتیک "اسکینر"[1] فهم اندیشه‌ها و نظریه‌های سیاسی را مستلزم توجه همزمان به متن و متغیرهای فرامتنی و زمینه‌ای می‌داند. ارتباط عمیق اندیشه اشمیت با متغیرهای فرامتنی و تاکید اسکینر بر دخالت‌دادن این متغیرها در فرایند تفسیر، همگرایی خاصی بین آثار اشمیت و روش اسکینر فراهم ساخته و استفاده از این روش را در فهم اندیشه اشمیت موجه می‌سازد. در پاسخ به سوال مقاله این فرضیه قابل طرح است که یک ماتریس اجتماعی و فکری کلی وجود دارد که بر متن‌های اشمیت سایه افکنده و اندیشه او از بطن آن پدیدار گردیده است. طبق خوانش اسکینری، فرامتن‌هایی مثل بحران‌های سیاسی آلمان در جمهوری وایمار، تفکرات لیبرالی حاکم بر رهبران آن و نفی تلقی لیبرالی از "امر سیاسی"[2] بسترهای اصلی درک حضور مفهوم دشمن در ساحت کانونی اندیشه اشمیت محسوب شده، و اقتدار دولت از مهمترین اهداف او بوده است.

۲. پیشینه پژوهش

اشمیت مجموعه‌ای از مناقشه‌انگیزترین نظریات را با نگاهی واقع‌گرایانه به عرصه سیاست مطرح نموده و آثار متنوعی درباره اندیشه او نوشته شده که به برخی از آنها اشاره می‌گردد. "شانتال موفه"[3] در دو کتاب "درباره امر سیاسی" و "بازگشت امر سیاسی" با تکیه بر ایده اشمیت به نقد لیبرالیسم پرداخته و نفی بُعد خصمانه سیاست را مبتنی بر مفروضات غلط ارزیابی نموده است. "شواب"[4] در کتاب "چالش استثنا" به

1. Quentin Skinner
2. The Political
3. Chantal Mouffe
4. George D. Schwab

تحلیل موضوعاتی چون حاکمیت، دموکراسی و دیکتاتوری در بستر اندیشه اشمیت پرداخته است. "اشتراوس"[1]، و "استرانگ"[2] پیامدهای اندیشه اشمیت را در ذیل معیار تمایز دوست و دشمن بررسی نموده‌اند. "نگری"[3] و "هارت"[4] در کتاب "امپراتوری" از مفاهیم اشمیت در راستای تحلیل قدرت جهانی استفاده کرده‌اند. "آگامبن"[5] در کتاب "هوموساکر" و مقاله "قانون و خشونت" از وضعیت استثنای اشمیت متاثر بوده است.

"فوکو" در مباحث مرتبط با قدرت و سیاست، حضور اندیشه اشمیت را در این مباحث آشکار می‌نماید. همچنین بسیاری از متفکران چپ مانند "لاکلاو" از اندیشه اشمیت در تقابل با لیبرالیسم و تضادهای آن بهره برده‌اند. علی اشرف‌نظری در مقاله "بازخوانی انتقادی مفهوم امر سیاسی در نظریه کارل اشمیت" به امر سیاسی و تمایز دوست و دشمن پرداخته است. قورچی و همکاران در مقاله "اندیشه کارل اشمیت و مسئله هویت‌های واکنشی در جغرافیای سیاسی معاصر"، موضوع شکاف‌های اجتماعی و شکل‌گیری هویت‌های واکنشی را در ذیل اندیشه اشمیت بررسی نموده‌اند. حیدری و کاوندی در مقاله "الهیات سیاسی و امراستثنا"، موضوع حاکمیت را در اندیشه اشمیت تحلیل نموده‌اند. آثار فوق منظری خاص از اندیشه اشمیت را بررسی نموده و ارزیابی تفکرات اشمیت در ذیل مفهوم دشمن کمتر مورد توجه بوده است. تمرکز بر مفهوم دشمن، در جستجوی چگونگی قرار گرفتن این مفهوم در ساحت کانونی مباحثی است که اشمیت به آنها پرداخته است. در راستای دستیابی به این هدف، موضوعات مطرح در آثار اشمیت در ذیل مفهوم دشمن، و در بستر جغرافیای سیاسی و فکری روزگار او بررسی می‌گردد.

۳. چارچوب نظری

هرمنوتیک به مثابه یک روش، در جستجوی فهم و دریافت معنا از متن بوده، و شیوه‌های گوناگونی را شامل می‌شود که رویکردهای زمینه‌گرا و متن‌گرا مهمترین شیوه‌های فوق محسوب می‌شوند. رویکرد زمینه‌گرا معنای متن را وابسته به بستر ایجاد متن و متغیرهای مرتبط با آن دانسته، و در رویکرد متن‌گرا تمرکز بر متن و معنای استخراج شده از آن می‌باشد. در مقابل این دو رویکرد، نظریه اسکینر و روش هرمنوتیک قصدگرای او اهمیت می‌یابد که متن به مثابه کنش گفتاری[6] نویسنده با مقصودی معین در نظر گرفته شده، و فهم آن نیازمند توجه همزمان به متن و زمینه شکل‌گیری آن خواهد بود. اسکینر اعتقاد دارد که درک‌کردن یک متن مستلزم فهمیدن دو نیت است؛ یکی این که متن چه می‌گوید و چه مقصودی دارد؛ دیگر این که هدفِ کنشِ عامدانه متن از انتقال پیامش چه بوده است (اسکینر، ۱۳۹۳: ۱۵۷).

اسکینر پیوندی بین متن، زمینه و نویسنده برقرار ساخته و بر این باور است که فهم متن‌ها بدون توجه به نقش کنشگری نویسندگان، به فهمی منطبق با مقصود آنها منجر نمی‌شود. متن‌ها انعکاس‌دهنده موضوعات و معضلاتی است که نویسنده با آنها مواجه بوده، و فهم آنها علاوه بر تمرکز بر متن، نیازمند توجه به محیط

1. Leo Strauss
2. Tracy B. Stroung
3. Antonio Negri
4. Michael Hardt
5. Giorgio Agamben
6. Illocutionary act

فکری و محیط سیاسی زندگی متفکر است (اسکینر، ۱۳۷۳: ۹). موضوع دیگری که اسکینر در روش خود بر آن تاکید دارد، درک و تفسیر کنش‌های گفتاری در جهت دستیابی به مقصود مؤلف می‌باشد.

او با بهره‌گیری از ایده "آستین[1] در برقرارکردن ارتباط منطقی بین "نیت" و "معنا" بر این باور است که هر سخن آگاهانه علاوه بر معنایی که منتقل می‌سازد نیروی نهفته‌ای را به همراه دارد که کنش‌های گوناگونی چون آگاه‌ساختن، برحذرداشتن، اخطاردادن و موارد دیگر را به انجام رسانده، و فهم این کنش‌ها عاملی مهم در آگاهی‌یافتن از مقصود گوینده سخن خواهد بود. این موضع اسکینر وجه ارتباطی متن‌ها و وجود مقصودی معین در آنها را آشکار می‌سازد. متن‌ها در حکم کنش‌هایی هستند که فرایند فهمیدن آنها ما را ملزم می‌سازد که نیت‌های تجسم‌یافته در اجرای آنها را بازیابی کنیم، زیرا کنش‌ها هم در حکم متن بوده، و مظهر معناهای میان ذهنی هستند (اسکینر، ۱۳۹۳: ۲۰۸).

کاربست روش اسکینر در راستای فهم فرایندهایی که مفهوم دشمن را در ساحت کانونی اندیشه اشمیت قرار داده است، مستلزم قراردادن آثار اشمیت در بستر جغرافیای سیاسی و فکری دوران او و بازیابی کنش‌های گفتاری با توجه به وجوه ارتباطی و قصدی متن‌ها می‌باشد. مهمترین آثار اشمیت در محیط سیاسی جنگ جهانی اول، "جمهوری وایمار" و سالهای ابتدایی ظهور نازیسم نوشته شده، و مهمترین متغیرهای فرامتنی فهم اندیشه اشمیت در حوزه جغرافیای سیاسی، ارتباط مستقیمی با تحولات و رویدادهای این سه دوره دارد. از میان سه دوره فوق، دوران جمهوری وایمار بسیار مهم تلقی شده، و فهم اندیشه اشمیت ارتباط مستقیمی با این دوران و بحران‌های آن دارد. نکته مهم دیگری که باید به آن توجه داشت وجود تضادهای عمیق قدرت‌های سیاسی در نیمه اول قرن بیستم است که سایه جنگ را بر عرصه سیاست مستولی نموده، و جنگ های‌جهانی اول و دوم پیامد آن محسوب می‌شود.

در این وضعیت مهمترین عنصری که با جنگ ارتباط می‌یابد مفهوم دشمن است که نمی‌توان تاثیر آن را بر اندیشه اشمیت نفی نمود. علاوه بر توجه به محیط سیاسی، فهم اندیشه اشمیت نیازمند درک جغرافیای فکری و اندیشه‌هایی چون لیبرالیسم، کمونیسم و نازیسم است که در دوران او حضوری فعال داشته، و اندیشه اشمیت در همراهی و یا تضاد با آنها قابل ارزیابی است. از آنجایی که بسیاری از تفکرات اشمیت در تقابل با آموزه‌های لیبرالیسم قرار داشته، و این آموزه‌ها ارتباط وثیقی با روش‌های بکارگرفته شده در جمهوری وایمار پیدا می‌نمایند، تمرکز این مقاله بر جغرافیای سیاسی جمهوری وایمار و جغرافیای فکری لیبرالیسم و تعاملی دوسویه بین آنها در جایگاه دو متغیر فرامتنی برای فهم اندیشه اشمیت در روش اسکینر خواهد بود. همچنین در روند مباحث به بسیاری از کنش‌های گفتاری اشمیت در متن آثار او اشاره شده، و در بستر این کنش‌ها امکان شفافیت‌بخشی به اهداف اشمیت فراهم می‌گردد.

۴. جمهوری وایمار

آلمان با شکست در جنگ جهانی اول دچار انقلاب شد. در نوامبر ۱۹۱۸ "ویلهلم دوم" از سلطنت کناره‌گیری و نظام سیاسی جمهوری اعلام گردید. در ۱۹۱۹ مجلس ملی در شهر "وایمار" قانون اساسی آلمان را به

1. J. L. Austin

تصویب رساند. به موجب این قانون، قدرت در اختیار رئیس‌جمهور بوده و صدراعظم انتخابی توسط او در مقابل مجلس مسئولیت داشت (رحمانی، ۱۳۷۹: ۱۹۸-۱۹۷). حکومت جمهوری در شرایط نامساعدی متولد و حامیان کمی داشت. در پی بحران‌های اقتصادی و سیاسی، توجه شهروندان معطوف به رئیس‌جمهوری بود که با قدرت قانونی، ایجاد نظم را تضمین کند (Schwab, 1989: 37). با این حال انتظار فوق برآورده نگردیده و در مدت پانزده ساله جمهوری وایمار، ۲۰ دولت استقرار یافته و منحل شدند. وضعیت فوق نشان دهنده حضور دولت‌های ضعیف و وجود بحران‌های مستمر در دورانی بود که از سال ۱۹۱۹ آغاز و تا سال ۱۹۳۳ ادامه داشت.

این شرایط را می‌توان ناشی از ضعف در دو حوزه ارزیابی نمود. ضعف اول در قانون اساسی جمهوری وایمار وجود داشت. طبق این قانون و علیرغم وجود ماده ۴۸ که اختیاراتی را در جهت تعلیق قانون در شرایط بحرانی به رئیس‌جمهور اعطا می‌کرد، قدرت بگونه‌ای بین دو نهاد دولت و مجلس تقسیم شده بود که امکان رسیدن به اجماع و اتخاذ یک تصمیم واحد را دشوار می‌نمود. جمهوری وایمار از ابتدا به یک دوگانگی دچار بوده و مشخص نبود که حرف آخر را مجلس نمایندگان مردم می‌زند و یا رئیس دولت منتخب مردم، که هر دو را مردم انتخاب می‌کردند (استور، ۱۳۹۶: ۷۳).

ضعف دوم متوجه رهبرانی بود که برای پرهیز از منازعه و جنگ نمی‌خواستند مقتدرانه عمل نمایند. جمهوری‌خواهان در تبلیغات خود از ابتدا بر حفظ صلح به هر قیمت و نفرت از جنگ تاکید می‌کردند. وجود چنین روحیه‌ای در میان جمهوری‌خواهان مانع از آن بود که بتوانند در مقابل متفقین موضعی قاطعانه اختیار کنند. (روزنبرگ، ۱۳۸۵: ۱۴۷-۱۴۶). انفعال رهبران جمهوری در مقابل مخالفان داخلی نیز نمایان بود. سوسیال دموکراسی آلمان از آغاز کار با مخالفت راستگرایان و کمونیست‌ها روبرو گردیده و نمی‌توانست به مقابله با گروه‌های فوق بپردازد. به ویژه نظامیان که با زیرکی مسئولیت شرایط صلح را به گردن سوسیال دموکرات‌ها انداخته، و با تمام امکانات خود در نابودی جمهوری می‌کوشیدند (آصفی، ۱۳۷۴: ۵۲).

اشمیت ریشه مشکلات جمهوری وایمار را مرتبط با قانون اساسی و عملکرد رهبران جمهوری می‌دانست که هر دو متاثر از اندیشه لیبرالیسم بودند. اشمیت در کتاب "رومانتیسم سیاسی" که همزمان با استقرار نظام جمهوری در آلمان منتشر گردید، رویکردی انتقادی را در تقابل با لیبرالیسم و تضادهای درونی آن پیگیری کرده بود. معضلات جمهوری وایمار باعث شد تا اشمیت پیوندی میان نظرات خود و این معضلات برقرار ساخته، و به تبیین بحران‌ها و دلایل ظهور و استمرار آنها بپردازد. ویرایش دوم کتاب در میانه دوران جمهوری توانست ارتباط عمیق‌تری بین نظرات اشمیت با واقعیت‌های سیاسی برقرار سازد. اشمیت در این کتاب به توصیف و تقابل با اندیشه‌ای می‌پردازد که از آن با عنوان رمانتیسم سیاسی یاد کرده، و آن را در پیوند با لیبرالیسم درک می‌نماید. مطابق با خوانش اسکینری، برحذرداشتن از کاربست تفکرات لیبرالی و هشداردادن در مورد پیامدهای این تفکرات، مهمترین کنش‌های گفتاری این کتاب محسوب می‌شوند.

۵. رومانتیسم سیاسی، لیبرالیسم و دولت‌های لیبرال

چگونگی شکل‌گیری اندیشه اشمیت و فرایند قرارگرفتن مفهوم دشمن در ساحت کانونی اندیشه او در

روش اسکینر مستلزم توجه به تفکراتی است که اشمیت با عنوان رومانتیسم سیاسی از آن یاد کرده و آن را وابسته به لیبرالیسم می‌داند. او رومانتیسم سیاسی را فاقد مجموعه‌ای از عقاید منسجم و تعهد به یک دیدگاه معین سیاسی می‌داند. ویژگی کنشگرِ سیاسی رومانتیک، نوسان و دودلی مفرط، و نداشتن اصول مشخص یا تعهدات معین است. سیاست با ضرورت تصمیم‌گیری برای تشخیص درست و نادرست و عادلانه و ناعادلانه ارتباط دارد، در حالی که در گفت‌وگوی بی‌پایان رومانتیسم سیاسی تصمیمی گرفته نمی‌شود و هیچ تعهدی پذیرفته نمی‌شود. رومانتیک‌ها از موضع‌گیری سیاسی ناتوان بوده و رومانتیسم سیاسی از دید سیاسی خنثی و بی‌رمق است (اوکس، ۱۳۹۸: ۴۷-۴۰). در رمانتیسم، واقعیت مهم نیست. علت اینکه چرا فرد رومانتیک در موقعیتی نیست که آگاهانه تصمیم‌گیری کند همین است. برای او تمایزگذاری‌های منطقی و داوری‌های اخلاقی امکان‌پذیر نبوده، و از مهم‌ترین منبع حیات سیاسی که اعتقاد به عدالت و خشم از بی‌عدالتی است بی‌بهره می‌باشد (اشمیت، ۱۳۹۸: ۲۰۷-۲۰۱).

رمانتیسم سیاسی و شاخصه‌های آن تصویری کامل از معضلی است که بخش مهمی از اندیشه‌های اشمیت در تضاد با آن و تقابل با لیبرالیسم معنا می‌یابد. این سوال که اشمیت بر چه مبنایی لیبرالیسم را در ذیل رومانتیسم سیاسی درک می‌کند مهم تلقی می‌گردد. در پاسخ می‌توان بارزترین شاخصه تفکر لیبرالی که به نظرات اشمیت استحکام می‌بخشد را معطوف به آموزه کثرت‌گرایی دانست. این آموزه بر خلاف بسیاری از دیدگاه‌های فلسفی وحدت‌گرایانه که معتقد به مطلق‌بودن و سازگاری ارزش‌ها با یکدیگر هستند، این مواضع را نمی‌پذیرد و به سعادت مطلق و قابل تعمیم برای تمامی افراد در همه زمانها اعتقاد ندارد (قادری، ۱۳۸۹: ۳۷-۳۶).

لیبرالیسم با پیروی از رویکرد کثرت‌گرایانه، مواجهه‌ای خنثی با ارزش‌های متکثر و متضاد داشته و امکان اتخاذ مواضعی مبتنی بر اصول و ارزش‌های مشخص را از خود سلب می‌نماید. این در حالی است که به باور اشمیت هیچ نظم سیاسی بدون داشتن اصول معین، و فهم این که چه چیزی بهنجار است نمی‌تواند استقرار یافته و استمرار یابد. اشمیت در کتاب رومانتیسم سیاسی از مفهومی از عمل سیاسی دفاع می‌کند که بر مفاهیم خیر و شر، و عدالت و بی عدالتی استوار بوده، و به انفعال سیاسی که معلول تجربه رومانتیسم سیاسی است حمله می‌کند (توکلی، ۱۳۹۸: ۱۲). برای اشمیت، تصور وضعیتی خنثی در سیاست، غیرواقع‌گرایانه و در تضاد با ماهیت خصمانه سیاست می‌باشد. او صریح‌ترین نظرات خود را درباره روند سیاست‌زدایی در سخنرانی سال ۱۹۲۹ به نام "عصر خنثی‌سازی و سیاست‌زدایی" بیان نموده است (Balakr-ishnan, 2000: 125).

اشمیت در جستجوی خاستگاه تفکرات لیبرالی و دولت‌های لیبرال، سیر تفکرات سیاسی در اروپا را مورد بازبینی قرار می‌دهد. او تقارنی بین گسست از الهیات سیاسی مسیحی و ظهور تفکرات لیبرالی مشاهده نموده و گمشده خود را در اندیشه هابز می‌یابد. اشمیت "لویاتان" هابز را تجلی دولت‌هایی می‌داند که در سده هفدهم میلادی موجودیت یافته و قاره اروپا را در برگرفت. او ریشه لیبرالیسم را در نظریه دولت هابز می‌بیند که بر نوعی بی‌طرفی‌سازی در حوزه سیاسی تاکید دارد (جودی، ۱۴۰۲، ج۱: ۲۲۳). دولت هابزی در دوره‌ای که نزاع‌های خونین حضوری فعال در عرصه اجتماع دارند، در جستجوی قلمرویی بی‌طرف

و رسیدن به مصالحه‌ای است که امنیت را به دنبال داشته باشد. این دولت مکانیسمی انسان‌ساخته است که کارکردش حفاظت از وجود فیزیکی انسان‌ها است. در این مکانیسم، حق به قانون وضعی، مطابعت از قانون به قانونیت، و قانونیت به روال وضع‌گرانه عملکرد دولت بدل شده، و معناداری از میان می‌رود (اشمیت، ۱۳۹۷: ۱۷۰-۱۶۷).

دولت هابزی متکی بر قراردادی اجتماعی است که اطاعت، مشروط به امنیت شده و دولت در رویکردی اثبات‌گرایانه به موجودیتی بی‌طرف نسبت به ارزش و حقیقت تبدیل می‌گردد. اقتدار دولت در فرمان حاکم ظهور می‌یابد و این فرمان با هیچ هنجار اخلاقی چون عدالت پیوند پیدا نمی‌کند. دولت هابزی در بستر انقلاب فرانسه و بر پایه نوع دیگری از قرارداد اجتماعی به ظهور دولت بورژوازی مشروطه می‌انجامد. دولتی قانون‌گذار که قانونیت با مشروعیت یکی دانسته می‌شود. در این دولت نیز هیچ مبنایی برای تشخیص حق و عدالت وجود ندارد. اشمیت دولت هابزی و دولت مشروطه بورژوازی را طلیعه‌داران دولت لیبرالی محسوب نموده که از بطن قرارداد اجتماعی تولد یافته و فاقد امر سیاسی می‌باشند. دولت‌های خنثی و بی‌طرفی که به واسطه پیروی از رهیافت هستی‌شناسانه فردگرا و نفی آنتاگونیسم، از فهم امر سیاسی ناتوان بوده، و ماهیت این دولت‌ها رومانتیسم سیاسی را در درون خود می‌پروراند. کاربست روش اسکینر در این مرحله با ایجاد ارتباط بین اندیشه رومانتیسم سیاسی، لیبرالیسم و دولت‌های برآمده از آن و پیوند آن با عملکرد منفعلانه جمهوری وایمار، تفکرات اشمیت را به سوی موضوع حاکمیت و دولت سوق می‌دهد.

۶. حاکمیت و ضرورت تصمیم‌گیری

اشمیت اولین مشکل جمهوری وایمار را به ضعف قانون اساسی آن معطوف می‌دانست که دولت و مجلس اختیاراتی داشتند که امکان رسیدن به اجماع را مشکل می‌نمود. اشمیت بر این باور بود که تفکرات "لاک" در راستای تحدیدِ حاکمیت به وسیله محدودیت‌های قانونی، به انفعال در تصمیم‌گیری و تضعیف حاکمیت منجر شده است (Schwab, 1989: 47). او در جهت بازگرداندن حاکمیت به جایگاه خود این اصل را مطرح می‌سازد که "دولت، تابعِ احتمال همیشگی منازعه است" (اشمیت، ۱۳۹۳: ۱۱). وجود منازعات، ضرورت تصمیم‌گیری را در مواجهه با بحران‌ها و در راستای حفظ دولت آشکار می‌سازد. عنصر تصمیم‌گیری در تفکر اشمیت در تقابل با تردید و انفعالی که به اندیشه رومانتیسم سیاسی نسبت می‌دهد معنا یافته و اندیشه او را به سوی مفهوم حاکمیت و اعمالِ حاکمیت در شرایط حاد که تصمیم‌گیری برای خروج از بحران ضروری تلقی می‌شود سوق می‌دهد.

اشمیت مشخصه اصلی حاکمیت و حاکم را "تصمیم"، و "امر استثنا" را قوام‌بخش و برپادارنده حاکم می‌داند. لیبرالیسم با منتقل کردن قدرت در اعلام وضعیت استثنا به نهادهای گفتگومحور چون پارلمان، تصمیم‌گیری را مختل و دولت را بی‌خاصیت نموده است (حیدری و کاوندی، ۱۳۹۵). او معتقد است که امر استثنا اهمیتی بیشتر از قاعده داشته، و امر عام در پرتو وضعیت استثنا وضوح بیشتری را از خود به نمایش می‌گذارد. این در حالی است که تمامی مباحث مرتبط با حاکمیت متکی بر وضعیت عادی است،

امـا موضـوع اصلـی بـه وضعیـت اسـتثنایی برمی‌گـردد کـه حاکـم دارای حـق انحصـاری در قانـون بـوده، و کسـی اسـت کـه در بـاب اسـتثنا تصمیـم می‌گیـرد (بهشـتی و همـکاران، ۱۳۹۳).

اشـمیت در مرحلـه بعـد پیونـدی میـان دولـت و وضعیـت اسـتثنا برقـرار نمـوده کـه بـه ارتبـاط دولـت و حاکمیـت ختـم می‌گـردد. جمهـوری وایمـار بـه اشـمیت نشـان داده بـود کـه تکثـر نهادهـای تصمیم‌گیـر در وضعیتـی کـه نهـادی بـه عنـوان مرجـع نهایـی وجـود نـدارد، مشـکلات زیـادی را ایجـاد نمـوده و مفهـوم حاکمیـت را از معنـا تهـی می‌سـازد. اندیشـه لیبرالـی بـر محـور حاکمیـتِ قانـون شـکل گرفتـه و اشـمیت بـرای نشـان دادن مشـکلات ایـن تفکـر بـه وضعیـت اسـتثنا اسـتناد می‌کنـد. حضـور همیشـگی دولـت و عـدم وجـود قانـون در شـرایط فـوق، مبنـای اشـمیت بـرای قراردادن دولـت در جایگاهـی بالاتـر از قانـون و فراتـر از محدودیت‌هـای آن اسـت. در ایـن وضعیـت دولـت ایـن امـکان را می‌یابـد کـه در راسـتای حفـظ موجودیـت خـود، قانـون را تعلیـق نمـوده و حاکمیـت خـود را در ورای قانـون اعمـال نمایـد.

وضعیـت فـوق می‌توانـد دلایـل عضویـت اشـمیت در حـزب نـازی و گرایـش او بـه دولـت هیتلـر را بـه عنـوان دولتـی مقتـدر توجیـه نمایـد؛ هرچنـد ایـن همـکاری بـه واسـطه اخـتلاف فکـری او بـا رویکردهـای تمامیت‌خـواه حـزب نـازی تـدوام نیافـت. راهـکار اشـمیت بـرای خـروج از وضعیتـی کـه جمهـوری وایمـار بـا آن مواجـه بـود در مطالـب بـالا بـه روشـنی بیـان شـده اسـت. تعریـف مـرزی مفهـوم حاکمیـت کـه متکـی بـه شـرایط اسـتثنا اسـت نیازمنـد انحصـار تصمیم‌گیـری بـوده و ایـن انحصـار در اختیـار دولـت قـرار می‌گیـرد. ایـن انحصـار، دو وظیفـه تشـخیص وجـود وضعیـت اسـتثنا و اقـدام مقتضـی بـرای مواجهـه بـا آن را بـرای دولـت در نظـر گرفتـه و یکـی از اهـداف مهـم اشـمیت کـه مقابلـه بـا چندگانگـی نهادهـای تصمیم‌گیرنـده، و اقتـدار دولـت اسـت بـرآورده می‌شـود.

در اینجـا یکـی دیگـر از بارزتریـن شـاخصه‌های تفکـر اشـمیت در تقابـل بـا لیبرالیسـم و دولـت لیبرالـی ظهـور می‌یابـد. دولـت لیبـرال دولتـی مقیـد بـه قانـون اسـت کـه در وضعیـت مداخله‌گـری حداقلـی قـرار داشـته و آمـوزه تفکیـک قـوا و سـاختارهای نظارتـی بـه نـزول جایـگاه و اقتـدار آن می‌انجامـد. "لاک" دولـت را سـازمانی مدنـی و اجتماعـی داوطلبانـه بـرای تامیـن حمایـت و حراسـت متقابـل دانسـته و حاکـم را در جایـگاه "داور" قـرار می‌دهـد (وینسـنت، ۱۳۹۲: ۱۸۰). ایـن ایـده کـه اشـمیت آن را نظریـه ایجابـی دولـت تلقـی نمی‌نمایـد در مواجهـه بـا وضعیـت اسـتثنا فاقـد راهـکاری مشـخص بـوده و عنصـر "تصمیـم" بـه عنـوان مهمتریـن شـاخصه حاکمیـت بـه عنصـر "داوری" تقلیـل یافتـه اسـت.

در مرحلـه بعـد ایـن سـوال قابـل طـرح اسـت کـه اگـر مفهـوم حاکمیـت در وضعیـت اسـتثنا، موجودیـت یگانـه و نـاب خـود را بـه صـورت آشـکار بـه نمایـش می‌گـذارد، ناب‌تریـن وضعیـت اسـتثنا در چه شـرایطی ظهـور یافتـه و این شـرایط متکـی بـر چـه مفهومـی خواهـد بـود. آنچـه می‌تـوان از اندیشـه اشـمیت بدسـت آورد بـر ایـن بـاور مبتنی اسـت کـه ناب‌تریـن وضعیـت اسـتثنا در مواجهـه بـا دشـمن معنـا یافتـه و ایـن وضعیـت معیـاری برای اقتـدار دولت محسـوب می‌شـود. "لحظـات چشـمگیر سیاسـت مقـارن اسـت بـا لحظاتی کـه در آن دشـمن، با وضوحـی عینی به عنوان دشـمن شناسـایی می‌شـود" (اشـمیت، ۱۳۹۲: ۹۱). در اینجـا مفهـوم دشـمن حضـور خود را در اندیشـه اشـمیت نمایان سـاخته و ایـن حضـور در مباحـث او اسـتمرار می‌یابـد. از منظـری دیگـر، موجودیت‌هـای سیاسـی همیشـه با نیروهـای مخالف روبـرو بـوده، و ایـن سـوال مهـم اسـت کـه چـه عاملـی می‌توانـد اسـتمرار و تقویت اقتـدار دولـت را تضمیـن نماید.

دستیابی به هدف فوق مستلزم وجود همگرایی میان دولت و ملت بوده، تا استحکام سیاسی دولت و حمایت ملت از آن را به دنبال داشته باشد. در این شرایط نیاز به یک محور همگرایی احساس گردیده و اشمیت دوباره از مفهوم دشمن برای رسیدن به هدف فوق بهره می‌برد. یکی از مهمترین محورهای همگرایی که استمرار حیات مقتدرانه یک موجودیت سیاسی را ممکن می‌سازد، همگرایی در مورد تشخیص دشمن، و قراردادن آن در جایگاه دشمن است. دشمن می‌تواند نقشی محوری در ایجاد اتحاد درونی یک جامعه بازی نموده، و ابزاری برای تقویت هویت ملی باشد (Pedrovic, 2009). مواضع فوق مفهوم "دشمن" را در ساحت کانونی اندیشه اشمیت قرار داده، و مباحث مطرح در رساله "مفهوم امر سیاسی" نمایی واقع‌گرایانه از سیاست را در امتداد مواضع فوق به تصویر می‌کشد.

۷. امر سیاسی و دشمن

حضور مفهوم دشمن در ساحت کانونی اندیشه اشمیت، و تاثیر مهم آن در موضوعاتی چون حاکمیت و اقتدار، راه را برای مناقشه انگیزترین نظریه اشمیت در رساله "مفهوم امر سیاسی" هموار می‌سازد. نظرات اشمیت در این رساله علاوه بر بُعد اندیشه‌ورزی، دارای ابعاد و پیامدهای بسیاری در حوزه سیاست عملی و کاربردی است. اشمیت با بکارگیری مفهوم دشمن، معیاری برای امر سیاسی معرفی می‌کند که این مفهوم در مرکز ثقل آن قرار دارد. در اینجا ارتباط مفهوم دشمن با موضوعاتی چون حاکمیت و اقتدار بصورت غیرمستقیم نبوده، و مفهوم دشمن به صورت صریح در معیار ارائه شده حضور دارد. او بر این باور است که امر سیاسی باید بر پایه تمایزات اساسی خود قرار گیرد که نسبت به آن هر عملی با معنای خاص سیاسی را بتوان شناسایی کرد. تمایز ویژه سیاسی، که اعمال و انگیزه‌های سیاسی را بتوان به آن فروکاست، تمایز میان دوست و دشمن است (اشمیت، ۱۳۹۲: ۵۵).

معیار اشمیت برای امر سیاسی، رویکرد هستی‌شناسانه او را در مواجهه با عرصه سیاست که متکی بر عناصر دوست و دشمن است به نمایش گذاشته، و روند تقابل او با تفکرات لیبرالی را امتداد می‌بخشد (ملک‌زاده، ۱۳۹۸). او تقلیل امر سیاسی و وابسته نمودن آن به مقولات دیگر را منطقی ارزیابی نکرده، و انتزاعات و تفکرات آرمان‌گرایانه را نفی‌کننده واقعیت‌های انضمامی نمی‌داند. تفکر لیبرالی با تاکید بر عقلانیت و اقتصاد، دشمن را در جایگاه رقیب و یا حریفی قابل مذاکره قرار می‌دهد که با واقعیات سیاسی همخوانی ندارد. لیبرالیسم، خشونت و منازعه را میراث دوران کهن دانسته و معتقد است که با گفتگو در میان طرف‌های متخاصم می‌توان به اجماع عقلانی رسیده، و منازعات را رفع نمود.

لیبرالیسم با نفی بُعد خصمانه سیاست به عنوان عنصر بنیانی امر سیاسی، در جستجوی جهانی "فراسوی چپ و راست"، "فراسوی هژمونی"، "فراسوی حاکمیت" و "فراسوی آنتاگونیسم"[1] است که امکان تحقق آن وجود ندارد. این تصور که می‌توان سیاست را بر حسب مفاهیمی مانند اجماع و آشتی تعریف کرد، نه تنها به لحاظ نظری اشتباه است، بلکه از حیث سیاسی خطرناک می‌باشد (موفه، ۱۳۹۱: ۱۰). اشمیت در گام بعدی، دولت را در پیوند با امر سیاسی قرار می‌دهد. تمایز دوست و دشمن به عنوان معیار امر سیاسی،

1. Antagonism

و استوار ساختن مفهوم دولت بر مفهوم امر سیاسی، جلوه‌ای از دولت را نمایان می‌سازد که در تقابل با مفروضات لیبرالیسم قرار می‌گیرد. اشمیت جستجوی ساحتی خنثی و فارغ از منازعات که بتوان به وسیله گفتگو به تفاهم و اجماع عقلانی دست یافت را به واسطه تضاد با منطق امر سیاسی نفی نموده، و پیامد روند فوق را مصالحه هایی موقت و زودگذر می‌بینند که امکان نقض آنها همیشه وجود دارد. در نتیجه به اعتقاد او، لیبرالیسم نه امر سیاسی را، که درکِ از امر سیاسی را از بین برده است (اشتراوس، ۱۳۹۲: ۱۳۴).

اشمیت برای اثبات موضع خود به "جنگ" به عنوان پدیده‌ای وابسته به مفهوم دشمن اشاره می‌کند که حد نهایی دشمنی سیاسی محسوب می‌شود. امکان همیشگی وقوع جنگ به مفهوم دشمن اعتبار بخشیده، و ضرورت تمایزبخشیدن به دوست و دشمن را آشکار می‌سازد. جنگ، عنصری مهم در شناخت ماهیت سیاست جهانی و واقعیاتی است که ظهوری آشکار دارند. دنیایی که امکانِ جنگ به کلی از آن رخت بربسته باشد، یعنی جهانی به تمامی در صلح و صفا، جهانی بدون تمایز دوست و دشمن و جهانی بدون سیاست خواهد بود. جنگ کنشی نظامی و متکی به راهبردها و قوانین خود است، ولی قبل از آن تصمیم سیاسی در مورد این که چه کسی دشمن است گرفته شده است و این ماهیت امر سیاسی را در نهایی‌ترین وجه خود آشکار می‌سازد (اشمیت، ۱۳۹۲: ۶۲-۶۰).

اشمیت بعد از اثبات حضور مستمر دشمن در عرصه سیاست و در راستای اقتداربخشی به دولت، تمایزبخشیدن میان دوست و دشمن را از وظایف دولت محسوب می‌کند. برای او مرز سیاست و غیر سیاست با تصمیم دولت در تمایز دوست و دشمن مشخص می‌شود (اشرف نظری، ۱۳۹۴). اشمیت در بحث حاکمیت، دولت را در جایگاه فراتر از قانون، و در این مرحله آن را بر فراز فرد و جامعه قرار می‌دهد. این ایده اشمیت را می‌توان متاثر از اندیشه "پوفندورف"[1] تلقی نمود. پوفندروف دولت را به مثابه شخصیت اخلاقی تعریف می‌کند که اراده‌اش در میثاق‌های اتحاد با بسیاری از افراد، به عنوان اراده همگانی تلقی می‌شود (اسکینر، ۱۳۹۰: ۲۳). اشمیت با مرتبط نمودن امر سیاسی با دشمن و امکان همیشه حاضر نبرد، در وضعیتی که دولت در راس حاکمیت قرار دارد، به حقِ درخواست دولت از مردم در راستای آمادگی برای کشته‌شدن مشروعیت می‌بخشد. این موضع اشمیت، روند تقابل او با لیبرالیسم را در حد اعلا آشکار ساخته و تضادی اساسی را با دولت هابزی آشکار می‌گرداند. دولت باید فداکاری زندگی را مطالبه کند و چنین خواسته‌ای به هیچ وجه با فردگرایی تفکر لیبرال قابل توجیه نیست و این یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های دولت اشمیت است (Norris, 1998).

اشمیت علیرغم تاکید بر جایگاه انحصاری دولت، بر این موضوع اذعان دارد که ملت یکی از پایه‌های اصلی موجودیت‌های سیاسی است. اقتدارِ دولت بدون حمایت ملت، به دولتی ضعیف منجر شده و نمی‌تواند اهداف مورد نظر اشمیت را برآورده سازد. اشمیت به بسط ایده خود پرداخته و ملت را نیز به اقدام در جهت تفکیک دوست و دشمن فرمان می‌دهد. او معتقد است که موجودیت و هویت سیاسی یک ملت وابسته به تمایزبخشی میان دوستان و دشمنان بوده و اگر ملتی از انجام این مسئولیت غفلت نماید موجودیت سیاسی خود را با خطر اضمحلال روبرو نموده است. یک ملت نمی‌تواند با اعلام دوستی

1. Samuel Von Pufendorf

با دنیا و یا با خلع سلاح داوطلبانه خود، تمایز دوست و دشمن را از بین ببرد. دنیا به این شیوه غیرسیاسی نگردیده و به شرایط اخلاق ناب، عدالت ناب و اقتصاد ناب انتقال نخواهد یافت. این باور که ملتی بی‌دفاع فقط دارای دوست هستند مضحک است و این فرض که شاید دشمن از غیاب مقاومت در برابر خود به رحم بیاید، محاسبه‌ای معیوب خواهد بود. اگر مردمی دیگر توان یا خواست حفاظت از خود را در سپهر سیاست نداشته باشند، سپهر سیاسی از بین نمی‌رود و تنها مردمان ضعیف محو می‌شوند (اشمیت، ۱۳۹۲: ۷۷-۷۴).

۸. اشمیت و افق‌های نوظهور امر سیاسی

اشمیت با تمرکز بر مفهوم دشمن و مرتبط دانستن آن با مفاهیمی چون حاکمیت، اقتدار و امر سیاسی اندیشه‌هایی را مطرح کرد که با وجود طیف وسیعی از مخالفان، اهمیت و اعتبار خود را حفظ نموده است. فروپاشی بلوک شرق این باور را برای برخی اندیشمندان ایجاد نمود که روند تحولات جهانی آینده‌ای با ارزش‌های مشترک و کاهش تعارضات و دشمنی‌ها را به دنبال دارد. اضمحلال شوروی به عنوان مهمترین دولت کمونیستی، به مثابه پیروزی لیبرالیسم تفسیر شده و لیبرال دموکراسی به عنوان آخرین انتخاب ممکن مطرح گردید. "فوکویاما" در نظریه "پایان تاریخ"، دموکراسی لیبرال را شکل نهایی حکومت در جوامع بشری معرفی کرده و تاریخ بشریت را مجموعه‌ای منسجم و جهت‌دار می‌بیند که بخش اعظمی از جامعه بشری را به سمت نظام دموکراسی لیبرال سوق می‌دهد (فوکویاما، ۱۳۹۹: ۱۲). رویدادهای اوایل قرن بیست و یکم و بروز جنگ‌هایی با رهبری دولت‌های لیبرال، ضعف مفروضات و تضاد درونی لیبرالیسم را آشکار کرد. این جنگ‌ها بسیاری از پیش‌بینی‌های اشمیت را در بکارگرفتن مفاهیمی چون انسانیت، بشریت، و مضامینی چون جنگ برای صلح، که اهداف سلطه جویانه را تعقیب می‌کنند اثبات کرده و راه را برای بازخوانی و رجوع مجدد به اندیشه اشمیت هموار نمود.

یکی دیگر از مهمترین منظرهای توجه به اندیشه اشمیت به هویت انسانی ارتباط می‌یابد. "ارسطو" معتقد بود که آنچه آدمی را از جانداران دیگر ممتاز می‌سازد، توانایی او در شناخت نیکی و بدی و درست و نادرست است (ارسطو، ۱۳۹۸: ۷). زندگی انسان در زندگی طبیعی خلاصه نشده و وجه تمایز او از دیگر موجودات معطوف به حیات سیاسی است که به انسان هویتی ممتاز بخشیده، و این هویت پیوندی درونی با امر سیاسی می‌یابد. امر سیاسی تعیین می‌کند که در دنیای مدرن، انسان "چه" است، و آنهایی که امر سیاسی را تقلیل می‌دهند، انسانیت را تقلیل می‌دهند. اشمیت کاوش در امر سیاسی را کاوش در "نظم امور انسانی" به حساب می‌آورد که کلمه مهم در آن "انسانی" است. این ادعا به این معنا است که امکان مُردنِ فرد به خاطر چیزی که هست، کیفیت تعیین‌کننده نهایی انسانیت است (استرانگ، ۱۳۹۲: ۱۱-۱۰). ایده فوق در دنیای کثرت‌گرای مدرن فروغ خود را از دست داده، و حیات طبیعی انسان بر حیات سیاسی او چیره گردیده است. "آگامبن" معتقد است که حیات طبیعی در آغاز در حواشی نظام سیاسی مستقر بوده، و رفته‌رفته بر قلمرو امر سیاسی منطبق می‌شود. بدین سان حذف و ادغام، بیرون و درون، باید و هست، به دورن منطقه‌ای از عدم تمایز تقلیل‌ناپذیر پا می‌گذارند (آگامبن، ۱۴۰۲: ۳۹).

اندیشه‌های پست‌مدرن و تضعیف یقینیات فلسفی وجهی دیگر از دنیای جدید است که به تضعیف آنچه اشمیت بر آن تاکید داشت منجر شده است. اندیشمندان پست مدرن از پایان "شناخت شناسی" سخن گفته، و فلسفه را از مقام کشف به جایگاه اختراع تنزل داده‌اند (علمداری،۱۳۹۲: ۱۲۳). اشمیت مباحث خود را در تقابل با انفعال و عدم تصمیم‌گیری آغاز نموده، و روح حاکم بر لیبرالیسم را متکی به اندیشه رومانتیسم سیاسی می‌دانست. در عصر کنونی اندیشه رومانتیسم سیاسی در ظاهری جدید و در قالب تفکرات پست‌مدرن جلوه‌ای جدید از تردید و انفعال را به همراه داشته است. پست مدرنیسم با الهام‌گیری از یک اعتقاد هستی‌شناسانه که دنیا را از دیدگاه‌های قیاس‌ناپذیر متعددی می‌توان دید، و یک اعتقاد هنجاری کثرت‌باورانه که هر کدام از این دیدگاه‌ها باید به میزانی برابر مورد عنایت و احترام قرار گیرند، به گونه‌ای گریزناپذیر به تردید در هرگونه بنیاد شناخت‌شناسانه کشیده می‌شود. (های، ۱۳۹۲: ۳۶۷).

این وضعیت، عدم قطعیت و تردید را به دنبال داشته و مفاهیم متضادی چون عدالت و بی‌عدالتی و دوست و دشمن معنای خود را از دست داده، و شناخت و تمایزبخشی میان آنها دست نیافتنی می‌شود. تبعات و آثار منفی این شرایط از نگاه متفکران دور نمانده است. در این دوران دیگر با قانونِ ارزش سروکار نداریم و صرفا نوعی همه‌گیری ارزش، نوعی فراگستری ارزش و تکثیر و پراکندگی تصادفی ارزش وجود دارد و در نتیجه، برآورد میان زشت و زیبا، درست و غلط و خیر و شر ناممکن است (بودریار، ۱۳۹۹: ۱۴).

نتیجه‌گیری

جفرافیای سیاسی و فکری مهمترین متغیرهای زمینه‌ای و فرامتنی در فهم اندیشه‌های سیاسی محسوب می‌شوند که نقشی بی‌بدیل در ظهور آنها ایفا نموده و این اندیشه‌ها تغییرات شگرفی را در راستای دگرگونی متغیرهای فوق ایجاد می کنند. مفهوم دشمن در بستر تعاملی دوسویه میان بحران‌های جمهوری وایمار و تفکرات لیبرالی در اندیشه اشمیت ظاهر گردیده و روند تحولات فکری او در سیر آثاری که به نگارش درآورده است، این مفهوم را در ساحت کانونی اندیشه اشمیت قرار می‌دهد. فهم اشمیت از سیاست در ذیل مفهوم دشمن و مفاهیم مرتبط با آن قرار داشته و اندیشه او در عرصه‌های نظری و عملی با پیامدهای گسترده‌ای همراه شده است. اشمیت سیاست را عرصه تضادها و منازعات مستمری می‌داند که دشمنی‌ها در بستر آنها ایجاد گردیده، و حضور دشمن را استمرار می‌بخشد.

این نگاه واقع‌گرایانه در تقابل با دیدگاه‌های آرمان‌گرایانه و لیبرالیستی قرار دارد که سیاست را عرصه مفاهمه دانسته و معتقد به رفع تضادها و دشمنی‌ها در بستر گفتگو و اجماع عقلانی هستند. او لیبرالیسم را به دلیل سیاست‌زدایی، کثرت‌گرایی و بی‌طرفی در قبال ارزش‌ها که به انفعال سیاسی و تضعیف اقتدار دولت منجر می‌شود مورد انتقاد قرار می‌دهد. اشمیت تلقی لیبرالی از امر سیاسی را به واسطه تضاد با منطق امر سیاسی نفی نموده، و آن را منطبق با واقعیات سیاسی نمی‌داند. او معتقد است که سیاست نمی‌تواند از مفاهیمی مانند خیر و شر، یا عدالت و بی‌عدالتی تفکیک گردیده، و تشخیص دشمن و مواجهه با آن از مسئولیت‌های اخلاقی نظام‌های سیاسی و جوامع آنها می‌باشد. طیف وسیعی از کنش‌های گفتاری چون هشداردادن از فهم نادرست سیاست و برحذرداشتن از کاربست نظریات غیرواقع‌گرایانه‌ای چون اندیشه

رومانتیسم سیاسی در بطن آثار اشمیت گنجانده شده که امکان بهره‌گیری از آنها برای همه نظام‌های سیاسی فراهم می‌باشد.

اندیشه اشمیت در ذیل مفهوم دشمن، درک چگونگی تعاملات موجود بین کنشگران سیاسی اعم از کارگزاران سیاسی، دولت‌ها و نهادهای بین المللی را میسر نموده، و دلایل وقوع طیف وسیعی از رویدادهای سیاسی را نمایان می‌سازد. تمایز بخشی میان دوستان و دشمنان مبنایی است که به نوع رفتارهای کنشگران حاضر در عرصه سیاست شکل داده و به آنها معنا می‌بخشد. عنصر دشمنی اثر مستقیم بر موضوعاتی چون بحران‌های امنیتی و درگیری‌های نظامی داشته، و اثر غیرمستقیم بر روابط اقتصادی، مراودات فرهنگی و بحران‌های اجتماعی نظام‌های سیاسی در عرصه داخلی و بین‌المللی دارد. امکان همیشگی نبرد به عنوان حد نهایی دشمنی سیاسی، وابسته به مفهوم دشمن بوده، و این واقعیت برای شناخت سیاست، حیاتی می‌باشد. نکته پایانی یادآوری این سخن اشمیت است که جهان بدون دشمن، جهان بدون سیاست خواهد بود.

منابع

- آصفی رامهرمزی، حمداله (۱۳۷۳)، آلمان از دوپارگی تا یگانگی، شیراز: نوید.
- آگامبن، جورجو و دیگران (۲۰۲۳)، قانون و خشونت: گزیده مقالات جورجو آگامبن، کارل اشمیت و والتر بنیامین، ترجمه مراد فرهادپور و دیگران، تهران: نشر نی.
- ارسطو (۱۳۹۸)، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- استرانگ، تریسی، پیشگفتار در: کارل اشمیت (۱۳۹۲)، مفهوم امر سیاسی، ترجمه سهیل صفاری، تهران: نگاه معاصر.
- استور، کالین (۱۳۹۶)، تاریخ مختصر جمهوری وایمار، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
- اسکینر، کوئنتین (۱۳۹۰)، آزادی مقدم بر لیبرالیسم، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: فرهنگ جاوید.
- اسکینر، کوئنتین (۱۳۹۳)، بینش‌های علم سیاست (در باب روش)، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: فرهنگ جاوید.
- اسکینر، کوئنتین (۱۳۷۳)، ماکیاولی، ترجمه عزت‌اله فولادوند، تهران: طرح نو.
- اشتراوس، لئو، "ملاحظاتی در باب امر سیاسی"، در: کارل اشمیت (۱۳۹۲)، مفهوم امر سیاسی، ترجمه سهیل صفاری، تهران: نگاه معاصر.
- اشرف نظری، علی (۱۳۹۴)، "بازخوانی انتقادی مفهوم امر سیاسی در نظریه کارل اشمیت"، فصلنامه سیاست، ۴۵(۴)، ۱۰۴۱-۹۹۱.
- اشمیت، کارل (۱۳۹۳)، الهیات سیاسی، ترجمه طاهر خدیو، تهران: رخداد نو.
- اشمیت، کارل (۱۳۹۸)، رمانتیسم سیاسی، ترجمه نیره توکلی، تهران: کتاب پارسه.
- اشمیت، کارل (۱۳۹۷)، لویاتان در نظریه دولت تامس هابز، ترجمه شروین مقیمی زنجانی، تهران: پگاه روزگار نو.

- اشمیت، کارل (۱۳۹۲)، مفهوم امر سیاسی، ترجمه سهیل صفاری، تهران: نگاه معاصر.
- اوکس، گای، پیشکفتار مترجم انگلیسی، در: اشمیت، کارل (۱۳۹۸)، رمانتیسم سیاسی، ترجمه نیره توکلی، تهران: کتاب پارسه.
- بودریار، ژان (۱۳۹۹)، شفافیت شیطانی، ترجمه پیروز ایزدی، تهران: نشر ثالث.
- توکلی، نیره، پیشگفتار مترجم فارسی، در: اشمیت، کارل (۱۳۹۸)، رمانتیسم سیاسی، ترجمه نیره توکلی، تهران: کتاب پارسه.
- جودی، بهنام (۱۴۰۲)، بحران در آگاهی اروپایی: اندیشه سیاسی جدید و بحران اندیشی، تهران: هزاره سوم اندیشه.
- حسینی بهشتی، علیرضا؛ ملکی، علیرضا و اکبری، مجید (۱۳۹۳)، "منطق استثنا در فلسفه کارل اشمیت"، نشریه فلسفه تحلیلی، پاییز و زمستان ۱۳۹۳(۲۶)، ۱۰۲-۶۵.
- حیدری، احمدعلی و کاوندی، رضا (۱۳۹۵)، "الهیات سیاسی و امراستثنا: کارل اشمیت و مساله حاکمیت"، نشریه فلسفه، ۴۴(۱) ، ۴۹-۳۳.
- رحمانی، علی (۱۳۷۹)، آلمان، تهران: وزارت امور خارجه.
- روزنبرگ، آرتور (۱۳۸۵)، تاریخ جمهوری وایمار، ترجمه فاروق خارابی، تهران: طرح نو.
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۹)، آمریکا بر سر تقاطع، ترجمه مجتبی امیری وحید، تهران: نشر نی.
- قادری، حاتم (۱۳۸۹)، اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، تهران: سمت.
- معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۹۲)، روش شناسی نظریه‌های جدید در سیاست، تهران: دانشگاه تهران.
- ملک‌زاده، حمید (۱۳۹۸)، "کارل اشمیت: مطالعه‌ای در امر سیاسی"، پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، ۱۹(۷)، ۲۸۸-۲۷۳.
- موفه، شانتال (۱۳۹۱)، درباره امر سیاسی، ترجمه منصور انصاری، تهران: رخداد نو.
- وینسنت، اندرو (۱۳۹۲)، نظریه‌های دولت، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- های، کالین (۱۳۹۲)، درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی، ترجمه احمد گل‌محمدی، تهران: نشر نی.

References

- Agamben, Giorgio et al. (1402), Law and Violence: Selected Articles from Giorgio Agamben, Carl Schmitt, and Walter Benjamin, Translated by Morad Farhadpour et al., Tehran: Ney Publishing. [in Persian]
- Aristotle (2019), Politics, Translated by Hamid Enayat, Tehran: Scientific and Cultural Publishing. [in Persian]
- Asefi Ramhormozi, Hamdollah (1994), Germany from Division to Unity, Shiraz: Navid. [in Persian]
- Ashraf Nazari, Ali (2015), "A Critical Rereading of the Concept of the Political in Carl Schmitt's Theory", Politics Quarterly, 45(4), 991-1041. [in Persian]
- Balakrishnan, G. (2000), The Enemy: An Intellectual Portrait of Carl Schmitt. London, Verso.
- Baudrillard, Jean (2020), Transparence du mal, Translated by Pearooz Aezadi, Tehran: Sales

Publications. [In Persian]
- Bjola, Comeliu. (2013), "Understanding Enmity and Friendship in World Politics: The Case for a Diplomatic Approach". The Hague Journal of Diplomacy, 8, 1-20. DOI: 10.1163/1871191X-12341242.
- Fukuyama, Francis (2019), America at the Crossroads, Translated by Mojtaba Amiri Vahid, Tehran: Ney Publishing. [in Persian]
- Ghaderi, Hatam (2010), Political Thoughts in the Twentieth Century, Tehran: Samt. [in Persian]
- Hay, Colin (2013), Political Analysis, Translated by Ahmad Gol Mohammadi, Tehran: Nashre ney. [In Persian]
- Heydari, A. Kavandi, R. (2016), "Political Theology and the Exception: Carl Schmitt and the Problem of Sovereignty", Philosophy Journal, 44(1), 33-49. [in Persian]
- Hosseini Beheshti, Alireza; Maleki Alireza and Akbari, Majid (2014), "The Logic of Exception in Carl Schmitt's Philosophy", Analytical Philosophy Journal, Fall-Winter 2014(26), 65-102. [in Persian]
- Jodi, Behnam (1402), Crisis in European Consciousness: New Political Thought and Crisis Thinking, Tehran: Third Millennium of Thought. [in Persian]
- Malekzadeh, Hamid (2019), "Carl Schmitt: A Study in the Political", Critical Research Journal of Humanities Texts and Programs, 19(7), 273-288. [in Persian]
- Moeini Alamdari, Jahangir (2013), Methodology of New Theories in Politics, Tehran: University of Tehran. [in Persian]
- Mouffe, Chantal (2012), On the Political, Translated by Mansour Ansari, Tehran: New event. [in Persian]
- Norris, Andrew. "Carl Schmitt on Friends, Enemies and the Political", in: Piccone, Paul. (1998), Telos: The fate of Modernity, (vol. 112, pp. 68-88), Telos Press Ltd.
- Oakes, Guy, English Translator, in: Schmitt, Carl (2019), Political Romanticism, Translated by Nayereh Tavakoli, Tehran: Parse Book. [in Persian]
- Petrovic, P. (2009), Enmity as the Essence of the political. Western Balkans security observer.
- Rahmani, Ali (1990), Germany, Tehran: Ministry of Foreign Affairs. [in Persian]
- Rosenberg, Arthur (2006), History of the Weimar Republic, Translated by Farogh Kharabi, Tehran: New disgin. [in Persian]
- Schmitt, Carl (2018), Leviathan in der Staatslehre des Thomas Hobbes, Translated by Shervin Moghimi Zanjani, Tehran: New Pegah Rouzager. [in Persian]
- Schmitt, Carl (2019), Political Romanticism, Translated by Nayereh Tavakoli, Tehran: Parse Book. [in Persian]
- Schmitt, Carl (2014), Political Theology, Translated by Taher Khadio, Tehran: New event. [in Persian]
- Schmitt, Carl (2013), The Concept of the Political, Translated by Soheil Safari, Tehran: Negah Moaser. [in Persian]
- Schwab, G. (1989), The Challenge of the Exception: The Introduction to the Political of Carl Schmitt between 1921 and 1936. Greenwood Press.
- Skinner, Quentin (2011), Freedom Before Liberalism, Translated by Fereydoun Majlesi, Tehran: Farhang Javid. [in Persian]

- Skinner, Quentin (1994), Machiavelli, Translated by Ezattollah Foladvand, Tehran: New design. [in Persian]
- Skinner, Quentin (2014), Visions of Politics: Regarding Method, Fariborz Majidi, Tehran: Farhang Javid. [in Persian]
- Sterang, Tracy, Foreword to: Carl Schmitt (2013), The Concept of the Political, Translated by Soheil Safari, Tehran: Negah Moaser. [in Persian]
- Storer, Colin (2017), A Brief History of the Weimar Republic, Translated by Hassan Afshar, Tehran: Markaz Publishing. [in Persian]
- Strauss, Leo, "Considerations on the Political", in: Carl Schmitt (2013), The Concept of the Political, Translated by Soheil Safari, Tehran: Negah Moaser. [in Persian]
- Tavakoli, Nayereh, Persian translator's foreword, in: Schmidt, Karl (2019), Political Romanticism, Translated by Nayre Tavakoli, Tehran: Parse Book. [in Persian]
- Vincent, Andrew (2013), Theories of the State, Translated by Hossain Bashirieh, Tehran: Ney Publishing. [in Persian]

Political and International Approaches

Vol 17, No 1, 2025, PP 160-178
Journal Homepage: piaj.sbu.ac.ir

P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

Political Theology as an Organization of Justification in the Political Thought of Religious Intellectuals

Parviz Amini[1] & Sayyed Baqer Sayyednejad[2]

DOI: 10.48308/piaj.2025.237625.1610 Received: 2024/11/19 Accepted: 2025/3/21

Original Article

Abstract Extended

Introduction: From the theoretical standpoint of political theology rather than political philosophy, this article examines the theological systems of certain religious intellectuals in their efforts to justify and reconstruct their political thought. It seeks to demonstrate how—using a global and international example—the structure of their theological organization is shaped by secular thinking, either in its adoption or opposition.

Methods: The research employs a qualitative, documentary-based approach appropriate to the subject matter. Additionally, the study utilizes the discourse analysis framework of Ernesto Laclau and Chantal Mouffe, which views the temporary fixation of meaning in signs as a result of antagonism and opposition. It also draws on Teun A. van Dijk's critical discourse analysis to identify and extract key signifiers—both invoked and rejected (highlighted and marginalized)—in the theological discourse of these religious intellectuals.

Results and Discussion: The findings show that the treatment of the concepts of "resurrection and the hereafter," as well as the conceptualization of the relationship between "human beings and God," underpins the theological frameworks of certain religious intellectuals (notably Abdolkarim Soroush and the late Mehdi Bazargan) in their efforts to justify political thought. In the context of secularized thought, resurrection and the hereafter are emphasized within religious discourse, while the vision of religion as an organization regulating collective life in the world is marginalized. Conversely, in non-secular thought (as seen in the work of Ali Shariati), the concepts of resurrection

1. Assistant Professor of Political Science, Faculty of Governance, Shahed University, Tehran, Iran. p.amini@shahed.ac.ir

2. Assistant Professor of International Relations, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran. sayyednejad@ut.ac.ir

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

Political and International Approaches
Vol 17, No 1, 2025, PP 160-178
Journal Homepage: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

and the afterlife are downplayed, while the practical potential of religion for managing worldly affairs is brought to the forefront. In this view, a religion that fails to address the conditions of this world is seen as ineffective for the afterlife as well. In secular thought, the relationship between humans and God is reframed: based on modern human expectations, the domain of religion is confined to areas beyond the reach of reason and empirical experience, such as the afterlife. Since the organization of worldly affairs can be addressed through human reason and experience, religion is seen as having no authority in such matters; authority is transferred to human agency. However, in non-secular frameworks, God's sovereignty is absolute, encompassing both worldly and otherworldly matters, either directly or indirectly.

Conclusion: Religious intellectualism, unlike traditionalist or non-religious intellectual movements, cannot remain indifferent to the epistemological and institutional consequences of modern life. It also cannot abandon its religious foundations. Thus, over the past century, religious intellectualism has sought to reinterpret and re-narrate religion in a way that is compatible with modernity and its achievements.

If modern empirical science has become a universal reference, then a corresponding interpretation of religion must be developed that aligns with this scientific worldview. If the hallmark of modern thought is its capacity to drive social transformation (ideology), then religion must also be presented in a form that has ideological strength. If modernity values democratic forms of collective life, religion must be articulated in democratic terms. The same applies to issues such as human rights, women's rights, and freedom of expression. Religious intellectuals aim to modernize both religion and religious society, while still remaining within the framework of religious identity and knowledge. To this end, they continuously revise their religious thought—highlighting or marginalizing certain theological components—to reduce the tension between religious traditions and modernity, and to reconcile being both religious and modern. This process sometimes leads to significant changes in their theological systems, distancing them from other religious thinkers. In some cases, these transformations are so fundamental that they are no longer considered part of mainstream religiosity by others.

Keywords: Political theology, religious intellectualism, secularism, non-secularism, resurrection, relationship between God and man.

Citation: Amini, Parviz & Sayyednejad, Sayyed Baqer. 2025. Political Theology as an Organization of Justification in the Political Thought of Religious Intellectuals, Political and International Approaches, Spring, Vol 17, No 1, PP 160-178.

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

دورهٔ هفدهم، شمارهٔ اول، بهار ۱۴۰۴، ۱۷۸-۱۶۰
سایت مجله: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

الهیات سیاسی به مثابه سازمان توجیه در اندیشه سیاسی روشنفکری دینی

پرویز امینی[۱] و سید باقر سیدنژاد[۲]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۸/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱/۱ DOI: 10.48308/piaj.2025.237625.1610

مقالهٔ پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: این مقاله از موضع نظری الهیات سیاسی به جای فلسفه سیاسی، به بررسی دستگاه الهیاتی برخی روشنفکران دینی در توجیه و بازسازی اندیشه سیاسی آنها می‌پردازد و تلاش دارد به عنوان یک نمونه جهانی و بین‌المللی، نشان دهد که سازمان الهیاتی آنان چگونه به اقتضای سکولاراندیشی در فکر سیاسی یا مخالفت با آن صورت‌بندی می‌شود.

روش‌ها: روش پژوهش در این مطالعه متناسب با موضوع، روش کیفی اسنادی است. همچنین با استفاده از روش تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه که تثبیت موقت معنا در نشانه‌ها را نتیجه ضدیت و خصومت و تحلیل گفتمان انتقادی[۳] ون دایک خصوصاً فهم و استخراج دال فراخوان شده و دال طرد شده (برجسته شده و به حاشیه رانده شده)، گفتار الهیاتی این روشنفکران دینی را بررسی می کنیم.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که نوع مواجهه با مسئله «معاد و آخرت» و نوع مفهوم‌سازی درباره رابطه «انسان و خدا»، سازمان الهیاتی برخی روشنفکران دینی (سروش و بازرگان متاخر) را برای توجیه اندیشه سیاسی آنان پشتیبانی می کند؛ یعنی با سکولار شدن اندیشه، معاد و آخرت به متن فکر دینی آمده و در سازمان معرفت دینی آنان برجسته می گردد و طرح دین به مثابه سازمان تنظیم‌کننده زندگی جمعی در دنیا به حاشیه می‌رود. همچنین با غیرسکولار شدن اندیشه (علی شریعتی)، معاد و آخرت نحیف شده و به حاشیه می‌رود، پتانسیل دین در اداره دنیا برجسته می‌شود و به تعبیری دینی که نتواند برای دنیای انسان‌ها کاری کند به درد آخرت نیز نمی‌خورد. همچنین در اندیشه سکولار، رابطه انسان با خدا به شکل خاصی صورت‌بندی می‌شود. بر اساس انتظار بشر از دین، دامنه دین به عنوان حاکمیت تشریع الهی به اموری محدود می‌شود که از دسترس تجربه و عقل بشر مثل آخرت و معاد خارج باشد و چون تنظیم حیات دنیایی به تجربه و عقل بشر قابل تدبیر و تنظیم است، دین مرجعیتی

۱. استادیار علوم سیاسی، دانشکده حکمرانی دانشگاه شاهد، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) p.amini@shahed.ac.ir
۲. استادیار روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ایران. sayyednejad@ut.ac.ir

3. Critical Discourse Analysis

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

دورهٔ هفدهم، شمارهٔ اول، بهار ۱۴۰۴، ۱۷۸-۱۶۰
سایت مجله: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

در تعریف و تنظیم آن ندارد و مرجعیت به انسان واگذار می‌شود. اما در اندیشه غیرسکولار، حاکمیت خداوند بر انسان عام است و مرجعیت امور در دنیا و آخرت، مستقیم و یا غیرمستقیم به خدا بازمی‌گردد.

نتیجه‌گیری: روشنفکری دینی در تمایز با سایر مجموعه‌های فکری و معرفتی نه مانند سنّت‌گرایان به امر و زندگی مدرن و فرآورده‌های معرفتی و نهادی آن می‌تواند بی‌توجه و بی‌تفاوت باشد و نه مانند روشنفکران و متفکران غیردینی می‌تواند از خاستگاه دینی خود دست بکشد، بنابراین در یک روند دائمی در بیش از یک قرن گذشته تلاش کرده روایت و تفسیری از دین بدهد که با اندیشه مدرن و فرآورهایش سازگار باشد. اگر علم تجربی جدید به عنوان یکی از محصولات فکر و تجربه مدرن مرجعیت عام پیدا کرده و نمی‌توان از آن صرفنظر کرد، باید قرائت و معرفتی از دین ارائه کرد که با علم جدید سازگار باشد. اگر توانایی و غنای یک اندیشه در دوره مدرن به خصلت عملی آن در انجام تغییرات اجتماعی است (ایدئولوژی) باید تلقی از این دین دارد که واجد این توانایی باشد و به مثابه ایدئولوژی معرفی شود. اگر ویژگی و امتیاز تجربه و فکر مدرن در زندگی جمعیِ مردم سالارانه است، طرحی از دین باید ارایه کرد که مردم سالارانه باشد. این فهرست را می‌توان درباره حقوق بشر و مسئله زنان و آزادی بیان و نظایر آن ادامه داد. روشنفکران دینی به دنبال مدرن کردن دین و جامعه دینی‌اند و در عین حال می‌خواهند از دایره معرفت دینی و از موضع دینی خارج نشوند. بنابراین دائما با بازنگری در سازمان فکر دینی خود مثلا با برجسته کردن و به حاشیه بردن برخی مولفه‌های دینی تلاش می‌کنند، تعارضات بین اندیشه دینی و امر مدرن را منتفی یا تقلیل دهند و دینی بودن و مدرن بودن را توامان کنند. گاهی این مسیر به تغییر و بازنگری در عمیق ترین لایه‌های معرفت دینی یعنی دستگاه الهیاتی آنان منجر می‌شود و این تغییرات آنچنان ژرف است که فاصله اساسی با سایر اصحاب تفکر دینی پیدا می‌کنند و به‌زعم برخی از آنها، از زمره دینداری خارج می‌شوند.

واژگان کلیدی: الهیات سیاسی، روشنفکری دینی، رابطه انسان و خدا، معاد و سکولاریسم.

استناددهی: امینی، پرویز و سیدنژاد، سید باقر. ۱۴۰۴. الهیات سیاسی به مثابه سازمان توجیه در اندیشه سیاسی روشنفکری دینی، رهیافت‌های سیاسی و بین المللی، بهار، سال ۱۷، شماره ۱، ۱۷۸-۱۶۰.

Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

۱. مقدمه

در دوران معاصر، مسأله مواجههٔ دین با جهان نو در کانون توجه جریان‌های گوناگون فکری قرار گرفته است. به‌ویژه در سدهٔ اخیر، روشنفکران دینی کوشیده‌اند تا از یک‌سو، مواضع سنتی را بر پایهٔ تفسیری نو از میراث اسلامی بسط دهند و از سوی دیگر، به پرسش‌های دنیای مدرن پاسخ گویند. این تلاش، گاه به قرائت‌ها و رویکردهای متفاوتی انجامیده که علی‌رغم اشتراک در «دینی بودن»، در زمینهٔ نوع نگاه به سیاست، حکومت و اجتماع، به نتایج متفاوتی منجر می‌شود. نوشتار حاضر با تمرکز بر ایدهٔ «الهیات سیاسی» در اندیشهٔ روشنفکران دینی ایران، می‌کوشد نشان دهد که چگونه دو گرایش «سکولار» و «غیرسکولار» در مواجهه با مدرنیته، سازمان الهیاتی خود را بازآرایی می‌کنند. در این مسیر، دو مفهومِ کلیدی «معاد» و «رابطه انسان و خداوند» نقش بارزی در شکل‌دهی بنیان‌های فکری آن‌ها دارند.

در حقیقت، با بررسی تفصیلی دو جریان عمده روشنفکری دینی (سکولار و غیرسکولار) می‌توان دید که چگونه «به متن آوردن» یا «به حاشیه راندنِ» معاد و نیز «تعریف خاص از نسبت میان خدا و انسان»، به صورت‌بندی‌های متمایز در اندیشهٔ سیاسی آن‌ها می‌انجامد. این بحث، ضمن مرور تاریخی آراء برخی از برجسته‌ترین چهره‌های روشنفکری دینی در ایران ــ از جمله مهندس مهدی بازرگان (در دو دورهٔ متفاوت فکری)، دکتر علی شریعتی و دکتر عبدالکریم سروش ــ ابعاد متنوعی از مسئله را می‌گشاید.

در کنار تحلیل تاریخی و محتوایی آثار این متفکران، سعی می‌کنیم یافته‌های معاصر دربارهٔ تحول اندیشه سیاسی و الهیات مسلمانان را نیز وارد بحث کنیم. از جمله پژوهش‌های انجام‌شده در دهه‌های اخیر پیرامون «الهیات انتقادی»، «سکولاریزاسیون»، «آخرت‌شناسی» (اسکاتولوژی) و «روش‌شناسی بازتفسیر نصوص دینی» در آثار نویسندگانی مانند محمد اَرکون، فضل‌الرحمان، نصر حامد ابوزید، عبدالکریم سروش در دوران متأخر، مجتهد شبستری، و دیگران. از خلال این رویکرد چندلایه، نشان داده خواهد شد که چگونه تحولات درونی جوامع مسلمان (نظیر انقلاب اسلامی ایران و پیامدهای پس از آن)، هم‌افزایی اندیشه‌های جهانی (لیبرال دموکراسی، حقوق بشر، و گفت‌وگوی ادیان) و نیز پیشرفت‌های دانش هرمنوتیک و تاریخمندی فهم بشری، موجب شده‌اند رویکردهای «سکولار» و «غیرسکولار» در میان روشنفکران دینی پیوسته در حال تغییر و بازتعریف باشند.

جریان روشنفکری دینی در ایران معاصر، مجموعه‌ای متنوع از رویکردها را در برمی‌گیرد که همگی زیر چتر «دینی بودن» گرد آمده‌اند، اما در مقوله‌های بنیادینی چون نقش دین در سیاست، شیوه حکومت، قلمرو مرجعیت شریعت و مبنای مشروعیت با یکدیگر اختلاف‌نظرهای بنیادین دارند. برخی (نظیر شریعتی و بازرگان در دورهٔ نخست) بر این باورند که اسلام یا دین می‌تواند و باید در عرصه‌های گوناگون حیات بشر - از سیاست و اقتصاد تا فرهنگ و جامعه-مرجعیت داشته باشد. برخی دیگر (نظیر سروش و بازرگان در دورهٔ متأخر) اعتقاد دارند که دین محدود به ساحات معنوی و اخلاقی است و مسائل عملی زندگی اجتماعی را باید به «خرد جمعی» سپرد.

تقریباً همهٔ متفکرانی که در زمرهٔ روشنفکران دینی شناخته می‌شوند، در طول زندگی فکری خود دچار چرخش یا تحولاتی شده‌اند. نمونهٔ کلاسیک این موضوع، تطور اندیشهٔ مهندس بازرگان است. او در آثار

نخستینِ خود ــ از «بعثت و ایدئولوژی» تا تبیین‌هایش پیرامون رابطه علم و دین ــ بر ایدئولوژیک بودنِ اسلام پافشاری می‌کند. اما در آثار متأخر ــ نظیر «آخرت و خدا؛ هدف بعثت انبیاء» ــ بر این نظر می‌رسد که رسالت دین، هدایت آخروی بشر است و امور دنیوی را باید به خود انسان‌ها واگذاشت.

در این نوشتار، نقطه عزیمت آن است که دو گرایش «سکولار» و «غیرسکولار» در میان روشنفکران دینی، چگونه در چارچوبی به نام «الهیات سیاسی» توجیه نظری می‌شوند؟ می‌کوشیم نشان دهیم که «مسئلهٔ معاد (آخرت)» و «نگرش به رابطهٔ انسان و خدا» چگونه ابزارهایی هستند تا روشنفکران دینی، نظم مفهومی خویش را دربارهٔ حضور یا عدم حضور دین در عرصهٔ سیاست و اجتماع، تبیین کنند. در این راستا از رهیافت «کارل اشمیت» دربارهٔ الهیات سیاسی به‌مثابهٔ یک چارچوب مفهومی بهره می‌بریم.

۲. چارچوب مفهومی

متناسب با موضوع و مسئله سه مفهوم الهیات سیاسی، روشنفکری دینی و سکولاریسم مورد بحث قرار می‌گیرند تا نظر مختار درباره این مفاهیم روشن شود.

۲-۱. الهیات سیاسی

الهیات سیاسی به مثابه یک سازمان تفکر در فهم و توضیح امر سیاسی و نیز نقد آن اگر چه عمر طولانی دارد، اما احیای آن در دوره مدرن که به تعبیر بسیاری عصر خداحافظی با الهیات و به حاشیه رانده شدن آن است، فضای جدیدی را برای تفکر سیاسی در قرن گذشته باز کرده است. کارل اشمیت[1] حقوق‌دان و نظریه‌پرداز آلمانی، اصطلاح «الهیات سیاسی» را در اثر مشهور خود یعنی "الهیات سیاسی: چهار فصل در باب حاکمیت" (۱۹۲۲) وارد حوزهٔ اندیشهٔ سیاسی کرد. او مدعی بود: «تمام مفاهیم مهم نظریهٔ مدرن دولت، مفاهیمی الهیاتی‌اند که سکولار شده‌اند.» از نظر اشمیت، تمرکز او بر «استثناء» و «حاکمیت» ــ که برگرفته از مفهوم «معجزه» در الهیات مسیحی است ــ نشان می‌دهد چگونه ایده‌های الهیاتی، در دوران مدرن، صورت‌های عرفی یافته‌اند و پروژه‌ای نظیر دولت مطلقه در اندیشهٔ هابز، فُرم زمینی همان «خدای قادر مطلق» است.

> همه مفاهیم برجسته نظریه حقوقی دولت مدرن، مفاهیم الهیاتی سکولارشده هستند؛ نه تنها از حیث گسترش این مفاهیم در تاریخ، چنان که این مفاهیم از الهیات به نظریه دولت منتقل شده‌اند و به طور نمونه، طی این روند مفهوم قدرت متعالِ خداوند به مفهوم قانونگذارِ قادر بدل شده است، بلکه همچنین، به دلیل ساختار نظام‌مندِ این مفاهیم که تشخیص آن برای هرگونه بررسی جامعه شناختی این مفاهیم ضروری است. مفهومی نظیر وضع استثنایی برای علمِ حقوق معنایی مشابه با معجزه در سازوکارِ فکری الهیات دارد. بدون آگاهی از موقعیت چنین تشبیهاتی، سیر گسترش ایده‌های فلسفی درباره دولت طی قرون گذشته فهم نمی‌شود (Schmitt,491922:).

هرچند اشمیت، الهیات سیاسی را برای توجیه اوضاع زمانهٔ خود (به‌ویژه دفاع از اقتدار دولت) به‌کار گرفت، اما پس از او، متفکرانی در سنت کاتولیک، پروتستان و نیز در دنیای اسلام، مفهوم «الهیات سیاسی»

1. Carl Schmitt

را بسـط دادنـد. از جملـهٔ این‌هـا می‌تـوان بـه یوهـان بابتیسـت متـز[1] در کاتولیسـیم، جیانـی واتیمـو[2] در سـنت هرمنوتیکـی و شـماری از الهی‌دانـان مسـلمان معاصـر اشـاره کـرد. در یـک تعریـف عـام، «الهیـات سیاسـی» بررسـی پیامدهـای اندیشـه‌های الهیاتـی در سـاحت سیاسـت، جامعـه و فرهنـگ اسـت.

- محورهای اصلی الهیات سیاسی

در یـک جمع‌بنـدی از سـنّت اشـمیتی و تحـولات پـس از آن، می‌تـوان گفـت الهیـات سیاسـی دسـت‌کم سـه محـور مفهومـی کلان دارد:

- خداوند و نسبتش با جهان: آیا خداوند در حیات دنیوی بشر «مداخله‌گر» است یا فقط «ناظر» است؟
- رابطـهٔ انسـان و خـدا: آیـا انسـان در مقـام «خلیفـهٔ خـدا» اختیـار دارد جامعـه را بسـازد یـا بایـد سراسـر تابـع وحـی باشـد؟
- معادشناسـی (اسـکاتولوژی): آیـا غایـتِ تاریـخ و جهـان، در دسـت حکومـت خداونـد اسـت و آیـا «فرمانروایـی مطلـق خداونـد» ناظـر بـه آخـرت اسـت یـا شـامل دنیـا هـم می‌شـود؟

در اندیشـهٔ سیاسـی اسلامـی نیـز، قرائت‌هـای مختلـف از معـاد و همچنیـن نـوع فهـم از نسـبت انسـان و خداونـد، بـه آرای متفاوتـی دربـارهٔ مشـروعیت حاکمیـت، حـوزهٔ دخالـت دیـن، و جایـگاه عقـل بشـر در سـاخت نظـم اجتماعـی منجـر شـده اسـت.

- جایگاه مفهوم معاد در الهیات سیاسی

در سـنّت مسـیحی (به‌ویـژه نـزد آگوسـتین قدیـس)، معـاد و آخـرت جایـگاه ویـژه‌ای در تضعیـف شـأن حکومـت دنیـوی داشـت. آگوسـتین بـاور داشـت کـه هیـچ دولتـی در ایـن جهـان نمی‌توانـد تجلـی کاملـی از شـهر خـدا باشـد. ایـن تلقّـی، کـه گاه بـه «ثنویـت آگوسـتینی» تعبیـر می‌شـود، عـملاً اهمیـت سیاسـت را بـرای انسـانِ مؤمـن کم‌رنـگ می‌کـرد. لـذا امثـال او بیشـتر در اندیشـهٔ رسـتگاری اخـروی بودنـد تـا تأسـیس یـک حیـات سیاسـی ایـده‌آل. در دورهٔ جدیـد غـرب و بـا اوج گرفتـن سکولاریسـم، پروتستانتیسـم و عقلانیـت ابـزاری، معـاد بـه حاشـیه رفـت و سیاسـت دنیایـی بـا محوریـت انسـان و عقـل او سـامان یافـت. ایـن تطـور تاریخـی در غـرب، نمونـهٔ جالبـی از «به‌متن‌آمـدن» و سـپس «به‌حاشـیه‌رفتنِ» مفهـوم معـاد اسـت کـه از دلِ آن، دو قرائـت از دولـت ظهـور می‌کنـد:

دولتـی کـه در قـرون وسـطی زیـر سـایهٔ الاهیـات آخرت‌گـرا کوچـک می‌شـد و مشـروعیتش دائمـاً بـا ایـن یـادآوری تضعیـف می‌گشـت کـه «فرمانروایـی اصلـی در آخـرت متعلـق بـه خداونـد اسـت». دولتـی کـه پـس از رنسـانس و اصلاح دینـی، رفته‌رفتـه نقـش شـبه‌مطلقه بـه خـود گرفـت و بـا تعبیـر هابـزی «خـدای فانـی»، نقـش الاهـی را در همیـن جهـان بـر عهـده‌دار شـد.

- معاد در سنّت اسلامی

در اندیشـهٔ اسلامـی، بـرخلاف فضـای قـرون وسـطی غـرب، فقیهـان و متکلمـان شـیعی و اهل‌سـنت، به‌رغـم

1. Metz
2. Gianni Vattimo

اهمیت فراوانی که برای «یوم‌الدین» قائل بودند، دربارهٔ «ضرورت حکمرانی بر اساس شریعت» و «دخالت دین در امور دنیوی» نیز اجماع داشتند. با این‌حال، نگرش عارفان و زاهدان یا اشاعره در پاره‌ای موارد شباهت‌هایی با آگوستین دارد و گاه سیاست را فاقد ارزش ذاتی می‌دانستند.

۲-۲. روشنفکری دینی

روشنفکری به عنوان یک نهاد تفکر، زاییده دوره جدید مغرب زمین و به خصوص عصر روشنگری قرن هجدهم اروپاست و در تحولات دوره مدرن ریشه دارد. رساله مختصر "روشنگری چیست؟" کانت یک نمونه از صورت بندی مفهومی و توصیف آن به عنوان دوره بلوغ بشر و خروج از صغارت آن است. نشانه این بلوغ نیز شجاعت اندیشیدن یا پرسش کردن بدون ارجاع و راهنمایی دیگران یعنی کنار گذاشتن مراجع بیرون یا فراتر یا مقدم بر انسان است. اما به زعم برخی، اصطلاح روشنفکری را اولین بار رمان نویسی به نام بویریکین با تلفظ روسی انتلجنتسیا برای کسانی که علیه نابرابری روسیه تزاری مبارزه می‌کردند بکار برده است (کاظمی، ۱۳۸۳: ۱۲). عمومی شدن و کاربرد عام یافتن مفهوم روشنفکری به ماجرای دریفوس و بیانیه سیصد نفره جمعی از نویسندگان و هنرمندان و دانشمندان فرانسه در مخالفت با محاکمه دریفوس تحت عنوان روشنفکران بر می‌گردد (سعید، ۱۳۷۷: ۲).

روشنفکری در ایران مقارن است با بحران و آگاهی از بحران عقب‌ماندگی پس از شکست‌های نظامی ایران در جنگ با روسیه تزاری در نیمه اول قرن نوزدهم که در شکل پاسخ به این بحران ظهور کرد. غیر از برخی سفرنامه نویسان‌ها مانند حاج سیاح محلاتی یا میرزا ابوالحسن خان ایلچی، برخی کسانی را که می‌توان آنها را در زمره متفکران این دوره قلمداد کرد، نسل اول روشنفکران ایرانی را می‌دانند. میرزا ملکم، فتحعلی آخوند زاده، مستشارالدوله، طالبوف و....از جمله سرآمدان این جریان البته با گرایش‌های متفاوت‌اند. در مقطع مشروطه با دو جریان تاثیرگذار مواجهیم یکی نهاد روحانیت که نهاد کلاسیک علم و تفکر در ایران است و دیگری همین جریان روشنفکری که جریان جدید تفکر متناسب با اقتضائات مدرن و بازتاب آن در ایران شکل گرفته است. اما کم کم از درون این جریان روشنفکری، جریان تازه‌ای سربرآورد که علی‌رغم این که خاستگاه روحانی نداشت، اما از پایگاه دین با مسایل مواجه می‌شد.

بازرگان در دهه بیست از آغازگران و موثرترین افراد این نحله جدید تفکر در ایران است که تلاش اصلی او در این مقطع همگرا و سازگار نشان دادن علم به عنوان فرآورده مهم دوره مدرن با دین و دیانت است که کتابی مثل مطهرات در اسلام یا راه طی شده از این جمله است. علی شریعتی از دیگر افراد موثر در این جریان است که اسلام را به مثابه یک ایدئولوژی تغییر دهنده و حل و فصل کننده عقب ماندگی معرفی کرد. بعد از انقلاب سروش در این جایگاه قرار گرفت.

روشنفکری دینی به مثابه نهاد تفکر نو در جامعه ایران را می‌توان از تمایز آن با دیگر سازوکارهای تفکر معرفی و صورت‌بندی کرد. اولین ممیزه، مسئله و پرابلم روشنفکری دینی است. مسئله روشنفکر دینی، نحوه مواجهه با جهان مدرن در تفکر و سازمان‌دهی زندگی فردی و جمعی است و از این رهگذر از جریان سنتی و مذهبی تفکر که در بخشی از روحانیون تجلی دارد در ایران متمایز می‌شود که نسبت به مسایل

جهـان مـدرن بـی تفـاوت و بـی مسـئله‌اند. «هـدف روشـنفکری دینـی در یـک جملـه، سـازگاری بیـن دیـن و آرمـان مدرنیتـه ماننـد پلورالیسـم، سکولاریسـم، لیبرالیسـم، حقـوق بشـر، جامعـه مدنـی، عقـل خودبنیـاد نقـاد، اومانیسـم، دموکراسـی و نظایـر آنهاسـت» (ملکیـان، ۱۳۸۱: ۲۵۵).

امـا تفـاوت دوم روشـنفکری دینـی بـا جریـان روشـنفکری یـا مدرنسـیت‌ها و تجددخواهـان اسـت کـه بـرخلاف آنـان، از رهگـذر دیـن می‌خواهـد ایـن مواجهـه را تئوریـزه کنـد و سـازمان بدهـد، یـا بـه نوعـی در تعامـل دیـن و امـر مـدرن رهـی بـه رهایـی بیابـد. مشـخصه سـوم در ایـن اسـت کـه جریـان روشـنفکری دینـی اگرچـه از دیـن می‌خواهـد پاسـخ یـا پاسـخ هایـش را بـه فکـر و جهـان مـدرن بدهـد، امـا از درون یـک درک فقاهتـی و روش اجتهـاد (اسلام فقاهتـی) از دیـن جسـتجو نمی‌کنـد و از همیـن منظـر از جریـان احیـای دینـی از جملـه امـام خمینـی(ره)، مطهـری، بهشـتی و...جـدا و منفـک می‌شـود. در واقـع جریـان روشـنفکری دینـی در تمایـز بـا سـه جریـان فکـری و اندیشـه‌ای در ایـران قابـل فهـم اسـت و بـه نوعـی آلترناتیـو آنهاسـت. البتـه جریـان روشـنفکری دینـی دچـار تطـور و تحـول شـده اسـت و دو مقطـع پیـش و پـس از جمهـوری اسلامـی رهیافت‌هـای متفاوتـی خصوصـا در اندیشـه سیاسـی پیـدا کـرده اسـت.

۲-۳. سکولاریسم

سکولاریسـم کـه بـا دانـش واژه‌هـای دیگـری از جملـه عرفـی شـدن، دنیـوی شـدن، گیتی‌گرایـی و نظایـر نیـز معرفـی می‌شـود، بـه بـاوری اشـاره دارد کـه بـه نفـی مرجعیـت و اتوریتـه دیـن در درک از جهـان، انسـان و جامعـه و پدیدارهـا و تنظیـم و تدبیـر زندگـی انسـان‌ها خصوصـا در قلمـرو اجتماعـی منجـر می‌شـود. اساسـا هـر گونـه بحـث از جامعـه دینـی و جامعـه اسلامـی موکـول بـه تعییـن تکلیـف آن بـا سکولاریسـم و سـطوح ادراکـی از آن دو حتـی در تعامـل بین‌المللـی می‌باشـد (بـرای تفصیـل بحـث رک: سـیدنژاد، ۲۰۲۴). در همیـن زمینـه بـرای سکولاریسـم سـه سـطح کلان می‌تـوان در نظـر گرفـت:

سکولاریسـم انتولوژیـک و هستی‌شناسـانه کـه از خداونـد ادیـان در تاسـیس جهـان و پدیدارهـای درون آن مرجعیـت زدایـی می‌گـردد و نوعـی ماتریالیسـم (ماده‌گرایـی) اسـت یـا پدیده‌هـای جهـان بـر اسـاس مفاهیـم و تعالیـم دیـن تبییـن نشـود. ایـن نـوع سکولاریسـم بـا اندیشـه دینـی غیرقابـل جمـع اسـت (سـروش ۱۳۸۴: ۲۳۵). سکولاریسـم معرفتـی کـه از دیـن بـه عنـون یـک منبـع معرفـت مرجعیـت زدایـی می‌شـود و تبییـن و تفسـیر امـور و پدیدارهـا از مجـرای دیـن پذیرفتـه و قابـل موجـه کـردن نیسـت. در واقـع بیـن منابـع گوناگـون در توجیـه معرفـت از جملـه عقـل، ادراکات حسـی، حافظـه، گواهـی دیگـران و شـهود قـرار نمی‌گیـرد. سکولاریسـم اخلاقـی کـه در آن اتوریتـه دیـن در تنظیـم «عمـل» فـردی و اجتماعـی انسـان‌ها منتفـی می‌شـود. سکولاریسـم اخلاقـی خـود می‌توانـد در چهـار سـطح صـورت بنـدی شـود.

سـطح نخسـت: دیـن نـه در تنظیـم زندگـی خصوصـی و نـه در تنظیـم زندگـی اجتماعـی مرجعیتـی در تعییـن ارزشـها و تنظیـم کنش‌هـا و افعـال نـدارد. سـطح دوم: دیـن در حـوزه زندگـی خصوصـی و فـردی مرجعیـت دارد، امـا در تعییـن ارزش‌هـای جمعـی و تنظیـم زندگـی اجتماعـی مرجعیـت نـدارد. سـطح سـوم: دیـن در تنظیـم ارزش‌هـا بـرای زندگـی خصوصـی و زندگـی اجتماعـی مرجعیـت دارد، امـا در تنظیـم سـازمان نهـادی جامعـه مرجعیـت نـدارد.

ارزش‌های که دین مثل آزادی مثل عدالت طرح کرده معتبر است، اما شکل نهادی خاصی مثل نهاد امامت و خلافت بعد از پیامبر یا ولایت فقیه در عصر غیبت برای تحقق آن ندارد (میر احمدی، ۱۳۸۴: ۱۸). سطح چهارم: دین در تنظیم ارزش‌ها در زندگی خصوصی و زندگی اجتماعی و نیز تعیین تکلیف نوع آرایش نهادی جامعه مرجعیت دارد، اما به لحاظ عملی ناممکن یا در عمل ناتوان است (سکولاریسم عملی) (امینی، ۱۳۸۷: ۱۶۲).

۳. معاد و روشنفکران دینی

روشنفکران دینی ایران که خود را در برابر مسائل سیاسی-اجتماعیِ قرن حاضر می‌بینند، در خصوص جایگاه معاد دو شیوهٔ کاملاً متفاوت را برگزیده‌اند: رویکرد غیرسکولار که می‌کوشد سیاست و جامعه را بخش جدایی‌ناپذیر از توحید و معاد بداند. در این روایت، دین برای دنیای انسان‌ها نیز آمده و موظف است نظم سیاسی، اقتصادی و اخلاقی را به آنها بیاموزد. معاد هرچند اهمیت دارد، اما فرع بر «ادارهٔ همین دنیا» است و از این رو، معاد «در حاشیه» قرار می‌گیرد (شریعتی، ۱۳۹۹ : ۱۵). رویکرد سکولار که تأکید دارد رسالت دین، رستگاری آخرت است و هدایت معنوی روح انسان را بر عهده دارد، لذا مسائل روزمره و دنیوی (از سیاست گرفته تا اقتصاد و حقوق) در حیطهٔ «عقل و علم بشری» است. در این نگرش، معاد از «حاشیه» به «متن» می‌آید و تبدیل به نقطهٔ ثقل دینداری می‌شود(بازرگان، ۱۳۹۱: ۴۳۴).

۳-۱. مرور و تحلیل آثار بازرگان، شریعتی و سروش

بازرگان، شریعتی و سروش سه نماینده و نماد نهاد روشنفکری دینی در تاریخ یکصد ساله اخیر ایران هستند که بنا به نوع ورود به مسئله دین(تجربی، ایدئولوژیک و فلسفی) و موقعیت تاریخی که در آن قرار داشتند، سازماندهی متفاوت رابطه دین و دنیا و دین و حکومت و دین و سیاست داشته اند.

- بازرگان متقدم: از ایدئولوژی تا همبستگی دین و دنیا

بازرگان در دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ در قامت یک مهندس سخت در پی آن بود تا نشان دهد «اسلام پاسخی برای ادارهٔ امور دنیا دارد.» اثر مهم «بعثت و ایدئولوژی» نمونه‌ای از این گرایش است. در این دوره، او نه تنها دین را از دنیا جدا نمی‌داند، بلکه صراحتاً اسلام را یک مکتب سیاسی-اجتماعی می‌شمارد:

«در اسلام از قدم اول، ایمان و عمل توأم بوده است و دین و سیاست پا به پای هم پیش می‌رفته است. *[...]* قرآن و سنت پر است از آیات و اعمال اجتماعی و حکومتی. *[...]* اگر اسلام را از سیاست جدا بدانیم، انگار خصلت اسلام را نفهمیده‌ایم» (بازرگان، ۷۷۳۱: ۴۷).

این نگرش، مرجعیت دین در تمام شؤن زندگی بشر را مفروض می‌گیرد. بازرگان در آن مقطع زمانی، سخت تحت تأثیر نهضت‌های اسلامی خاورمیانه و مبارزات ضد استعماری بود و گمان داشت که اسلام پاسخگوی مسائل اجتماعی و حتی اقتصادی در عصر جدید است. بازرگان در جای دیگر نیز صریحتر فهم غیرسکولار خود از اسلام را بیان می‌دارد: «اسلام نه تنها بی‌طرف و بی‌علاقه نسبت به سیاست و

اداره اجتماع نبوده، بلکه مسئله حکومت یا ولایت را از اهم مسایل دینی می‌داند و شرکت مسلمانان را در انتخاب والی و مشارکت او در اجتماع امت و مراقبت از حکومت را در ردیف نماز و روزه و بلکه مقدم بر آنها می‌شمارد» (بازرگان، ۱۳۷۴: ۷۸-۷۷).

- بازرگان متأخر: رسالت دین و تشکیل «حکومت» امری انسانی

با گذشت زمان و برآمدن انقلاب اسلامی ــ که بازرگان در شکل‌گیری اولیه آن سهیم بود ــ سرانجام به تفکیک و چرخشی در دیدگاه او انجامید. او کم‌کم به این باور رسید که دین لزوماً وظیفه سامان‌دهی جامع و کامل این جهان را بر عهده ندارد و غایت ادیان، هدایت مردم به آخرت است. بازرگان این نظر جدید خود را در سخنرانی سال ۱۳۷۱ (در انجمن اسلامی مهندسین) تحت عنوان «تنها خدا و آخرت هدف بعثت انبیاء» به‌روشنی مطرح می‌کند: بازرگان در این سخنرانی که با عنوان «تنها خدا و آخرت هدف بعثت انبیاء» نام دارد، به طرح این پرسش می‌پردازد که آیا دین فقط عبادت و رضاي خدا و سعادت آن دنیا است یا جوابگوي مسائل و نیازهاي زندگي نیز هست و در این صورت تا چه حد حل‌کننده و دستوردهنده‌ي امور دنیایي فردي و اجتماعي ما باید باشد؟

بازرگان در این سخنرانی به صورت متعدد و به شکل‌های گوناگونی تلاش می‌کند از منظری درون دینی به توجیه ماهیت سکولار اسلام بپردازد و تلاش برای تئوریزه کردن آن را دارد که به نوعی وی در برابر بازرگان بعثت و ایدئولوژی قرار می‌دهد. یکی از صریحترین اشارات بازرگان در این سخنرانی این مطلب است که تفکر دین برای دنیا یا دین و دنیا با هم در نهایت آن خَسِرَ الدُّنْیا وَ الآخِرَه شدن است: شعارهاي «دین براي دنیا» یا «دین و دنیا با هم» و طرز تفکر ظاهراً مترقي و معقول اینکه هدف از بعثت و رسالت انبیا، سلامت و سعادت زندگي انسانها و اداره‌ي صحیح دنیا بوده یا توأم با آخرت مي‌باشد، یك سلسله زیانها و آفات و انحراف‌هایي به بار مي‌آورد که نهایت آن خَسِرَ الدُّنْیا وَ الآخِرَه شدن است» (بازرگان، ۱۳۷۷: ۹۲).

بازرگان از همین منظر و با همین مبانی به مسئله حکومت می‌پردازد و آن را حتی از حیطه خداوند نیز خارج می‌داند: «خلافت و حکومت از دیدگاه امام (حضرت حسین(ع) و اسلام نه از آن یزید و خلفاست، نه از آن خودشان و نه از آن خدا، بلکه از آن امّت به انتخاب خودشان است» (بازرگان، ۱۳۷۷: ۱۴۳). او با ابتنا بر همین دیدگاه، تشکیل حکومت را «امری دنیوی» می‌خوانَد و حتی تصریح می‌کند که «از نظر اسلام، خلافت به‌معنای زمامداری هیچ‌گاه الوهی و مربوط به مأموریت پیامبران نیست» و امر حکومت «از آنِ مردم است.»

آیات فوق (سوره زمر ایه ۷۹) می‌رساند که پیغمبران براي اینکه امور دنیایی را به ما تعلیم و تمرین بدهند. فرستاده نشده‌اند، آنها بنا به دستور و دریافت از خدا، چیزي را به ما می‌آموزند که ضرورت داشته و خودمان از درك و توجه به آن عاجز و غافل بوده باشیم که یکی خداست و دیگري آخرت (بازرگان، ۱۳۹۱: ۳۶۸). در این چرخش، مفهوم معاد به متن اندیشه بازرگان می‌آید. در این دستگاه فکری، خداوند در آخرت سلطه دارد، اما در دنیا، این انسان است که باید «عقلانیت و تجربه» را به‌کار ببندد.

- علی شریعتی

دکتر شریعتی چهره برجسته روشنفکری دینی نسل دوم ایران است که توانسته تاثیرات زیادی بر محیط اجتماعی و فکری پیرامون خود بگذارد و همچنان نیز اندیشه ها و آراءاش مورد توجه و بحث است. محور گفتمانی دکتر شریعتی یا به تعبیر دیگر دال اصلی در اندیشه شریعتی را باید در «اندیشه معطوف به عمل» و یا «تفکر برای پاسخ یابی و پاسخگویی به واقعیت موجود» جامعه دانست. علی شریعتی از آغاز تا فرجام زندگی فکری‌اش بر این باور بود که «اسلام مکتبی است که می‌تواند سامان‌دهنده جامعه باشد.» او تحت‌تأثیر سنت نواندیشی قرن بیستم (نظیر سید جمال‌الدین، اقبال لاهوری و نیز جریان‌های سوسیالیستی)، گمان داشت آرمان عدالت اجتماعی و آزادی در بطن تعالیم اسلامی است. کتاب‌های متعددی چون «امت و امامت»، «اسلام‌شناسی» و «شیعه، یک حزب تمام» گواه این مدعاست.

او با شدت، اندیشه تفکیک دین و دنیا را رد می‌کند و هواداران سکولاریسم را به تکرار بی‌پایه تجربه مسیحیت قرون وسطی متهم می‌سازد: «این‌که استعمار به دهن ما انداخت که مذهب از زندگی جداست و روشنفکران ما هم طوطی‌وار این سخن را تکرار کردند، قیاسی است مع‌الفارق. [...] در اسلام، نمی‌توان دین را از دنیا برید، چرا که مهم‌ترین آرمان اسلامی، برقراری قسط و عدل در همین دنیا است (**شریعتی**، ۱۳۷۵ ، ۷۵). بر همین اساس، شریعتی چندان به «معاد» به‌عنوان مرکزیت بحث نمی‌پرداخت؛ یا اگر بدان می‌پرداخت، صرفاً آن را هدفی می‌دانست که از طریق رستگاری اجتماعی می‌توان به آن رسید. چنان‌که نمودارها و آمارهای تحلیل محتوای آثار شریعتی نشان می‌دهد، مفاهیمی چون انقلاب اجتماعی، امت، عدالت، آزادی و احکام اجتماعی، بسامد به‌مراتب بالاتری از «معاد» و «آخرت» دارند (رک: غلامرضا کاشی و صادقی، ۱۳۹۱).

- عبدالکریم سروش

عبدالکریم سروش از متفکرانی است که بیشترین بحث‌ها را دربارهٔ «دین و دنیای مدرن» و چگونگی «انتظار بشر از دین» مطرح کرده است. در دهه ۱۳۶۰ و اوایل انقلاب، او گرایشی ملایم‌تر به «مداخله دین در امور اجتماعی» داشت، اما به‌تدریج با تمرکز بر پروژه «قبض و بسط تئوریک شریعت» و سپس نقد افکار شریعتی، دایرهٔ کارکرد دین در سامان‌دهی جامعه را کوچک‌تر کرد.

انتظار بشر از دین و برجسته شدن «معاد»

سروش در کتاب و گفتارهایش، تأکید می‌کند که دین برای «آخرت» انسان آمده و اگر ما چندوچون اقتصاد، سیاست و تکنولوژی را می‌خواهیم، باید از خرد جمعی و تجربهٔ بشری استفاده کنیم. او با تفکیک میان «ذاتیات دین» و «عرضیات دین»، بحث می‌کند که بسیاری از مسائلی که در طول تاریخ به نام دین مطرح شده، عرضی‌اند و می‌توانستند به‌شکل دیگری پدیدار شوند، مثلاً شکل خاص حکومت یا مفاهیمی چون امامت. اما آنچه ذاتی و تغییرناپذیر است، مسئلهٔ «توحید» و «معاد» است. از نظر سروش، «توحید» یعنی انسان خدا نیست و «معاد» یعنی مهم‌ترین رسالت دین، ساختن آخرتِ بشر است. او مرتباً

بـر ایـن نکتـه پافشـاری می‌کنـد کـه اگـر عمـر مـا در همیـن دنیـا محـدود بـود و آخرتـی در کار نبـود، خداونـد هـم لازم نبـود پیامبـری بفرسـتد و تاکیـد دارد ذاتیـات دیـن عبارتنـد از ۱) آدمـی خـدا نیسـت، بلکـه بنـده خداسـت. ۲) سـعادت اخـروی مهمتریـن هـدف زندگـی آدمـی اسـت و مهمتریـن غایـت اخلاقـی دینـی اسـت. ۳) حفـظ دیـن و عقـل و نسـل و مـال و جـان مهمتریـن مقاصـد شـارع در حیـات دنیـوی اسـت (سـروش، ۱۳۷۸، ۹۸-۹۹). از همین‌جـا «سـروش» در نقـد شـریعتی می‌گویـد: «مرحـوم شـریعتی دیـن را فربـه می‌کـرد و ایـن همـان ایدئولوژیـک کـردن دیـن بـود. مـن می‌کوشـم کـه انتظـارات از دیـن را کمتـر کنـم و دیـن را اخـروی بدانـم. بـا دیـن می‌تـوان زندگـی کـرد، ولـی از دیـن نمی‌تـوان شـکل زندگـی سیاسـی را اسـتخراج نمـود» (سـروش، ۱۳۸۷: ۸۵).

۴. نقش مفهوم رابطه انسان و خداوند

یکـی از اصـول موضوعـهٔ مدرنیتـه، خودبنیـادی[1] فـرد اسـت کـه از کانـت بـه بعـد، مبنـای اندیشـهٔ اخلاقـی و حقوقـی گردیـد. طبـق ایـن رهیافـت، انسـان بایـد تابـع عقـل خودفرمـان[2] باشـد و حـق نـدارد اختیـار سرنوشـتش را بـه چیـزی بیـرون از خـود واگـذار کنـد. ایـن اصـل بـا ادیـان سـنتی کـه مرجعیـت را «خداونـد» یـا «وحـی» می‌دانسـتند، تنشـی جـدی ایجـاد می‌کنـد. روشـنفکران سـکولار دینـی، بـرای حـل ایـن تنـش، طرحـی نـو در می‌اندازنـد: بایـد حاکمیـت خداونـد را محـدود بـه امـور غیردسـترس عقـل (نظیـر آخـرت) نمـود یـا جایـی کـه دیـر می‌فهمیـم (مـثلاً سرنوشـت نهایـی و جهـان پـس از مـرگ). نتیجـهٔ منطقـی ایـن اسـتدلال چنیـن می‌شـود: دیـن بایـد تأمین‌کننـده نیازهـای آخرتـی باشـد؛ امـور دنیـوی آدمـی، به‌دسـت خـودش و بـا تکیـه بـر عقـل بشـری تدبیـر می‌شـود.

- بازتاب این در اندیشهٔ بازرگان متأخر

بـازرگان در آثـار پـس از انـقلاب، صریحـاً از یـک تقسـیم کار سـخن می‌گویـد کـه: «"بـدون آنکـه وارد چگونگـي و چـراي مطلـب شـويم و جـواب ايرادهـا و اشـكالات را بدهيـم آنچـه مي‌توانيـم از هم‌اكنـون بگوييـم ايـن اسـت كـه شايسـته‌ي خـداي خالـق و فرسـتادگان و پيـام‌آوران او حقـاً و منطقـاً مي‌بايـد در همیـن مقياس‌هـا و اطلاعـات و تعليماتـي باشـد كـه ديـد و دانـش انسـانها ذاتـاً و فطرتـاً از درك آن عاجـز و قاصـر اسـت و دنيـاي حاضـر بـا همـه‌ي ابعـاد و احـوال آن اجـازه ورود و تشـخيص آنهـا را بـه مـا نمي‌دهـد، و الاّ گفتـن و آموختـن چيزهايـي كـه بشـر داراي امـكان كافـي يـا اسـتعداد لازم بـراي رسـيدن و دريافـت آن هسـت، چـه تناسـب و ضـرورت مي‌توانـد داشـته باشـد؟ ابلاغ پيامهـا و انجـام كارهـاي اصلاحـي و تكميلـي دنيـا در سـطح مـردم، دور از شـأن خـداي خالـق انسـان و جهان‌هاسـت و تنـزل دادن مقـام پيامبـران بـه حـدود ماركس‌هـا، پاسـتورها و گانديهـا يـا جمشـيد و بزرگمهـر و حمورابـي» (بـازرگان، ۱۳۷۷: ۱۶۵).

- رویکرد غیرسکولار: حاکمیت عام خداوند

در مقابـل، اندیشـه امثـال شـریعتی یـا بـازرگانِ متقـدم بـر ایـن بـاور اسـت کـه خداونـد در تمـام شـؤون زندگـی ــ از عبـادت گرفتـه تـا سیاسـت و اقتصـاد ــ ارادهٔ هدایـت دارد. شـریعتی دکترینـی را مطـرح می‌کنـد کـه «اسلام، هـم

1. Autonomy
2. Self-legislating

برای اخلاق و عرفان آمده هم برای برپایی قسط و عدل.» از این رو انسان نه‌تنها در قبال بندگی خدا، از آزادی‌های خود کاسته نمی‌بیند، بلکه شکوفایی‌اش را در پیوند با او می‌یابد.

- همبستگیِ «معاد محوری» و «رابطه انسان و خداوند»

به‌طور کلی، هرچه اندیشه یک روشنفکر دینی سکولارتر باشد، «معادمحوری» در آن پررنگ‌تر می‌شود و «رابطه خدا و انسان» به‌سوی استقلال انسان در امور دنیوی پیش می‌رود. به بیان دیگر، او به‌جای اینکه بگوید «خداوند فرمانروای مطلق زمین و آسمان است»، می‌گوید «خداوند حاکم آخرت است و آنچه بشر در دنیا نیاز دارد، عقلاً خود می‌یابد». برعکس، هرچه گرایش فرد به یک فهم جامع از دین بیشتر باشد (غیرسکولار)، معاد در حاشیه اندیشه سیاسی قرار می‌گیرد؛ به این معنا که معاد به‌تنهایی یا به‌عنوان کانونی‌ترین گزاره مطرح نمی‌شود، بلکه شریعت و اخلاق دینی بر سازماندهی جهان تأکید می‌کند و انسان را خلیفه خداوند در تمام شئون می‌داند.

بخش مهمی از تغییراتی که در قرائت دینی روشنفکران پدید می‌آید، ناظر به درک آنان از واقعیات تاریخی، اجتماعی و سیاسی نیز هست. برای نمونه، شکست تجربه حکومت دینی در مقاطعی، ممکن است انگیزه روی‌گردانی از «اندیشهٔ دین حداکثری» شود و به گرایشِ «دین حداقلی و سکولار» میدان دهد. باید توجه داشت که این گرایش‌ها تنها به بحث نظری خلاصه نمی‌شوند، بلکه نوعی مواجههٔ عملی با موضوعات سیاسی نظیر مشارکت مردم، آزادی عقیده، حقوق زنان و... را نیز شکل می‌دهند.

۵. یافته‌های معاصر و چشم‌انداز آینده

در دهه‌های اخیر، به‌ویژه پس از اوج‌گیری انقلاب‌های خاورمیانه (از انقلاب ایران تا بهار عربی)، موضوعِ نسبتِ بین اسلام و سیاست، بار دیگر مورد توجه جهانی قرار گرفت و پژوهش‌های فراوانی در این زمینه انجام شد. این پژوهش‌ها حاوی بینش‌های تازه‌ای است که می‌تواند بحث حاضر را غنی‌تر سازد:

- ظهور الهیات انتقادی و پسااستعماری

چهره‌هایی چون محمد ارکون و نصر حامد ابوزید، با نقد بنیادین نسبت به شیوه سنتی تفسیر قرآن، رویکردی تاریخی و زبانی معرفی کردند. آن‌ها می‌گویند قرآن در بستر فرهنگی جزیره‌العرب نازل شده و برای اداره کامل زندگی دنیایی در عصر مدرن کافی نیست، اما هم‌زمان اعتقاد دارند پیام اصلی قرآن (ایمان به خدا و آخرت) چنان ظرفیت روحانی و اخلاقی دارد که انسان مدرن را در سطحی عمیق تغذیه می‌کند. این نگرش، عملاً بازرگان متأخر یا سروش را تقویت می‌کند.

- نظریه‌های دموکراسی دینی و بازاندیشی در قرائت‌های غیرسکولار

برخی مانند محسن کدیور، مصطفی ملکیان (البته ملکیان از دریچهٔ عقلانیت معاصر رادیکال‌تر پیش می‌رود) و دیگر نواندیشان شیعه، کوشیده‌اند راه میانه‌ای را ترسیم کنند که هرچند «معادمحور» نیست، ولی به دخالت دین در سیاست هم اصرار می‌کند. برای نمونه، کدیور معتقد است شریعت چارچوبی اخلاقی

و محدودیت‌آور برای قدرت سیاسی دارد، اما نباید دولت را به‌عنوان نهاد مدرن، مکلف به پیاده‌سازی همهٔ جزئیات فقه سنتی ساخت. این گرایش‌ها نشان می‌دهد که «غیردینی‌ستیز» بودن الزماً به‌معنای یک سیستم حکومتی فقیه‌سالار نیست و تلاش می‌شود بعضی مفاهیم نظیر عدالت و عقل جمعی در هم‌زیستی با اسلام مورد تأکید قرار گیرد.

- ورود مباحث هرمنوتیک فلسفی و تاریخمندی فهم به قرائت‌های دینی

تحت‌تأثیر هرمنوتیک مدرن (گادامر، ریکور و در ایران، شبستری و ملکیان)، تحول معنایی بسیاری رخ داده است. روایتی که پیش‌تر، تصور می‌کرد «عصاره‌ای از احکام سیاسی و اقتصادی» در قرآن هست، اکنون با تفسیر تاریخمند، این نتیجه را می‌گیرد که امور روزمرهٔ جامعه باید با عقلانیت و داده‌های تجربی بشری رقم بخورد. برخی مطالعات آماری نیز نشان داده‌اند که در میان نسل جوان‌تر روحانیون در حوزه قم، تمایل به تفکیک قوا (مانند اندیشهٔ منتسکیویی) و اهمیت دادن به رأی اکثریت، رشد کرده است؛ گرچه این موضوع در تضاد با فتاوای سنتی پاره‌ای از مراجع است.

- نقد و ارزیابی: آیا تفکیک «دنیا» و «آخرت» الزاماً سکولار است؟

یکی از چالش‌های مهم در این بحث آن است که چه‌بسا تفکیک کردن بین «دین اخروی» و «زندگی دنیوی» منجر به سکولاریسمی شود که عملاً از روح معنویت دور می‌گردد. عده‌ای از ناقدان به سروش و بازرگان متأخر ایراد می‌گیرند که «شما خدا را به آسمان هفتم تبعید می‌کنید، گویا خدا در هدایت روزمره بیکار است.» در مقابل، این گروه می‌گویند اگر دین نتواند در سیاست نقشی ایفا کند، چگونه می‌توان مدعی شد که ارزش‌های اخلاقی و رحمانی باید در حکومت جاری شوند؟ برخی دیگر، تلقی سومی را پیش کشیده‌اند: می‌توان هم حضور فعال اخلاق دینی را در سیاست خواست و هم از رویکرد حداکثری فقهی و تشریعی فاصله گرفت. این تلقی سومی ـ که در مواردی با نظریات «سکولار غیررادیکال» خویشاوندی دارد ــ بر این باور است که «سیاست باید اخلاقی باشد و اخلاق بنیادی پیام دین است، اما قوانین و ساختارها را باید با اقتضائات زمان تدوین کرد» (کدیور، ۱۳۸۸: ۴۰۵).

نتیجه‌گیری

بررسی حاضر نشان می‌دهد که معاد در ساماندهی معرفت و اندیشه «سکولار» یا «غیرسکولار» نقش کلیدی دارد. بر اساس تحلیل این نوشتار، هرجا یک روشنفکر دینی بر مرجعیت دین در تمام عرصه‌های زندگی دنیایی تأکید کند، عملاً «معاد» را در حاشیه دستگاه نظری خود نگه می‌دارد. به‌عبارت دیگر، مسلمانانی که دین را ایدئولوژی جامع می‌دانند (مانند شریعتی یا بازرگان متقدم)، در آثارشان کمتر بحثی جدی از آخرت به مثابه محوری‌ترین غایت دین مطرح می‌کنند. معاد در سخن آنان هست، اما دغدغه اصلی‌شان «دنیا» است و آرمان عدالت، آزادی، رفع استثمار، و...

برعکس، روشنفکران دینی که اندیشه سکولار را پذیرفته‌اند (نظیر سروش یا بازرگان متأخر)، معاد را به

مرکز بحث می‌آورند و تأکید می‌کنند که «غرض دین، اصلاح آخرت انسان‌هاست و مسائلِ دنیا را باید به خردورزی بشری واگذار کرد.» البته هرکدام در زمینهٔ روش استنباط، تفاوت‌هایی دارند، اما در «تأکید بر محوریت معاد و تفکیک آن از حوزهٔ مسائل سیاسی-اجتماعی» مشترک‌اند. پذیرش این یا آن گرایش، مستلزم تعریف متفاوتی از رابطهٔ انسان و خداست. در رویکرد سکولار، انسان از عقل برخوردار است و خداوند جز در اموری که «عقل از آن عاجز است» مداخله نمی‌کند. این نگاه، با ارجاع به پاره‌ای آیات قرآن، خدا را مسئول پاسخ‌گویی به اعتراضات انسان حتی در روز قیامت نیز می‌شمارد؛ در نتیجه، از دید برخی ناقدان، این خدا «خدای پاسخگو»ست که مرجعیت تام ندارد (سروش، ۱۳۸۴: ۱۵۲)

در نگرش غیرسکولار، حضور تام و تمام ارادهٔ الهی در تاریخ و جامعه مفروض است، اما این حضور، انسان را ذلیل نمی‌کند، بلکه او را به‌منزلهٔ خلیفهٔ خداوند می‌گمارد. در این پارادایم، بشر اجازه قانون‌گذاری مستقل ندارد و باید قوانین الهی را بیابد و اجرا کند. گرایش‌های حداکثری‌تر در این چارچوب، حکومت فقها یا حکومت عدل الهی را مطرح می‌کنند. این تفاوت رویکرد، در عمل پیامدهای بسیار متفاوتی را در حوزه‌هایی مانند: نظام قانون‌گذاری (مبتنی بر شریعت یا مبتنی بر عقل عرفی)، نوع رژیم سیاسی (ولایت فقیه یا جمهوری عرفی)، حقوق شهروندی و آزادی‌های فردی (درک تکلیف‌محور یا حقوق‌محور)، نسبت نهادهای دینی و حکومت (پیوند یا جدایی ساختاری)، و موارد متعدد دیگر رقم می‌زند. به‌نظر می‌رسد که تمایز سکولار و غیرسکولار در میان روشنفکران دینی ایران، همچنان زنده و فعال باقی خواهد ماند. حوادث سیاسی و اجتماعی نظیر جنبش‌های مردمی و تحولات اقتصادی، می‌توانند یک‌بار دیگر این گسل را عمیق‌تر یا حتی سبب جهش‌های تازه‌ای شوند.

نواندیشان مسلمان با اتکا به نظریه‌های جدید هرمنوتیک و مطالعات میان‌رشته‌ای (جامعه‌شناسی دین، پدیدارشناسی دین، فلسفهٔ اخلاق و...)، می‌کوشند راه‌حل‌های ترکیبی را بیابند که از شکاف دوگانه «دین برای دنیا/دین برای آخرت» بگذرند. در همین راستا، در سطح بین المللی و جهانی، گفت‌وگوهای بین‌الادیانی نیز اهمیت یافته است. در سنت کاتولیک، بابتیست متز از «الهیات سیاسی رهایی‌بخش» سخن گفت که هم به آخرت می‌پرداخت و هم وظیفهٔ خود می‌دانست نابرابری‌های دنیایی را اصلاح کند. به‌نظر می‌رسد نوعی «الهیات رهایی‌بخش» در شیعه نیز می‌تواند از میراث شریعتی دربارهٔ استثمارستیزی و میراث سروش درباب آزادی‌های فردی بهره ببرد، بدون آنکه به سکولاریسم تام یا حاکمیت یک‌پارچه فقه بینجامد.

مطالعهٔ حاضر، ضمن به‌کارگیری چارچوب «الهیات سیاسی»، نشان داد که در میان روشنفکران دینی ایران، دو رشتهٔ اصلی اندیشه سکولار و غیرسکولار به‌گونه‌ای سازمان می‌یابد که «معاد» و «نوع رابطهٔ انسان با خدا» نقشی کلیدی ایفا می‌کنند: جریان سکولار (مانند بازرگان متأخر و سروش) با پررنگ کردن معاد، قائل به محدودیت مرجعیت دین در امور آخرت می‌شود و این‌گونه، حاکمیت و مرجعیت دنیا را به انسان و عقل او می‌سپارد. جریان غیرسکولار (مانند بازرگان متقدم و شریعتی) از دین انتظاری جامع دارد و بر این باور است که شریعت پاسخ‌گوی تمام یا اغلب نیازهای انسان در حیات دنیوی نیز هست. لذا در «سازمان الهیاتی»شان، معاد بیشتر در حاشیه قرار می‌گیرد و گزاره‌هایی از قبیل عدالت، آزادی، حکومت صالح و... برجسته می‌شود.

در مسیر تحولات فکری چند دههٔ اخیر، عواملی چون رخداد انقلاب اسلامی، تجربهٔ دولت دینی در ایران، تقابل با فشارهای غرب، و نیز ظهور مکاتب فلسفی و جامعه‌شناختی جدید (پسااستعماری، هرمنوتیک فلسفی و...) بر شکل‌گیری یا تحول فکری این روشنفکران تأثیر عمیقی داشته است. با توجه به سرعت تحولات جهانی و افزون‌تر شدن پرسش‌های زمانه (حقوق بشر، زنان، محیط زیست، سکولاریزاسیون، سبک زندگی فردگرایانه، گسترش فضای مجازی و...)، به‌احتمال قوی مرزبندی‌های میان سکولار و غیرسکولار در دهه‌های آینده، پیچیدگی بیشتری پیدا خواهد کرد. چه‌بسا اشکال جدیدی از الهیات سیاسی ظهور کند که هم «کرامت و آزادی انسان» را پاس دارد و هم «حضور پایدار دین» را در عرصه عمومی ممکن سازد؛ الهیاتی که شاید بتوان آن را «الهیات سیاسی کثرت‌گرا» یا «الهیات عقل‌گرا» نامید.

آنچه مسلم است، مطالعات میان‌رشته‌ای دربارهٔ الهیات سیاسی و تأمل پیرامون مسئلهٔ معاد و رستگاری، همچنان یکی از جذاب‌ترین میدان‌های فکر در ایران و جهان اسلام خواهد ماند؛ چه در سنت فکری اهل‌سنت و چه در سنت شیعی. بررسی تجربه‌های کشورهای مسلمان دیگر (مثل ترکیه، تونس، مالزی، اندونزی) نیز نشان می‌دهد که هرجا اندیشه و تجربه مردم درباره نقش دین در حکومت تغییر کند، مفاهیمی همچون آخرت، خداوند و نسبت انسان با امر قدسی نیز تفسیر جدیدی پیدا می‌کند.

به بیان دیگر، نه تنها در جغرافیای فرهنگی ایران، که در سطح جهانِ اسلام، کنش و واکنشِ دیالکتیکی میان «تلقی خاص از خدا و آخرت» و «نوع نظام سیاسی و اجتماعی» به‌وضوح به چشم می‌خورد. میزان موفقیت رویکرد سکولار در حل مسائل جامعه، بارها به نقد از سوی متألهان سیاسی غیرسکولار کشیده می‌شود. از سوی دیگر، ناکامی‌ها و چالش‌های دولت‌های دینی نیز بار دیگر ادبیات مربوط به «معادمحوری در رسالت انبیا» را تقویت می‌کند.

کوتاه سخن آنکه: الهیات سیاسی در روشنفکری دینی ایران، در پیوند تنگاتنگ با «مسئلهٔ سکولاریزاسیون» و «مرجعیت انسان» ازیک‌سو و «پذیرش جامعیت دین» ازسوی‌دیگر، شکل می‌گیرد. آنان که مسئلهٔ معاد و آخرت را مبنا قرار داده و خداوند را از دخالت مستقیم در سیاست و اقتصاد بشر بری می‌دانند، نگاهی متمایل به سکولاریسم (یا دست‌کم سکولاریسم نسبی) دارند. و آنان که بر شمولیت دین در تمام حیات انسان پای می‌فشرند، خواسته یا ناخواسته، معاد را در مرتبه‌ای فرعی‌تر قرار می‌دهند و در قبال مسائل اجتماعی-سیاسی، رویکردی مداخله‌گرایانه از سمت دین اتخاذ می‌کنند. در نهایت می‌توان گفت که فروکاستن این اختلاف به «تجدید نظرهای شخصی» یا «تحت تأثیر شرایط روز بودن» کافی نیست، بلکه این اختلاف‌ها، در لایه عمیق الهیات سیاسیِ آنان، رخ می‌دهد. لایه‌ای که هم مفاهیم بنیادین هستی‌شناسانه (چون ربوبیت و بندگی) و هم مفاهیم ناظر به تاریخ و جامعه (چون معاد و آخرت) را در برمی‌گیرد.

منابع

- اشمیت، کارل (۱۳۹۰)، الهیات سیاسی: چهار فصل در باب حاکمیت، ترجمهٔ حسن مرتضوی، تهران: نشر ثالث.
- امینی، پرویز (۱۳۸۷)، مهار قدرت در مردم سالاری دینی، تهران، انتشارات آفتاب توسعه
- بازرگان، مهدی (۱۳۵۴)، بعثت و ایدئولوژی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بازرگان، مهدی (۱۳۷۷)، تنها خدا و آخرت هدف بعثت انبیاء. تهران: انجمن اسلامی مهندسین.
- بازرگان، مهدی (۱۳۹۱)، بازیابی ارزشها (۱و۲)، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۶)، قبض و بسط تئوریک شریعت. تهران: صراط.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۸)، «انتظار بشر از دین»، در مدارا و مدیریت، تهران: صراط.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۸۷)، بسط تجربه نبوی. تهران: صراط.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۸۴)، سکولاریسم سیاسی و سکولاریسم فلسفی، ماهنامه نامه، شماره ۳۸.
- سید نجاد، سید باقر (۲۰۲۴)، المجتمع الإسلامي والتعامل الدولي في ضوء نظريه المعرفه، مجله فصليه محكمه خطاب الثوره الإسلاميه، المجلد ۱، العدد ۱، صص ۱۲۵ -۱۵۰.
- شریعتی، علی (۱۳۶۸)، مجموعه آثار اسلام‌شناسی. تهران: حسینیه ارشاد.
- شریعتی، علی (۱۳۸۱)، عرفان، برابری، آزادی. تهران: انتشارات چاپخش.
- غلامرضا کاشی، محمد جواد و صادقی، الهه (۱۳۹۱)، «قرآن و هویت متکی بر اسلام سیاسی»، پژوهشنامه اندیشه سیاسی، ش۳، صص ۴۱-۷۹.
- کدیور، محسن (۱۳۸۸)، شریعت و سیاست: دین در حوزه عمومی، تهران، انتشارات کویر
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۲)، دیباچه‌ای بر تاریخ اندیشهٔ سیاسی در ایران. تهران: نشر مینوی خرد.
- میراحمدی، منصور (۱۳۸۴)، سکولاریسم اسلامی و مبانی معرفت شناختی آن، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۳۲، صص ۱۴۵-۱۶۴.

- Amini Parviz (2008), Controlling Power in Religious Democracy, Tehran, Aftab Tose Publications. [In Persian]
- Bazargan, Mehdi (2015), Mission and Ideology. Tehran: Publication Joint Stock Company. [In Persian]
- Bazargan, Mehdi (2018), Only God and the Hereafter are the Purpose of the Mission of the Prophets. Tehran: Islamic Association of Engineers. [In Persian]
- Bazargan, Mehdi (2012), Recovering Values (2), Mahmoud Bazargan Cultural Foundation[In Persian]
- Gholamzarzakashi, Hossein and Sadeghi, Alireza (2011), "Centuries in the Thought of Ali Shariati", Quarterly Journal of Political Thought. [In Persian]
- habermas, jurgen (1989), The structural transformation of the public sphere. MIT Press.
- Kadivar, Mohsen (2009), Sharia and Politics: Religion in the Public Sphere, Tehran, Kavir Publications [In Persian]
- Mirahamdi, Mansur (2005), Islamic Secularism and Its Epistemological Foundations, Quar-

terly Journal of Political Sciences [In Persian].
- Sayyednejad, Sayyed Baqer, (2024) Islamic Society and Its International Interactions in Theory of conventions in Islamic Philosophy, Quarterly Scientific Research Journal of Islamic Revolution Discourse, University of Tehran.[In Arabic].
- Sadri, Mahmoud (۲۰۱۰), Reason, Freedom, and Democracy in Islam: Essential Writings of
- Abdolkarim Soroush. Oxford University Press.
- Schmitt, Carl. (1922), Politische Theologie: Vier Kapitel zur Lehre von der Souveränität, Berlin: Duncker & Humblot, 1979 [1934].
- Schmidt, Karl (2011), Political Theology: Four Chapters on Sovereignty, translated by Hassan Mortazavi, Tehran: Sales Publishing House. [In Persian]
- Shariati, Ali (2009), Collection of Islamic Studies Works. Tehran: Hosseinieh Ershad. [In Persian]
- Shariati, Ali (2002), Mysticism, Equality, Freedom. Tehran: Chapakhsh Publications. [In Persian]
- Soroush, Abdolkarim (2017), The Theoretical Acquisition and Expansion of Sharia. Tehran: Sirat. [In Persian]
- Soroush, Abdolkarim (2019), "Human Expectations of Religion", in Tolerance and Management, Tehran: Sirat. [In Persian]
- Soroush, Abdolkarim (2020), Expansion of Prophetic Experience. Tehran: Sirat. [In Persian]
- Soroush, Abdolkarim (2005), Political Secularism and Philosophical Secularism, Monthly Nameh. [In Persian]
- Tabatabai, Seyyed Javad (2003), Preface to the History of Political Thought in Iran. Tehran: Minoui Khrad Publications. [In Persian]

Table of contents

The Role of Emotions in the Persistence of Tensions and Conflicts in the Middle East (2011–2024) 1-22

Sayed Jalal Dehghani Firouzabadi, Fatemeh Damirchi

Development-oriented foreign policy; a framework for analyzing Nordics relations 23-47

Reza Rahmati

The security outcome of the conflict between tradition and modernism in Afghanistan 48-71

Mokhtar Rahimi, Mohsen Eslami

The Century of Authoritarianism (Analysis of the Characteristics and Forms of Authoritarianism in the 21st Century 72-92

Moslem Karamzadi

Layered Analysis of the 2022 Protests Based on the Conceptual Framework of "Manipulated Movements" 93-119

Saeed Naderi Asl, Seyed Javad Hosseini

Critical evaluation of the theory of Oriental Despotism; A historical approach to Iranian society 120-140

Ehsan Alini

The meta-textual and contextual foundations of the concept of Enemy in Carl Schmitt's thought 141-159

Mohammad Taghi Ghezelsofla, Mohammad Salari Avval

Political theology as an organization of justification in the political thought of religious 16-178

parviz amini, Sayyid Baqer Sayyid Nejad

and Persian.

2. Authors' affiliations should be filled in the required fields exactly according to the notes below; otherwise, the article will be sent back to the authors for correction, which may cause a delay in the process of evaluation. Please fill in the required field in English and Persian: 1. Department, 2. Faculty, 3. University/Academic Institute, 4. City, 5. Country

For Example: History Department, Faculty of Letters and Human Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

3. Please notice that after the acceptance of the article, the names and affiliations of the authors will be sorted according to the journal's guidelines. Therefore, it will not be subject to change according to the author's request.

4. In articles with more than one author, the corresponding author should be specified.

5. The e-mail address of all authors must be included and the e-mail address of the corresponding author must be the university e-mail address. Also, registration of Orchid ID is required for authors during registration.

6. All the author information should be uploaded in a separate file (MS WORD 2010) in our online submission manager.

C) Article's Format

1. Text files (an article file with no information regarding authors and a file containing authors' information) should be written as WORD documents (MS WORD 2010) Persian text should be written with B Mitra font (size 13.5) and Latin-based parts with Times New Roman font (size 12).

2. The length of the article (including the bibliography) should not exceed more than 8000 words. Additional words are subject to charges.

D) Citation Style

1. In writing their articles, respected authors must refer to reliable sources and researches listed in international indexes such as ISI, Scopus and the like. Articles without these references will be ranked lower in the judging and acceptance process.

2. In general, the components of the in-text reference of the source of direct and indirect quotations are respectively: author›s last name, year of publication, volume number, page number.

3. In general, the complete bibliographic details of all sources in the bibliography section are the author›s last name, author›s name, year of publication, book name in italics, name of the translator or proofreader, book cover number or publication number, place of publication: Name of the publisher. (All sources must be translated into English.)

Writers Guide

The Journal of Political and International Approaches (Rāhyafthaye Siāsi va Beinolmelāli) is a scientific journal based on peer-review, which is managed and published in the Political Science Department of Shahid Beheshti University.

a. Terms and conditions of accepting and publishing articles

1. The submitted articles must be far from plagiarism and the result of the author/authors› research and help to add knowledge or solve a problem. Authors are also responsible for the correctness and scientific validity of the articles.
2. Currently, the journal only evaluates and publishes research articles.
3. Faculty members of universities, graduates and doctoral students alone, and master›s students only with the participation of faculty members can send their articles to the journal for review and publication.
4. Only the articles that are sent to the journal›s website will be received and evaluated. Therefore, authors must upload and register their article file on the journal›s website and follow all the steps through this system.
5. The articles that are taken from the doctoral dissertation must include the full title of the dissertation in the file containing the authors› information.
6. The articles taken from students› theses are published under the supervisor›s and student›s names together and under the responsibility of the supervisor.
7. The submitted article must not have been published in domestic or foreign publications. Also, after accepting the article for publication, the author is not allowed to publish it in other publications.
8. The editor and the editorial board of the magazine and the referees have full authority in accepting and modifying the content and rejecting the articles.
9. The author responsible for the article is responsible for the correctness of the text of the quotations, the address of the sources of the quotations and the bibliographic characteristics of the sources and their transliteration in the bibliography section.
10. The responsible author is obliged to apply all corrections that are made in the judging or editing stages within the deadline announced in the evaluation. Otherwise, the article will be removed from the judging or editing and publishing stage.

B) Author's Information

1. All the authors should be mentioned according to their first name and last names in English

In the Name of Allah

Scientific Journal of Political and International Approaches

Volume 17, Issue 1, Serial 81, 2025

Publisher: Shahid Beheshti University

Director-in-Charge: Dr. Reza Khorasani;

Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Editor-in-Chief: Dr. Mansour Mirahmadi

Professor, Department of Political Science, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Editorial board

Dr. Hossein Pourahmadi Maybodi; Professor, Department of Political Science, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Dr. Mahmoud Saril al-Qalam; Professor, Department of Political Science, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Dr. Mansour Mirahmadi; Professor, Department of Political Science, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Dr. Qasim Eftekhari; Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran.

Dr. Hossein Salimi; Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran.

Dr. Hossein Deshyar; Professor, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Sciences, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran.

Dr. Abbas Manouchehri; Professor, Department of Political Science, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

Dr. Mohammad Reza Tajik; Associate Professor; Department of Political Science, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Dr. Amir Mohammad Haji Yousefi; Associate Professor, Political Science Department, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Dr. Mohammad Shirkhani; Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran.

Dr. Jahangir Moini Alamdari; Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran.

Dr. Gregory John Simon; Associate Professor of Toriba University, Latvia.

Dr. Yasuyuki Matsunaga; Professor of Political General Department, Faculty of Global Studies, University of Tokyo, Japan.

Dr. Chen Qi; Deputy Director, CISS, Tsinghua University, Professor of School of Social Sciences, Tsinghua University.

Dr. Eric Lob; associate professor in the Department of Politics and International Relations. Florida International University.

Managing Director: Dr. Ishaq Soltani

Editor: Dr. Alireza Nouri

Operator, Designer: Mohammad Javad Mohseni

P-ISSN: 1735-739X E-ISSN: 2645-4386

Address: Faculty of Economic and political Science, Shahid Beheshti University, Chamran Express way, Evin, Tehran/Iran.

Tel: +98-21-22431721

URL: https://piaj.sbu.ac.ir

Email:rahyaft.siasi@yahoo.com

P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

Political and International Approaches

Vol 17, Issue 1, Serial 81, 2025

The Role of Emotions in the Persistence of Tensions and Conflicts in the Middle East (2011-2024)
Sayed Jalal Dehghani Firouzabadi, Fatemeh Damirchi

Development-oriented foreign policy; a framework for analyzing Nordics relations
Reza Rahmati

The security outcome of the conflict between tradition and modernism in Afghanistan
Mokhtar Rahimi, Mohsen Eslami

The Century of Authoritarianism (Analysis of the Characteristics and Forms of Authoritarianism in the 21st Century
Moslem Karamzadi

Layered Analysis of the 2022 Protests Based on the Conceptual Framework of "Manipulated Movements"
Saeed Naderi Asl, Seyed Javad Hosseini

Critical evaluation of the theory of Oriental Despotism; A historical approach to Iranian society
Ehsan Alini

The meta-textual and contextual foundations of the concept of Enemy in Carl Schmitt's thought
Mohammad Taghi Ghezelsofla, Mohammad Salari Avval

Political theology as an organization of justification in the political thought of religious
parviz amini, Sayyid Baqer Sayyid Nejad